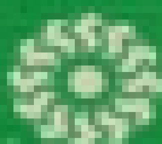
۳۷

ترجمه بحار الانوار

الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار

اثر محدث کبیر شهیر علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الانوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 37

تاریخ امیرالمومنین علیه السلام - 3

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 37

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

{ادامه باب ها از جلد 36 }

{ادامه باب ها از جلد 36 }

باب چهل و نهم : مبحثی در ذکر مذاهب کسانی که با فرقه بر حق به خاطر قائل بودن به امامت دوازده امام صلوات الله علیهم اجمعین به مخالفت برخاستند.

شیخ مفید - قدّس الله روحه - به حسب آنچه سیّد مرتضی از وی نقل کرده، در کتاب الفصول خود گوید: امامیه کسانی هستند که قائل به وجوب امامت، عصمت و وجوب نصّ هستند، و این نام در اصل بدان جهت برای ایشان حاصل گردیده که این اصول در این کلمه جمع شده است، بنابراین هرکس اعتقاد به این اصول در وی جمع باشد، امامی است، هرچند حق یا باطلی را به آن الحاق کند. از طرفی، کسانی که مشمول نام امامی گشته و از جهت معنا مستحق آن شدند، در تعیین مصادیق ائمه و فروعی که به این اصول بر میگردند و اموری از این قبیل، دچار اختلاف شدند؛ کسانی از فرق امامیه که به مخالفت با حق برخاست، فرقه «کیسانیه» بودند که یاران مختار به شمار میرفتند. علت اینکه پیروان این فرقه را «کیسانیه» مینامند، آن است که نام مختار در ابتدا «کیسان» بود و برخی بر این باورند، هنگامی که مختار کودکی خردسال بود، پدرش او را برداشته و به حضور امیرالمؤمنین علیه السّلام آورد. گویند: امیرالمؤمنین علیه السّلام دستی بر سر وی کشید و فرمود: کیِّس، کیِّس (باهوش است، باهوش) از آن پس این نام بر وی ماند و مردم مختار را «کیسان» مینامیدند. فرقهای از آنها گمان بردهاند که محمّد بن علی (محمد حنفیّه) پس از شهادت امام حسین علیه السّلام، مختار را بر عراقین (عراق عرب و عراق عجم) گمارده، به وی فرمان تا داد انتقام خون امام حسین علیه السّلام را بگیرد، و به سبب شناختی که از مذهب و استواری عقیده و پایمردی وی داشت، او را «کیسان» نامید.

این بود ماجرای نامگذاری وی به «کیسان» و اختصاصاً معروف شدن پیروانش به «کیسانیهٔ»، لیکن ما نمیدانیم چرا او را به این نام نامیدهاند و معنای این نام نیز نزد ما محقَّق نیست.

این طایفه قائل به امامت ابوالقاسم محمّد بن امیرالمؤمنین علیه السّلام، پسر خوله حنفیّه بوده و بر این باورند که او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، هم چنان که از پیش پر از ظلم و ستم شده باشد، و اعتقاد دارند که وی زنده است و نخواهد مُرد تا اینکه حق را آشکار سازد؛ و برای اثبات امامت وی، به قول امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ بصره استدلال کردهاند که به وی فرمود:«به راستی که تو فرزند من هستی!» او در این جنگ علمدار امیرالمؤمنین علیه السّلام بود، همانطور که امیرالمؤمنین علیه السّلام علمدار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود؛ و از نظر آنها، این بهترین دلیل بر این است که او شایستهترین مردم به مقام امامت است. و برای اثبات مهدی بودنش، به فرموده رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله استدلال کردهاند که :«عمر شب و روز به پایان نخواهد رسید مگر اینکه حق تعالی مردی از اهل بیت مرا که نام او نام من و کُنیه او کُنیه من و نام پدرش نام پدر من باشد، برانگیزد تا جهان را از عدل و داد پر کند، هم چنان که پیش از آن، از ظلم و ستم پر شده باشد».

پیروان این فرقه گویند: یکی از نامهای امیرالمؤمنین علیه السّلام «عبدالله» است و خود در این مورد فرموده است: «من عبدالله و برادر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هستم، من آن صدّیق اکبرم و کسی پس از من چنین ادّعایی نکند مگر اینکه دروغگوی بهتان زن باشد». آنها برای اثبات امامت وی، به زنده بودنش استناد کرده و ادّعا کردهاند که چون او زنده و قائم آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله است، بطلان امامی غیر از وی ثابت میشود؛ و جایز نیست پیش از آنکه ظهور کند، از دنیا برود، زیرا در این صورت جهان از حجّت خالی خواهد ماند و با توجه به این سخنان، به ناچار باید تا آخرالزمان زنده باشد.

پیروان این فرقه کُلاً بر این باورند که پس از حسن و حسین علیهما السّلام، امام، محمّد بن حنفیّه است. از یکی از کیسانیه نقل کردهاند که پیوسته میگفت: محمّد

بن حنفیّه پس از امیرالمؤمنین علیه السّلام به امامت رسید و با این سخن امامت حسن و حسین علیهما السّلام را باطل دانسته و میگفت: امام حسن علیه السّلام در باطن برای امامت محمّد بن حنفیه دعوت میکرد و امام حسین علیه السّلام به اذن محمّد حنفیّه قیام به شمشیر کرد و آن دو به امامت محمّد دعوت میکردند و دو امیر از امرای وی به شمار میرفتند!

از برخی دیگر نیز نقل است که: محمّد بن حنفیّه - رحمهٔ الله علیه - وفات یافت و امامت بعد از وی به فرزندانش منتقل شد و سپس از فرزندان او به فرزندان عباس بن عبدالمطلّب انتقال یافت؛ و نیز نقل است که برخی از آنان میگویند: عبدالله بن محمّد زنده است و نمرده و قائم، اوست، و این روایت شاذّ است، و نیز برخی دیگر گویند: محمّد حنفیّه مرده است و پس از مرگ زنده خواهد شد و مهدی اوست و زنده بودنش را انکار میکنند که این قول هم نادر و شاذّ است. و هرآنچه بعد از فرقه اوّل از اقوال کیسانیها مذکور افتاد، سخنان جدیدی هستند که آن جماعت به هنگام مواجه شدن با اضطرار و به هنگام سر درگمی و دور بودنشان از حق، بر زبان آوردهاند. و اصل مشهور در مورد این مذهب همان است که از زبان جماعتی نقل کردیم که قائل به امامت ابوالقاسم محمّد حنفیّه بعد از برادرش حسن و حسین علیهما السّلام هستند و قاطعانه باور دارند که وی زنده است و قائم اوست، هرچند که دیگر از کیسانیه کسی باقی نمانده و این مذهب منقرض شده است، به طوری که امروزه کسی نیست که مدعی پیروی از این مذهب باشد. هرچه در مورد این مذهب گفته شده، روایاتی است که درستی آنها معلوم نیست.

از جمله کیسانیها، یکی ابوهاشم اسماعیل بن محمّد حمیری شاعر - رحمهٔ الله علیه - است که اشعار بسیاری در مذهب کیسانیه سروده است ولی بعداً از این مذهب دست کشیده، از آن بیزاری جست و دین حق را پذیرفت، زیرا ابوعبدالله جعفر بن محمّد علیهما السّلام وی را به قبول امامت خویش دعوت نمود و برای وی روشن ساخت که باید از آن حضرت اطاعت و پیروی نماید و او نیز این دعوت را اجابت کرده و قائل به نظام امامت گردید و بدین ترتیب از گمراهی جدا گشت که در

این خصوص شعر مشهوری دارد. در یکی از اشعارش درباره امامت محمّد حنفیّه و مذهب کیسانی چنین سروده است:

- هان ای قاصد، سلام مرا به آنکه در غار کوه رضوی اقامت دارد، برسان و از جانب من سلام مرا در خانهاش به وی برسان!

- به جمعی از ما که ولایت تو را پذیرفتهاند و تو را خلیفه و امام نامیدهاند، زیان رسانده است.

- و به خاطر تو به تنهایی با تمام اهل زمین به دشمنی برخاستند، به خاطر اینکه آنها منکر اقامت هفتاد ساله تو در آنجا (غار کوه رضوی) هستند.

- او (محمّد حنفیّه) در باغ غار رضوی مستقر گردیده و در آنجا فرشتگان با وی سخن میگویند.

- پسر خوله (محمّد حنفیّه) طعم مرگ را نچشیده است و زمین استخوانهای او را در خود نهان نساخته است.

- و به درستی او را در آن غار محل آسایش از روی راستی هست و مجالسی که بزرگواران در آن با وی همسخناند.

عبدالله بن عطاء از ابوجعفر باقر علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود: من خود عمویم محمّد بن حنفیّه را به خاک سپردم و در پایان خاک قبر او را از دستانم افشاندم.

و نیز این شعر از اوست:

- باخبر گشتم که پسر عطا روایت کرده و چه بسا سخن ناشایستی را بر زبان رانده باشد.

- آنگاه که از قول ابوجعفر روایت کرد ودر این روایت راستگو نبود که گفت:

- «عمویم را به خاک سپردم و قبر او را با خشت و خاک نمناک پوشاندم.

- او (امام باقر علیه السّلام) هرگز چنین سخنی بر زبان نرانده و اگر هم گفته، میگوییم آن را از روی تقیّه گفته است.»

و هنگامی که به دین حق بازگشت چنین سرود:

-«به نام خدا و خدا از همه بزرگتر است، به مذهب جعفری درآمدم، و یقین دارم که خداوند میبخشد و میآمرزد،

- و به دینی غیر از آن دینی که داشتم، گرویدم، و سرور مردم جعفر مرا از اعتقاد به آن دین نهی فرمود.

- پس به آن حضرت عرض کردم: فرض کن که من مدتی بر کیش یهود بودهام، و اگر یهودی نبودهام، دین من دین نصرانیان بوده است.

- پس تا زندهام به غلوّ نخواهم گرایید و به سوی آنچه بودم و بر آنکه پنهان میکردم و در درون خود نهان میداشتم، بازگشت نخواهم کرد.

- و از این پس قائل به قول کیسان نخواهم بود، هرچند نابخردان بر گفته من خرده گرفته و بسیار بدگویی کنند.

- لیکن هرکس از دنیا برود، در بهترین حالت، دیگران راه او را میروند (یعنی همه میمیرند).»

کثّیِرعزّۀ کیسانی بود و بر همین کیش از دنیا رفت، وی را در مذهب کیسانی این شعر است:

- آگاه باشید که امامان از قریشاند، چهار حاکم برحق که با هم برابرند:

- علی و سه تن از فرزندان او، که آشکارا هر سه اسباطند.

- یکی از ایشان سبط ایمان و نکو کرداری است و سبط دیگر را کربلا در خود جای داده است.

- و سبط دیگر مرگ را نمیچشد تا آنکه لشکر سواران را که بیرق پیشاپیش آن است، به پیش براند.

- پس مدتی از میان مردم غایب گشته و دیده نمیشود، در رضوی از عسل و آب بهرهمند است.

شیخ - عزتش پایدار باد- گفته است: من با استفاده از اختلافات موجود میان مذاهب کیسانیه، به ایشان اعتراض کرده و آنان را به طور خلاصه و اشاره به استدلالهایشان، بیآنکه بخواهم به تفصیل متعرض ابطال مذهب

ایشان گردم، به بطلان اقوالشان راهنمایی میکنم و کلام را در این باب به پایان میبرم، زیرا هدف من

ص: 11

در این باب، ابطال مذاهب نادرست از طایفه امامیه نیست، بلکه هدف من شناساندن این مذاهب است، لیکن نخواستم کتابم از حجّتهای دالّ بر ابطال این مذاهب خالی باشد و توفیق از خداوند است.

از جمله دلایل بطلان سخن کیسانیه درباره امامت محمّد حنفیّه - رحمهٔ الله علیه - آن است که اگر وی امام معصوم واجب الاطاعه بود، لازم میآمد که نصّ صریحی دال بر امامت وی یا دلیلی که عصمت او را اثبات کند، وجود داشته باشد؛ زیرا عصمت نه درک شدنی است و نه از ظاهر خلقت مشخص میشود، بلکه با خبری که از سوی خدای علّام الغیوب که بر همه ضمایر آگاه است، میرسد، ثابت میگردد، یا با تعیین نشانه و دلیلی از جانب خدای سبحان بر وجود آن (عصمت). و از آنجا که نه از جانب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و نه از جانب پدرش علیه السّلام یا از جانب دو برادرش علیهما السّلام نصّی بر عصمت او وارد نگشته، بطلان ادّعای کسانی که قایل به امامت وی هستند، ثابت میگردد؛ کما اینکه عدم وجود خبری متواتر که ثابت کند از او معجزهای به هنگام دعوت مردم به سوی امامت خویش صادر شده باشد، دلیل دیگری بر درستی گفته ماست که او امام نیست؛ گرچه محمّد حنفیّه هرگز مدّعی امامت برای خود نبوده و از کسی نیز نخواسته که چنین باوری درباره او داشته باشد. بلکه درباره ظهور مختار و اینکه ادعا کرده بود از جانب وی دستور یافته که قیام کند و انتقام خون حسین علیه السّلام را بگیرد، و اینکه ادّعا کرده و از جانب او فرمان یافته که مردم را به امامتش دعوت کند و میزان صحّت این سخن سؤال شد و وی آن را انکار نموده و به ایشان گفت: به خدا سوگند چنین فرمانی به وی ندادهام، امّا با هرکس که بخواهد انتقام ما را بگیرد مخالفتی ندارم و بدم نمیآید که منتقم خون ما مختار باشد. پس سؤال کنندگان - که جمع کثیری نیز بودند و برای دریافت پاسخ همین یک سؤال، به حسب آنچه سیره نویسان آوردهاند، نزد وی رفته بودند - سخن محمّد حنفیّه را حمل بر تأیید مختار از جانب محمّد حنفیّه نموده و پس از بازگشت، اکثراً به یاری مختار شتافتند تا انتقام خون ابا عبدالله الحسین علیه السّلام را بگیرد، اما کمک آنها بدان جهت نبود که ابوالقاسم (محمّد حنفیّه) را به امامت پذیرفته باشند؛ و هرکس کتابهای تاریخ را

خوانده و اخبار را تتبّع کرده باشد و رفتار مختار را به دقّت پیگیری کرده باشد، بر وی پوشیده نخواهد ماند که آنچه در این فصل بیان کردیم درست است، پس چگونه میتوان با آنچه به توصیف در آوردیم، امامت محمّد حنفیّه درست بوده باشد؟

امّا آنچه کیسانیه به عنوان دلیل بر امامت محمّد حنفیّه آوردهاند مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ بصره به وی فرمود: «به راستی که تو فرزند منی»، ناشی از جهل در فهم معانی کلام است و بیپروایی در حجّت آوردن و استدلال کردن. زیرا نصّ بر امامت محمّد حنفیّه از ظاهر این کلام، معقول به نظر نمیآید و از نظر فحوا و مفهوم و تأویل نیز با هیچ زبانی نمیتوان چنین معنایی را از آن استنباط نمود. و به راستی میان کسی که ادّعا کند از این عبارت معنای امامت فهمیده میشود و کسی که بگوید از این کلام معنای نبوّت معلوم میگردد، تفاوتی وجود ندارد، زیرا خالی بودن این جمله از این دو مفهوم و معنا، یکسان است.

پس اگر کسی از ایشان بگوید که: چون امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان امام به فرزندش محمّد گفت: «تو به راستی فرزند من هستی!» دلیل بر آن است که آن حضرت به یقین محمّد را در امامت به خود تشبیه کرده و با این سخن، آنگونه که کیسانیه میگویند، خواسته است وی را به جانشینی خود منصوب کند، در جواب به وی میگوییم: از کجا فهمیدی که منظور از امام در تشبیه محمّد به خود، منحصراً شبیه بودن در صفت امامت بوده است و نه در صفات دیگر آن حضرت علیه السّلام؟! و از کجا تشخیص دادی که آن حضرت با این جمله، برخلاف ادّعای تو، او را شبیه خود به جهت چهره و رخسار ندانسته است؟ پس اگر بگوید این معنا متناسب با مقتضای حال نبوده و ذکری از چهره به میان نیامده تا آن حضرت بخواهد او را به جهت صورت به خود تشبیه نماید، پس چگونه میتوان کلام آن حضرت علیه السّلام را حمل بر تشبیه به جهت صورت نمود؟ خواهیم گفت: مگر در آن حال بحث امامت مطرح بوده تا امیرالمؤمنین علیه السّلام محمّد را در امامت به خود تشبیه کرده باشد؟ و این در حالی است که کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام را معنای معقولی هست که بر هیچ منصفی پوشیده نیست و آن اینکه چون محمّد پرچم سپاه را حمل کرد و آنقدر پایداری نمود تا اینکه سپاه بصره شکست خورد و با این کار شجاعت و صلابت و

دلیری خود را که بر مردم پوشیده مانده بود، آشکار نمود و با این کار خود امیرالمؤمنین علیه السّلام را خوشحال نمود، آن حضرت خواست او را به خاطر کارش تعظیم و تکریم نموده و بستاید، لذا به وی فرمود: «به راستی که تو فرزند من هستی!» و منظور آن حضرت از این جمله آن بود که تو در شجاعت و صلابت و دلیری به خودم میمانی! و در ضرب المثل آمده است: «هرکس به پدر خود شباهت داشته باشد، ستمی بر او نرفته» و نیز گفتهاند: «از جمله نعمتهای خدای متعال بر بندهاش، یکی آن است که پسر شبیه پدر خود باشد تا با این شباهت، صحت نسب او ثابت شود.» بنابراین مقصود و منظور امیرالمؤمنین علیه السّلام از کلام خود آن بوده که محمّد را در شجاعت به خود تشبیه نموده و بر صحّت درستی و پاکیزگی نسب وی گواهی داده و بدین ترتیب وی را ستوده باشد، بنابراین از امامت سخنی به میان نیامده تا بتوان کلام آن حضرت را حمل بر معنای امامت کرد، یا به سبب فایدهای که مقتضی امامت باشد، آن را تأویل به امامت نمود. و اگر حال به همین منوالی باشد که بیان کردیم، شبهه کیسانیه در این باب باطل میگردد.

سپس به ایشان گفته میشود: امیرالمؤمنین علیه السّلام در همین روز و بعد از اینکه سخنی را که شما نقل کردید، بیان فرمود، متوجه گردید که مدحی که از محمّد کرده، موجب دل شکستگی حسن و حسین علیهما السّلام گردیده، لذا در تعقیب کلام خود فرمود: «و شما دو تا، فرزندان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هستید»، حال، اگر نسبت دادن محمّد به خود با گفتن جمله «به راستی که تو فرزند من هستی!» مفهوم امامت را میرساند، نسبت دادن حسن و حسین علیهما السّلام به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، دلیل بر آن است که ایشان بر نبوّت آن دو تصریح فرموده است!! زیرا مضاف الیه اگر در حالت اول امام باشد، در حالت دوم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خواهد بود. و اگر نسبت دادن دوم بر نبوّت آن دو دلالت نکند، نسبت دادن اول نیز بر امامت دلالت نخواهد کرد؛ و این معنا برای کسی که در آن تأمل کند، روشن و آشکار است.

اما استناد آنان به اینکه در جنگ بصره امیرالمؤمنین علیه السّلام پرچم را به دست وی سپرد، همان طورکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در جنگ خیبر پرچم

را به امیرالمؤمنین علیه السّلام سپرد، باطل است، زیرا این کار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به معنای آن نیست که پس از وی جانشین اوست، زیرا اگر چنین بود، لازم میآمد هرکس در زمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حامل پرچم شد، به امامت نصب شده باشد و هر که در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام پرچمدار بوده، این کار اشاره به خلافت وی داشته و این جهلی است که انسان عاقل مرتکب آن نمیشود، ضمن اینکه این باور کیسانیه لازم مینماید که محمّد حنفیّه، امام حسن و حسین علیهما السّلام شده باشد و طبیعتاً آنها از امامت برخوردار نباشند، چون آن دو علمدار نبودهاند و محمّد بوده، و همانطور که گفتیم، این ادّعایی است که عده قلیلی از کیسانیه قایل به آنند و اغلب پیروان این فرقه آن را باطل میدانند، و این ادّعا با قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: «این دو فرزند من امامند، چه صلح کنند و چه جنگ» تعارض دارد و نیز مخالف اتفاقی است که بر وصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر امامت حسن علیه السّلام پس از خود و نیز وصیت حسن علیه السّلام به امام حسین پس از خود و قیام حسن علیه السّلام پس از پدرش به امور امامت و دعوت ایشان از مردم برای بیعت کردن مردم با وی بر امر امامت و نیز قیام حسین علیه السّلام پس از وی به وظایف امامت و بیعت مردم با وی بر این امر - نه با محمّد - تا اینکه به شهادت رسید، بیآنکه از این قول رجوع کرده باشد. و با وجود حدیث رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مبنی بر اینکه: «این دو فرزند من، دو سرور جوانان اهل بهشتاند» درباره ایشان که دالّ بر عصمت آن دو بوده و ثابت میکند که آن دو ادّعای باطل نمیکنند.

اما در برابر استدلال کیسانیه به قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: روز و شب به پایان نمیرسد تا اینکه خداوند متعال مردی از اهل بیت مرا برانگیزد... تا آخر حدیث برای اثبات مهدویت محمّد حنفیّه، زیدیه نیز برای اثبات اینکه قائم آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله، محمّد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السّلام است، به همین حدیث استناد میکنند و ادّعای آنها ارجحتر است از ادّعای کیسانیه، زیرا پدر محمّد بن عبدالله به «عبدالله» شهرت دارد و امیرالمؤمنین علیه السّلام «علی» نام دارد. و دلیل فرقه کیسانیه مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام گفته باشد «من

عبدالله هستم» از درجه اعتبار ساقط است، زیرا آن حضرت با گفتن این عبارت، تنها خواسته‌اند خود را به قصد عبودیت به «الله» اضافه کرده باشند، همانطور که همه بندگان مضاف به عبودیت به سوی «الله» تعالی هستند؛ هرچند که سخن امیرالمؤمنین علیه السّلام معنای بیشتری را نسبت به آنچه ذکر کردیم، در بردارد و نیازی نمی‌بینیم آن را به عنوان حجّت بر این فرقه مطرح نموده و مکشوف نماییم، گرچه امامیه اثنا عشریه به استدلال کردن به این حدیث از همه فرقه‌ها سزاوارترند، زیرا صاحب‌الأمر ایشان علیه السّلام، همنام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و کنیه وی کنیه آن حضرت است و پدرش بنده‌ای است از بندگان خدا و این در حالی است که امامیه اثنا عشریه قائل به عصمت همه امامان و همه اصول آن هستند و اخبار خود را درباره امامت امامان مستند به نصوصی می‌کنند که تصریح به امامت ایشان دارند. و فضایل پدران صاحب الأمر علیه السّلام و معجزات آنان و علومی را که به آن ممتاز بوده‌اند، نقل می‌کنند و در اثبات مذهب خود هیچ امر ضروری و بدیهی را نظیر مُردن کسی که بالضروره معلوم باشد، دفع نمی‌کنند و نسبت ضلالت را به معصومی نداده و امام عدلی را تکذیب نمی‌کنند؛ اما کیسانیه به خلاف آنچه مذکور افتاد گرویده‌اند، از این رو تمسک آنها به ظاهر یک لفظ که فرقه‌های دیگر نیز می‌توانند به آن تمسّک جویند، از چندان اعتباری برخوردار نیست، زیرا آنچه مورد اعتماد قرار می‌گیرد، حجّت و برهان است که این فرقه چیزی از این قبیل را نیاورده‌اند تا توجیهی برای گرویدنشان به مذهب خود باشد.

اما اعتقاد ایشان در حیات محمّد حنفیّه به امامت وی و اینکه او قائم آل محمّد است را به طور اختصار رد کرده و بطلان آن را ثابت نمودیم. و چون بطلان امامت وی ثابت شد، قائم آل محمّد بودنش نیز باطل خواهد بود. و آنچه مزید دلیل بر این بطلان می‌تواند باشد، تواتر روایات بر تصریح ابوجعفر باقر علیه السّلام بر امامت فرزندش حضرت صادق علیه السّلام و نیز تصریح آن حضرت بر امامت فرزندش موسی و تصریح موسی بر علی علیهم السّلام است و نیز آشکار شدن این خبر از ایشان علیهم السّلام به بهره‌مند بودنشان از علومی که دلیل بر امامت آنان است و معجزاتی که خبر از حقانیت و صدق ایشان می‌دهند و با در نظر داشتن

تصریح پیامبرصَلی الله علیهِ و آله بر امامت آنها از طریق «حدیث لوح» و آنچه عبدالله بن مسعود روایت نموده و سلمان در وصف امامان علیهم السّلام و تعداد ایشان آورده است. و تمام کسانی که نام بردیم و امامانی که از ذرّیه ایشانند و همه اهل بیت ایشان، بر مرگ ابوالقاسم محمّد حنفیّه اجماع دارند و درست نیست که اجماع ایشان را باطل بدانیم و آنچه این نظر را تأیید میکند آن است که در حال حاضر اثری از کیسانیه نیست و کسی از پیروان این فرقه در قید حیات نمیباشد تا با بودنشان عذر ما مقطوع گردد؛ کما اینکه در میان اهل علم نیز کسی از آنان یافت نمیشود، بلکه حتی یک نفر از ایشان را نیز نمییابیم و تنها چیزی که از آنان مانده، داستانهایی در میان مردم است و چنین مذهبی جایز نیست که بر حق بوده باشد، زیرا اگر حق بود، با منقرض شدن پیروان آن و عدم تواتر روایات بر درستی مذهبشان، حجّت خدای متعال بر ایشان باطل نمیشد. بدین ترتیب، با آنچه در توصیف این قوم گفتیم و اینکه خدای متعال با این مذهب بر کسی احتجاج نکرده و آنگونه که بیان کردیم، احدی را ملزم به اعتقاد به آن نفرموده، بطلان آن آشکار میشود.

شیخ مفید - عزتش پایدار باد - گوید: فرقه امامیه همچنان قائل به نظام امامت بود تا اینکه ابوعبدالله جعفر بن محمّد صادق علیهما السّلام وفات یافت، پس فرقهای از ایشان گفت: ابا عبدالله زنده است، نه مرده است و نه میمیرد تا اینکه دوباره ظهور نموده، زمین را از عدل و داد پر کند، همانطور که از پیش از ظلم و ستم پر شده باشد، چون تحقیقاً مهدی قائم اوست. و برای این اعتقاد خود به حدیثی تمسک جستند که مردی به نام «عنبسهٔ بن مصعب» آن را از قول ابوعبدالله علیه السّلام روایت نمود که گفت: «اگر کسی نزد شما آمد و درباره من خبر آورد که وی مرا غسل داده، کفن کرده و به خاک سپرده است، سخن او را باور مکنید» و این فرقه «ناووسیّهٔ» نامیده میشود و علت این نامگذاری آن است که رئیس ایشان در این ادّعا، مردی از اهل بصره بود که وی را «عبدالله بن ناووس» مینامیدند.

فرقه دیگری گفتند: ابو عبدالله علیه السّلام از دنیا رفت و بر امامت فرزندش اسماعیل بن جعفر تصریح نمود و اسماعیل پس از ایشان امام است و قائم منتظر

اوست و امام صادق علیه السّلام بنا بر مصلحتی که خود از آن آگاه بود، امر او را بر مردم ملتبس نمود.

و فرقهای از ایشان گویند: اسماعیل به راستی در زمان پدرش وفات یافت لیکن قبل از وفات خود بر امامت فرزندش محمّد تصریح نمود، بنابراین پس از وی امام اوست؛ و اینان را «قرامطه» و «مبارکیّه» نامند. علّت نامگذاری ایشان به قرامطهٔ، آن است که آنان را به مردی از اهل سواد که او را «قرمطویه» مینامیدند، نسبت میدهند و علّت نامیدنشان به مبارکیه آن است که آنان را به مردی به نام «مبارک» که غلام آزاد شده اسماعیل بن جعفر علیه السّلام بود، نسبت میدهند و قرامطه اخلاف مبارکیه هستند و مبارکیه اسلاف آنانند.

فرقهای دیگر از ایشان گوید: آنکه بر امامت محمّد بن اسماعیل تصریح نمود، نه بر اسماعیل، خودِ امام صادق علیه السّلام است و آن حضرت مکلّف به این امر بود، زیرا محمّد پس از وفات پدرش به امامت محقتر از دیگری بود و اینکه پس از حسن و حسین علیهما السّلام امامت میان دو برادر نخواهند بود؛ و این سه فرقه را «اسماعیلیه» مینامند. و سبب نامگذاری ایشان بدین نام آن است که ایشان مدّعی امامت اسماعیل هستند و دلیلشان برای اثبات تصریح به امامت اسماعیل آن است که گویند: اسماعیل فرزند بزرگتر جعفر بود و جایز نیست که بر امامت غیر پسر ارشد تصریح گردد؛ و گفتند: مخالفان ما اتّفاق نظر دارند که ابو عبدالله صادق علیه السّلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده است، اما ادّعا نمودند که خدای تعالی را در امامت اسماعیل «بدا» واقع شده و ما این سخن را از ایشان نمیپذیریم.

فرقهای دیگر گویند: امام صادق علیه السّلام درگذشت و پس از وی امام، محمّد بن جعفر بود و برای ادّعای خود به داستانی که خودشان آن را نقل میکنند، استدلال مینمایند مبنی بر اینکه امام صادق علیه السّلام در خانهاش نشسته بود که محمّد در حالی که یک کودک خردسال بود، دوان دوان بر وی وارد گشت، اما پای او به پیراهنش گیر کرد و با صورت بر زمین افتاد، پس ابا عبدالله علیه السّلام وی را برداشته و بوسید، خاک را از چهرهاش پاک نمود و صورت وی را به سینه خود چسبانده و فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود: اگر فرزندی شبیه به من برایت به دنیا

آمد، نام مرا بر او بگذار که این پسر شبیه من و شبیه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و بر سنّت اوست. این فرقه را به واسطه نام بنیان گذارش که یحیی بن ابی السبط نامیده میشد، «سِبطیّهٔ» نامیدهاند.

فرقه دیگری گوید: پس از امام صادق علیه السّلام، پسرش عبدالله بن جعفر امام است و استدلال کردهاند که وی فرزند ارشد امام صادق علیه السّلام بوده و امام صادق علیه السّلام فرموده است: امامت جز برای فرزند ارشد امام نخواهد بود! این فرقه «فطحیّهٔ» نامیده میشود زیرا پایهگذار آن شخصی به نام عبدالله بن أفطح بوده و گفته میشود که بدان سبب وی را «أفطح» گفتهاند که پاهایش پهن بوده است و گفته میشود، سرش پهن بوده و گفته شده که عبدالله أفطح بوده است.

شیخ مفید - عزتش پایدار باد - گوید: اما فرقه «ناووسیّهٔ»، با انکار وفات امام صادق علیه السّلام، یک امر بدیهی ضروری و مشهود و معلوم را انکار کردهاند، زیرا علم ما به وفات آن حضرت، همانند آگاهی ما از وفات پدر ایشان علیه السّلام است و میان این فرقه و فرقه «غلاهٔ» که منکر وفات امیرالمؤمنین علیه السّلام شدند، تفاوتی وجود ندارد، و همچنین شبیه کسانی هستند که قتل امام حسین علیه السّلام را انکار کرده و مدّعی شدند که در این مورد امر بر مردم مشتبه شده است، بنابراین هرچیزی را که این جماعت میان خود و میان آن که ما ذکر نمودیم قرار دهند، دلیل بر بطلان سخنان ایشان درباره زنده بودن امام صادق علیه السّلام است. اما روایتی که بدان استدلال کردهاند، خبر واحد است که نه علمی از آن حاصل میشود و نه عملی واجب میگردد و اگر هزار نفر یا هزار هزار نفر هم آن را نقل کنند، این مجوّز را به ما نمیدهد که با توجه به آن، یک امر ضروری و بدیهی (وفات امام صادق علیه السّلام) را که برای همه معلوم گشته و دیده شده است، دفع کنیم، هرچند که میتوانیم به ایشان (فرقه ناووسیّهٔ) بگوییم: از کجا معلوم، این سخنی که امام صادق علیه السّلام هنگام رفتن به عراق بیان فرموده، بدان جهت نبوده که یاران خود را از بابت مرگ خود در آن، بر همه آسوده خاطر نگرداند و به ایشان اطمینان خاطر ندهد که به زودی از عراق باز خواهد گشت و ایشان را از پذیرش سخن یاوهگویان که منجر به فساد خواهد شد برحذر نداشته باشد و اینکه این خبر، کاربرد مقطعی داشته و

ص: 19

مقصود آن نبوده که به ایشان بگوید، من هرگز نخواهم مُرد و همیشه و در هر زمانی زنده خواهم بود؟ همچنین محتمل است مخاطب این سخن، جمع خاصی باشد که آن حضرت میدانسته همگی پیش از وی از دنیا خواهند رفت و غرض وی آن بوده که بگوید: هرکس از این جماعت خاص اگر نزد شما آمد و چنین خبری را داد، شما او را باور نکنید، و این در حالی است که در بعضی سندهای این حدیث آمده است: «هرکه از شما بیاید و چنین خبری بدهد» و در برخی دیگر: «هرکه از یاران من به سوی شما بیاید و چنین خبری بدهد» و چنین حالتی اقتضا میکند که این حدیث را از جمعی خاص نپذیریم.

وجه دیگری هم میتواند داشته باشد و آن اینکه منظور آن حضرت، همه مردم بوده باشد به جز امامِ پس از خود، زیرا جایز نیست کسی جز امامی که جانشین وی است، عهدهدار غسل و کفن و دفن امام باشد، مگر اینکه ضرورت چیز دیگری را اقتضا کند؛ بنابراین، گویی امام صادق علیه السّلام به یاران خود اطلاع داده که پس از وفاتم منعی ندارد، امام جانشین من شخصاً عهده دار غسل و کفن و دفن من شود. و چنانچه در قرآن بتوان لفظی را که به حسب ظاهر عام باشد حمل بر تخصیص کنیم و آن را به قرینهای که بر خصوص دلالت کند، از ظاهر عام بودنش خارج کنیم، چرا جایز نباشد که مدّعی شویم امام صادق علیه السّلام در این روایت که ظاهر عام دارد، قصد خصوص کرده است و هدف ایشان آن بوده که «هرکس غیر از امام جانشین من چنین خبری را به شما بدهد» و حال آنکه قرینهای نظیر مشاهده وفات ایشان در میان است. برای ابطال دلیل ایشان و بیان اینکه این حدیث بر عدم وفات آن حضرت تا آخرالزمان دلالت نمیکند، به همین مقدار بسنده میکنیم، هرچند میتوانیم بگوییم: همین دلیل بر بطلان مذهب ناووسیّهٔ بس که در حال حاضر احدی نیست که پیرو این مذهب باشد تا آن را ترویج کند و در اصل هم جمع زیادی نبودهاند و از میان ایشان نیز کسی را نمیشناسم که مشهور به علم باشد و کسی کتابی هم از ایشان نخوانده است، بلکه حکایتی است که اگر صحیح هم باشد از جمع قلیلی صادر شده که کلام ایشان پیش از آنکه منتشر شود، مضمحل گردیده و همین مقدار برای ابطال این مذهب کافی است و نیازی به اطاله کلام نمیباشد.

اما اینکه اسماعیلیه استدلال کردهاند که اسماعیل - رحمه الله - فرزند ارشد بود و تصریح امامت باید شامل فرزند ارشد باشد، سخن درستی است، لیکن به شرط آنکه فرزند ارشد پس از وفات پدر در قید حیات باشد، و اما اینکه فرزند ارشد در حیات پدر از دنیا برود و پس از وی زنده نباشد، ادّعای آنها مبنی بر تصریح بر امامت وی تحقیقاً واجب نیست و اگر فرضاً هم واقع شود، دروغ خواهد بود، زیرا معنای «نص» آن است که «منصوص علیه»، جانشین امام در گذشته باشد و فعالیتهای وی را ادامه دهد، و اگر پس از رحلت امام در قید حیات نباشد، امام نیست و در این صورت، نص و تصریح بر امامت ایشان بدون شک دروغ خواهد بود، و اگر خداوند سبحان میدانسته که وی پیش از پدرش از دنیا خواهد رفت، اما با این وجود به او دستور داده که وی را جانشین خود کند، کار عبث و بیهودهای صورت گرفته و چنین نصّی قطعاً دروغ خواهد بود؛ زیرا هیچ سودی بر آن مترتب نیست و نه هدف درستی با آن محقّق میشود، بنابراین، استدلال اسماعیلیه برای اثبات امامت اسماعیل، باطل است.

اما اینکه ادّعا کردهاند که شیعه به اجماع، وجود نص بر امامت اسماعیل را قبول دارند، قطعاً ادعای باطلی کردهاند و سودایی فاسد در سر پروراندهاند، زیرا هیچ یک از اصحاب ما قائل به این نیستند که امام صادق علیه السّلام بر امامت فرزندش اسماعیل تصریح کرده باشد و هیچ محدّثی حتی به عنوان حدیث شاذ آن را روایت نکرده، کما اینکه در روایات شناخته شده و مشهور نیز چنین روایتی نیامده و سبب این توّهم آنها این بوده که مردم در زمان حیات اسماعیل گمان میکردند که به دلیل فرزند ارشد بودن اسماعیل، امام صادق علیه السّلام قطعاً بر امامت وی تصریح خواهند فرمود و چون اسماعیل درگذشت، این تصور و توّهم آنها نیز از بین رفت و دانستند که امامت به غیر اسماعیل تعلّق دارد، لیکن باطل گرایان، تصور اولیّه مردم را رها نکرده و آن را اصل قرار دادند و ادّعا کردند که نصّ بر امامت اسماعیل واقع شده است و این در حالی است که برای این ادّعای خود، روایت یا سندی ندارند که یکی از راویان شیعه از آن باخبر باشد و چنانچه استناد آنها تنها متکی بر دعوی مجرّد از برهان باشد، ادعایشان باطل است.

اما روایتی که از امام صادق علیه السّلام نقل شد که فرمود: «ظاهر نشد از برای خدا امری، چنان که در باب فرزندم اسماعیل برای وی ظاهر شد» نیز نه بدان معنایی است که «بداء در امامت» دارد، و آنها در فهم این مورد هم به اشتباه افتادهاند و این «بداء» را در امامت اسماعیل قرار دادهاند، زیرا معنای این حدیث همان است که از امام صادق علیه السّلام روایت گشته که فرمود: «به درستی که خدای عزّوجل، کشته شدن را بر فرزندم اسماعیل دو بار مقدّر فرمود و از خداوند درباره وی حاجت خواستم، پس برای خدا بدائی نشد، چنانکه در مورد اسماعیل برایش بداء شد» و مقصود حضرت سخنی است که درباره کشته شدن بیان فرموده بود که این کشته شدن مقدّر شده بود، امّا خداوند آن را از اسماعیل با دعای ابوعبدالله صادق علیه السّلام رفع فرمود؛ اما خداوند عزّوجل درباره امامت، موصوف به بداء نمیشود و فقهای امامیه بر این قول اجماع دارند و در این مورد روایتی نیز از ائمّه علیهم السّلام دارند که در آن فرمودهاند: هرچه «بداء» برای خدا در چیزی واقع شود، اما نه برای نقل پیامبری از نبوّتش و نه امامی از امامتش و نه مؤمنی که خداوند از او عهد گرفته باشد که مؤمن باشد، بداء واقع نمیشود». و اگر مسأله به گونهای باشد که آن را ذکر کردیم، بطلان این استدلال اسماعیلیه که آن را دلیلی بر تصریح امام صادق علیه السّلام بر امامت اسماعیل قرار داده بودند، ثابت میشود.

اما آنکه قائل به تصریح امامت محمّد بن اسماعیل از طرف پدرش میباشد، گرفتار تناقضگویی و فساد رأی گردیده است، زیرا وقتی امامت اسماعیل در حیات ابوعبدالله صادق علیه السّلام به دلیل محال بودن وجود دو امام پس از پیامبر به صورت همزمان ثابت نگردیده باشد، ممکن نیست که امامت محمّد به اثبات برسد، زیرا در آن صورت امامت وی با تصریح کسی غیر امام خواهد بود و چنین امری از دیدگاه صحیح، فاسد است.

امّا کسی که گمان کرده امام صادق علیه السّلام بر امامت محمّد بن اسماعیل پس از وفات پدرش تصریح نموده، برای اثبات نظر خود روایتی نقل نکرده و هرچه گفته، از روی قیاس بر اصلی بوده که فاسد است، و آن اصل فاسد آن است که آنان معتقدند که امام صادق علیه السّلام بر امامت پسرش اسماعیل تصریح فرموده است،

و بر این اساس گمان کردهاند که عدالت حکم میکند، چون بر امامت اسماعیل تصریح شده و وی وفات یافته، پسرش مشمول آن تصریح گردد، چون محقترین مردم به آن است. و از آنجا که ما بطلان قول آنها در مورد ادّعایشان که بر امامت اسماعیل تصریح شده را ثابت کردیم، اصلی را که کلامشان را مستند به آن کردهاند، مبنی بر اینکه اگر ادّعای آنها بر وجود تصریح امام صادق علیه السّلام درباره امامت فرزندش اسماعیل ثابت شود، سخن آنها درباره وجوب نص بر امامت پسرش پس از وی، صحیح نمیباشد، زیرا امامت و نصوص دو امری نیستند که همانند اموال به ارث برده شوند و اگر چنین بود، تمام فرزندان امام در آن سهیم میشدند، اما چنانچه موروثی نباشد و مختص به کسی باشد که از صفات خاصی برخوردار باشد یا کسی که مصلحت ایجاب کرده که وی امام باشد، باز هم بطلان این مذهب اثبات میشود.

اما کسانی که مدّعی امامت محمّد بن جعفر علیه السّلام پس از پدرش شدهاند، بسیار اندک و نادر هستند. آنها زمانی، علیرغم تعداد کم و انکارشان از طرف جماعت شیعه چنین ادّعایی را مطرح نمودند، لیکن منقرض شدند و کسی از ایشان باقی نماند که پیرو این مذهب باشد و همین مسأله خود دلیل بر بطلان سخنان ایشان است، زیرا اگر ادّعای به حقی بود، جایز نبود که خداوند پیروان آن را به کلی نابود گرداند تا آنجا که حتی یکی باقی نمانده که ادعای پیروی از این مذهب را داشته باشد، هرچند حدیثی را که آن را روایت کردند، به فرض صحّت، دلیلی بر اثبات ادّعایی که میکردند نداشت و حال آنکه این حدیث، حدیث شناخته شدهای نیست و محدّثی هم که نامش در کتب حدیث ذکر شده باشد، آن را روایت نکرده است و به فرض ثبوت روایت، باز هم خبر، واحد باقی خواهد ماند و اخبار آحاد موجب آن نمیشوند که ما بر خدای عزّوجل قولی را نسبت دهیم، و اگر صحیح نیز بود، محتوای آن دلیلی بر امامت نبود، زیرا پاک کردن امام صادق علیه السّلام خاک را از صورت فرزندش، دلیل بر تصریح آن حضرت بر امامت او نیست، نه عقلاً و نه عرفاً و عادةً. و همچنین است چسباندن وی به سینهاش و نیز گفتن اینکه: «پدرم مرا خبر کرد که فرزندی برایم متولّد خواهد شد که به وی شباهت دارد»، و اینکه به وی امر

نموده نام خود را برایش برگزیند، و اینکه به وی اطلاع داده که آن کودک بر سنّت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خواهد بود و مجموع اینها باهم نیز دلیلی بر امامت نمیتواند باشد، نه به حسب ظاهر و نه به حسب قول و فعل و نه در تأویل آن، و اگر در این روایت دلیلی بر ادّعای آنان وجود نداشته باشد، بطلان آن آشکار میگردد، ضمن اینکه محمّد بن جعفر، پس از پدرش شمشیر برگرفته و خروج کرد و مردم را به سوی امامت خویش دعوت نموده، خود را امیرالمؤمنین نامید! و این در حالی است که هرکس از آل ابوطالب خروج نمود، این نام را بر خود نگذاشته بود و در میان پیروان امامت اختلافی نیست که هرکس پس از امیرالمؤمنین علیه السّلام خود را به این نام بنامد، فعل منکری انجام داده است و چنین شخصی چگونه میتواند بر سنّت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله باشد، مگر اینکه راوی این حدیث درباره وی دچار توّهم شده، یا از روی عمد دروغ گفته باشد.

به درستی که امر فرقه «فطحیّهٔ» نیز روشن و فساد قول آنان، از کسی که در آن تأمّل کند، نه پنهان است و نه پوشیده؛ زیرا این جماعت ادّعا نکردهاند که از امام صادق علیه السّلام نصّی برخلافت عبدالله در اختیار دارند، بلکه اینان این مذهب را از آن رو اختیار کردهاند که روایت کردهاند که آن حضرت فرموده: امامت در فرزند ارشد امام میباشد. و این حدیث جز با قید یک شرط روایت نشده و آن شرط این است که اولاد ارشد زمانی میتواند امام شود که عیب و نقصی در او نباشد و طایفه امامیه بدان جهت بر امامت موسی کاظم علیه السّلام اتفاق کردهاند، چون متّفقالقول هستند که عبدالله نقص در دین داشته و قائل به مذهب «مرجئه» بوده که منحصراً قائل به امامت علی بن ابی طالب علیه السّلام و عثمان بودهاند و یک بار که عبدالله از حضور امام صادق علیه السّلام بیرون رفته بود، امام فرموده بود:«این یک مُرجیء بزرگ است». و نیز روایت کردهاند که روزی عبدالله به حضور امام صادق علیه السّلام رسید، در حالی که آن حضرت به نقل حدیث برای یاران خود مشغول بود، و چون عبدالله را دید، سکوت فرمود تا زمانی که عبدالله از مجلس خارج گردید. پس از وی در این مورد سؤال شد، فرمود: مگر نمیدانید که او از مرجئه است؟ و علاوه بر این، وی را علم و دانشی نبود که از عامه مردم متمایزش کند و چیزی در رابطه با

حلال و حرام هم از او روایت نگردیده و در مقامی هم نبوده که فتوی صادر کند. وی پس از پدرش ادّعای امامت کرد و با چند سؤال ساده از طرف شیعیان امتحان شد، لیکن از جواب عاجز ماند و چیزی نگفت. لذا برای نشان دادن بطلان امامت وی، چه دلایلی بیشتر از آنچه ذکر کردیم لازم است تا ثابت گردد این دلایل مانع امامت چنین مردی میشود؟ ضمن اینکه اگر دلیلی بر منع امامت وی نبود، جایز نبود که پدرش از تصریح امامت وی خودداری کند. و اگر تصریح میفرمود، آشکار میشد و راویان آن را نقل میکردند. و اینکه این جماعت از اثبات وجود نصّ از طرف امام صادق علیه السّلام عاجزند، خود دلیل روشنی بر بطلان مذهب ایشان است.

شیخ مفید - عزتش پایدار باد - گوید: طایفه امامیه پس از این ماجرا همچنان بر نظام امامت باقی بودند تا اینکه موسی بن جعفر علیهما السّلام چشم از جهان پوشید و پس از وی شیعیان چندین فرقه شدند که یکی از این فرقهها که اکثریت را شامل میشد، به دلیل وجود نصّ بر ایشان، قائل به امامت ابوالحسن رضا علیه السّلام گشتند و با این کار خود، بهترین راه را برگزیدند. فرقهای نیز قائل به ختم امامت به موسی بن جعفر علیه السّلام شدند و مدّعی گشتند که وی زنده است و او مهدی منتظر است. و فرقه دیگری مرگ آن حضرت را پذیرفتند لیکن مدّعی شدند که ایشان به زودی مبعوث خواهد شد و امام قائم منتظر اوست. فرقه «واقفه» درباره امام رضا علیه السّلام دچار اختلاف شدند؛ بعضی از آنها گفتند: کسانی که پس از امام موسی علیه السّلام جانشین وی شدهاند، خلفا و وکلا و قاضیان آن حضرت هستند و تا زمان خروج ایشان کارها را از طرف وی تمشیت میکنند و اینان امام نیستند و هرگز هم ادّعای امامت نکردهاند؛ و بقیه پیروان این فرقه گفتند: اینان گمراهانِ به اشتباه رفته و ظالماند و درباره شخص امام رضا علیه السّلام سخنی بزرگ و به گزاف رانده، وی و امامان پس از وی را که از فرزندان آن حضرت بودند، تکفیر نمودند. و فرقه دیگری که امامت حضرت رضا علیه السّلام را پذیرفته بودند، از قول حق خارج گشته و با تمسّک به سخنی بسیار سخیف، منکر وفات امام موسی علیه السلام و زندانی شدن وی گشته و تصور کردند که مردم در مشاهده این امور دچار اشتباه و توّهم شدهاند و مدّعی شدند که آن حضرت زنده است و از دیدهها

پنهان گشته و مهدی اوست و پنداشتند که آن حضرت، محمّد بن بشیر، غلام بنیاسد را جانشین خود قرار داده و با این سخن، قدم در راه غلوّ نهاده و قائل به «اتّحاد» شده و به تناسخ گراییدند.

فرقه «واقفیّه» برای اثبات درستی مذهب خود به سخنی از امام صادق علیه السّلام استناد میکنند که هنگام متولد شدن موسی بن جعفر علیهما السّلام به زبان آوردهاند. آن حضرت بعد از تولّد موسی، بر حمیده بربریه - مادر موسی کاظم علیه السّلام - وارد گشته و فرمود: «مبارک باد تو را، مبارک باد تو را که ملک به خانه تو درآمد» ! و نیز نقل است که از حضرت صادق علیه السّلام از نام قائم پرسیدند، فرمود: نامش «حدیدهٔ الحلّاق» (تیغ سرتراش) است.

به این فرقه (واقفیّهٔ) گفته میشود: فرق میان شما و ناووسیّهٔ که قائل به توقف بر امام صادق علیه السّلام شدند و کیسانیه که قائل به توقف بر ابوالقاسم محمّد حنفیّه شدند و مفوّظه که منکر وفات ابی عبدالله الحسین علیه السّلام و شهادت وی گشتند و سبأیّه که وفات امیرالمؤمنین علیه السّلام را انکار نموده و مدعی زنده بودن وی شدند و محمّدیه که وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را نفی میکنند و قائل به زنده بودنش هستند، چیست؟ و هر دلیلی که ایشان برای اثبات بطلان این مذاهب ارائه کنند، ما به همان دلایل، مذهب آنها (فرقه واقفیه) را باطل میدانیم.

سپس به ایشان گفته میشود: در آن حدیثی که به آن تمسّک جستهاید، از کجا دریافتید که منظور امام صادق علیه السّلام از «ملک» در این حدیث، امامت بر همه خلایق، و حاکم کردن امر و نهی نباشد؟ و به چه دلیل فکر میکنید، منظور حدیث حضرت صادق علیه السّلام از جملهای که به حمیده بربریه فرمود (مبارک باد تو را که ملک به خانه تو درآمد) آن است که امام موسی کاظم علیه السّلام خروج به شمشیر خواهد کرد و کارش عالم گیر خواهد شد؟ مگر نشنیدهاید کلام خدا را که میفرماید: «فَقَدْ ءَاتَيْنَا ءَالَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ ءَاتَيْنَاهُم مُّلْكا عَظِيمًا»،(1) {در

حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ

-1 . نساء / 54

بخشیدیم.} و منظور حق تعالی از «ملک عظیم» چیزی جز مُلک دین و فرمانروایی بر جهان نیست؟! و امّا قول این فرقه: از وی درباره قائم سؤال شد، پس فرمود: نامش حدیدهٔ الحلّاق است. به فرض صحیح بودن - هرچند که معروف و مشهور نیست - میگوییم: از کجا معلوم که آن حضرت نام قائم به امر امامت را نبرده باشند و اشارهای به قائم به شمشیر نکردهاند؟ حال آنکه میدانیم هر امامی پس از پدرش قائم به امر است. به راستی چه دلیلی برای گرویدنشان به این مذهب وجود دارد جز کوردلی؟ و اگر به ایشان گفته شود: چه دلیلی بر امامت ابوالحسن موسی کاظم علیه السّلام دارید؟ و دلیل شما بر تصریح پدرشان بر امامت وی چیست؟ هر جوابی که برای اثبات باورشان ارائه کنند، ما نیز همان استدلالها را برای اثبات امامت امام رضا علیه السّلام و ثبوت نص بر امامت ایشان از جانب پدرش، ارائه میکنیم. و در این صورت هیچ گریزگاهی برای دفاع از باور خود نخواهد داشت.

امّا کسانی که پنداشتهاند امام رضا و امامان پس از وی علیهم السلام خلفای ابوالحسن موسی کاظم علیه السّلام هستند و خود دعوی امامت نداشتهاند، این پندار آنها آنقدر سست و بیپایه است که ضرورتی برای دفع آن وجود ندارد؛ زیرا همه پیروان و غیرطرفداران این جماعت و هر که در این امر نظر کند، میداند که ایشان ادعایی کرده و مردم را به پذیرفتن امام مورد نظر خود دعوت نمودهاند و به راستی که هیچ فرقی میان این جماعت و فرقه شاذ و نادر «کیسانیه» که ادّعا کردهاند حسن و حسین علیهما السّلام دو خلیفه محمّد حنفیّه بودهاند و مردم را دعوت به امامت محمّد حنفیه میکردهاند، نیست؛ و وضوح بطلان این سخن به حدّی است که انسان را از اطاله کلام درباره آن بینیاز میکند.

امّا «بشیریّه»، به دلیل وفات ابوالحسن موسی کاظم و امامت رضا علیهما السّلام و بطلان حلول و اتّحاد و ضرورت وجود شریعتها و فساد غلوّ و تناسخ در مجموع و تکتک، دلیل بر فساد مذهب ایشان است.

شیخ مفید - خداوند عزتش را پایدار کند - گوید: فرقه امامیه در مدّت حیات امام رضا علیه السّلام بر اعتقاد به اصول امامت باقی ماندند و چون آن حضرت وفات یافت و فرزند خود ابوجعفر محمّد تقی علیه السّلام را که به هنگام وفات

پدرش هفت ساله بود، جانشین خود فرمود، میان ایشان اختلاف افتاد و به سه فرقه تقسیم شدند: یک فرقه همچنان بر سنت قول به امامت باقی مانده و امامت ابوجعفر محمّد تقی علیه السّلام را پذیرفتند و نصّ را بر امامت او نقل کردند، و این پرطرفدارترین سه فرقه بود؛ و فرقه دیگر که قائل به امامت امام رضا علیه السّلام بودند، از این باور برگشته و عقیده واقفیّه را پذیرفتند و فرقه دیگر قائل به امامت احمد بن موسی شده و گمان بردند که امام رضا علیه السّلام وصیّت به امامت وی کرده و بدان تصریح نموده است و این دو فرقه مخالف، دلیل خود را برای عدول از اصل امامت، صغر سن ابو جعفر محمّد تقی علیه السّلام عنوان کرده و گفتند: جایز نیست که امام کودک نابالغ باشد؛ که در پاسخ آنها که بعد از اعتقاد به امامت رضا علیه السّلام از این باور رجوع کرده و به مذهب واقفیه در آمدند، همان پاسخی که به واقفیه داده شد، داده میشود: به چه دلیل امامت امام رضا علیه السّلام را ثابت میکنید تا ما هم با دلیلی مشابه آن، امامت ابو جعفر محمّد تقی علیه السّلام را برایتان ثابت کنیم و به هر دستاویزی برای طعن در نقل نصّ بر امامت محمّد تقی علیه السّلام متوسل شوند، فرقه واقفیه نیز به همان شیوه در نصّ بر امامت ابوالحسن رضا علیه السّلام طعن میزنند و نباید این دو را از هم جدا کرد.

با آن که به اشتباه افتادن ایشان در مورد سن ابو جعفر محمّد تقی علیه السّلام فسادش آشکار است، زیرا کمال عقل برای حجّتهای خدا، با صغر سن آنان انکار نمیشود، خدای عزّوجل گوید: «قَالُواْ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فيِ الْمَهْدِ صَبِيًّاقَالَ إِنىّ‌ِ عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَئنىِ‌َ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنىِ نَبِيًّا»،(1) {گفتند:

«چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟» کودک گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.} و با این آیه از سخن گفتن عیسی علیه السّلام در گهواره خبر داده است و در داستان یحیی علیه السّلام میفرماید: «وَ ءَاتَيْنَهُ الحُكْمَ صَبِيًّا»،(2) {

و از کودکی به او نبوّت دادیم.} و جمهور شیعه و مخالفان آنها اجماع دارند بر اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، علی علیه السّلام را در سن کودکی دعوت به اسلام فرمود و

1- . مریم/ 39-40

2- . مريم / 12

کودکی جز وی را دعوت نفرموده است و با حسن و حسین علیهما السّلام در حالی که دو کودک بودند، به مباهله رفت و قبل و بعد از وی هرگز کسی مباهله با کودکان را ندیده است؛ و اگر وضع بدان گونه است که بیان کردیم، از مخصوص گردانیدن خداوند متعال حجّتهای خود را به شرحی که گفته آمد، پس آنچه این فرقه در مورد صغر سن امام محمّد تقی علیه السّلام بدان چنگ زدهاند، باطل میشود؛ هرچند این فرقه اقرار به ظهور معجزات بر ائمّهٔ علیهم السّلام و خرق عادت در ایشان کردهاند، اصلی را که با آن امامت محمّد تقی علیه السّلام را انکار میکنند، باطل میشود. و اگر ظهور معجزه از امامان علیهم السّلام را نپذیرند، به معتزله که صدور معجزه در غیر انبیا را انکار میکنند، پیوستهاند و کلام برادران ناصبی خود را تکرار کردهاند و به خواست خدا همین مقدار برای رد مذهب ایشان، آنگونه که حکایت کردیم، کافی است.

شیخ مفید - خداوند عزتش را پایدار کند - گوید: فرقه امامیهای که بر عقیده خود بر امامت ابوجعفر محمّد هادی علیه السّلام ثابت قدم ماندند، امامت فرزندش علی بن محمّد علیهما السّلام را نیز پس از پدرش پذیرفتند و از امام محمّد تقی علیه السّلام نصّ بر آن حضرت را نقل نمودند، مگر جمع قلیلی که از ایشان جدا گشته و قائل به امامت موسی فرزند محمّد تقی و برادر ابوالحسن علی بن محمّد علیهما السّلام شدند. امّا آنها زیاد بر این عقیده باقی نماندند و خیلی زود به مذهب حق بازگشت نموده و امامت علی بن محمّد علیه السّلام را پذیرفتند و امامت موسی بن محمّد را رد نموده، جملگی بر امامت ابوالحسن علی بن محمّد علیه السّلام استوار ماندند و چون علی بن محمّد علیه السّلام وفات یافت، دچار تفرقه شدند و از آن پس، جمهور شیعه قائل به امامت ابو محمّد حسن بن علی علیه السّلام گشته و نصّ امامت وی را نقل کردند و آن را ثابت کردند، و فرقهای دیگر از آنان (امامیه) گفتند: پس از ابوالحسن، محمّد بن علی برادر ابو محمّد امام است و گمان بردند که امام علی نقی علیه السّلام در حیات خود بر امامتش تصریح کرده است، اما این محمّد در زمان حیات پدرش وفات یافته بود، لیکن پیروان این فرقه وفات وی را نپذیرفته و گمان بردند که وی نمرده و زنده است و امام منتظر اوست! و فرقه دیگری نیز که از

جمع اکثریت جدا شده بودند و عده قلیلی بودند، گفتند: پس از محمّد بن علی بن محمّد بن علی بن موسی، برادرش جعفر بن علی امام است و پنداشتند که پدرش پس از محمّد، نصّ بر امامت وی کرده است و او پس از پدرش، امام قائم است.

پس در پاسخ فرقه اول گفته میشود: چرا گمان کردید که بعد از ابوالحسن، پسرش محمّد امام است؟ و دلیل شما بر این امر کدام است؟ پس اگر مدّعی وجود نص شدند، از آنان لفظ نص و حجّت بر صحّت آن خواسته میشود و هرگز لفظی که به امامت وی مربوط باشد، نخواهند یافت و نیز هیچ روایت متواتری هم در اختیار ندارند که به آن استناد کنند، زیرا تعدادشان آنقدر اندک است که به حد تواتر نمیرسد، ضمن اینکه پیروان این فرقه به کلّی منقرض شدهاند و کسی از آنان باقی نمانده است و خودِ این، آنگونه که مذکور افتاد، دلیل بطلان مذهب ایشان است. و در رد ادّعای آنها درباره زنده بودن وی، همان پاسخی به آنان داده خواهد شد که به کیسانیه و ناووسیّه و واقفیه داده شد. پس با هر چه ایشان این مذهب را باطل کنند، ما نیز به همان حجّت، این قول ایشان را باطل میکنیم که به راستی راه نجاتی از آن ندارند.

امّا بنای مذهب اصحاب جعفر بر امامت محمّد استوار است و چنانچه قول به امامت محمّد به خاطر نبودن دلیل بر امامت حسن عسکری علیه السّلام رد گردد، بطلان اصحاب جعفر که قائل به امامت او شدهاند، آشکار میگردد.

شیخ مفید - خداوند عزتش را پایدار بدارد - گوید: چون ابو محمّد حسن بن علی علیهما السّلام وفات یافت - به حسب روایت ابو محمّد حسن بن موسی رحمه الله - یاران وی به چهارده فرقه تقسیم شدند و اکثریت آنها قائل به امامت قائم منتظر شدند و ولادت ایشان را ثابت کردند و نصّ بر امامت وی را تصحیح کرده و گفتند: وی همنام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و هدایتگر مردم است و معتقد شدند که آن حضرت دو غیبت خواهد داشت که یکی طولانیتر از دیگری است و غیبت اول از این دو غیبت کوتاهتر است. و در این غیبت نوّاب و سفیرانی خواهد داشت و از جمعی از مشایخ افراد مورد اعتمادشان روایت کردهاند که پدر آن حضرت یعنی امام حسن عسکری علیه السّلام وی را برای ایشان آشکار فرموده و

شخص ایشان را به آنان نشان داده است. آنها به هنگام وفات پدرش، در مورد سن آن حضرت دچار اختلاف شدند، پس بسیاری از ایشان گفتهاند که سن ایشان در آن هنگام پنج سال بوده است، زیرا پدرش به سال دویست و شصت وفات یافته و تولّد حضرت قائم به سال دویست و پنجاه و پنج بوده است. و برخی از ایشان گفته اند: تولد آن حضرت به سال دویست و پنجاه و دو بوده و سن وی به هنگام وفات پدرش هشت سال بوده است؛ و گفتهاند: پدرش تا زمانی که خداوند عقل وی (حضرت قائم علیه السّلام) را به کمال نرسانیده و حکمت و فصل الخطاب را به وی نیاموخته بود و وی را به داشتن این صفات از سایر مردم متمایز نگردانیده بود، از دنیا نرفت؛ زیرا وی خاتم حجّتها و وصیّ اوصیا، قائم زمان و صاحب امر آن بود؛ و این فرقه در جواز این معنا، استدلال به عقل کردهاند، زیرا محال بودن آن از بین رفته و در حیطه امکان قرار گرفته است، زیرا خداوند متعال در داستان عیسی میفرماید: «وَ یُکَلِّمُ النَّاسَ فيِ الْمَهْدِ وَ کَهْلا»،(1) {و

در گهواره به اعجاز و در میانسالی به وحی با مردم سخن می گوید.} و در داستان یحیی میفرماید: «وَ ءَاتَیْنَهُ الحُکْمَ صَبِیًّا»،(2) {و از کودکی به او نبوّت دادیم.} و گفتهاند: صاحب امر زنده است و نمرده و نمیمیرد، هرچند هزار سال زنده بماند تا اینکه زمین را از عدل و داد پر کند، همانطور که از پیش از ظلم و ستم پرشده باشد. و آن حضرت به هنگام ظهور جوانی قوی به مانند جوانان سی و چند ساله باشد و این را از جمله معجزات وی به شمار آوردهاند و این را از جمله دلایل و نشانههای امامت وی دانستهاند.

و یکی از فرقههایی که به امامت حسن عسکری علیه السّلام گرویده بود گوید: او زنده است و نمیمیرد، بلکه غایب گشته و قائم منتظَر اوست.

و فرقهای دیگر گوید: ابو محمّد وفات یافته و پس از مرگش زنده خواهد شد و مهدی قائم اوست و در این مورد به روایتی استناد کردهاند که میگوید: قائم را بدان جهت قائم نامیدهاند که پس از مرگ قیام میکند.

1- . آل عمران/ 46
2- . مریم / 12

فرقهای دیگر گوید: ابو محمّد قطعاً وفات یافته و امام پس از وی برادرش جعفر بن علی است و برای گفته خود به روایتی از امام صادق علیه السّلام استناد میکنند که: «امام کسی است که جز به او نتوان مراجعه نمود». و گفتند: چون فرزندی از حسن که آشکار باشد را ندیدیم، ناچار شدیم قائل به امامت برادرش جعفر شویم !

فرقهای دیگر از معتقدان به امامت حسن عسکری علیه السّلام از پذیرش امامت وی بازگشته و گفتند: او امام نبود بلکه یک مدّعی بر باطل بود و امامت برادرش محمّد را انکار نموده، گفتند: امام، جعفر بن علی است، با نصّ پدرش بر وی، و گفتند: ما از این جهت قائل به این قول شدیم که محمّد در زمان پدرش علی نقی علیه السّلام وفات یافت و امام در زمان حیات پدرش نمیمیرد، امام حسن عسکری هم فرزندی نداشت و امام از دنیا نمیرود مگر اینکه فرزند داشته باشد.

فرقهای دیگر گفتند: محمّد بن علی برادر حسن بن علی امام است و از قائل بودن به امامت حسن رجوع کردند و مدّعی شدند که محمّد زنده است و حال آنکه پیش از آن منکر چنین چیزی بودند.

فرقه دیگری گفتند: پس از حسن، امام پسر اوست که او منتَظَر است و او علی بن حسن است نه آنگونه که قطعیّه ادّعا میکنند که محمّد بن حسن است، لیکن بعداً اعتقاد قطعیّه را در غیبت و انتظار، حرف به حرف پذیرفتند.

فرقهای دیگر گوید: امام قائم که فرزند حسن است، هشت ماه پس از پدرش به دنیا آمد و امام منتظر اوست، و باور کسانی که را که میگفتند آن حضرت در زمان پدرش به دنیا آمده، تکذیب نمودند.

فرقهای دیگر گوید: ابو محمّد بیآنکه ظاهراً فرزندی داشته باشد وفات یافت بلکه یکی از کنیزکان وی باردار بود و امام قائم بعد از حسن، فرزندی است که در شکم مادر است و مادرش هنوز وی را به دنیا نیاورده است و این امکان هست که وی تا صدسال دیگر حامله بماند و چون زایمان کرد، ولادت وی آشکار میگردد.

فرقهای دیگر گوید: بعد از وفات امام حسن علیه السّلام امامت باطل شد و برچیده شد و حجّتی از آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله بر روی زمین باقی نماند، بلکه

حجّت اخبار و روایاتی است که از امامان پیشین برجای مانده. این فرقه گمان کردهاند که خالی بودن زمین از حجّت اگر به سبب خشم گرفتن خدا بر بندگان باشد و آن را مجازاتی برای ایشان قرار دهد، جایز است.

فرقهای دیگر گوید: در حقیقت محمّد بن علی برادر حسن بن علی، پس از پدرش علی امام بود و چون وی را وفات در رسید، به یکی از غلامانش که «نفیس» نام داشت و محل اعتماد و ثقه بود، وصیّت نموده و کتابها و سلاحها را به وی داد تا آنها را به برادرش جعفر بدهد و آن غلام آن امانتها را به جعفر تسلیم نمود و بدین ترتیب که مذکور افتاد، امامت به جعفر رسید.

فرقه ای دیگر گوید: دانستیم که حسن عسکری علیه السّلام امام بود، اما چون وفات یافت امر بر ما ملتبس شد و به راستی نمیدانیم که بعد از وی آیا جعفر امام است یا دیگری، و آنچه بر ما واجب است آن است که یقین داشته باشیم حتماً امامی وجود دارد، لیکن تا زمانی که بر ما معلوم نشود آن امام کیست، امامت کسی را نمیپذیریم.

فرقه دیگری گوید: پس از حسن عسکری علیه السّلام فرزندش محمّد امام است و امام منتظر اوست، اما وی وفات نمود، لیکن زنده خواهد شد و قیام به شمشیر خواهد نمود و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، همانطور که از پیش از ظلم و ستم پرشده باشد.

فرقه چهاردهم آنها گوید: بیشک محمّد پس از پدرش امام بود و چون وفاتش فرا رسید، برادرش جعفر بن علی بن محمّد بن علی را به امامت منصوب نمود، از این رو هم با نصّ و هم با وراثت، پس از وی، امامت از آنِ اوست، و دلیل این قول خود را وجوب عقلی وجود امام دانستهاند و با نبودن فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام، گمان بردهاند که ادّعای فرقه امامیه اثناعشریه مبنی بر اینکه امام حسن عسکری علیه السّلام دارای فرزندی بوده است، امری باطل است.

شیخ مفید - خداوند عزتش را پایدار کند - گوید: اکنون که سال سیصد و هفتاد و سه هجری است، اثری از این فرقههایی که نام بردیم، نیست مگر فرقه امامیه اثناعشریه که قائل به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام که همنام رسول

خدا صَلی الله علیهِ و آله بوده، و یقین دارند که آن حضرت زنده است تا اینکه چنان که شرح دادیم، قیام به شمشیر کند. و این فرقه بزرگترین فرقههای شیعه به حسب عدد و کثرت دانشمندان، متکلّمان تیزبین، مردان صالح، عابدان فقیه، اصحاب حدیث، ادبا و شعرا میباشند و اینان بزرگان امامیه و مورد اعتماد در دیانتاند، لیکن دیگر فرقهها چنان منقرض شدهاند که هیچکس نمیداند از این چهارده فرقهای که مذکور افتادند، احدی بر جای مانده باشد که اظهار وجود کند که پیرو یکی از این مذاهبی است که وصفشان رفت، مگر فرقه امامیه اثناعشریه؛ اما بقیه به تاریخ پیوستهاند و چیزی از آنها نمانده، جز مشتی اراجیف مبنی بر وجود قومی از ایشان که صحت آن قابل اثبات نیست.

اما به فرقهای که قائل به زنده بودن ابو محمّد (حسن عسکری علیه السّلام) بودهاند، گفته میشود: چه تفاوتی میان شما و فرقههای واقفیه و ناووسیّه وجود دارد؟ که در این صورت خواهند دید هیچ تفاوتی ندارند.

اما به فرقهای که گمان دارد ابو محمّد پس از وفات زنده شده و امام منتظر اوست، گفته میشود: اگر آنطور که باور دارید، جایز است دنیا یک روز از وجود امام خالی باشد، چرا جایز نباشد که دنیا یکسال از وجود امام خالی باشد؟! و چه تفاوتی با این دارد که دنیا تا ابد از امام خالی باشد؟ این باور به معنای خروج از مذهب امامیه است و قائل شدن به مذهب خوارج و معتزله؛ و هرکس از شیعه قائل به این قول شود، ما نیز با همان دلایلی که برای ناصبیان آوردیم و دلیل بر اثبات وجود امامت است، پاسخ آنها را میدهیم. سپس به ایشان گفته میشود: از کجا دانستید که امام حسن عسکری علیه السّلام تاکنون زنده نشده و از این پس زنده خواهد شد؟ و بدین ترتیب با این سخن، بطلان مذهب ایشان ثابت میشود. و اما آنچه استدلال کردهاند به آن از اینکه از این جهت قائم را قائم نامند که پس از وفات دوباره زنده میگردد و قیام به امر امامت میکند، ممکن است مراد از این جمله آن باشد که قائم را از این جهت قائم مینامند که پس از مرگ یادش و غفلت امت از او، قیام به امر امامت کند، نه آنکه حقیقتاً مرده باشد و در این معنا این فرقه هیچ تفاوتی با کیسانیّه نخواهد داشت، با اینکه در روایت آمده است که قائم را از آن

جهت قائم نامیدهاند که قیام به دینی میکند که مندرس و کهنه شده باشد و حقّی را آشکار میسازد که پنهان شده باشد، آن هم بدون هیچ تقیّه و پروایی در چیزی از امور دین. و این خود ادّعای آنان را باطل میسازد.

اما فرقهای که گمان کردهاند، جعفر بن علی پس از برادرش حسن عسکری علیه السّلام امام است، از راه حدس و گمان به این باور رسیدهاند، بیآنکه حدیث و روایتی در این مورد به آنان رسیده باشد که بتوان در آن نگریست، و میان این قوم و کسانی که بدون هیچ دلیل و برهانی مدعی امامت برخی از آل ابوطالب پس از حسن عسکری علیه السّلام شدهاند، تفاوتی وجود ندارد. اما استدلال آنها به روایتی از امام صادق علیه السّلام که فرموده است: «امام کسی است که جز به او نتوان به دیگری رجوع کرد»، به ایشان گفته میشود: از کجا پی بردهاید که به کسی جز جعفر نمیتوان رجوع کرد و ملجأ و پناه، فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام نیست؟! آن هم با توجه به اینکه اکثر امامیّه تصریح به امامت وی کردهاند؟ پس اگر بگویند: بر ما واجب نیست که وجود کسی را اثبات کنیم که او را ندیدهایم، خواهیم گفت: اگر دلیلی در دست باشد که وجود وی را اثبات کند، چرا بر شما واجب نیست که وجود وی را اثبات کنید؟ با آنکه سزاوار نیست که بخواهیم امامت کسی را اثبات کنیم که نصیّ و دلیلی بر امامت وی وجود ندارد! با آنکه دیگران هم میتوانند به همین استدلال برای اثبات امامت مردی از آل ابوطالب تمسّک جسته و بگویند: چون من ملجأی جز او نیافتم که به وی رجوع کنم، قائل به امامت وی شدم.

اما برای فرقهای که از اعتقاد به امامت حسن عسکری علیه السّلام رجوع نموده و منکر امامت برادرش محمّد شدند، به وجود نص و تواتر بر امامت وی از جانب پدرش استدلال میکنیم و از ایشان میخواهیم، دلیل بر امامت علی نقی علیه السّلام را ارائه کنند و ایشان به هرچه استدلال کردند، ما هم از همانها برای اثبات امامت حسن عسکری علیه السّلام استفاده خواهیم کرد. اما در مورد انکار امامت محمّد بن علی برادر حسن عسکری علیه السّلام از طرف آنان، باید گفت که در این مورد درست گفتهاند و ما هم در صحّت این ادّعا با آنها همفکر هستیم. اما استدلال آنها را برای رجوع از امامت حسن عسکری علیه السّلام با این تصوّر که ایشان بی

آنکه فرزندی از خود برجای بگذارد از دنیا رفته است، بیشک استدلالی متّکی بر توهم است، زیرا قطعاً امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی از خود برجای گذاشته که قائم منتظر اوست و دلایل ما بر امامت آن حضرت، از شمار بیرون است و این معنا درست نیست که اگر امامی را ندیدیم، امامتش باطل شده باشد و همچنین، اگر نشود او را به طور ملموس حس کرد و در معرض دید خواص یا عامه مردم قرار نگیرد، دلیل بر عدم وجود وی باشد.

اما فرقه دیگری که از امامت حسن عسکری علیه السّلام به امامت برادرش محمّد رجوع نمودهاند، دقیقاً وضعی مشابه فرقه قبلی را دارند و سخن در بطلان آن همانی است که در مورد فرقه قبلی بیان گردید، با این تفاوت که این فرقه مبهوتتر از فرقه پیش است و بیشتر از آنها مکابره میکنند، زیرا منکر امامت کسی شدند که پس از پدرش در قید حیات بوده و آنقدر دانش از وی ظاهر گشته که ثابت شود که از این جهت بر همه برتری دارد، و مدّعی امامت مردی شدند که در حیات پدرش از دنیا رفته، بیآنکه علمی از وی آشکار گردد و نه تصریحی از جانب پدر بر امامت وی وجود داشته باشد، آن هم پس از اعترافشان به مرگ وی، و به راستی که اینان بر باطلند و از درجه اعتبار ساقط !

اما فرقهای که با امامت فرزند حسن عسکری علیه السّلام اعتراف نموده و اقرار کرده است که امام منتظر اوست لیکن گمان کرده که او علی است و نه محمّد، اختلاف ما با ایشان در اسم است و نه در معنا، و روی سخن ما تنها با آنهاست. و شایسته آن است که از ایشان روایتی درخواست کنیم که دلیل ایشان را در گزیدن این نام توجیه کند و این در حالی است که روایات مشهور میان فرقه امامیه و دیگران، همگی دال بر آنند که حضرت قائم علیه السّلام همنام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است و در نامهایی که برای پیامبرصَلی الله علیهِ و آله ذکر کردهاند، «علی» وجود ندارد و اگر به جای علی ادّعا میکردند که نامش «احمد» است، به حقیقت نزدیکتر بود. و همین مقدار سخن در خصوص احتجاج بر ایشان کافی است.

اما بر فرقهای که گمان برده است حضرت قائم فرزند حسن عسکری علیه السّلام است و هشت ماه پس از وفات پدرش به دنیا آمده و منکر تولّد وی در حیات پدرش گردیدهاند، احتجاج میشود که وجوب امامت به جهت خردها ثابت میشود و هر انتقادی که به معتزله و ناصبیان وارد باشد، بر این فرقه نیز وارد است، چون جایز نیست جهان هشت ماه کامل از امام خالی باشد، زیرا در تفاوتی میان هشت ماه با هشتاد ماه وجود ندارد و در ضمن به ایشان گفته میشود: چرا چنین تصوّری کردهاید؟ آیا از روی عقل به این گمان افتادهاید یا به وسیله نقل؟ و چنانچه بگویند از روی عقل، بیشک سخن محالی بر زبان راندهاند، چون امکان ندارد کسی در این معنا حکم به عقل کند؛ و اگر مدعی وجود روایت و نقل کنند، آن روایت را از ایشان درخواست میکنیم و قطعاً هرگز روایتی در این خصوص نخواهند یافت و ایشان این سخن را جز از روی حدس و گمان نگفتهاند و این در حالی است که در کار دین، ظنّ و گمان قابل استناد نیست.

اما فرقه دیگری که تصوّر نموده امام حسن عسکری علیه السّلام در حالی وفات یافته که قائم در رحم مادر بوده و هنوز به دنیا نیامده بوده است، در این قول با فرقه پیشین در انکار تولّد حضرت قائم علیه السّلام شریک میباشد و هر مفسدهای که بر فرقه پیشین وارد است، بر این فرقه نیز وارد است؛ زیرا یک دوره بارداری که صدسال به درازا بکشد، پدیدهای است که از پیش تجربه نشده و از دیگر فرقهها نیز روایتی در این معنا نقل نشده و اتفاق بینظیری است؛ و هرچند چنین کاری از جانب خدای عزّوجل مقدور است، لیکن کسی حق ندارد چنین ادّعایی را بکند مگر دلیلی بر اثبات آن بیاورد و هرکس چنین باوری را از جهت جایز الوقوع بودن بپذیرد، بیتردید ملزم خواهد شد که وقوع هر پدیده جایز الوقوعی را قطعی الوقوع پندارد و در این صورت ممکن است احتمال دهد که آبهای روی زمین تبدیل به طلا و نقره شدهاند و همچنین درختان؛ و شاید هر کافری که در عالم است، چون به خواب رود، خدای عزّوجل او را مسخ نموده و بوزینه و سگ و خوک شوند، بیآنکه اطلاعی از این معنا داشته باشد، و سپس وی را به حالت نخستِ انسانیت برگرداند، و شاید احتمال دهد در سرزمینهای دوردست که اطلاعی از آنها نداریم، زنانی وجود

داشته باشند که روزی باردار میشوند و فردای آن روز وضع حمل میکنند! و این پندارها جملگی جز نادانی و گمراهی برای کسانی که بدون وجود دلیل و حجّت قائل به خرق عادت میشوند، و به جایز الوقوع بودن آنها با قدرت خدای متعال استناد مینمایند، نیست.

اما فرقهای که گمان کرده امامت پس از وفات امام حسن عسکری علیه السّلام باطل گردیده است، به دلیل اینکه عقلاً وجود امام واجب است، باورشان باطل است و نیز به دلیل قول خدای عزّوجل که میفرماید: «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ»،(1) {یاد

کن روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. } و همچنین قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که میفرماید: «هرکس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، بر مرگ جاهلیّت مرده است.» و نیز فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام: «خداوندا، به یقین که تو زمین را از حجّتی بر خلق خود، خالی نمیگذاری، چه به صورت ظاهر و مشهور و یا ترسان و پنهان تا آنکه حجّتها و گواهان تو باطل نشوند.» و نیز قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله: «در هر نسلی از امّت من، عادلی از اهل بیت من خواهد بود که تحریف اهل غلّو و تهمت اهل باطل را از این دین برطرف میکند.» اما استناد این فرقه به قول امام صادق علیه السّلام: «یقیناً خداوند زمین را از حجّتی خالی نمیگذارد مگر اینکه بر اهل دنیا خشم گیرد.» و مفهوم این حدیث به دلیل قول امیرالمؤمنین علیه السّلام که پیش از این گذشت، آن است که دنیا را از حجّتی ظاهر خالی نمیگذارد.

اما در جواب فرقهای که بر این باور بود که محمّد بن علی نقی علیه السّلام به همراه پدرش امام بوده است و وی به غلام خود «نفیس» وصیت کرده که سلاحها و کتابها را به جعفر بدهد، گفته میشود که آنچه درباره اسماعیلیه بیان کردیم و دلیل بر بطلان امامت اسماعیل به سبب درگذشت وی در حیات پدرش دانستیم، درباره این فرقه نیز مصداق دارد، و افزودن بر آن میگوییم: جز امام نمیتواند وصیّ امام شود و «نفیس» غلام محمّد امام نبود و امامت جعفر به دلیل بطلان امامت محمد نیز باطل است، زیرا همانطور که بیان کردیم، محمّد در زمان حیات پدرش وفات نمود.

1- . بنیاسرائیل/ 71

اما فرقهای که به امامت حسن عسکری علیه السّلام اقرار نمود و پس از وی توقف نموده و گفتهاند که باید امامی وجود داشته باشد ولی کسی را به امام عنوان معرّفی نکردند، روایات صادقهای که بر امامت قائم منتظر دلالت دارند، حجّت بر آنهاست و نیز وجود نصّ بر امامت ایشان از جانب پدرش میباشد و این کتاب جای ذکر آن روایات نیست که آنها را به ترتیب ذکر کنیم.

اما فرقهای که به امامت قائم منتظر اقرار دارد و اینکه وی فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام است و گمان کردهاند که وی وفات یافته ولی در آینده زنده خواهد شد و قیام به شمشیر میکند، بیشک حجّت بر ایشان، وجوب وجود امام و زنده بودن و کمال ایشان است و اینکه بدعتهای

امت را بشنود و شرع را حفظ نماید و دلیل این امر آن است که فرقی میان فوت امام و نبودن او نیست.

اما فرقهای که اعتراف کردند ابو محمّد حسن بن علی عسکری علیه السّلام پس از پدرش امام بوده و ادّعا کردهاند که چون وی را وفات در رسید، بر امامت برادرش جعفر بن علی تصریح نموده و استدلال آنها در این مورد آن بود که گمان کردند، ادّعای کسانی که مدّعی وجود نص بر امامت بر فرزند حسن عسکری علیه السّلام هستند، باطل است و این در حالی است که عقل وجود امامت را واجب مینماید، از این رو ناچار شدند قائل به امامت جعفر شوند، لذا به ایشان گفته میشود: چرا گمان کردید که روایت امامیه بر وجود نصّ از جانب حسن عسکری علیه السّلام بر امامت فرزندش باطل است؟ و آنچه را که انکار کردید، ممکن است حق باشد؟ آن هم به سبب قائم بودن دلالت بر وجوب امامت و مورد اعتماد بودن ناقلان روایت نصّ و وجود نشانهها بر صدق گفتار آنها و خبر دادن در زمان غیبت از اموری چند که پیش از وقوع، از آن خبر دادند و این همه نشان میدهد که یقیناً این ناقلان روایت، از اصحاب خاصّ امام حسن عسکری علیه السّلام و سفیران و رسولان آن حضرت در میان شیعیان وی بودهاند؛ و نیز بطلان این مذهب را بطلان امامت جعفر ثابت میکند، به خاطر صفاتی که از آنها برخوردار بود و این صفات، نقیض صفاتی بودند که باید در امام باشد، نظیر: نقصان علم، کاستی معرفت، ارتکاب قبایح و سبک

شمردن حقوق خدای عزّوجل در بازماندگان برادرش علیه السّلام و نیز عدم وجود نصّ بر امامت وی، به سبب آنکه هیچ کس نیست که وجود نصّ بر او را از جانب یکی از پدران یا بالأخص برادرش حسن عسکری علیه السّلام روایت کرده باشد. و اگر مسأله چنان است که ذکر کردیم، به یقین باورهای این فرقه نیز از درجه اعتبار ساقط خواهد بود و این در حالی است که تفاوتی میان این قوم و میان کسانی که مدّعی امامت آل ابی طالب هستند و متوّسل به استدلالهای ایشان در وجوب امامت و فساد قول امامیه شدهاند، و ادّعایشان مبنی بر وجود نصّ بر امامت فرزند حسن عسکری علیه السّلام، نیست. و حال که فرقی میان این قول نیست و بیتردید یکی از این دو قول باطل است و به تبع آن، قول دیگر نیز در بطلان و فساد همانند قول اول است.

شیخ مفید گوید: ای یاران - که خدایتان توفیق دهد - این بود مختصری که قصد کرده بودیم آن را توضیح دهیم و ما قصد داریم این ابواب و اقوالی که درباره آنها مختصری گفته شد، به تفصیل و شمارش در کتابی که از این پس در این موضوع خواهیم نگاشت بیاوریم و خداوند ولیّ توفیق است و از وی طلب هدایت به سوی سبیل رشد را داریم.(1)

توضیح: «الغیل» با کسر و فتح غین: درختان بسیار و درهم پیچیده. «العجرفهٔ»: بیهودهگویی و جوهری گوید: «فطحه فطحاً»: آن را پهن کرد، و گفته میشود: «رأس مفطّح» یعنی پَهن و عریض، و «رِجل افطح» یعنی پهن بودن آن (پا) یعنی اینکه سر آن پهن است.(2)

و محمّد بن بشیر از یاران امام موسی کاظم علیه السّلام بود اما بعداً به غلوّ گرایید و ادّعای خدایی برای امام موسی کاظم علیه السّلام و نبوّت برای خود از جانب آن حضرت نمود! و چون امام موسی علیه السّلام وفات یافت، قائل به توّقف بر ایشان گردیده و گفت: او همچنان در میان آنان قائم و کماکان موجود است، با این تفاوت که مردم از دیدن و نیز از درک او محجوباند و قائم مهدی اوست و آن

1- . الفصول المختاره2: 81-104

2- . صحاح اللغهٔ 1: 392

حضرت در زمان غیبت، محمّد بن بشیر را جانشین خود در میان اُمّت قرار داده و وی را وصیّ خویش گردانیده و خاتم (مُهر) خود را به وی داده است و او را از آنچه رعیّت وی از کار دین و دنیایشان بدان نیازمند باشند، آگاه گردانیده است؛ وی اهل شعبده کاری و انجام کارهای تردستی ماهرانه بود. او یک نقاشی شبیه موسی کاظم علیه السّلام کشیده بود. این نقاشی را بر روی پارچهای ابریشمی کشیده بود و روی آن را چنان با دواهایی پوشانده و با ترفندهایی ساخته بود که شبیه قیافه یک انسان به نظر میآمد، پس آن را به مردم نشان داده و از طریق شعبده چنان وانمود میکرد که امام موسی علیه السّلام سخن میگوید و با وی نجوا میکند. او انواع عجیبی از اقسام شعبده بازی را میدانست، پس به وسیله این کارها عدهای را به هلاکت افکند تا اینکه خبر وی به یکی از خلفا رسید و با شعبده بازی به وی نزدیک شد، سپس به قتل رسید. امام موسی کاظم علیه السّلام نزد خدا از وی تبرّی جسته، او را نفرین کرده و فرمود: خداوند داغی آهن را به وی بچشاند و به بدترین شکل او را بکشد، پس خداوند دعای وی را مستجاب نمود و خبر وی در جلد یازدهم خواهد آمد.

و حسن بن موسی، همان خشّاب نوبختی است که از بزرگان متکلّمین امامیه است، و نجاشی و دیگران کتابهای «فرق الشیعهٔ»، «الرّد علی فرق الشیعهٔ ما خلا الإمامیّه»، «الرّد علی المنجمین» و «حجج طبیعیهٔ» که استخراج شده از کتابهای ارسطاطالیس در رد کسانی است که پنداشتهاند فلک زنده و ناطق است را از جمله تألیفات وی برشمرده است.

مؤلف: اینکه این مجموعه از کلام شیخ مفید را در اینجا آوردهایم برای آن است که خواننده کتاب ما با مذاهب نادر در میان امامیه آشنا گردد. اما فرقه زیدیه، مذهبشان شناخته شده و معروف بوده و دلایل بر ابطال آن در کتابها مذکور است و آن مقداری از اخبار که نقل کردیم، برای اثبات باطل بودن آن کفایت میکند و مخلص کلام در مذهب ایشان آن است که ایشان سه فرقه هستند:

1. جارودیه: که پیروان ابوجارود زیاد بن منذر هستند. این فرقه معتقدند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وصفاً بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام تصریح فرموده نه اسماً، و صحابه با مخالفت با وی و ترک اقتدا به وی پس از پیامبر صَلی

الله علیهِ و آله کافر شده‌اند و امامت بعد از حسن و حسین علیهما السّلام در میان فرزندان ایشان علیالسویّه است. پس هرکدام از ایشان که عالمانه و شجاعانه قیام به شمشیر کند، امام اوست. و در مورد امام منتظر دچار اختلاف شدند که آیا وی محمّد بن عبدالله بن حسن است که در خلافت منصور عباسی در مدینه کشته شده است، و گروهی بر همین باور شدند، و طایفه‌ای از ایشان پنداشته‌اند که وی کشته نشده است یا اینکه او محمّد بن قاسم بن علی بن حسین علیه السّلام صاحب طالقان است که معتصم عباسی وی را زندانی نمود تا اینکه در زندان درگذشت، و گروهی وی را امام منتظر دانسته و منکر مرگش شدند؛ یا اینکه وی یحیی بن عمر کوفی از نوادگان زید بن علی است که مردم را به امامت خود دعوت کرد و جمع کثیری گرد او فراهم آمدند و در خلافت المستعین بالله عباسی کشته شد، و گروه سومی قائل شدند به اینکه وی امام منتظر است و منکر کشته شدنش گشتند.

2. فرقه سلیمانیه: از پیروان سلیمان بن حریز بوده و گویند: امامت منصبی است که از طریق شورا و منحصراً با گزینش دو تن از بهترین مسلمانان از میان مردم برگزیده میشود؛ و امامت مفضول با وجود افضل را صحیح میدانند و ابوبکر و عمر را دو امام میدانند، هرچند که امّت با وجود علی علیه السّلام در بیعت کردن با آن دو دچار اشتباه شدند، اما این اشتباه آنقدر بزرگ نیست که به درجه فسق برسد و عثمان و طلحه و عایشه را تکفیر نمودند.

3. بتریّه: اینان موافق سلیمانیه بودند لیکن در مورد عثمان با آنان اختلاف داشتند و این مطلب را شارح «المواقف» در شرح دیدگاههای ایشان ذکر نموده است. و در «شرح الأصول» ناصر للحق حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین علیه السّلام چنین خواندم:

بدان که نخستین امام پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نزد ما علی بن ابی طالب علیه السّلام است، سپس فرزندش حسن علیه السّلام، سپس برادرش حسین علیه السّلام، سپس علی بن حسین علیه السّلام، سپس فرزندش زید بن علی، سپس محمّد بن عبدالله بن حسن، سپس برادرش ابراهیم، سپس حسین بن علی صاحب الفخّ، سپس یحیی بن عبدالله بن حسن، سپس محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن

حسن، سپس قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن، سپس حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین، سپس یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، سپس محمّد بن یحیی بن حسین، سپس احمد بن یحیی بن حسین، سپس محمّد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمان بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن، سپس فرزندش حسن، سپس برادرش علی بن محمّد، سپس احمد بن حسین بن هارون از فرزندان زید بن حسن، سپس برادرش یحیی، سپس سایر اهل بیت که دعوت به حق نمودند.

و این کتاب از تصانیف جارودیه است، و بتریه، «صالحی» نیز نامیده میشوند چون حسن بن صالح یکی از بزرگان ایشان است. کشّی در رجال خود با سندی از امام صادق علیه السّلام آورده است: اگر بتریّه از مشرق تا مغرب صف واحدی را تشکیل دهند، خداوند دینی را به وسیله آنان عزّت نخواهد داد. سپس کشّی گوید: بتریّه یاران کثیر النوا، حسن بن صالح بن حی، سالم بن ابی حفصه، حکم بن عتیبه، سلمۀ بن کهیل و ابو مقدام ثابت الحّداد بودهاند و اینان کسانی هستند که دعوت به ولایت علی علیه السّلام نمودند سپس آن را با ولایت ابوبکر و عمر در آمیختند و قائل به امامت آن دو نیز هستند و با عثمان، طلحه، زبیر و عایشه دشمنی میورزند و قائل به خروج به همراه فرزندان علی بن ابی طالب علیه السّلام هستند و این کار را مصداق امر به معروف و نهی از منکر میدانند و امامت هریک از فرزندان علی علیه السّلام را که قیام به شمشیر کنند، ثابت شده میدانند. (1)

سپس از سدیر روایت کرده که گفت: به همراه سلمۀ بن کهیل ابوالمقدام ثابت حدّاد، سالم بن ابی حفصه، کثیرالنوا و جمعی از همراهان ایشان در حالی بر امام باقر علیه السّلام وارد گشتیم که برادرش زید بن علی نزد وی بود، پس به امام باقر علیه السّلام عرض کردند: ما ولایت علی، حسن و حسین را میپذیریم و از دشمنان آنان بیزاری میجوییم. فرمود: آری (صحیح)! عرض کردند: ولایت ابوبکر و عمر را میپذیریم و از دشمنان آنان بیزاری میجوییم. راوی گوید: پس زید بن علی رو به

1- . رجال کشّی : 152

ایشان کرد. و گفت: آیا از فاطمه بیزاری میجویید؟! امر ما را مقطوع ساختید، خدا نسلتان را قطع کند. و از آن روز ایشان را «بتریّهٔ» نامیدند. (1)

و گوید: به هنگام نام بردن از ابوالحارود زیاد بن منذر نابینای سرحوب گوید: نقل است که ابوالجارود را «سرحوب» نامیده‌اند و «سرحوبیّهٔ» که فرقه‌ای از زیدیه هستند به او منسوب میشوند و امام باقر علیه السّلام این نام را بر وی گذاشت و گفته است که سرحوب نام شیطان کوری است که در دریا سکونت دارد، و ابوالجارود نیز کورچشم و کوردل بود.

اسحاق بن محمّد بصری از محمّد بن جمهور از موسی بن بشّار از ابوبصیر روایت کرده که گفت: در محضر امام صادق علیه السّلام بودیم که کنیزکی در حالی بر ما گذشت که دیگی مسی به همراه داشت و آن دیگ را برگرداند و وارونه کرد. پس امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر خدای عزّوجل قلب ابوجارود را وارونه ساخته، همانطور که این کنیزک دیگ را وارونه ساخت، گناه من چیست؟!

علی بن محمّد با سندی از ابواسامه روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود: ابوجارود به خاطر کاری که کرده، جز با سرگردانی و گمراهی نمیمیرد.

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام از کثیرالنوا، سالم بن ابی حفصه و ابوالجارود یاد کرده و فرمود: آنها دروغگویان تکذیب کننده و کافرند که لعنت خدا بر آنان باد! عرض کردم: قربانت گردم، دروغگو بودنشان را دانستم، «تکذیبکنندگان» برای چیست؟ فرمود: دروغگویند چون نزد ما میآیند و به ما میگویند که تصدیقمان میکنند در حالی که چنین نیست، سپس حدیث ما را میشنوند و آن را تکذیب میکنند.

ابوسلیمان حمّاد گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام در خیمه خود در منی به ابوجارود میفرمود: ای ابوجارود، به خدا سوگند، پدرم امام مردمان روی زمین بود تا اینکه از دنیا رفت و جز کسی که گمراه شده باشد امامت وی را نادیده نمیگیرد. و دیدم که در سال بعد نیز همین سخن را به وی فرمود. - گوید: - بعد از این ماجرا ابوالجارود را در کوفه ملاقات کرده و به وی گفتم:آیا سخنی را که امام صادق

1- . رجال کشّی: 154

علیه السّلام دو بار برایتان گفت نشنیدی؟ گفت: منظور وی کسی جز پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام نبود. (1)

و درباره عمر بن ریاح گوید: گفتهاند که وی ابتدا قائل به امامت محمّد باقر علیه السّلام بود، سپس از عقیده خود برگشت و به همراه تعدادی اندک که در گمراهی از وی پیروی کرده بودند، به مخالفت با یاران آن حضرت برخاست. وی میپنداشت که از امام باقر علیه السّلام سؤالی را پرسیده و پاسخی دریافت نموده و چون بار دیگر همان سؤال را از وی نموده، پاسخی مخالف پاسخ اول دریافت کرده است. از این رو به امام باقر علیه السّلام گفت: این پاسخ خلاف پاسخی است که سال گذشته به من دادی! امام به وی فرمود که آن پاسخ از باب تقیّه بوده است؛ از این رو عمر بن ریاح درباره کار آن حضرت و امامتش دچار تردید گشت. سپس با مردی از یاران امام باقر علیه السّلام به نام محمّد بن قیس ملاقات نموده و به وی گفت: من از ابو جعفر علیه السّلام مسألهای پرسیدم و او پاسخی به من داد و همان سؤال را در سال بعد از وی پرسیدم که پاسخ او در تعارض با پاسخ اول بود، لذا از وی پرسیدم: چرا چنین کردی؟ فرمود: از روی تقیّه چنین پاسخ دادم، و این در حالی بود که خدا میداند جز با ارادهای درست بر اینکه فتوای ایشان را به کار ببندم، از وی سؤال نکرده بودم، و دلیلی نداشت که از من تقیّه کند، و حال وی چنین است. پس محمّد بن قیس به وی گفت: شاید کسی در آن مجلس بوده که امام از وی تقیّه کرده باشد؟ گفت: جز من کسی دیگر در آن مجلس حضور نداشت، اما هر دو پاسخ او از باب تجنّب [احتیاط و تقیه] بود، و پاسخ سال گذشته را به خاطر نداشت تا به همان صورت پاسخم گوید! از این رو از پذیرش امامت وی برگشته و گفت: امام هیچ وقت و در هیچ حالب حال بر چیزی فتوای به باطل نمیدهد و کسی که در غیر مواردی که خداوند واجب کرده با تقیّه فتوا دهد، امام نیست و امام میان خود و پیروان پرده نمیکشد و در خانهاش را به روی آنان نمیبندد و امام را کاری جز

ص: 45

1- . رجال کشّی: 150

خروج و امر به معروف و نهی از منکر نیست. لذا به قول «بتریّهٔ» به سنّت خود برگشت و عده اندکی نیز با وی همراه شدند.(1)

مؤلف: اعتمادی بر گفتههای این شخص گمراه بدعتگذار در دین خود نیست؛ و اگر فرض را هم بر صحّت سخن وی بگذاریم، شاید سبب تقیّه آن حضرت، کسی باشد که میدانسته عمر بن ریاح پس از بیرون رفتن از آن مجلس، نزد وی خواهد رفت و ماجرا را برایش نقل خواهد نمود. اما دلایل وجوب تقیّه را در جای خود بیان خواهیم نمود.

سپس کشّی با سندی از عمر بن یزید آورده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام درباره صدقه دادن به ناصبی و زیدی پرسیدم، فرمود: نه چیزی به ایشان صدقه بده و نه حتی الامکان به آنان آب بده! و به من فرمود: زیدیه خود ناصبی هستند. و محمّد بن حسن از ابوعلی فارسی روایت کرده که گفت: منصور از امام راستگو علی بن محمّد بن رضا علیهم السّلام روایت کرد که زیدیه، واقفیّهٔ و ناصبیها نزد وی از مرتبهای یکسان

برخوردارند. و از محمّد بن حسن از ابوعلی، از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از کسی که حدیث را برای وی نقل کرده گوید: از محمّد بن علی الرضا علیهما السّلام درباره آیه: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ»،(2) {در آن روز، چهره هایی زبونند که تلاش کرده، رنج بیهوده برده اند.} پرسیدم، فرمود: درباره ناصبیها و زیدیه و واقفیههایی که ناصبی هستند نازل شده است.(3)

مؤلف: کتابهای روایی ما مملو از روایات دالّ بر کفر زیدیه و امثال ایشان از قبیل فطحیّهٔ، واقفیّهٔ و دیگر فرقههای گمراه بدعتگذار است و پاسخ آنها در بابهای ذکر احوال ائمّه علیهم السّلام داده خواهد شد و آنچه از برهانهایی که دال بر تعداد امامان و عصمت آنان و دیگر صفات ایشان در لابهلای صفحات کتابمان آوردهایم، برای پاسخگویی به آنها و ابطال مذاهب سخیف و ضعیف ایشان کافی است و خداوند هر که را خواهد به راه راست هدایت فرماید!

1- . رجال کشّی: 155- 154
2- . غاشیّه / 3-2

3- . رجال کشّی : 149

باب پنجاهم: مناقب اصحاب کساء و فضیلت ایشان صلوات الله علیهم

روایات:

1. امالی شیخ صدوق: لیث بن ابی سلیم گوید: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم التحیهٔ و الإکرام جملگی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمدند، در حالی که هرکدام از ایشان میگفت: من نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله محبوبترم، پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فاطمه را روبرو و علی را پشت سر و حسن را در سمت راست و حسین را در سمت چپ نشانده، سپس فرمود: شما از من هستید و من از شما.

2. امالی شیخ صدوق: ابن عباس گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: همانا علی وصیّ و خلیفه من است و همسرش فاطمه سرور زنان جهانیان دخت من است و حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت فرزندان منند، هرکس ایشان را دوست بدارد تحقیقاً مرا دوست داشته است و هرکس با ایشان دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است و هر که به آنان ستم روا دارد، بر من ستم روا داشته است و هر که به آنان جفا کند، برمن جفا کرده و آنکه در حقشان نیکی ورزد، در حق من نیکویی کرده. خداوند با آنکه با ایشان پیوند برقرار سازد، پیوند برقرار کند و از کسانی که از ایشان میبرند، ببرد؛ و هرکه ایشان را یاری رساند، یاری کند و آنکه خوارشان میدارد را خوار سازد. خداوندا هرکدام از انبیا و رسل تو ثقل و اهل بیتی داشتهاند. اینک علی، فاطمه، حسن و حسین، اهل بیت و ثقل من هستند، پس پلیدی را از ایشان بزدای و پاک و پاکیزهشان گردان. (1)

ص: 47

1- . امالی صدوق: 283

3. امالی شیخ صدوق: امام باقرعلیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هر سپیده دم بر در خانه علی و فاطمه علیهما السّلام ایستاده و میفرمود: سپاس خدای را که احسان کننده است و زیبایی آفرین و نعمت ده و فضیلت بخش، که با نعمت او کارهای نیکو به سرانجام میرسند، سمیع است و سامع. به حمد خدا و نعمت او و حسن آزمایش او بر ما، پناه میبریم از دوزخ، پناه میبریم به خدا از بامداد دوزخ، پناه میبریم به خدا از شامگاه دوزخ، وقت نماز است ای اهل بیت، «خدا فقط میخواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».(1)

توضیح: در کتاب «النهایهٔ» گوید: عبارت «سمع سامع بحمدالله و حسن بلائه علینا» یعنی: تا اینکه شنونده بشنود و شاهد گواهی دهد، حمد گفتن ما خدای متعال را، به سبب آنکه در حق ما نیکی فرموده و از نعمتهایش به ما ارزانی داشته و حُسن آزمایش نعمت و آزمودن به خیر است تا شکرگزاری را آشکار سازد و آزمودن به شرّ است تا صبر را آشکار کند. تمام.(2)

برخی شارحان صحیح مسلم گفتهاند: این - یعنی - «سمع» با کسر میم و فتح مشدّد آن به معنای «بلِّغ سامِعَ قولی هذا لِغَیرِه» میباشد؛ و گوید: آن را به جهت بیدارباش بر ذکر و دعا در سپیده دم مثال زد؛ برخی نیز گفتهاند: آن را به عنوان خبر گرفتن اولیتر است یعنی اینکه جمله: «مَن کانَ لهُ سَمعٌ فَقَد سَمِعَ بِحَمدِنا لله وَ إفضالِه علینا» باشد، و هر دو برداشت آنقدر مشهور است که بر هیچ شنوندهای پوشیده نیست.

4. امالی شیخ صدوق: حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: تعدادی از یهودیان نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و چند سؤال از ایشان کردند و از جمله سؤالهایی که از وی پرسیدند این بود: ما را از پنج چیز آگاه کنید که در تورات نوشته شده و خداوند به بنیاسرائیل امر فرموده که پس از موسی در آنها به وی اقتدا کنند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو را به خدا سوگند میدهم، اگر تو را از آنها آگاه ساختم، به نبوّت من اقرار میکنی؟ آن یهودی گفت: آری ای محمّد!

1- . احزاب/ 33
2- . النهایهٔ2 : 182-181

راوی گوید: پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در آغاز تورات نوشته شده است: «محمّدٌ رسولُ الله» که به زبان عبری «طاب» نوشته شده، سپس پیامبر این دو آیه را تلاوت فرمود: «یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فیِ التَّوْرَئهِ وَ الْانجِیل»،(1) {که

نام او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند. }، «وَ مُبَشِّرَا بِرَسُولٍ یَأتیِ مِن بَعْدِی اسمُهُ أحمد»،(2) {و

بشارتگرم به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او «احمد» است. } و در سطر دوم نام وصیّ من علی بن ابی طالب و در سطرهای سوم و چهارم، نام دو سبط من حسن و حسین و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمه سرور زنان جهان - صلوات الله علیهم - نوشته شده است. و در تورات نام وصیّ من «إلیا» و نام من دو سبط من «شبّر و شبّیر» که آن دو، دو نور فاطمه علیهما السّلام هستند، نوشته شده است.

یهودی عرض کرد: راست گفتی ای محمّد، اکنون مرا از فضیلت شما اهل بیت آگاه کنید! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فضیلتی که من بر پیامبران دارم این است که هر پیامبری در حق قوم خود دعایی کرده است، اما من دعای خود را درباره اُمّتم به تأخیر انداختهام تا اینکه در روز قیامت شفاعت ایشان را بکنم؛ و اما فضیلت اهل بیت و ذرّیهٔ من بر دیگران، به فضیلت آب بر هر چیز دیگری میماند و حیات هر چیزی به آب است، و دوست داشتن اهل بیت و ذرّیهٔ من کمال دین است و آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این آیه را تلاوت فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِیناً»،(3) { امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما به عنوان آیینی برگزیدم. } تا آخر آیه. آن مرد یهودی عرض کرد: راست گفتی ای محمّد !(4)

1- . اعراف/ 157
2- . صف/ 6
3- . مائده/ 3
4- . امالی صدوق: 113

توضیح: فیروز آبادی گوید: «شبّر» بر وزن «بقّم» و «شبّیر» بر وزن «قمّیر» و مشبّر بر وزن «محدّث» فرزندان هارون علیه السّلام هستند. گویند: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نامهای حسن، حسین و محسن را از ایشان گرفته است.(1)

5. امالی شیخ صدوق: علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست حسن و حسین علیهما السّلام را گرفته، سپس فرمود: هرکس این دو و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد، در روز قیامت با من و در درجه من خواهد بود. (2)

6. قرب الاسناد: امام صادق علیه السّلام از پدرش از جدّش علیهم السّلام آورده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند و به سدرهٔ المنتهی رسیدم - گفت: یک برگ آن سایه بر تمام دنیا میاندازد و بر روی هر برگ آن فرشتهای خدا را تسبیح میگوید و از دهانشان دُرّ و یاقوت بیرون میآید، هر مرواریدی راه پانصد سال را روشن میکند، و هرچه از آن درّ و یاقوت بر زمین ریزد، فرشتگانی موکَّل برآنند، آنها را بیرون برده و در دریایی از نور میافکنند، این فرشتگان هر شب جمعه به سدرهٔ المنتهی میروند - و چون مرا دیدند، به من خوش آمد گفته و گفتند: ای محمّد، خوش آمدی، پس صدای وزش باد سدرهٔ و به هم خوردن درهای باغهای بهشتی به خاطر شادمانی از دوستداران تو به لرزه در آمدهاند. پس شنیدم که باغهای بهشتی ندا در داده میگویند: چه قدر مشتاق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستیم.(3)

7. عیون اخبار الرضا: علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: ای علی، مردم از درختان مختلف ساخته شدهاند و من و تو از یک درخت آفریده شدیم، من ریشه آن درختم و تو فرع آن و حسن و حسین شاخههای

1- . القاموس المحیط2 : 55
2- . امالی صدوق: 138
3- . قرب الإسناد: 49- 48

آن و شیعیان ما برگهای آنند. پس هرکس به شاخهای از آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد میکند.(1)

8. علل الشرائع: ابو محمّد دینوری با اسنادش حدیثی را مرفوعاً از امام صادق علیه السّلام نقل کرده، راوی میگوید: به وی عرض کردم: چرا نماز مغرب سه رکعتی و نمازهای نافلهای که پس از آن میخوانند چهار رکعت قرار داده شده؟ و نمیتوان آن را در حضر و سفر شکسته خواند! فرمود: خداوند عزّوجل حکم نماز در حَضَر را بر پیامبرصَلی الله علیهِ و آله چنین نازل فرمود که هر نمازی را دو رکعت بخواند، پس آن حضرت به هر نمازی در حضر دو رکعت افزوده و آنها را در سفر قصر نمود مگر نماز مغرب و صبح، و زمانی که نماز مغرب را خواند، خبر میلاد حضرت فاطمه علیها السّلام به وی رسید، به نشانه سپاسگزاری به درگاه خداوند یک رکعت به آن افزودند؛ و زمانی که حسن علیه السّلام به دنیا آمد، به نشانه شکرگزاری به درگاه خدای عزّوجل دو رکعت بدان افزودند؛ و چون حسین علیه السّلام به دنیا آمد، به نشانه سپاس از خدای عزّوجل دو رکعت به آن افزودند؛ سپس فرمود:« لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَين»،(2) {سهم

پسر، چون سهم دو دختر است. } و از آن پس نماز مغرب و این چهار نافله بعدش را به حال خود گذاشتند.(3)

9. امالی شیخ طوسی: مینا، مولای عبدالرحمان بن عوف گوید: عبدالرحمان به من گفت: ای مینا، آیا حدیثی را که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام را برایت روایت کنم؟ گفتم: آری؛ گفت: شنیدم که آن حضرت فرمود: من درختی هستم و فاطمه فرع آن درخت است و علی لقاح آن و حسن و حسین میوههای آنند و دوستداران ایشان از میان اُمّت من، برگهای آن هستند.(4)

توضیح: «أبهر» بر وزن «أصغَر» نام شهری است. در قاموس گوید: «أبهر» بدون الف و لام معرّب «آب هر» به معنای «آب آسیاب» است و نام شهری بزرگ

1- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم. لیکن در ص221 شبیه آن با اندک اختلافی ثبت شده است.

2- . نساء/ 11
3- . علل الشرائع: 116
4- . امالی شیخ طوسی: 9

میان قزوین و زنجان میباشد، و نیز نام شهرکی در نواحی اصفهان است. (1) و گوید: «اللّقاح» بر وزن «سحاب» گردهای است که نخل را با آن بارور میسازند و «طلح الفحّال» به معنای نخل نر است .(2)

10. امالی شیخ طوسی: حذیفهٔ بن یمان گوید: شنیدم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: فرشتهای نزد من آمد که تاکنون به زمین فرود نیامده بود و مرا آگاه نمود که از خدای عزّوجل اجازه خواسته به من سلام کند و خداوند این اجازه را به وی داده است. پس به من سلام کرد و مرا مژده داد که دخترم فاطمه سرور زنان اهل بهشت است و حسن و حسین دو سروَر جوانان اهل بهشت هستند.(3)

11. امالی شیخ طوسی: اُم سلمه گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه من بود که خدمتکار عرض کرد: یا رسول الله ، علی و فاطمه بر در هستند. فرمود: کنار برو و مرا با اهل بیتم تنها بگذار! ام سلمه گوید: پس من در خانه به جایی در همان نزدیکی رفتم؛ سپس علی و فاطمه و حسن و حسین که دو کودک خردسال بودند، وارد شدند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن دو را در آغوش گرفته و بوسید و یک دست را به گردن علی علیه السّلام انداخت و دست دیگر را به گردن فاطمه علیها السّلام و او را بوسیده و فرمود: خداوندا، من و اهل بیتم به سوی تو روی میآوریم نه به سوی آتش! پس عرض کردم: یا رسول الله، و من هم با شما هستم؟ فرمود: تو نیز با مایی.(4)

12. امالی شیخ طوسی: جمیع بن عمیر گوید: به همراه مادرم نزد عایشه رفتیم و از علی برایش گفتم، پس گفت: مردی را نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله محبوبتر از علی ندیدم و زنی را نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله محبوبتر از همسر او ندیدم.(5)

1- . القاموس 1: 378
2- . القاموس 1: 247 و 4: 29
3- . امالی شیخ طوسی: 52
4- . امالی شیخ طوسی: 85
5- . امالی شیخ طوسی: 156

13. امالی شیخ طوسی: علی علیه السّلام فرمود: فاطمه علیها السّلام از سختی معیشت نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شکایت نمود، پس آن حضرت فرمود: آیا خشنود نیستی از اینکه تو را به همسری مردی در آوردم که از همه اُمّتم پیشتر اسلام آورده و بردباری او از دیگران فزونتر و علم و دانش او از همگان بیشتر است؟ آیا خشنود نیستی که سرور زنان اهل بهشت باشی - جز آنچه برای مریم دختر عمران قرار داده - و اینکه دو پسرت دو سرور جوانان اهل بهشت باشند؟ !(1)

امالی شیخ طوسی : ابن عقده نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

توضیح: استثنایی که در قول آن حضرت آمده: «جز آنچه خداوند برای مریم دخت عمران قرار داده» موافق با روایات عامه است و به زودی اخبار متواتری نقل خواهیم کرد که ثابت کند وی سرور زنان جهانیان است، از اولین تا آخرین! و ممکن است که معنا چنین باشد که سیادت بر زنان، منحصر در حضرت زهراست مگر مریم که سرور زنان عالَم خود است.

14. امالی شیخ طوسی: انس بن مالک گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام تکیه داده، سپس فرمود: یا علی، آیا خشنود نمیشوی که تو برادر من باشی و من برادر تو باشم و تو ولی، وصیّ و وارث من باشی و یکی از چهار نفری باشی که زودتر از همه وارد بهشت میشوند، من و تو و حسن و حسین و ذرّیهٔ ما پشتِ سرِ ما و هر که از اُمّت ما که پیرو ما باشد در سمت راست و چپ آنها باشد؟ علی علیه السّلام گفت: بلی یا رسول الله.(3)

15. امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در مسجد خود نشسته بود که علی علیه السّلام آمد، سلام کرد و نشست، سپس حسن بن علی علیه السّلام آمد، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را گرفته و به سینه خود چسبانده، سپس به او فرمود: برو با پدرت بنشین؛ سپس حسین علیه السّلام آمد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به همان شکل با وی رفتار نموده و

1- . امالی شیخ طوسی: 155-156
2- . امالی شیخ طوسی: 46

3- . امالی شیخ طوسی: 211-212

به وی فرمود: با پدرت بنشین، در این هنگام مردی وارد مسجد شد و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سلام داد و از سلام دادن به علی و حسن و حسین اعراض نمود؛ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: چه چیزی تو را از آن بازداشت که بر علی و پسرانش سلام کنی؟ سوگند به آن که مرا با هدایت و دین حق فرستاد، تحقیقاً دیدم که رحمت بر او و بر دو فرزندش نازل میشود.(1)

16. امالی شیخ طوسی: ابو ایوب انصاری گوید: یک بار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیمار شد. پس فاطمه علیها السّلام به عیادت وی آمد و چون ضعف آن حضرت را مشاهده فرمود، بغض گلویش را گرفت و اشک بر گونههایش جاری گشت. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای فاطمه، به سبب کرامتی که نزد خدا داری، تو را به همسری پیشتازترین مرد در اسلام و عالمترین آنها و بردبارترینشان در آوردم. همانا خداوند متعال نظری بر ساکنان زمین افکند و مرا از میان آنها برگزید و به نبوّت مبعوث نمود، و بار دوم در آن نظر افکند و شوی تو را برگزید و او را وصیّ من گردانید. پس فاطمه علیها السّلام شادمان شده، این سخن را به فال نیک گرفت. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اراده فرمود که خیر بیشتری را بر آن بیفزاید، لذا فرمود: ای فاطمه، ما خاندانی هستیم که هفت چیز به ما داده شده است که خداوند نه آن را به کسی پیش از ما عطا فرموده و نه به کسی بعد از ما خواهد داد: پیامبر ما افضل پیامبران است و او پدر توست، وصیّ ما افضل اوصیاست و او شوی توست، و شهید ما افضل شهداست و او عموی توست، و از ماست آنکه خداوند دو بال برای وی قرار داده که با آنها به همراه فرشتگان پرواز میکند و او پسر عموی توست، و دو سبط این اُمّت از ماست و آن دو پسر تو هستند؛ قسم به آنکس که جانم در دست اوست که این اُمّت را یک مهدی هست و به خدا سوگند که او از فرزندان توست.(2)

17. امالی شیخ طوسی: بشیر دهّان گوید: خدمت امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم! چه نگینی را بر انگشتری خود بنشانم؟ فرمود: ای بشیر، چرا به

1- . امالی شیخ طوسی: 140
2- . امالی شیخ طوسی: 96-95

سراغ عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید نمی روی که اینها سه کوه در بهشت هستند، اما عقیق سرخ مشرف بر خانه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است، اما عقیق زرد مشرف بر خانه فاطمه صلوات الله علیهاست، و اما عقیق سفید مشرف بر خانه امیرالمؤمنین علیه السّلام است و این خانهها جملگی یکی هستند که سه جویبار از آن خارج میشود، از زیر هر کوهی یک جوی که آب آنها از یخ سردتر و از عسل شیرینتر و از شیر سپیدتر است و کسی از آن نمینوشد جز محمّد و خاندان او و شیعیان ایشان؛ و مصب و ریزشگاه هر سه یکی است و محل جریان آن کوثر است و این سه کوه خداوند را تسبیح و تقدیس و تمجید نموده و برای محبّان آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله طلب آمرزش میکنند، پس هرکس از شیعیان آل محمّد که به چیزی از آن برای خود انگشتری بسازد، جز خیر و نیکی و فراخی در روزی و سلامت از همه انواع بلا چیزی نمیبیند و او از سلطان ظالم و از هر چیزی که انسان از آن بترسد و از آن حذر کند در امان است. (1)

18. امالی شیخ طوسی: زید بن ارقم گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیرون رفت و ناگاه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام را دید، پس فرمود: من با آنکس که با شما بجنگد، در جنگم و با آنکه با شما در صلح باشد، در صلحم. (2)

بشارة المصطفی: شبیه این روایت را از سدّی آورده است. (3)

و با همین اسناد از زید بن ارقم نظیر آن را نقل کرده است. (4)

19. امالی شیخ طوسی: علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مَثَل من به درختی میماند که من ریشه، علی تنه و حسن و حسین میوه و شیعه برگهای آن باشد. و اراده خدا بر این تعلّق گرفته که از پاکیزه جز پاکیزه خارج نشود.

1- . امالی شیخ طوسی : 24

2- . امالی شیخ طوسی: 214

3- . این حدیث در کتاب بشاره المصطفی یافت نشد.

4- . این حدیث در کتاب بشاره المصطفی یافت نشد.

20. امالی شیخ طوسی: اصبغ بن نباته گوید: شنیدم که اشعث بن قیس کندی و جویبر ختلی به علی امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند، با ما درباره خلوتهایی که با فاطمه علیها السلام داشتید سخن بگویید. فرمود: بلی، در حالی که من و فاطمه در ملافهای بودیم، ناگهان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیمه شب آمدند - و آن حضرت پیوسته با مقداری شیر و خرما میآمد تا وی را در تغذیه دو پسر بچهاش یاری نماید - پس وارد خانه شد و یک پای خود را به طرف من و پای دیگر را به طرف فاطمه دراز فرمود: سپس فاطمه علیها السّلام به گریه افتاد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای دخت محمّد، چه چیزی تو را به گریه وا داشته است؟ گفت: این حالتی که داریم و آن را میبینی! یک کساء داریم که نیمی از آن زیر ما و نیمی دیگر روی ماست! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای فاطمه، آیا نمیدانی که خدای متعال از آسمان خود نظری بر زمین خویش افکند و پدرت را از آن برگزید، پس وی را صفیّ خود گرفته و به رسالتش مبعوث فرمود و وی را امین بر وحی خویش نمود؟ ای فاطمه، آیا نمیدانی که خدای متعال از آسمان خویش نظری بر زمین خود انداخت و از آن شوی تو را برگزید و به من امر فرمود که تو را به همسری وی در آورم و او را وصیّ خویش سازم؟ ای فاطمه، آیا نمیدانی که عرش از پروردگار خود درخواست نمود که آن را با زیوری بیاراید که پیش از آن هیچ بشری از مخلوقاتش را چنان نیاراسته باشد، پس خداوند آن را به حسن و حسین به عنوان دو رکن از ارکان بهشت بیاراست؟ - و روایت شده: دو رکن از ارکان عرش -.(1)

21. امالی شیخ طوسی: علی علیه االسّلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله، کدام یک از مخلوقات نزد شما محبوبتر است؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - در حالی که من در کنارش بودم - فرمود: این مرد و دو پسرش و مادرشان؛ آنها از من هستند و من از آنهایم و آنها در بهشت با من چنین هستند - و انگشتان خود را جمع کرد - .(2)

1- . امالی شیخ طوسی: 259
2- . امالی شیخ طوسی: 259

22. امالی شیخ طوسی: حسین بن زید بن علی گوید: از ابوعبدالله جعفر بن محمّد علیهما السّلام درباره سنّ جدّمان علی بن حسین علیه السّلام پرسیدم، فرمود: پدرم مرا از پدرش علی بن حسین خبر داد که گفت: پشت سر عمویم و پدرم حسین(1).

- در سالی که عمویم حسن از دنیا رفت - در یکی از راههای مدینه میرفتم، در حالی که آن روز من نوجوانی تقریباً به سن بلوغ بودم. پس جابر بن عبدالله و انس بن مالک انصاری به همراه جمعی از قریش و انصار به ایشان برخوردند؛ پس جابر بن عبدالله اختیار از کف بداد و بر دست و پای ایشان افتاده و شروع به بوسیدن آنها کرد؛ پس مردی از قریش که از نزدیکان مروان بود به وی گفت: ای ابا عبدالله، با این سن و سال و جایگاهی که در مصاحبت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله داری، چنین کاری میکنی؟! - جابر از شرکت کنندگان در جنگ بدر بود - پس به وی گفت: از من دور شو! ای برادر قریشی! اگر تو هم از فضیلت و جایگاه آنها به اندازه من آگاهی داشتی، قطعاً خاک زیر پای ایشان را میبوسیدی. سپس جابر رو به انس ین مالک کرده و گفت: ای ابو حمزه، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چیزهایی درباره آن دو به من فرموده که گمان نمیکردم در هیچ بشری باشد. انس به وی گفت: ای ابا عبدالله، تو را از چه باخبر فرمود؟ - علی بن حسین فرمود: - حسن و حسین به راه خود ادامه دادند و من ماندم تا گفتگوی آنان را بشنوم. پس جابر آغاز سخن کرده و گفت: روزی در حالی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مسجد بود و جمعیت پیرامون وی کم شده بودند، به من فرمود: ای جابر، حسن و حسین را نزد من بیاور و آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله بسیار آن دو را دوست میداشت، پس رفتم و آن دو را نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دعوت نموده و به نوبت آنها را در آغوش میگرفتم تا اینکه آن دو را نزد وی آوردم، پس - در حالی که از دیدن محبتی که به آنها داشتم و احترامی که به آنها میگذاشتم، شادی را در چهرهاش میدیدم - به من فرمود: ای جابر، آن دو را دوست میداری؟ عرض کردم: با جایگاهی که نزد شما از آن برخوردارند، چه چیزی مرا از دوست داشتن آنها باز

1- . در منبع: پشت سر عمویم حسن و پدرم حسین

میدارد؟ فرمود: میخواهی تو را از فضیلت آن دو آگاه سازم؟ عرض کردم: آری، پدر و مادرم قربانت گردند، آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون خدای متعال اراده فرمود مرا خلق کند، مرا به صورت نطفهای سفید و پاکیزه آفرید و در صلب پدرم آدم قرار داد. از آن پس این نطفه را از صلبی طاهر به رحمی پاکیزه منتقل میفرمود تا اینکه به صلب نوح و ابراهیم علیهما السّلام و سپس به همین شکل به صلب عبدالمطلّب منتقل شدم و از پلیدی جاهلیت چیزی به من نرسید، سپس این نطفه به دو نیم شد و در صلب عبدالله و ابوطالب جای گرفتند. پس پدرم مرا به دنیا آورد و خداوند نبوّت را به من ختم فرمود و علی متولّد شد و وصیّت بدو ختم گردید، سپس این دو نطفه از من و علی باهم جمع شدند و جهر و جهیر (حسنین) را به دنیا آوردند، پس خداوند اسباط نبوّت را به ایشان ختم نمود و ذرّیه مرا در آن دو قرار داد و نیز آنکه مدینه - یا فرمود: مدائن - کفر را فتح مینماید و جهان را پر از عدل و داد میکند، از آن پس که از ظلم و ستم پرشده باشد، پس آن دو پاکاند و پاکیزه و آن دو سرور جوانان اهل بهشتاند، خوشا به حال کسی که آن دو و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد و وای بر کسی که با ایشان درافتد و به دشمنی برخیزد.(1)

توضیح: «ناهزت الحُلم او کدت»: نزدیک به سن بلوغ بودم و یا بالغ شده بودم. و تردید آن حضرت علیه السّلام یا به خاطر مصلحتی بوده یا اینکه معنای جمله چنین است: من در سنّی بودم که اگر دیگری در آن سن بود، هر دو حالت در وی محتمل بود، زیرا بلوغ ایشان و محتلم شدن ایشان چون دیگر مردم نیست و به حسب آنچه از زندگی نامه ایشان علیهم السّلام مشهور است آن است که امام سجاد علیه السّلام در آن سال یازده سال داشته و گفته شده، سیزده سال، و شاید وجه مصلحت، در مبهم بودن و وجود اختلاف در سن بلوغ باشد.

و جزری گوید: در این معناست «أکلفوا من العمل ما تطیقون» گفته میشود: «کلفتُ بهذا الأمر أکلف به» اگر شیفته آن باشم و دوستش بدارم.(2)

و فیروز آبادی

ص: 58

1- . امالی شیخ طوسی: 319-318

2- . النهايۀ 4: 31

گوید: «حنت علی ولدها حنّواً» ً(بر وزن علوّ): عطوفت ورزید، مهربانی کرد. و گوید: «جهر و جهیر»: جهر آن واضح و آشکار است. «الجهارة»: دارای منظر و «جُهر» با ضمّ جیم، هیأت مرد و نیکو منظری او، «الجهیر»: الجمیل، زیبا و نیکوکار. «الأجهَر»: کسی که خوش منظر و خوش هیکل باشد، تمام و کمال.(1)

و در کتاب النهایة در صفت آن حضرت علیه السّلام آمده است: «مَن رآه جهره» یعنی هرکس او را ببیند، در چشم وی بزرگ مینماید. گفته میشود: «جهرت الرجل واجتهرته» اگر او را «عظیم المنظر» ببینی؛ و «رجل جهیر»: مرد خوش قیافه.(2)

23. معانی الاخبار: جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش علیهم السّلام: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بود و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام در محضر وی بودند، پس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق بشارت دهنده فرستاد، بر روی زمین آفریدهای محبوبتر و گرامیتر از ما نزد خدای عزّوجل نیست. همانا خدای متعال برای من نامی از نامهای خود مشتق نمود، زیرا او «محمود» است و من «محمّد»، و برای تو ای علی، نامی از نامهای خود مشتق نمود، زیرا او «علیّ اعلی» میباشد و تو «علی»؛ و ای حسن، برای تو نامی از اسمهای خود مشتق فرمود که او «محسن» است و تو «حسن»؛ و ای حسین، نامی از اسمای خود برای تو مشتق نمود که او «ذو الإحسان» است و تو «حسین»؛ و برای تو ای فاطمه نامی از اسمای خود مشتق نمود که او «فاطر» است و تو «فاطمه»؛ سپس فرمود: خداوندا، تو را گواه میگیرم که من با کسانی که با ایشان در صلح باشند، در صلحم و با کسانی که با ایشان میجنگند، در جنگم و دوستدار کسانی هستم که ایشان را دوست بدارد و متنفرم از کسانی که از ایشان نفرت داشته باشد و دشمن دشمنانشان هستم و طرفدار کسانی هستم که طرفدار ایشان باشند، چون ایشان از من هستند و من هم از ایشانم.(3)

1- . القاموس 1 : 395
2- . النهایة 1: 191
3- . معانی الاخبار : 56- 55

24. کشف الیقین: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در شبی که مرا به معراج بردند، در آسمان چهارم خروسی را دیدم که بدنش یک گوهر سفید و چشمانش دو یاقوت سرخ بودند و دو پایش از زبرجد سبز بودند و پیوسته میگفت: «لا إله ألّا الله، محمّد رسول الله، علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین ولیّ الله و دو فرزندش حسن و حسین صفوهٔ الله، ای غافلان، خدا را یاد کنید، لعنت خدا بر دشمنان ایشان باد !»(1)

25. الإرشاد: عبدالله بن عباس گوید: حضرتش فرمود: ما اهل بیت از هفت خصلت برخورداریم که حتّی یکی از آنها در دیگر مردم نیست: پیامبر از ماست؛ بهترین این اُمّت پس از پیامبر، وصیّ او علی بن ابی طالب علیه السّلام از ماست؛ حمزه، آن شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان از ماست؛ و جعفر بن ابی طالب، آن آراسته به دو بال که با آنها در بهشت به هر جا که خواهد، پرواز کند، از ماست؛ و دو سبط این اُمّت، دو سرور جوانان اهل بهشت، حسن و حسین از ماست؛ و قائم آل محمّد که خداوند پیامبرش را بدو گرامی داشته از ماست و آن منصور از ماست.(2)

توضیح: شاید مراد از «منصور» به قرینه حدیث «اِنّ القائم یُتِمُّ السَّبع» نیز حضرت قائم علیه السّلام باشد و احتمال دارد مراد حسین علیه السّلام باشد که در رجعت، منصور (یاری شده) خواهد بود و آنچه این معنا را تأیید کند، به زودی خواهد آمد.

26. مجالس شیخ مفید: حذیفه گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: آن شخصی را که با من ملاقات کرد، ندیدی؟! عرض کردم: آری یا رسول الله. فرمود: او فرشتهای بود که هرگز تاکنون به زمین نیامده بود، او از خدای عزّوجل اجازه خواست بیاید و مرا سلام دهد و خداوند نیز این اجازه را به وی داد. پس به

1- . کشف الیقین : 141
2- . بشارهٔ المصطفی: 17-16

او سلام کرد و مرا بشارت داد که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.(1)

27. تفسیر امام عسکری علیه السّلام: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرگز خداوند مردی را با زنی برابر نکرد مگر برابر دانستن فاطمه با علی علیهما السّلام و الحاق وی به آن حضرت، و او زنی است که افضل از مردان جهان است، همچنین حسن و حسین علیهما السّلام را به جهت مباهله به آن دو افضل و اکرم (علی و فاطمه علیهما السلام) ملحق فرمود؛ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند فاطمه را در شهادت دادن به محمّد و علی ملحق گردانید و حسن و حسین را به ایشان ملحق گردانید، خدای متعال میفرماید: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلیَ الْکَذِبِینَ»،(2) {پس

هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک خود و شما خویشان نزدیک خویش را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» } و منظور از «ابناء» حسن و حسین هستند که رسول خدا آنان را با خود آورد و مانند دو شیر بچه روبروی خود نشاند، اما منظور از «نساء» فاطمه است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وی را با خود آورده و همانند یک ماده شیر او را پشت سر خود نشاند؛ و اما منظور از «انفس» علی بن ابی طالب علیه السّلام است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او را با خود آورده و به سان یک شیر در سمت راست خود نشاند و خود آن حضرت همانند شیری که بر سر شکار خود بنشیند، نشست و سپس به نجرانیها فرمود: بشتابید و بیایید تا مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. سپس فرمود: خداوندا، این (علی علیه السّلام) نفس من است و همتای من است، خداوندا، این «نساء» من افضل زنان جهان است و فرمود: خداوندا، این دو، فرزندان و دو سبط منند که با هرکه بجنگند میجنگم و با هر که صلح کنند در صلحم؛ و آن

1- . امالی شیخ مفید: 13
2- . آل عمران / 61

گاه خدای متعال، راستگویان را از دروغگویان متمایز فرموده، محمّد علی، فاطمه، حسن و حسین را راستگوترین راستگویان و افضل مؤمنان قرار داد؛ اما محمّد، پس او افضل مردان عالم است، و اما علی، پس او نفس محمّد و افضل مردان عالم پس از آن حضرت است، و اما فاطمه، پس او افضل زنان جهان است، و اما حسن و حسین، پس آن دو، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند - جز دو پسرخاله یعنی عیسی و یحیی - زیرا خداوند متعال کودکان را به مردان کامل العقولی ملحق نفرموده مگر این چهار کودک را یعنی: عیسی بن مریم، یحیی بن زکریّا و حسن و حسین علیهم السّلام.

اما عیسی، پس خدای متعال داستان وی را چنین آورده است: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُواْ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كاَنَ فيِ الْمَهْدِ صَبِيًّا»، (1) {مریم

به سوی عیسی اشاره کرد. گفتند: «چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟» } خداوند از قول عیسی علیه السّلام پاسخ میدهد: «قَالَ إِنىّ‏ِ عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَئنىِ‏َ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنىِ نَبِيًّا»، (2) {

کودک گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است». } ودر داستان یحیی فرمود: «يَازَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يحْيىَ لَمْ نجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا»، (3) {ای زکریا، ما تو را به پسری - که نامش یحیی است - مژده می دهیم، که قبلاً همنامی برای او قرار نداده ایم. } گوید: پیش از وی کسی به نام یحیی خلق نشده بود، پس خداوند داستان وی را نقل نمود تا آنجا که گوید: «يَايَحْيىَ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ ءَاتَيْنَهُ الحُكْمَ صَبِيًّا»، (4) {ای

یحیی، کتاب خدا را به جد و جهد بگیر، و از کودکی به او نبوّت دادیم. } گوید: و از جمله این (حُکم= نبوت) آن است که وی کودک بود پس کودکان به وی گفتند: بیا بازی کنیم، فرمود: اُوّه! به خدا سوگند که برای بازی کردن آفریده نشدهایم بلکه برای تلاش و کاری بزرگ آفریده شدهایم، سپس گفت:«وَ حَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَ زَكَوةً وَ كاَنَ تَقِيًّا وَ بَرَّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ

1- . مریم/ 29

2- . مريم/ 30
3- . مريم/ 7
4- . مريم 12

يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»،(1) { و نیز از جانب خود، مهربانی و پاکی به او دادیم و تقواپیشه بود. و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود. و درود بر او، روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود. } «وَ حَنَانًا مِّن لَّدُنَّا» یعنی مهربانی و رحمت در حق پدر و مادرش و سایر بندگان ما. «وَ زَكَوةً» یعنی طهارت و پاکی برای کسی که به وی ایمان آورده و تصدیقش کند. «وَ كَانَ تَقِيًّا» یعنی از شرور و معاصی دوری مینمود. «وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» یعنی نسبت به آنها نیک کردار و مطیع آنها بود. «وَ لَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا» یعنی کسی نبود که از روی خشم بُکشد و از روی خشم بزند. بلکه عبدی نیست که خدای عزّوجل را بندگی کرده باشد مگر اینکه اشتباهی مرتکب شده یا قصد مرتکب شدن اشتباهی را داشته، مگر یحیی بن زکریّا، زیرا او نه گناهی مرتکب شد و نه قصد ارتکاب گناهی کرد؛ سپس خدای عزّوجل فرمود: «وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»، {و درود بر او، روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود. }

و نیز در داستان یحیی میفرماید:« هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاء»،(2) {آنجا

بود که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنونده دعایی.» } یعنی اینکه چون زکریّا در تابستان نزد مریم میوه زمستانی و در تابستان میوه زمستانی را یافت و به وی گفت: «يَامَرْيَمُ أَنىَ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيرْ‌ِ حِسَابٍ»،(3) {«ای

مریم، این از کجا برای تو آمده است؟ او در پاسخ گفت: «این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد.» } و زکریّا یقین کرد که آن میوهها از جانب خداست؛ زیرا کسی جز وی بر او وارد نمیشد و آنگاه با خود گفت: آن کسی که قادر است در تابستان میوه زمستانی و در زمستان میوه تابستانی به مریم عطا کند، حتماً میتواند

1- . مریم/ 13-15
2- . آل عمران/ 38
3- . آل عمران/ 37

به من فرزندی عنایت فرماید، هرچند پیر باشم و زنم نازا باشد. در اینجا بود که زکریّا دست دعا به سوی پروردگارش برداشته و عرض کرد: «رَبِّ هَبْ لی مِن لَّدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سمِیعُ الدُّعَاء» {پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنونده دعایی.} و خدای عزّوجل فرمود: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائکَةُ وَ هُوَ قَائمٌ یُصَلیّ فی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیىَ مُصَدِّقَا بِکلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ سَیِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِیًّا مِّنَ الصَّلِحِینَ»، (1) {پس

در حالی که وی ایستاده و در محراب خود دعا می کرد، فرشتگان، او را ندا دردادند که: خداوند تو را به ولادت یحیی- که تصدیق کننده حقانیت کلمه اللّه عیسی است، و بزرگوار و خویشتندار پرهیزنده از زنان و پیامبری از شایستگان است - مژده می دهد.} «فَنَادَتْهُ الْمَلَئکَةُ» یعنی زکریا را ندا در دادند.«وَ هُوَ قَائمٌ یُصَلیّ فی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیىَ مُصَدِّقَا بِکلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» گوید: «مصدّقاً بعیسی»: یحیی، حقانیت عیسی را تصدیق میکند. « وَ سَیِّدًا » به معنای بزرگوار است در طاعت خدا و رئیس است در طاعت خدا بر کسانی که خدا را طاعت میکنند. «وَ حَصُورًا» یعنی او کسی است که از زنان پرهیز میکند «و پیامبری از شایستگان است».

گوید: اولین تصدیق حقانیت عیسی علیه السّلام توسط یحیی بدین گونه بود که جز زکریا هیچکس نزد مریم نمیرفت. او با استفاده از یک نردبان نزد وی میرفت و چون پایین میآمد، در را بر او قفل میکرد. سپس دریچهای کوچک برای اتاق وی باز کرد تا از آنجا هوا به اتاق راه یابد؛ و چون مریم را باردار یافت، از این بابت ناراحت گشته و با خود گفت: کسی جز من نزد وی نمیرفت اما اکنون باردار شده است، و اکنون نزد بنیاسرائیل رسوا میشوم، آنها شک نمیکنند که من او را باردار کردهام. پس نزد همسر خود آمد و ماجرا را به وی گفت. زنش گفت: ای زکریّا، مترس که خدا جز خوبی در حق تو روا ندارد و مریم را نزد من بیاور تا وی را ببینم و جویای حالش شوم. پس زکریّا وی را نزد همسرش برد و خداوند متعال تکلیف جواب دادن را از دوش مریم برداشت. زیرا چون مریم نزد خواهر بزرگتر

1- . آل عمران/ 39

خود همسر زکریا رفت. همسر زکریّا برنخاست تا از او استقبال کند، در این هنگام خداوند یحیی را که در شکم مادر خود بود واداشت تا با حرکات خود مادرش را ناراحت کند، سپس ندا در داد: مادر، سروز زنان جهان که از سرور مردان جهان باردار است نزد تو میآید و به احترامش برنمیخیزی؟! پس ناراحت شده و برخاست به استقبالش رفت، و یحیی در حالی که در شکم مادر بود به عیسی بن مریم سجده نمود و این تصدیق او بر حقّانیت عیسی بود، و از این روست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مورد حسن و حسین علیهما السّلام فرمود: این دو، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند جز پسر خالههایشان یحیی و عیسی.

سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند حکمت را به این چهارتن: عیسی، یحیی، حسن و حسین عنایت فرموده و آنان را در زمان خودشان در برابر دروغگویان به راستگویی آشکار ساخت و آنان را به مردان فاضل بالغ ملحق گردانید و فاطمه را به جهت اینکه راستگویان را از دروغگویان متمایز نمود، از افضل راستگویان قرار داد، و علی علیه السّلام را نفس رسول خدا قرار داد، و محمّد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را افضل مخلوقات خدای عزّوجل قرار داد.

سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند عزّوجل را از تمام مخلوقات برگزیدههایی است، برای مثال از بقعههای زمین برگزیدههایی دارد، و از شبها و روزها برگزیدههایی دارد، و از ماهها برگزیدههایی دارد. و از بندگانش برگزیدههایی دارد، و از برگزیده آنها نیز برگزیدگانی دارد. اما از بقعههای زمین، مکه و مدینه و بیت المقدس برگزیده او هستند، و نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در دیگر مساجد است به جز مسجدالحرام و مسجد الأقصی - منظور وی مکه و بیت المقدس است - . اما شبهای برگزیدهاش، شبهای جمعه و شب نیمه شعبان و شب قدر و دو شب عید فطر و عید قربان است. اما روزهای برگزیدهاش، روزهای جمعه و اعیاد است. و اما برگزیدهاش از ماهها، رجب است و شعبان و ماه رمضان. و اما گزیدهاش از بندگانش، فرزندان آدم هستند و برگزیدهاش از فرزندان آدم کسانی هستند که با شناختی که از آنها دارد آنان را برگزیده است، زیرا خدای عزّوجل چون خلق خویش را آفرید، فرزندان آدم را برگزید، سپس از میان فرزندان آدم،

عرب را برگزید و از میان عرب «مُضَر» را برگزید و از میان مضر، قریش را برگزید و از قریش هاشم را برگزید و از هاشم مرا برگزید و نیز اهل بیتم را، پس هرکه عرب را دوست بدارد، با محبتم آنها را دوست میدارم و هر که با عرب دشمنی کند، با ستیز خودم با آنان دشمنی میکنم؛ و خداوند متعال از میان ماهها، رجب و شعبان را برگزید.

سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای بندگان خدا، چه بسیارند کسانی که به سبب ماه شعبان خوشبختند و چه بسیارند کسانی که به آن در آخرت بدبختند. آیا شما را به مَثَل محمّد و آل محمّد خبر کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: محمّد در میان بندگان خدا مانند ماه رمضان در میان ماههاست، و آل محمّد در میان بندگان خدا به ماه شعبان در میان ماهها میمانند. و علی بن ابی طالب در آل محمّد به مانند بهترین روزها و شبهای ماه شعبان است و آن شب نیمه شعبان و روز آن است، و دیگر مؤمنان در آل محمّد، به ماه رجب در ماه شعبان میمانند. آنان نزد خدا درجه درجه و طبقه طبقهاند، پس کوشاترین آنها در طاعت خدا، شبیهترین آنها به آل محمّد هستند.

آیا شما را از مردی که خداوند او را از آل محمّد همچون روزهای اوایل رجب از اوایل شعبان قرار داده است، خبر دهم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله؛ فرمود: از میان آنها کسانی هستند که عرش خدای رحمان به سبب مرگش به لرزه میافتد و فرشتگان آسمان از آمدنش خوشحال میشوند و در عرصات قیامت و در باغهای بهشتی، هزار برابر مردم دنیا از بدو پیدایش تا انتهای آن، فرشته ها به او خدمت میکنند و خداوند او را از این دنیا نخواهد برد مگر اینکه او را بر دشمنانش غالب کند و یکی از یاران او را که برادر ایمانی و یاورش در بزرگداشت آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله است نیز غالب گرداند. عرض کردند: او چه کسی است یا رسول الله؟ فرمود: او همانی است که اکنون خشمگین به سوی شما میآید، از وی بپرسید چرا خشمگین است؟ زیرا خشم او برای آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله و خصوصاً برای علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پس آن جماعت گردنهای خود را بالا کشیده و چشمها را باز کرده و نگاه کردند و ناگاه دیدند، اولین کسی که به سمت

آنها میآید سعد بن معاذ است و بسیار خشمگین، پس جلو آمد و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او را دید، به وی فرمود: ای سعد، خشم خدا بر آنچه تو را به خشم آورده، شدیدتر است. چه چیز تو را به خشم آورده است؟ درباره آنچه تو را به خشم آورده با ما سخن بگو تا با تو از سخن فرشتگان درباره کسی که تو با وی سخن گفتی و گزارش آن به خدای عزّوجل و پاسخ خدای عزّوجل آگاه سازم. پس سعد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد

یا رسول الله، در حالی که بر در خانه خویش نشسته بودم و جمعی از انصار حضور داشتند، دو نفر از انصار با هم به لجبازی و کشمکش پرداخته، در حالی که در یکی از آنها نفاق راه یافته بود. از بیم آنکه شرّشان بیشتر شود، خوش نداشتم در کارشان دخالت کنم و از آنها خواستم بس کنند، لیکن بسنده نکردند و به لجاجت خود ادامه دادند تا اینکه کارشان به جایی رسید که هرکدام به روی دیگری شمشیر کشید، پس یکی شمشیر و سپر خود را برداشت و آن یکی هم شمشیر و سپر خود را برداشت و به زد و خورد پرداختند و هریک از آنها ضربه شمشیر دیگری را با سپر خود دفع میکرد و از بیم آنکه به اشتباه ضربتی بر من وارد شود، خوش نداشتم در کارشان دخالت کنم و با خود گفتم: خداوندا، هر کدامشان را که پیامبرت و خاندان او را بیشتر دوست میدارد، نصرت عطا فرما!

آن دو همچنان مشغول زد و خورد بودند، بیآنکه یکی توان غلبه بر دیگری پیدا کند تا اینکه برادرت علی بن ابی طالب علیه السّلام پیدا شد، لذا بر سر آن دو فریاد زدم: این علی بن ابی طالب است، آیا حرمت او را نگاه نمیدارید؟ به احترام او بس کنید، این برادر رسول خدا و افضل آل محمّد است! با شنیدن سخنان من، یکی از آنها شمشیر و سپر خود را انداخت، اما آن یکی اهمیّتی نداده و به دلیل تسلیم شدن آن یکی، توانست بیش از بیست ضربت شمشیر بر وی وارد نموده و قطعه قطعهاش کند. پس بر وی خشم گرفته و از این کار او به شدّت ناراحت شده و به وی گفتم: ای بنده خدا، چه بد بندهای هستی تو، حرمت برادر رسول خدا را پاس نداشتی و کسی را که حرمت او را پاس داشته بود، به سختی زخمی کردی، در حالی که وی با دفاعی که از خود کرد، حریف توانمندی برای تو بود و تو نتوانستی

بر او فائق آیی، جز به سبب اینکه وی حرمت برادر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نگاه داشته و سلاح بر زمین افکنده بود.

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: وقتی این یکی از جنگ دست کشیده و آن یکی به وی دست درازی کرد، علی بن ابی طالب چه کرد؟ گفت: آن حضرت به نظاره ضارب ایستاد، در حالی که مشغول زدن آن یکی بود، بیآنکه چیزی بگوید یا کاری بکند؛ سپس رفت و آن دو را به حال خود گذاشت، و شاید آن زخمی هماکنون آخرین نفسهای خود را بکشد.

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای سعد، شاید گمان بردهای که آن سرکش متجاوز پیروز شده است، «کسی که با ستم غالب آید، پیروز نشده است» زیرا آن چیزی که مظلوم از دین ظالم میگیرد، خیلی بیشتر از آنی است که ظالم از دنیای مظلوم میگیرد. به راستی که از تلخ شیرین به دست نمیآید و از شیرین تلخ؛ اما خشم گرفتن تو به خاطر آن مظلوم برآن ظالم؛ بدان که خشم خدا بر او بیشتر است و خشم فرشتگان بر آن ظالم به خاطر آن مظلوم نیز بیشتر است. اما یاری نکردن علی آن مظلوم را بدان سبب است که خداوند اراده فرموده نشانههای نبوت محمّد را در اینجا آشکار کند. ای سعد، از آنچه خداوند و فرشتگان درباره آن ظالم و درباره تو به من گفتهاند، سخنی با تو نمیگویم تا اینکه آن مرد زخمی را نزد من بیاوری تا آیات تصدیق کننده دین محمّد صَلی الله علیهِ و آله را در وی ببینی. پس سعد عرض کرد: یا رسول الله، چگونه او را بیاورم در حالی که گردنش به پوستی نازک آویخته و دست و پایش نیز، و اگر او را تکان بدهم تمام اندامهای بدنش از هم جدا میشوند؟

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای سعد، بیشک آنکه ابرها را در آسمان صاف به وجود میآورد تا اینکه آرام آرام به هم پیوسته و متراکم شوند و کرانهها و آفاق آسمان را فرا میگیرند و سپس آن را چنان از هم میپاشد که چیزی از آن دیده نمیشود، حتماً میتواند آن اندامها را همانطور که قبلاً وجود نداشته و به وجود آورده، کاملاً به هم پیوند زند، هرچند این اندامها از هم گسسته شده باشند. سعد عرض کرد: راست گفتی یا رسول الله، سپس رفت و آن مرد را که آخرین

لحظات عمر خود را میگذراند، آورد و وی را در مقابل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قرار داد. و چون وی را بر زمین گذاشت، سرش از شانهاش جدا گشت و دستش از بازو قطع گردید و پایش از ران جدا افتاد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سر را در جای خود قرار داد و دست و پا را نیز بر سرجای خود گذاشته، سپس آب دهان خود را بر محل زخمهای وی انداخته و با دست خود بر آن زخمها کشیده و فرمود: خداوندا، زنده کننده مردگان و میراننده زندهها تویی و تو بر همه کارها توانایی، و این بنده تو به سبب پاسداشت حرمت برادر رسول خدا علی بن ابی طالب چنین زخمی و خونین گشته است. خداوندا، شفایی از شفای خودت و درمانی از درمان خودت و عافیتی از عافیت خودت بر وی نازل فرما! - گوید: - به خداوندی که او را به حق به نبوّت فرستاده، همین که آن حضرت آن دعا را فرمود، اندامهای آن مرد به هم پیوسته و جوش خوردند و جریان خون به رگها بازگشت و آن مرد صحیح و سالم ازجا برخاست، بیآنکه هیچ اثری از بیماری یا زخم در بدنش باقی مانده باشد و گویی هرگز ضربتی نخورده است.

سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رو به سعد و یاران وی کرده و فرمود: اکنون و پس از آشکار شدن آیات خداوند در تصدیق محمّد، درباره سخن فرشتگان در مورد تو و این دوست تو و آن ستمگر میگویم: وقتی تو به این بنده خدا گفتی: کار خوبی کردی که به احترام برادر محمّد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست از جنگ کشیدی؛ کما اینکه به خصم او گفتی: کار بدی در مورد کسی که به احترام علی بن ابی طالب از جنگیدن با تو دست کشید و تو به وی تعدّی نمودی در حالی که او حریفی کفو تو بود، همه فرشتگان به وی گفتند: چه بدکاری کردی و چه بد بندهای هستی تو، با ستم کردن به کسی که به احترام علی بن ابی طالب برادر محمّد صَلی الله علیهِ و آله، دست از جنگیدن با تو و دفاع از خود کشید، سپس خداوند از بالای عرش او را لعنت نمود و بر تو ای سعد، به خاطر اینکه ترغیب به حفظ حرمت و بزرگداشت علی علیه السّلام کردی، درود فرستاد و نیز درود فرستاد به آن دوست تو که آن سخن را از تو پذیرفت، سپس فرشتگان عرض کردند: ای پروردگار ما، اگر اجازه فرمایی، از این متجاوز انتقام خواهیم گرفت؛ پس خدای متعال فرمود: ای

بندگان من، به زودی سعد بن معاذ را قادر خواهم ساخت تا از ایشان انتقام گرفته و خشم وی را فرو خواهم نشاند تا اینکه در آنها به هدف خود برسد، و این مظلوم را قادر خواهم ساخت تا به گونهای بیش از اینکه شما بخواهید، این متجاوز را به هلاکت رسانیده، مغلوب کند؛ من چیزهایی میدانم که شما نمیدانید. پس فرشتگان عرض کردند: آیا اجازه داریم با شراب بهشتی و گُلهای آن به زمین فرود آییم و این زخمی غرقه در خون را شفا دهیم؟ خدای متعال فرمود: شفای او را به وجهی بهتر از این قرار خواهم داد: آب دهان محمّد؛ از آن بر وی میمالد و دست بر آن میکشد پس شفا و عافیت به او باز میگردد. ای بندگان من، این منم، مالک شفا، زنده کردن، میراندن، بینیاز ساختن، بینوا کردن، بیمار نمودن و عافیت دادن، بالا بردن و پایین آوردن و حقیر کردن و عزّت بخشیدن، نه شما و نه دیگر مخلوقات. فرشتگان گفتند: پروردگارا، تو چنین هستی که میگویی.

پس سعد عرض کرد: یا رسول الله، این شاهرگم ضربت خورده و بیم آن دارم خون از آن فوران کند و از آن میترسم که پیش از آنکه از بنیقریظه انتقام بگیرم، دچار ضعف گشته و بمیرم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حق وی دعا فرمود و وی زنده ماند تا اینکه به حکمیت بنیقریظه برگزیده شد و با قضاوت او، تا آخرین نفر کشته شدند و اموالشان به غنیمت برده شد و زنان و کودکانشان به اسارت در آمدند؛ آنگاه زخم وی دهان باز کرده و خون از آن جهید و بر اثر آن درگذشت و به رضوان خدا رفت.

و چون زخم وی دچار خونریزی شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای سعد، خداوند به زودی انتقام مؤمنان را خواهد گرفت و کینه دشمنان از تو فزونی خواهد یافت، پس از مدت کوتاهی، سعد به عنوان کسی که باید علیه بنیقریظه داوری کند برگزیده شد و این زمانی بود که آنان که نهصد و پنجاه نفر مرد چابک جوان شمشیرزن بودند، از دژ بیرون آمدند. پس سعد به آنان گفت: آیا به داوری من رضایت میدهید؟ گفتند: آری، و گمان میکردند که او آنها را به سبب رضاعت و صلهرحم و دامادی که میان ایشان بود، زنده خواهد گذاشت. سعد گفت: سلاحهایتان را بر زمین بگذارید. پس سلاحهای خود را بر زمین گذاشتند. گفت: کناری بایستید.

پس به کناری ایستادند. گفت: قلعهتان را تحویل دهید. قلعه را تحویل دادند. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای سعد، درباره ایشان داوری کن. عرض کرد: حکم من درباره ایشان آن است که مردانشان کشته شوند، زنان و کودکانشان به اسارت برده شوند و اموالشان به غنیمت گرفته شود. پس چون مسلمانان شمشیر برکشیدند تا آنان را به قتل رسانند، سعد گفت: این گونه نمیخواهم یا رسول الله. فرمود: چگونه میخواهی؟ پیشنهاد بده، لیکن پیشنهاد عذاب مده، زیرا خداوند احسان را در هر چیزی نوشته حتی در قتل . عرض کرد: یا رسول الله، پیشنهاد شکنجه کردن نمیدهم مگر بر یکی از آنها و او همانی است که به این دوست ما که به احترام علی بن ابی طالب علیه السّلام دست از جنگیدن با وی دست کشیده بود، ستم کرد. او را نزد برادران یهودیاش بازگردانید که از جمله ایشان است. آنها یکی یکی میآیند و آنان را با شمشیر برّان به قتل میرسانیم مگر آن یکی که به وسیله دشمنش عذاب داده میشود. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای سعد، چه بسیارند کسانی که در حق دشمن خود پیشنهاد شکنجه ظالمانه میکنند، اما تو عذاب حقّی را پیشنهاد دادی.

پس سعد به آن جوان گفت: این شمشیرت را بردار و به سراغ دشمنی که ظالمانه به تو تعدّی کرد برو و او را قصاص کن. گوید: پس آن جوان به طرف آنکه در حقش ستم کرده بود رفت و بیست و چند ضربه شمشیر بر وی زده و گفت: این به تعداد ضربههایی بود که مرا زد، سپس گردنش را زد. آنگاه آن جوان شروع به زدن گردن کسانی کرد که از وی فاصله میگرفتند، و کسانی را که در نزدیک وی بودند، رها میکرد. سپس دست کشیده و گفت: اکنون نوبت شماست. پس سعد گفت: شمشیر را به من بده، پس شمشیر را به وی داد و سعد بیآنکه تفاوتی میان آنان قائل شود، همه کسانی را که در نزدیک وی بودند، به قتل رساند و با این کار خود تعدادی از ایشان را کُشت، سپس خسته شد و شمشیر را بر زمین انداخته و گفت: بقیه مال شما، پس همچنان آنها را میکشتند تا اینکه همگی را تا آخرین نفر از دم تیغ گذراندند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به آن جوان فرمود: چرا کسانی را میکشتی که دورتر از تو بودند و کاری به کسانی که نزدیکت بودند نداشتی؟ عرض

کرد: از خویشاوندان پرهیز میکردم و به بیگانهها میپرداختم. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا در میان آنان کسی بود که خویشاوند تو نباشد و از کشتن وی درگذشته باشی؟ عرض کرد: یا رسول الله، آنان در دوره جاهلیّت در حق من نیکی کرده بودند، از این رو اکراه داشتم با احسانی که در حق من کرده بودند، آنها را بکشم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اما اگر شفاعت آنها را میکردی، شفاعت تو را درباره ایشان میپذیرفتیم. عرض کرد: یا رسول الله، نخواستم عذاب خدا را از دشمنانش دفع کنم، هرچند اکراه داشتم این کار به دست من صورت پذیرد. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به سعد فرمود: اما تو! چرا هیچ کس را مستثنی نکردی؟ عرض کرد: یا رسول الله، برای رضای خدا با آنان دشمنی کردم و برای رضای خدا با آنان میستیزم و نیازی به مراقبت احدی غیر از شما و دوستداران شما ندارم؛ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو از جمله کسانی هستی که در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری باک ندارند. و چون آخرین نفر آنان به قتل رسید، زخم وی (سعد) خونریزی کرد و وفات یافت. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این، به راستی یکی از اولیای خداست، عرش خدای رحمان از مرگش به لرزه افتاد و بیتردید دستمال او در بهشت، بهتر از دنیا و هر چه در آن است میباشد، البته در کنار سایر آنچه بدان در آن گرامی داشته میشود، درود فراوان خدا بر او باد!(1)

توضیح: «سیف مُرهَف» (اسم مفعول از باب افعال)، یعنی شمشیر نازک (تیز) گشته تا در کشتن سریع باشد.

28. مناقب ابن شهر آشوب: در کتاب المحاضرات آمده است: ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پنج سجده بدون رکوع به جا آورد؛ پس در این مورد از وی پرسیدیم، فرمود: جبرئیل نزد من آمده و گفت: خداوند علی را دوست میدارد، پس سجده کردم. چون سرم را برداشتم، گفت: خداوند حسن را دوست میدارد، پس سجده کردم. چون سربرداشتم، گفت: خداوند حسین را دوست

1- . تفسیر امام حسن عسکری : 283- 276

میدارد، پس سجده کردم. چون سر برداشتم، گفت: خداوند فاطمه را دوست میدارد، پس سجده کردم. سپس گفت: خداوند کسانی را که آنها را دوست داشته باشد، دوست میدارد، پس سجده کردم.(1)

29. مناقب ابن شهر آشوب: ابوهریره و ابن عباس و امام صادق علیه السّلام: فاطمه علیها السّلام به عیادت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - هنگامی که بیمار شده بود و بعداً از آن بیماری بهبودی یافت - رفت، در حالی که حسن و حسین را به همراه داشت. پس آن دو شروع به مالیدن دست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله کردند تا اینکه روی بازوان آن حضرت دراز کشیده و به خواب رفتند. چون از خواب بیدار شدند، در شبی بسیار تاریک و با رعد و برق و رگبار باران، از خانه بیرون رفتند. پس نوری برای ایشان درخشید و آنها در روشنایی آن نور راه میرفتند و باهم گفتگو میکردند تا اینکه به نخلستان بنینجّار رسیدند و در آنجا دراز کشیده و به خواب رفتند. چون پیامبرصَلی الله علیهِ و آله از خواب بیدار شد، به جستجوی آنها در خانه فاطمه علیها السلام رفت و آنها را نیافت. ایشان بر روی پاهای خود ایستاد، در حالی که میفرمود: خداوندا، ای سرور و مولای من، این دو نوه من با (این شرایط) سخت و گرسنه از خانه بیرون رفتهاند، خداوندا، تو خود وکیل من بر آن دو هستی. خداوندا، چه راه بیابان را در پیش گرفته باشند و چه دریا، تو خود آن دو را حفظ کن و به سلامت بدار! پس جبرئیل نازل گشته و گفت: خداوند تو را سلام میرساند و به تو میگوید: اندوهگین مباش و برای آن دو غم مخور که آن دو در دنیا و آخرت با فضیلتاند و پدرشان افضل از ایشان است، آن دو در نخلستان بنینجّار خوابیدهاند، و خداوند فرشتهای را بر آنان گمارده است.

سپس نوری برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هویدا گشت و آن حضرت در روشنایی آن نور حرکت میکرد تا به نخلستان بنینجّار رسید و آن دو را خفته یافت، در حالی که حسن برادرش حسین را در آغوش گرفته بود، و آسمان فقط در همان جایی که آنها خفته بودند، همچون طبقی خالی از ابر بود و در نقاط دیگر باران

1- . مناقب آل ابی طالب 2: 90

بسیار تندی میبارید و بدین ترتیب خداوند آن دو را از باران حفظ فرموده بود و ماری که از موهایی همچون نیهای بیشهزار برخوردار بود و دو بال داشت، با یک بال حسن و با بال دیگر حسین را پوشانده بود، با آمدن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، آن مار خود را کنار کشید، در حالی که میگفت: پروردگارا، تو و فرشتگانت را گواه میگیرم که من دو نوه پیامبرت را برایش حفظ کردم و آن دو را صحیح و سالم به ایشان تحویل دادم. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آنقدر آن دو را بوسید که از خواب بیدار شدند، سپس پیامبر حسن را و جبرئیل حسین را بغل کرده و به راه افتادند. پس ابوبکر گفت: آن دو را به ما بسپارید که شما را خسته کردهاند. فرمود: چنین نیست، یکی از آن دو بر بال جبرئیل قرار دارد و دیگر بر بال میکائیل. پس عمر گفت: یکی از ایشان را به من بدهید تا بارت را سبک کنم. فرمود: برو که خداوند گفتارت را شنید و جایگاهت را دانست. پس امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یکی از شیر بچههای من و شیر بچههای خودتان را به من بسپارید. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رو به حسن کرد و فرمود: حسن، آیا بر شانه پدرت سوار میشوی؟ پس حسن گفت: پدربزرگ، به خدا سوگند شانه شما را بیشتر از شانه پدرم دوست میدارم. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رو به حسین علیه السّلام کرده و فرمود: حسین، آیا بر شانه پدرت سوار میشوی؟ گفت: هرچه برادرم گفت، من هم همان را میگویم! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چه نیکو مرکبی است مرکب شما و چه نیکو سوارانید شما دوتا.

پس چون به مسجد آمد، فرمود: ای دو محبوب من، به خدا سوگند، بیگمان امروز شرافت شما را هویدا خواهم کرد، آنگونه که خداوند شرافت شما را هویدا کرده است. سپس امر فرمود یک منادی در مدینه ندا در دهد. پس مردم در مسجد گرد آمدند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاسته و فرمود: ای مردم، آیا بهترین مردم به جهت پدربزرگ و مادربزرگ را به شما معرفی کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: حسن و حسین هستند که جدّشان محمّد و مادربزرگشان خدیجه است. سپس فرمود: ای مردم، آیا بهترین مردم را به جهت پدر و مادر به شما

معرفی کنم؟ و به همین شکل عمو، عمّه و دایی؛... و خرکوشی در کتاب «شرف النبی» از هارون الرشید از پدرانش از ابن عباس همین معنا را روایت کرده است.(1)

توضیح: در قاموس: «العزلاء»: دهانه مشک آب و نظایر آن و جمع آن «عزالی»(2) و در کتاب النهایهٔ «فأرسلت السماء عزالیها»: «العزالی» جمع «عزلاء» ، دهانه پایین ظرف توشه و غذا، گستردگی باران و ریزش انبوه آن را به آنچه از دهانه ظرف توشه و غذا بیرون میآید، تشبیه کرده است.(3)

و گوید: «فتقشّع السحاب» از هم پاشید و برکنده شد. (4)

30. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند، خداوند عزیز به من فرمود: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»،(5) {پیامبر

خدا بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.} عرض کردم: و «مؤمنان»؟ فرمود: راست گفتی ای محمّد! سلام بر تو، چه کسی را پس از خودت در اُمّتت بر جای گذاشتی؟ عرض کردم: بهترین ایشان برای مردمش، فرمود: علی بن ابی طالب؟ عرض کردم: آری، پروردگارا! خدای عزّوجل فرمود: ای محمّد، من نظری بر روی زمین افکندم و تو را از میان آن برگزیدم و نامی از نامهای خودم را برایت مشتق گردانیدم، به گونهای که نام من در جایی برده نمیشود مگر اینکه نام تو هم با من برده شود، من «محمود» هستم و تو «محمّد»؛ سپس دوباره نظری افکندم و علی را از میان آن برگزیدم و نامی از نامهای خودم را برایش مشتق کردم، من «أعلی» هستم و او «علی»؛ ای محمّد، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را به صورت اشباحی از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر آسمانها و اهل آن و بر زمینها و هرکس که در آن است عرضه کردم، پس هرکس ولایت شما را پذیرفت، نزد من از ظفر یافتگان گردید و

1- . مناقب آل ابی طالب 2: 162
2- . القاموس 4: 15
3- . النهایهٔ : 3: 93

4- . النهايئ: 3: 255
5- . بقره/ 285

آنکه انکارش نمود، نزد من از کافران شد؛ ای محمّد، اگر بندهای چنان مرا پرسش کند که مانند مشک پوسیده از هم بگسلد، سپس در حالی نزد من آید که منکر ولایت شما باشد، او را نخواهم آمرزید تا اینکه به ولایت شما اقرار کند.(1)

و جعفر بن محمّد بن سعید از حسن بن حسین از یحیی بن یعلی حدیثی شبیه آن را برای ما روایت کرده است .(2)

31. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی بود و دیگر هیچ نبود. سپس از نور جلال خود پنج تن را آفرید و برای هریک از آنها نامی از نامهای نازل شده خود مشتق نمود؛ او حمید است و مرا محمّد نامید، او اعلی است و امیرالمؤمنین را علی نامید، و اسماء حسنی از آنِ اوست و حسن و حسین را از آن مشتق نمود و او فاطر است و برای فاطمه نامی از نامهای خود مشتق نمود؛ پس چون ایشان را آفرید، در میثاق در سمت راست عرش قرارشان داد، و فرشتگان را از نور آفرید، پس به آنان نگریستند، کار و شأن ایشان را بزرگ داشتند و تسبیح گفتن به ایشان تلقین گشت و از این روست که خدای متعال میفرماید: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُون»،(3) {و

در حقیقت، ماییم که برای انجام فرمان خدا صف بسته ایم. و ماییم که خود تسبیح گویانیم. }

پس هنگامی که خداوند آدم علیه السّلام را آفرید، از سمت راست عرش به ایشان نظری افکنده، سپس عرض کرد: پروردگارا، اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: ای آدم، اینان برگزیدگان و خاصان منند، آنان را از نور جلال خود آفریدم و از نامهای خود برای آنان نامی برگزیدم. عرض کرد: پروردگارا، پس به حقّی که بر ایشان داری سوگندت میدهم که نامهای ایشان را به من بیاموزی. فرمود: ای آدم، این نزد تو امانت و سرّی از اسرار من خواهد بود که جز خودت کسی بر آنها آگاهی نیابد مگر با اذن من. عرض کرد: آری پروردگارا. فرمود: ای آدم، بر این رازداری مرا پیمانی ده. سپس از وی پیمان گرفت و پس از آن اسماء ایشان را به وی آموخت و

1- . تفسير فرات : 5
2- . تفسير فرات: 7-8
3- . صافات / 165-166

آنگاه این نامها را بر فرشتگان عرضه داشت، و پیش از این، نامها را به ایشان نیاموخته بود، سپس فرمود: مرا از اسماء ایشان آگاه کنید اگر راست میگویید. عرض کردند: تو پاک و منزّهی، ما را جز آنچه به ما آموختهای دانشی نیست، همانا علیم و حکیم تویی. فرمود: ای آدم، اینان را از نامهایشان آگاه کن. پس چون آنان را از نامهایشان آگاه نمود، فرمود: شما به ولایت علی علیه السّلام به عنوان یک فریضه الهی وفا کنید، من هم به عهد خود وفا میکنم که بهشت را به شما بدهم.(1)

32. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابو مسلم خولانی گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر فاطمه زهرا علیها السّلام و عایشه وارد شد، در حالی که آن دو با یکدیگر مفاخره میکردند و رخسارشان سرخ شده بود. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ماجرا را از ایشان پرسید، و آن دو ایشان را آگاه نمودند، سپس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای عایشه، آیا ندانستی که خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه را بر عالمیان برگزید؟ !(2)

33. تفسیر فرات بن ابراهیم: اُمّ سلمه گوید: با پیامبرصَلی الله علیهِ و آله در خانه بودم که خدمتکار عرض کرد: علی، فاطمه، حسن و حسین در آستانه در قرار دارند. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: برخیز و مرا با اهل بیتم تنها بگذار؛ پس برخاستم و در گوشهای نشستم. آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله اجازه فرمود و وارد خانه شدند. سپس فاطمه را بوسیده و در آغوش گرفت و علی را بوسیده و در آغوش گرفت و حسن و حسین را که دو کودک خردسال بودند، به سینه چسبانده، آنگاه جامهای سیاه و چهار گوش بر روی آنان انداخته و فرمود: خداوندا، به سوی تو نه به سوی آتش! عرض کردم: پس من چه یا رسول الله؟ فرمود: و تو بر خیر و نیکی هستی.(3)

1- . تفسیر فرات: 11
2- . تفسیر فرات: 23
3- . تفسیر فرات: 121

توضیح: جوهری گوید: «أغدَفت (المرأة) قناعها»: رو بنده را بر روی صورت انداخت.(1)

34. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابن عباس درباره قول خدای متعال: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَان»،(2) {دو

دریا را به گونه ای روان کرد که با هم برخورد کنند. } گوید: منظور علی و فاطمه هستند، و «بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَان»،(3) {میان آن دو، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند. } رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَان»،(4) {از

هر دو دریا، مروارید و مرجان برآید. } حسن و حسین علیهما السّلام هستند. امام صادق علیه السّلام میفرماید: معنای آیه همین است. و علی بن موسی الرضا علیه السّلام نیز همین را فرموده است.(5)

35. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابوذر غفاری در مفهوم آیه: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَان» گوید: آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما السّلام هستند. که «یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَان» یعنی حسن و حسین علیهما السلام. پس چه کسی شبیه این چهار تن را دیده است؟ جز مؤمن آنها را دوست نمیدارد و جز کافر با آنها دشمنی نمیورزد؛ پس با دوست داشتن اهل بیت مؤمن باشید و با دشمنی با اهل بیت کافر نگردید که در آتش افکنده میشوید.(6)

36. طرائف: از جمله طرایفی که در حدیث سفیان ثوری تألیف سلیمان بن احمد طبرانی از هشام بن عروه از عایشه خواندم آن است که گفت: میدیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فاطمه علیها السلام را میبوسید و به وی ابراز محبت و لطف میفرمود، پس عرض کردم: یا رسول الله، رفتاری را که اکنون با فاطمه داری از پیش ندیده بودم. فرمود: ای حمیرا، چون مرا به معراج بردند، وارد بهشت گشتم و بر درختی از درختان بهشت به نظاره ایستادم که نه درختی به زیبایی آن دیده بودم و نه

1- . الصحاح 4: 1409

2- . الرحمن/ 19

3- . الرحمن/ 20
4- . الرحمن / 22
5- . تفسير فرات : 177
6- . تفسير فرات :177

برگهایی به زیبایی و طراوت برگهای آن و نه خوش میوهتر از آن، پس میوهای از آن چیده و تناول کردم که تبدیل به نطفهای در کمرم شد و چون به زمین فرود آمدم، با خدیجه همبستر شدم و وی به فاطمه باردار شد، از این رو هرگاه مشتاق بهشت شوم، بوی آن را از فاطمه استشمام میکنم. ای حمیرا، فاطمه از جنس زنان بشر نیست و همانند آنها بیمار - دچار حیض - نمیشود.

در همین راستا، احمد بن حنبل در مسند خود با سندی آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و فرمود: هرکس مرا و این دو و پدر و مادرشان - صلوات الله علیهم - را دوست بدارد، در روز قیامت با من و در درجه من خواهد بود.

و در همین معنا، فقیه شافعی، ابن مغازلی در کتاب خود با اسنادش به جابر بن عبدالله آورده است که گفت: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در عرفات، در حالی که علی علیه السّلام روبروی وی بود، فرمود: ای علی، نزدیک من بیا که من و تو از یک درخت آفریده شدهایم، من اصل آن هستم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخههای آنند، پس هرکس به شاخهای از آن چنگ زند، خداوند او را به بهشت وارد میکند.

و در همین معنا، شافعی ابن مغازلی در کتاب مناقب با اسناد آن به عبدالله بن عباس آورده است که گفت: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت نمود، سپس خدا بر او ببخشود، سؤال شد، فرمود: از وی خواست که به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین -- علیهم السلام - بر وی ببخشاید، پس خداوند بر او ببخشود.

و در همین معنا، احمد بن حنبل در مسند خود، با اسناد آن به سعید بن جبیر از ابن عباس آورده است که گفت: چون قول خدای متعال: «قُل لَّا أَسْئلُكمُ ْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فىِ الْقُرْبىَ وَ مَن يَقْترَِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»،(1) {بگو: «به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی

1- . شوری / 23

درباره خویشاوندان.» و هر کس نیکی به جای آورد و طاعتی اندوزد، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است. }نازل گشت، عرض کردند: یا رسول الله، خویشاوندان شما که دوست داشتن آنها واجب گشته چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه و دو پسرشان.

ثعلبی در تفسیر خود و ضمن تفسیر این آیه، آن را با همین الفاظ و معانی روایت کرده است. و نیز در تفسیر این آیه روایت کرده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نظر انداخت و فرمود: من با هرکس که جنگ کنید، در جنگم و با هرکس که صلح کنید، در صلحم.(1)

37. ابو ایوب انصاری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله یکبار بیمار شدند و فاطمه در حالی به عیادت وی آمد که آن حضرت دوران نقاهت را میگذراند. چون آن حالت ضعف و ناتوانی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دید، بغض گلویش را گرفته و اشک وی جاری گشت. پس آن حضرت به وی فرمود: ای فاطمه، همانا خداوند متعال نظری بر زمین انداخت و شوهر تو را برگزید، سپس خدای متعال به من وحی فرمود، پس دخترم را به وی دادم و او را به عنوان وصیّ برگزیدم. آیا نمیدانی به سبب کرامتی که خدا برایت قایل است، تو را به ازدواج مردی در آورده که از نظر حلم و بردباری، عظیمترین و از نظر اسلام آوردن، نخستین و از جهت علم، عالمترین مردان است؟ پس فاطمه علیها السّلام از این سخنان شادمان گشته و آنها را به فال نیک گرفت. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای فاطمه، علی هشت خصلت پایدار و استوار دارد: ایمانش به خدا، همسری چون تو، دو فرزند چون حسن و حسین، اهل امر به معروف است، نهی از منکر میکند، طبق کتاب خدا قضاوت میکند. ای فاطمه، ما خاندانی هستیم که هفت خصلت داده شدهایم که خداوند پیش از ما آنها را به کسی نداده است - یا اینکه فرمود: آنها را به هیچ پیامبری نداده است - و هیچکس پس از ما نیز بدانها دست نخواهد یافت: پیامبر ما افضل پیامبران است که او پدر توست، وصیّ ما افضل

1- . الطرائف: 27

اوصیاست و او شوی توست، شهید ما بهترین شهداست و او حمزه عموی توست، و از ماست آنکه دو بال دارد که در بهشت به هر جا که خواهد، با آنها پرواز میکند و او جعفر پس عموی توست، و دو سبط این اُمّت از ماست که پسران تو هستند و - سوگند به کسی که جانم در دست اوست - مهدی این اُمّت از ماست.(1)

38. العمدهٔ: صحیح بخاری: فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است. و با اسناد خود از بخاری از ابوالولید از ابن عیینه از عمر بن دینار، از ابن ابی ملیکه از مسوّر بن مخرمهٔ آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است، هرکس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است. و با اسنادش به صحیح مسلم از ابومعمر اسماعیل بن ابراهیم هذلیّ از شقیق بن عمر از ابن ابی ملیکه، نظیر آن را روایت کرده است.

و با اسناد از مسلم از احمد بن عبدالله بن یونس از لیث از عبدالله بن عبید الله بن ملیکه از مسوّر بن مخرمه از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: پاره تن من فاطمه است، مرا ناپسند آید هرچه او را ناپسند افتد و مرا میآزارد آنچه او را بیازارد. و با اسناد به مسلم از ابو معمر از شقیق از ابن ابی ملیکه از مسوّر آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پاره تن من فاطمه است، مرا آزار میدهد آنچه او را بیازارد.(2)

و با اسناد از مسلم از ابو کامل فضیل بن حسین از ابو عوانه از فراس از عامر از مسروق از عایشه روایت کرده که گفت: همه همسران پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بدون استثنا نزد وی بودند که فاطمه قدم زنان آمد و راه رفتنش کاملاً به راه رفتن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شباهت داشت. پس چون پیامبر او را دید، به وی خوشآمد گفته، فرمود: خوش آمدی دخترکم، سپس وی را سمت راست - یا سمت چپ - خود نشاند، سپس در گوش وی سخنانی فرمود که بر اثر آن فاطمه به سختی گریست؛ چون اندوه وی را دید، بار دیگر سخنانی در گوش وی گفت که فاطمه بخندید. پس به فاطمه گفتم: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از میان زنان رازها را

1- . الطرائف: 32
2- . صحيح مسلم 7: 142- 140

تنها با تو در میان میگذارد و آنوقت گریه میکنی؟ چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاست، به فاطمه گفتم: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به شما چه فرمود؟ فاطمه علیها السّلام پاسخ داد: من هرگز راز رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را فاش نمیکنم. عایشه گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رحلت فرمود، به فاطمه علیها السّلام گفتم: به خاطر حقی که به گردنت دارم، آمدهام بپرسم، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن روز به تو چه میگفت؟ فاطمه علیها السّلام فرمود: اما اکنون پاسخ تو را میدهم. وقتی بار اول با من محرمانه سخن گفت، فرمود که جبرئیل سالی یک بار قرآن را بر من عرضه میکرد، ولی امسال دو بار این کار را کرد و به گمانم مرگم فرا رسیده است؛ پس از خدا بترس و شکیبا باش که من برای تو چه نیکو سلفی هستم. فاطمه علیها السّلام افزود: پس من چنان گریستم که دیدی؛ و چون اندوه مرا دید، بار دیگر محرمانه به من فرمود: ای فاطمه، آیا خرسند نمیشوی که سرور زنان مؤمن - یا سرور زنان این اُمّت - باشی؟ پس آنگونه که دیدی، خندیدم.(1)

و با اسناد از مسلم، از ابوبکر بن ابی شیبهٔ از عبدالله بن یحیی از زکریا و ابن نمیر ما را روایت کرد، و از زکریا از فراس از عامر از مسروق از عایشه نظیر این را روایت کرده است.(2)

و با اسناد از منصور بن ابی مزاحم از ابراهیم بن سعد از پدرش از عروه از عایشه؛ و از زهیر بن حرب از یعقوب بن ابراهیم از پدرش از جدش از عروه از عایشه با اندکی اختصار، شبیه آن روایت شده است با این تفاوت که عایشه گفته است: فاطمه علیها السّلام گفت: خبر مرگ خود را به من داد و من گریستم، سپس محرمانه به من گفت که من اولین کسی از اهل بیتش هستم که به وی ملحق میشوم، از این رو خندیدم.(3)

و با اسناد خود از ثعلبی در تفسیرش از حسین بن محمّد دینوری از احمد بن محمّد بن اسحاق از عبدالملک بن محمود از محمّد بن یعقوب از زکریا بن یحیی از

1- . صحیح مسلم 7: 142-143
2- . صحیح مسلم 7: 143-144
3- . صحیح مسلم 7: 142

داوود بن زبیر از محمّد بن حجّاف از ابوذر از ابو هریره نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: از زنان جهان چهار نفر تو را بس: مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد.

و از کتاب الجمع بین الصحاح الستّه از سنن ابو داوود با اسنادش از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله محرمانه به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا خرسند نمیشوی که سرور زنان جهان - یا سرور زنان این اُمّت - گردی؟ عرض کرد: پس مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون چه جایگاهی دارند؟ فرمود: مریم سرور زنان عالَم خود است و آسیه سرور زنان عالم خود است.

و نیز با اسناد گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است، پس هرکس او را به خشم آورد، در حقیقت مرا به خشم آورده است. و با اسناد از سنن ابو داوود و صحیح ترمذی از انس بن مالک شبیه روایت ابوهریره نقل شده است.(1)

مؤلف: و ابن بطریق - رحمه الله - نیز در کتاب المستدرک با اسناد به کتاب حلیه الأولیاء از حافظ ابو نعیم با اسناد خود از عمران بن حصین روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا نمیآیی تا فاطمه را دیدار کنم، زیرا وی گله میکند! عرض کردم: بلی، گوید: پس روانه شدیم تا این که به در خانه ایشان رسیدیم. پس آن حضرت سلام داد و اجازه ورود خواست. سپس فرمود: آیا من و همراهم وارد شویم؟ فاطمه علیها السّلام گفت: آری، با همراهت پدرجان، به خدا سوگند جز یک عبا بر تن ندارم. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: آن را چنین و چنان کن - به وی آموخت چگونه خود را بپوشاند - . فاطمه گفت: به خدا سوگند روسری ندارم. گوید: پس آن حضرت جامهای کهنه که آن را دور رانها پیچند و با خود داشت، برداشت و به وی فرمود: سر خود را با این بپوشان. سپس فاطمه علیها السّلام اجازه داد و هر دو وارد شدند. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چطوری دخترکم؟ گفت: هم بیمارم و هم چیزی را برای خوردن ندارم و این

1- . العمده: 200-202

خود بر دردم میافزاید. فرمود: دخترکم، آیا خرسند نمیشوی که سرور زنان جهان باشی؟! گفت: پدرجان، پس حضرت مریم دخت عمران چه میشود؟ فرمود: او سرور زنان عالم خود بود و تو سرور زنان عالم خود هستی، و به خدا سوگند که تو را به زوجیّت سروری در دنیا و آخرت در آوردهام.

و از کتاب مذکور از جابر بن سمرهٔ این روایت نقل شده و در پایان آن آورده است: او (فاطمه) سرور زنان جهان در روز قیامت است. و با اسناد از ابونعیم از مسروق از عایشه، نظیر آنچه در روایت مسلم گذشت، نقل شده است. و با اسناد از جابر جعفی از شعبی - و فاطمه بنت حسین و عایشه بنت طلحه نیز آن را روایت کردهاند - از عایشه نظیر آن را نقل کرده است. و نیز از او مانند حدیث مسوّر به سه اسناد نقل شده است.

و همچنین او از سعید بن مسیّب از علی علیه السلام آورده است که به فاطمه علیها السلام فرمود: بهترین زنان چه کسانی هستند؟ گفت: (زنان را نبینند) مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند. پس این سخن برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل شد، فرمود: فاطمه پاره تن من است.

و نیز از اوست، با اسنادش از أعمش از علقمه از ابن مسعود گوید: صبح روز عروسی، فاطمه علیها السّلام دچار ترس و لرز شد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای فاطمه، تو را به همسریِ سروری در دنیا و آخرت در آوردهام و او در آخرت به یقین از شایستگان خواهد بود، ای فاطمه: چون خداوند اراده فرمود تو را به همسری علی در آورد، به جبرئیل علیه السّلام امر فرمود و در آسمان چهارم ایستاد و فرشتگان را به صف کرد. سپس برای آنان خطبه خواند و آنگاه تو را به همسری علی در آورد، آنگاه خداوند به درختان بهشتی امر فرمود: بارشان زیور آلات گردد و چنین شد و درختان زیورآلات را بر فرشتگان نثار کردند؛ پس هر فرشتهای از زیورآلات بیشتری برخوردار گشت، تا روز قیامت به آنها افتخار میکنند. اَمّ سلمهٔ - رضی الله عنها گوید -: فاطمه به زنان جهان فخر میفروخت، زیرا اولین کسی است که جبرئیل خطبه عقد وی را خوانده است.

و از کتاب «الفردوس» ابن شیرویه دیلمی از ابوهریره آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اولین کسی که وارد بهشت میشود، فاطمه است، مَثَل وی در این اُمّت، مَثَل مریم دختر عمران در بنیاسرائیل است.

و از اوست با اسنادش از سرور زنان فاطمه علیها السّلام که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر فرزندی به خاندان پدرش منسوب میشود مگر فرزندان فاطمه که به من منتسب میشوند و من پدرشان هستم.

و از اوست با اسنادش از عمار بن یاسر - رضی الله عنه - که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، همانا خدای عزّوجل فاطمه را به همسری تو در آورد و صداق وی را زمین قرار داد، پس هرکس بر روی زمین قدم بردارد اما با تو دشمن باشد، قدمی حرام برداشته است.

و از اوست با اسنادش از امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: دخترم فاطمه در حالی محشور میشود که جامههای به خون رنگین شده دارد، و به ستونی از ستونهای عرش آویخته و میگوید: ای دادگر، میان من و قاتل فرزندم داوری کن! به خدای کعبه، به نفع دخترم داوری خواهد کرد.

و از جمله احادیث ابن عمار موصلّی با اسنادش از جعفر بن محمّد از پدرانش از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است که آن حضرت به فاطمه علیها السلام فرمود: یقیناً خداوند از خشم تو به خشم میآید و از خشنودی تو خرسند میشود.

و از کتاب «مناقبالصحابه» ابوالمظفّر سمعانی، با اسنادش از شعبی، از ابوجحیفه از علی علیه السّلام آورده که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون روز قیامت شود، منادی از زیر حجاب ندا در دهد که ای جمع حاضر، سرهایتان را به زیر اندازید و چشمهایتان را فرو بندید تا فاطمه بنت محمّد از صراط بگذرد.

و از اوست با اسنادش از عکرمه از ابن عباس گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از جنگهایش باز میگشت، فاطمه را میبوسید.(1)

توضیح: در «النهایهٔ» گوید: در حدیث فاطمه علیها السّلام جمله: «یریبنی ما یریبها...» به معنای «مرا ناپسند آید هرچه او را ناپسند افتد و مرا میآزارد آنچه او را میآزارد» است؛ گفته میشود: «رابنی هذا الأمر» اگر از او چیزی ببینی که تو را ناخوشایند باشد.(2)

مؤلف: اکثر فضایل فاطمه و حسنین علیهم السّلام را از کتاب جامع الاصول و بالأخص روایات سیادت زنان را استخراج کردهام. و آنچه از روایت عایشه گذشت، از صحاح بخاری، مسلم، ابو داوود و ترمذی بود، تا آنجا که گفت: ای فاطمه، آیا خشنود نمیشوی که سرور زنان با ایمان، یا سرور زنان این اُمّت شوی؟ و در روایت مسلم و ترمذی: پس فرمود: آیا خرسند نمیشوی که سرور زنان اهل بهشت باشی؟ و تو نخستین کسی از خاندان من هستی که به من ملحق میشوی. سپس گوید: و در روایت ترمذی آمده است: عایشه گفت: هیچ زنی را از نشانه و دلالت و هدایت و نشست و برخاست ندیدهام که مانند فاطمه علیها السّلام دخت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شباهت داشته باشد. گوید: هرگاه فاطمه بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد میگشت، آن حضرت از جا برخاسته و رخسارش را میبوسید و وی را در جای خود مینشاند. و اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر فاطمه وارد میگشت، فاطمه از جای خود برمیخاست و آن حضرت را میبوسید و وی را در جای خود مینشاند. و چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیمار گشت، فاطمه علیها السّلام بر وی وارد گشته، خود را بر روی آن حضرت انداخته و بوسید، آنگاه سر برداشت و گریست. سپس دوباره خود را روی آن حضرت انداخت، سپس سر برداشت و خندید؛ پس گفتم: من گمان میکردم که این (فاطمه علیها السّلام) از عاقلترین زنان روی زمین است، ولی ناگاه دریافتم که او زنی است چون دیگر زنان! و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وفات یافت، به فاطمه گفتم: آن روز را

1- . مستدرک ابن بطریق، نسخه خطی

2- . النهایهٔ 2 : 117

به خاطر داری که خودت را بر روی پیامبرصَلی الله علیهِ و آله انداختی و برخاستی و گریستی و بار دیگر خود را بر روی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله انداختی و خندیدی؟ چرا چنین کردی؟ گفت: انتظار داری که من افشا کننده راز پیامبر باشم! آن حضرت به من فرمود که از همین بیماری خواهد مُرد و من گریستم، سپس مرا آگاه فرمود که من زودتر از دیگر بستگانش به وی خواهم پیوست، از این رو خندیدم.

و در «النهایهٔ» گوید: «الدّل»، «السمت» و «الهدی»، عبارات از حالاتی هستند که نشان دهنده برخوردار بودن انسان از آرامش، متانت، درستکاری و نیکروشی و راست قامتی باشند و در همین معنا میگویند: «أعجبنی دلّها» یعنی از قیافه او خوشم آمد؛ و گفته شده: خوشگفتار است. (1)

گوید: در روایت فاطمه علیها السّلام به هنگام وفات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، جمله «قالت لعائشه إذاً لبذورهٔ» ، «بذر» به کسی گفته میشود که راز نگهدار نیست و هرچه بشنود بازگو میکند.(2)

و اخبار دیگری را نیز وارد کرده است که از بیم اطاله کلام، آنها را رها ساختیم، و اخبار مربوط به مناقب فاطمه علیها السّلام و احوال وی را در باب احوال آن حضرت و باب فدک آوردهام و در اینجا بخشی از آنها را به صورت پراکنده آوردم.

39. العمده: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست حسین و حسن علیهما السلام را گرفته و فرمود: هر که مرا دوست بدارد و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز قیامت در بهشت با من در یک درجه خواهد بود.

علی علیه السّلام میفرماید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی بر من وارد شد که من در بستر خوابیده بودم، پس حسن و حسین علیهما السّلام آب خواستند. - گوید: - پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برخاسته و به طرف گوسفندی رفت که کم شیر بود. اما همین که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به پستان آن حیوان دست زد، شیر فوران نمود. پس حسن علیه السّلام آمد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله

1- . النهايۀ 2 : 30
2- . النهايۀ 2: 69

او را از آن شیر نوشاند. پس فاطمه علیها السّلام گفت: یا رسول الله، گویا حسن را بیشتر دوست میدارید؟ فرمود: خیر، حسن زودتر آب خواست. سپس فرمود: من و تو و دو پسرت و این که خفته، روز قیامت در یک جا هستیم.(1)

توضیح: در کتاب «النهایهٔ» گوید: «بکأت الناقهٔ و الشاهٔ»: شیر شتر و میش کم شد، و در این صورت آن را «بکیء» و «بکیئهٔ» گویند و حدیث علی علیه السّلام در همین معناست که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی بر من وارد شد که من در بستر خوابیده بودم، پس به سوی گوسفندی کم شیر رفت و آن را دوشید.(2) گوید: «المنامه» در اینجا سکّویی است که روی آن میخوابند و در موارد دیگر به معنی روپوش است و میم اول آن زائد میباشد.(3)

قول آن حضرت«فَدَرَّت» یعنی شیر آن جاری شد.

40. العمده: ابو بکره (4)

گوید: شنیدم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر بالای منبر، در حالی که حسن در کنار وی بود، نگاهی به وی انداخته و نگاهی به مردم و میفرمود: این پسرم سیّد و سرور است.

اسامه بن زید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حسن و حسین را میگرفت و میفرمود: خداوندا، من این دو را دوست میدارم، پس تو نیز دوستشان بدار؛ یا اینکه عبارت قبلی را میفرمود.

ابن عمر: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آن دو، دو ریحانه من از دنیا هستند.

و از صحیح مسلم با اسنادش از ابوهریره از پیامبرصَلی الله علیهِ و آله آورده است که آن حضرت در مورد حسن فرمود: خداوندا، من او را دوست میدارم، پس تو نیز وی را دوست بدار و دوستدار او را نیز دوست بدار.

1- . العمدهٔ: 206

2- . النهایۀ 1: 90

3- . النهایۀ 4: 183

4- . از فضلای صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است. ترجمه وی را در کتاب «اسد الغابۀ 5: 151 » آوردهام.

و از تفسیر ثعلبی در تفسیرش با اسنادش از سفیان ثوری درباره مصداق قول خدای عزّوجل: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ»،(1) {دو

دریا را به گونه ای روان کرد که با هم برخورد کنند. میان آن دو، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند.} گوید: علی و فاطمه علیهما السلام هستند؛ و مصداق «یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَان»،(2) {از

هر دو دریا مروارید و مرجان برآید.} حسن و حسین علیهما السلام هستند. ثعلبی گوید: این روایت را از سعید بن جبیر نیز نقل شده است و گوید: مصداق «بَیْنهُمَا بَرْزَخٌ» محمّد صَلی الله علیهِ و آله است.

و از کتاب «الجمع بین الصحاح الستّهٔ» رزین عبدری، از صحیح ابو داوود و صحیح ترمذی با اسنادهایشان از ابوسعید خدری روایت کردهاند که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند.

و از سنن ابو داوود با اسنادش از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چنان بودم که اگر پرسش میکردم، پاسخ مرا میدادند و اگر سکوت میکردم. خود سخن آغاز میفرمودند. گوید: و دست حسن و حسین را گرفته و فرمود: هرکس من را و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد و پیرو سنّت من باشد، در بهشت با من خواهد بود.

و از کتاب «المصابیح» با اسنادش از یعلی بن مرّهٔ روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حسین از من است و من از او؛ خداوند دوست خواهد داشت آنکه حسین را دوست بدارد، حسین یکی از اسباط است.

و از اسامه بن زید: شبی در پی حاجتی خدمت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفته و در خانه را زدم. آن حضرت در حالی که چیزی در زیر عبای خود داشت که نمیدانستم چیست، بیرون آمدند؛ چون از کارم فارغ گشتم عرض کردم: این که در زیر عبای خود دارید چیست؟ پس آن حضرت عبا را کنار زده و حسن و حسین را دیدم که به پاهای آن حضرت چسبیده بودند؛ سپس آن حضرت فرمود: این دو

1- . رحمن/ 19-20
2- . رحمن / 22

فرزندان من و فرزندان دخترم هستند؛ خداوندا، من این دو را دوست میدارم، پس تو نیز آنان را دوست بدار و هر کس آنان را دوست میدارد نیز دوست بدار.(1)

مؤلف: ابن بطریق در کتاب «المستدرک»، روایات یاد شده را با اسنادهای بسیار از کتاب « مغازی» محمّد بن اسحاق و کتاب «حلیهٔ الأولیاء» حافظ ابونعیم و از کتاب «الفردوس» ابن شیرویه، نقل نموده است، و از کتاب الفردوس با اسنادش از پیامبرصَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: موسی بن عمران از پروردگارش عزّوجل درخواست زیارت حسین علیه السّلام را نمود و به همراه هفتاد هزار فرشته وی را زیارت نمود.

و از اوست با اسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حسن و حسین در روز قیامت در دو طرف عرش خدای رحمان به منزله دو گوشواره یک صورت خواهند بود.(2)

توضیح: در قاموس: «الشَنَفهٔ»: گوشواره، یا آویزهای در بالای گوش، یا هرچه در قسمت بالای گوش آویزان شود؛ اما آنچه پایین گوش آویخته شود، گوشواره است، و جمع آن «شنوف» است.(3)

در المستدرک آمده است: و از احادیث ابن عمّار موصلی با اسنادش از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، چون روز قیامت فرا رسد، من و تو چون این دو انگشت از قبر خود بر میخیزیم - و با انگشت خود به دو انگشت سبابه و میانی اشاره فرموده و آن دو را حرکت داده سپس جفت فرمود - در حالی که تو در سمت راست و فاطمه در پشت سر و حسن و حسین در پیشاپیش من خواهید بود تا اینکه به جایگاه برسیم، سپس یک منادی از جانب خدای متعال ندا در میدهد: هان که علی و شیعه او روز قیامت در امانند!

1- . العمدهٔ: 211-207
2- . نسخه خطی
3- . القاموس المحیط 3: 160

و از کتاب «فضائل الصحابهٔ» سمعانی با اسنادش از عبدالرحمان بن سابط آورده است: حسین بن علی علیه السّلام از درمسجد وارد گردید، پس جابر بن عبدالله گفت: هر کس دوست دارد به سرور جوانان اهل بهشت بنگرد، به این نظر کند، این سخن را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام.

و از او، با اسنادش از سعید بن راشد از یعلی: حسن و حسین علیهما السلام شتابان نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمدند، پس آن حضرت هر یک از آنها را زیر بغل گرفت، سپس فرمود: این دو، دو ریحانه من از دنیا هستند، هر که مرا دوست میدارد، آنها را نیز دوست بدارد.

و از اوست، با اسنادش از جعفر بن محمّد از پدرش علیه السّلام: حسن و حسین علیهما السلام با هم کُشتی میگرفتند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر ایشان وارد گردید، در حالی که حسن را تشویق مینمود. پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، حسین را تشویق کنید، فرمود: جبرئیل دارد حسین را تشویق میکند.

و با اسنادش از اعمش از ابوصالح از ابوهریره: حسن علیه السلام نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بود و آن حضرت ایشان را بسیار دوست میداشت، پس فرمود: نزد مادرت برو؛ عرض کردم: همراهش بروم؟ فرمود: خیر. پس برقی در آسمان جهید و حسن در نور آن رفت تا به نزد مادرش رسید.

و با اسنادش از یزید بن جابر از عمر: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این دو فرزند من، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از آن دو بهتر است.(1)

مؤلف: وی روایات بسیاری در مناقب ایشان نقل کرده است که ما آنها را از دیگران و در باب ذکر فضایل ایشان علیهم السّلام، خواهم آورد.

41. الفضائل: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند، دیدم که بر دروازه بهشت نوشته شده است: لا إله إلّا الله، محمّد

1- . نسخه خطی

رسول الله، علیّ ولیّ الله، حسن و حسین دو سبط رسول خدایند و فاطمه برگزیده خداست، لعنت خدا بر منکر و دشمن آنان باد !(1)

42. الفضائل - الروضهٔ: عمّار بن یاسر گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند، خداوند به من وحی فرمود: ای محمّد، چه کسی را جانشین خود در میان اُمّتت قرار میدهی؟ عرض کردم: خدایا امر توست. فرمود: راست گفتی، من تو را جانشین خود بر همه مردم کردم؛ ای محمّد، عرض کردم: لبیّک و سَعدَیکَ ! فرمود: ای محمّد، من تو را به رسالات خویش برگزیدم و تو امین من بر وحی من هستی، سپس از طینت تو صِدِّیق اکبر، سیّد اوصیا را آفریدم و حسن و حسین را به او دادم؛ ای محمّد، درخت تویی و علی شاخه آن و فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه آنند؛ و شیعیان شما را از بقیه طینت شما آفریدم، بدین جهت است که دلها و اجسام متمایل به شماست.(2)

مؤلف: ابن اثیر از ترمذی از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست حسن و حسین - علیهما السلام - را گرفته و فرمود: هر که مرا و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز قیامت، با من و در درجه من خواهد بود. و رزین پس از لفظ «و اُمّهما» افزوده است: و هنگام مرگ پیرو سنت من بوده باشد، بیآنکه بدعت گذاری کرده باشد، در بهشت با من خواهد بود. و از ترمذی نیز از زید بن ارقم آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود: من با هر که جنگ کنید، در جنگم و با هر که صلح کنید در صلحم.

43. کتاب الأختصاص: امام باقر علیه السّلام : جابر بن عبدالله انصاری گوید: به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عرض کردم: نظر شما درباره علی بن ابی طالب چیست؟ فرمود: او خودِ من است؛ عرض کردم: درباره حسن و حسین چه میفرمایید؟ فرمود: این دو جان منند و فاطمه مادرشان دخت من است، هر چه او را خوش نیاید، مرا نیز خوش نمیآید و آنچه شادمانش کند، مرا نیز شادمان میسازد.

1- . آن را در نسخه چاپی نیافتیم.
2- . الروضهٔ: 17 در نسخه چاپی الفضائل آن را نیافتیم.

خدا را گواه میگیرم که من با هر که آنان بجنگند، در جنگم و با هر که با ایشان در صلح باشد، در صلحم؛ ای جابر، اگر خواستی به درگاه خدا دعا کنی و دعایت را اجابت کند، او را به نامهای ایشان بخوان که محبوبترین نامها نزد خدای عزّوجل نامهای آنان است.

مؤلف: تمام آن در باب فضایل سلمان آمده است.

44. امالی شیخ طوسی: از ام بجید، زن عمران بن حصین: میمونه و اُمّ سلمه همسران رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گفتهاند: حسن آب خواست، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله کاسهای را از آب و آرد به هم زده، برای او پر کرده و نزد وی آورد. پس حسین گفت: این آب را به من بده پدر! پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آب را به حسن داد و کاسهای دیگر برای حسین آورد. فاطمه علیها السّلام گفت: گویا حسن را بیشتر دوست دارید؟ فرمود: او اول آب خواست، و من و تو و این دو و این که خوابیده (علی علیه السّلام) در یک جا در بهشت هستیم.(1)

توضیح: ابن حجر در کتاب «التقریب» گوید: اُم بُجَید را «حرّا» مینامیدند، او زنی صحابی بود و حدیث روایت میکرد.(2)

و جزری گوید: «الجدح»: آن است که آرد با آب آمیخته به هم زده میشود تا قوام یابد، همانند دوغ و مشابه آن.(3)

و گوید: «الغُمَر» با ضم غین و فتح میم: کاسه کوچک. تمام.(4) و منظور از «الرقد» امیرالمؤمنین علیه السّلام است که در آن هنگام خفته بود.

45. الفضائل - الروضهٔ: با اسناد به ابو اُمامه باهلی روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند من و علی را از یک درخت آفرید، من اصل آن درخت هستم و علی فرع آن و حسن و حسین میوه آن و شیعیان ما

1- . الاختصاص : 223
2- . تقریب التهذیب: 665
3- . النهایهٔ 1: 146

4- . النهايۀ 3: 170

برگهای آن، پس هر کس به آن تمسّک جوید، نجات یابد و آنکه از آن بازماند، سقوط میکند.(1)

و با اسنادی آن را به قتاده رسانده که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: آتش بر بهشت فخرفروشی کرده و گفت: شاهان و جبّاران در من سکونت میکنند. و در تو فقرا و بیچارگان ساکن میشوند! پس بهشت به پروردگارش شکایت برد، پس خداوند به آن وحی فرمود: ساکت شو، که من در روز قیامت تو را با چهار رکن میآرایم، به محمّد سرور پیامبران، و علی سید اوصیا، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت، و شیعیان آنان در قصرهای تو با حوریان بهشتی.(2)

46. کشف الغمّهٔ: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست حسن و حسین را گرفته و فرمود: هرکس من را و این دو، و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز قیامت در بهشت با من و در درجه من خواهند بود.(3)

و از کتاب «الحافظ» ابوبکر بن محمّد بن ابی نصر از زید بن ارقم روایت شده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام فرمود: من با هر کس که در صلح باشید، در صلحم و با هر که در جنگ باشید، در جنگم.

و از زید بن ارقم در آن کتاب آمده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر خانهای که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام ساکن بودند گذر کرده و فرمود: من با هر که شما با او در جنگ باشید، در جنگم و با هر که با وی در صلح باشید، در صلحم.(4)

47. الروضهٔ - الفضائل: عایشه گوید: نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم و علی را یاد کردم، فرمود: ای عایشه، هرگز کسی محبوبتر از او و همسرش فاطمه

1- . الفضائل : 140-141، الروضه : 20-21

2- . الروضهٔ: 20-21

3- . کشف الغمّهٔ: 27 و 135

4- . کشف الغمّهٔ: 28

دخترم و دو پسرش حسن و حسین نزد خدا در دنیا نبوده است. ای عایشه، آیا میدانی برای دخترم فاطمه و شوی او چه دیدهام؟ عرض کردم: مرا از آن آگاه کنید یا رسول الله. آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای عایشه، به یقین دخترم سرور زنان اهل بهشت است و هیچ یک از مردم با شوی او قابل قیاس نیست، و دو پسرش حسن و حسین دو ریحانه من در دنیا و آخرت هستند؛ ای عایشه، من و فاطمه و حسن و حسین و پسرعمویم علی در اتاقی سفید قرار داریم که پی آن رحمت خدا و دیوارهای آن رضوان خداست و این اتاق در زیر عرش خدا قرار دارد و میان علی و نور خدا دری است که از آن مینگرد و خدا نیز او را نگاه میکند و آن هنگامی است که خداوند مردم را با عرق سرشان افسار میزند! و علی تاجی بر سر دارد که میان مشرق و مغرب را روشن میکند در حالی که با دو جامه سرخ، خرامان راه میرود. و خدای متعال گوید: تو و علی را از طینت عرش آفریدم ، سپس ذریّه و دوستداران او را از طینت زیر عرش خلق کردم و دشمنان او را از گِل عصاره اهل جهنم آفریدم که گِلی از جهنم است.(1)

توضیح: در النهایهٔ، در حدیثی آمده است: «عرق آنان چنان زیاد میشود که آنان را لگام میزند» یعنی اینکه عرق صورت بر دهانشان میرود و برای آنها به مثابه لگام خواهد بود که آنان را از سخن گفتن باز میدارد، منظور وی در محشر است.(2) و در النهایهٔ آمده است: «رفل رفلاً»: یعنی دامنش را بالا کشیده و با نخوّت و تکبّر راه رفت.(3)

و در النهایهٔ: در حدیث آمده است: «خبال عصاره اهل آتش است» و «خبال» در اصل به معنی فساد است و این فساد ممکن است در افعال، اجسام، یا عقول باشد (4)

48. کشف الغمّهٔ: از مناقب خوارزمی از زید بن ارقم از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت شده که به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرمود: با هر کس

1- . الروضهٔ : 39 . الفضائل : 179-178
2- . النهایه 4: 50
3- . النهایهٔ 2: 93

4- . النهايةُ 1: 28

بجنگید در جنگم و با هر که صلح کنید، در صلحم.(1)

احمد بن حنبل نیز این روایت را در مسند خود از ابوهریره چنین نقل کرده است: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی، حسن، حسین و فاطمه صلوات الله علیهم نگاه کرده، سپس فرمود: هرکس با شما بجنگد، من با او در جنگم و هر که با شما در صلح باشد، با او در صلحم.(2)

و از مسند از حذیفهٔ بن یمان نقل است که گفت: مادرم از من پرسید: از کی با پیامبر آشنا هستی؟ گوید: به وی گفتم، از فلان وقت و فلان زمان، پس مرا تحقیر کرده و دشنام داد. - گوید: - به وی گفتم: رهایم کن، من نزد پیامبر میروم و نماز مغرب را با وی به جا میآورم و دست از او بر نمیدارم تا اینکه برای من و تو طلب آمرزش کند. گوید: سپس نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده و نماز مغرب را با وی به جا آوردم، سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نماز عشاء را نیز اقامه فرمود و از مسجد خارج شد. پس وی را دنبال کردم، در بین راه به شخصی برخورد که آهسته چیزهایی به وی گفت و سپس رفت. پس آن حضرت را دنبال کردم، اما ایشان صدای مرا شنیده و فرمود؟ کیستی؟ عرض کردم: حذیفه هستم. فرمود: چه کاری داری؟ پس ماجرا را برای وی نقل کردم. فرمود: خداوند تو و مادرت را بیامرزد؛ سپس فرمود: آن رهگذری را که اندکی پیش راه را بر من گرفت دیدی؟ گوید: عرض کردم: بلی. فرمود: او فرشتهای بود که هرگز پیش از این به زمین نیامده بود، از پروردگار عزّوجل اجازه گرفته بود که بیاید و به من سلام کند و مرا بشارت دهد که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و فاطمه سرور زنان جهان است.(3)

مؤلف: شبیه این حدیث را ابن بطریق از کتاب حلیه الأولیاء با اسناد آن به حذیفه در کتاب المستدرک خود روایت کرده و در پایان آن آورده است: و فاطمه سرور زنان بهشت است.

1- . کشف الغمّهٔ: 158
2- . کشف الغمّهٔ : 136
3- . کشف الغمّهٔ: 136- 135

49. کشف الغمّۀ: جابر بن عبدالله انصاری گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: همانا خدای عزّوجل من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور آفرید، و آن نور را فشرد و از آن شیعیان ما به وجود آمدند. پس ما خدا را تسبیح گفتیم و آنان نیز تسبیح گفتند. ما خدا را تقدیس کردیم، آنان نیز تقدیس کردند. ما «لا إله إلّا الله» گفتیم، آنان نیز گفتند. ما خدا را تمجید و ستایش کردیم، آنان نیز خدا را تمجید کردند. ما خدا را به یگانگی یاد کردیم، آنان نیز خدا را به یگانگی یاد کردند. سپس آسمانها و زمینها را آفرید و فرشتگان را خلق فرمود، پس فرشتگان تا یکصد سال نمیدانستند تسبیح و تقدیس چیست، پس ما خدا را تسبیح گفتیم و شیعیان ما نیز خدا را تسبیح گفتند، سپس فرشتگان (و بقیه اذکار)، لذا زمانی ما موحِّد بودهایم که کسی جز ما موحِّد نبوده است، و بر خدای عزّوجل حق است که همانطور که ما را بدین کار مختص گردانید، ما و شیعیان ما را در اعلی علیِّن جای دهد؛ خداوند ما و شیعیان ما را پیش از آنکه اجسام ما وجود داشته باشد، برگزیده، سپس ما را به سوی خود فرا خوانده و اجابت کردیم، پس خدای متعال ما و شیعیان ما را پیش از آنکه از وی طلب آمرزش کنیم، آمرزیده است.

گوید: الفاظ این حدیث را با گفتن: (و بقیه اذکار) مختصر کردم زیرا دنبالهاش چنین بود: و خدا را تقدیس کردیم و شیعیان ما تقدیس کردند، سپس فرشتگان تقدیس کردند تا آخر... این نکته را گفتم تا بدانی.

و از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: خداوند تبارک و تعالی من، علی، فاطمه، حسن و حسین را از یک نور آفرید.

و از حذیفۀ بن یمان روایت کرده که گفت: عایشه بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد شد در حالی که آن حضرت فاطمه صلوات الله علیها را میبوسید، پس عرض کرد: یا رسول الله، او را میبوسی در حالی که شوهر دارد؟ پس آن حضرت به وی فرمود: به خدا سوگند اگر از میزان علاقه من به وی آگاه بودی، قطعاً او را بیشتر دوست میداشتی؛ زیرا آنگاه که مرا به معراج بردند و به آسمان چهارم رسیدم،

جبرئیل در آنجا اذان، و میکائیل اقامه گفتند، سپس جبرئیل گفت: نزدیک شو! گفتم: چگونه در حضور تو نزدیک شوم؟ پس به من گفت: بلی، خداوند پیامبران مرسل را بر فرشتگان مَقرّب برتری داده است و علی الخصوص شما را برتری داده است. پس نزدیک گشته و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم و چون از نماز فارغ گشتم و به آسمان ششم رفتم، ناگاه فرشتهای از نور دیدم که بر تختی از نور نشسته، در سمت راست وی ردیفی از فرشتگان و در سمت چپ وی صفی از فرشتگان ایستادهاند، پس سلام کردم و او در حالی که تکیه داده بود، سلام مرا پاسخ گفت: پس خدای عزّوجل به وی وحی فرمود: ای فرشته، محبوب و برگزیده من از خلقم به تو سلام داد و تو در حالی که تکیه داده بودی، سلامش را پاسخ گفتی؟! به عزّت و جلالم سوگند، حتماً بر میخیزی و وی را سلام میدهی بیآنکه تا روز قیامت بنشینی، پس از آن فرشته از جای جست و مرا در آغوش گرفته، میگفت: ای محمّد، چه کرامتی نزد پروردگارت داری؟! و چون به حجابها برده شدم، به من ندا داده شد: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»،(1)
{پیامبر

خدا بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است.} پس به من الهام گردیده و گفتم: «وَ الْمُؤْمِنُونَ كلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَئكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ»،(2)
{

و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند.} سپس جبرئیل علیه السّلام دست مرا گرفته و وارد بهشت نمود، در حالی که من مسرور بودم. ناگاه درختی از نور دیدم که تاجی از نور بر سر داشت و در پای آن دو فرشته بودند که تا روز قیامت زیورآلات را جمع میکردند. سپس پیش رفتم ناگاه قصری از مروارید سفید یکپارچه دیدم که هیچ درز و شکافی در آن نبود که به هم پیوسته شده باشد، پس گفتم: ای حبیبم، این قصر متعلّق به چه کسی است؟ گفت: قصر پسرت حسن است. سپس جلو رفتم و ناگاه سیبهایی دیدم که پیش از آن سیبهایی به آن بزرگی ندیده بودم. پس سیبی از آن برداشته و آن را به دو نیم کردم و ناگاه دیدم یک حوری از آن بیرون آمد که مژههایش به مقدمه بالهای کرکسان شباهت داشت. پس به وی گفتم: تو از آنِ کیستی؟ پس گریه سرداد و گفت:

1- . بقره/ 285

2- بقره/ 285

من به فرزندت حسین بن علی تعلّق دارم که مظلومانه کشته میشود. سپس به سمت جلو حرکت کردم که ناگاه رطبی دیدم نرمتر از کره و زلالتر از روغن و شیرینتر از عسل، پس دانهای از آن را که میل خوردنش را کرده بودم، تناول کردم و این دانه رطب تبدیل به نطفهای در صلب من شد. چون به زمین فرود آمدم، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه باردار شد، لذا فاطمه یک حوری است در هیأت انسان، از این روست که هرگاه مشتاق بوی بهشت گردم، دخترم فاطمه را میبویم - صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها -. و از او از ابن عباس مانند آن روایت شده است با این تفاوت که مطالبی در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر آن افزوده شده است از جمله: پس گفتم این درخت متعلّق به کیست؟ گفت: متعلّق به برادرت علی بن ابی طالب است و این دو فرشته تا روز قیامت مشغول جمعآوری زیورآلات هستند؛ و در روایت او ذکری از حسن و حسین علیهما السّلام نیست؛ و در آن آمده: پس دانهای رطب برداشته و تناول کردم که تبدیل به نطفه شد. و پیش از این مطلب در آن چنین آمده است: پس با ساکنان آسمان چهارم نماز گزاردم، سپس به سمت راست نگاه کردم و ناگاه ابراهیم را در باغی از باغهای بهشت دیدم، در حالی که گروهی فرشته او را احاطه کرده بودند. و نیز در آن آمده است: پس در آسمان ششم ندا داده شدم: ای محمّد، چه نیکو پدری است پدرت ابراهیم و چه نیکو برادری است برادرت علی .(1)

تفسیر فرات بن ابراهیم: محمّد بن زید ثقفی با سندی از حذیفه نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

50. بشارة المصطفی: زید بن ارقم گوید: به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام بودم که آن حضرت فرمود: من با هرکه با آنان بجنگد در جنگم و با هرکس که با ایشان صلح کند در صلحم.(3)

1- . کشف الغمّة : 137-138
2- . تفسیر فرات : 10
3- . بشارة المصطفی : 143

51. کنز جوامع الفوائد: از کتاب مصباح الأنوار شیخ الطائفه با اسنادش از انس بن مالک روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز صبح را با ما اقامه فرمود، سپس رخسار بزرگوارش را به سوی ما کرده و من خدمت وی عرض کردم: یا رسول الله، اگر صلاح میبینید قول خدای عزّوجل«فَأُوْلَئکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم مِّنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشهَّدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُوْلَئکَ رَفِیقًا»،(1){آنان در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.} را برای ما تفسیر بفرمایید! پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: منظور از «النَّبِیِّنَ» من هستم، اما منظور از«الصِّدِّیقِینَ» برادرم علی است، و اما منظور از «الشهَّدَاءِ» عمویم حمزه است، اما منظور از«الصَّالِحِینَ» دخترم فاطمه و فرزندانش حسن و حسین هستند. - گوید: - عباس نیز در جمع حاضر بود که با شنیدن این تفسیر به وسط مجلس روبروی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پریده و عرض کرد: مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک ریشه و اصل نیستیم؟! فرمود: منظورتان چیست عموجان؟ عرض کرد: زیرا شما پیوسته درباره علی و فاطمه و حسن و حسین سخن میگویید و از ما نامی نمیبرید. گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله تبسّمی نموده و فرمود: عموجان، اینکه گفتی از یک ریشه و اصل هستیم، راست گفتی. لیکن عموجان، خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم علیه السّلام را بیافریند خلق فرمود؛ آنگاه که نه آسمانی برافراشته و نه زمینی گسترده و نه ظلمتی بود و نه نوری و نه خورشید و ماهی و نه بهشت و دوزخی.

پس عباس عرض کرد: یا رسول الله، آغاز آفرینش شما چگونه بوده است؟ فرمود: عموجان: چون خداوند اراده فرمود ما را خلق کند، کلمهای فرمود و از آن نوری آفریده شد. سپس کلمه دیگری فرمود و از آن روحی آفرید. سپس آن نور را با آن روح در آمیخت و از آن، من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را

ص: 100

1- . نساء/ 69

آفرید. آنگاه پیش از آنکه تسبیح و تقدیسی باشد، ما خدا را تسبیح گفته و تقدیس مینمودیم و چون اراده فرمود آفرینش را آغاز کند، نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید، از این رو نور عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من افضل از نور عرش است؛ سپس نور برادرم علی را شکافت و از آن فرشتگان را آفرید، بنابراین، فرشتگان از نور برادرم علی هستند و نور علی از نور خداست و علی افضل از ملائکه است؛ سپس نور دخترم فاطمه را شکافت و از نور او آسمانها و زمین را آفرید، بنابراین آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه آفریده شدهاند و نور دخترم فاطمه از نور خدای متعال است و دخترم فاطمه افضل از آسمانها و زمین است؛ سپس نور فرزندم حسن را شکافت و خورشید و ماه را از آن آفرید، و خورشید و ماه از نور فرزندم حسن هستند و نور فرزندم حسن از نور خداست و حسن افضل از خورشید و ماه است؛ سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، بنابراین بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین هستند و نور فرزندم حسین از نور خداست، پس فرزندم حسین افضل از بهشت و حورالعین است.

سپس خداوند به قدرت خویش ظلمت را آفریده، آن را بر پرده چشمها افشاند، لذا آسمانها بر فرشتگان تاریک گشته، به تقدیس و تسبیح خدا روی آورده و گفتند: خداوندا و ای مولای ما، از زمانی که ما را آفریدهای و این اشباح را به ما شناساندهای، چیز بدی ندیدهایم، پس تو را به مقام و منزلت این اشباح سوگند میدهیم، این ظلمت را از ما برطرف سازی. پس خداوند از نور دخترم فاطمه قندیلها آفریده، آنها را بر سرادق عرش آویخت، پس آسمانها و زمین روشن شدند؛ سپس به نور وی از تاریکی در آمدند از این رو وی را «زهراء» نامیدهاند. پس فرشتگان عرض کردند: خداوندا، ای مولای ما، این نور درخشان از کیست که آسمانها و زمین بدان روشن گشتهاند؟ پس به ایشان الهام گشت: این نوری است که از نور جلال خود برای کنیزم فاطمه دخت حبیبم و زوجه ولیّام و برادر پیامبرم و پدر حجّتهای من بر بندگانم در سرزمینم، اختراع کردهام. ای فرشتگان من، شما را گواه میگیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را برای این زن و شیعیان و دوستدارانش تا

به روز قیامت، قرار دادهام. - گوید: - چون عباس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این سخنان را شنید، از جا برجست و چشمان علی را بوسیده و گفت: ای علی، به خدا سوگند که تو حجّت بالغه خدا برای کسانی هستی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند.(1)

52. بشارة المصطفی: ابن عباس گوید: روزی رسول خدا نشسته بودند و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در محضر وی حضور داشتند، پس آن حضرت فرمود: خداوندا، تو میدانی که اینان اهل بیت من و عزیزترین مردم برای من هستند، پس دوست بدار هر کس ایشان را دوست میدارد و دشمن بدار آنکه با ایشان دشمنی کند. دوستدار دوستدارشان باش و دشمن دشمنشان، یاری کن کسانی را که ایشان را یاری کنند و ایشان را پاک و مطهّر از هر پلیدی و معصوم از گناه قرار بده و از جانب خودت آنان را مؤید به روح القدس گردان.

سپس فرمود: ای علی، تو امام اُمّت من و پس از من جانشینم بر ایشان هستی، و تو راهبر مؤمنان به سوی بهشتی، و گویی میبینم که روز قیامت فرا رسیده و فاطمه دخترم سوار بر مرکبی از نور، [در حالی که] در سمت راست وی هفتاد هزار فرشته و از سمت چپ وی هفتاد هزار فرشته و در مقابلش هفتاد هزار فرشته و پشت سرش هفتاد هزار فرشته، زنان مؤمن اُمّت مرا به سوی بهشت میبرند. پس هر زنی که در یک شبانه روز پنج بار نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد و خانه خدا را زیارت کند و مال خود را پاکیزه گرداند و از همسرش اطاعت نماید و پس از من ولایت علی را بپذیرد، با شفاعت دخترم فاطمه وارد بهشت میشود؛ و او سرور زنان جهان است. عرض شد: یا رسول الله، آیا او سرور زنان زمان خویش است؟ فرمود: مریم دخت عمران چنین بود، اما دختر من سرور زنان عالم از اولین و آخرین است و اوست که در عبادتگاه خود میایستد و هفتاد هزار فرشته مقرّب بر وی سلام کنند و او را با کلماتی که فرشتگان مریم را ندا میکردند، ندا میکنند و میگویند: ای فاطمه، همانا خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری داد.

1- . نسخه خطی. و آن را در تفسیر برهان1: 393- 392 آورده است.

سپس رو به علی علیه السّلام نموده و فرمود: ای علی، فاطمه پاره تن من و نور چشم من و میوه قلب من است، هر چه او را ناخوشایند آید، مرا نیز ناراحت میکند، و هرچه شادمانش گرداند، مرا نیز شادمان میکند. او نخستین کسی از اهل بیت من است که پس از مرگم به من ملحق میشود، پس بعد از من در حق وی نیکویی کن؛ اما حسن و حسین، این دو، فرزندان و دو ریحانه من و سرور جوانان اهل بهشت هستند، پس بگذار برای تو همچون گوش و چشمت باشند؛ سپس دستها را به سوی آسمان بلند کرده و فرمود: خداوندا، من تو را گواه میگیرم که دوستدار کسانی هستم که آنها را دوست بدارد و دشمن کسانی هستم که دشمن آنان باشد، با کسی که با آنان در صلح باشد، درصلحم، و با آنکه با ایشان بجنگند، در جنگم. دشمن دشمنان ایشانم و دوستدار دوستداران آنها.(1)

53. کنز جامع الفوائد: الحافظ ابو نعیم از رجال خود از ابو هریرهٔ روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مرا بیشتر دوست داری یا فاطمه را؟ آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فاطمه از تو برای من محبوبتر است و تو برای من از وی عزیزتر هستی. گویی دارم تو را میبینم که در کنار حوض منی و مردم را از آن دور میسازی. و بر روی آن به تعداد ستارگان آسمان آبریز هست و تو و حسن و حسین و حمزه و جعفر در بهشت برادروار بر تختهایی روبروی هم نشستهاید، و تو به همراه شیعهات با من هستی؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این آیه را تلاوت فرمود: «وَ نَزَعْنَا مَا فيِ صُدُورِهِم مِّنْ غِلّ ٍ إِخْوَانًا عَلىَ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِين»،(2) {و

آنچه کینه و شایبه های نفسانی در سینه های آنان است برکَنیم، برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته اند. }

54. مؤلف: در کتاب سلیم بن قیس هلالی چنین یافتم: از ابان بن ابی عیّاش از او گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام و سلمان و ابوذر و مقداد مرا روایت کردند؛ و ابوالجحّاف داوود بن ابی عوف عوفی به نقل از ابو سعید خدری مرا روایت کرد که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر دخترش فاطمه علیها السّلام وارد

1- . بشارهٔ المصطفی : 219- 218

2- . نسخه خطی کنز جامع الفوائد. تفسیر برهان 2: 348 . حجر/ 47

گشت در حالی که مشغول افروختن آتش زیر دیگی بود که برای خانوادهاش در آن غذا میپخت و علی علیه السّلام در گوشهای از خانه خوابیده و حسن و حسین علیهما السّلام در کنار وی خوابیده بودند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با دختر خود نشسته و مشغول گفتگو گردید - و در روایتی دیگر: با فاطمه نشست و با وی مشغول گفتگو شد، آمده است - در حالی که فاطمه مشغول بر افروختن آتش زیر دیگش بود و خدمتکاری نداشت. ناگاه حسن علیه السّلام بیدار گشته، نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و گفت: آب بده پدرجان! - و در روایتی دیگر: پدربزرگ، آب بده! - پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او را گرفته و به سوی گوسفندی رفت که متعلق به حسن بود، پس با دست خود آن را دوشید و شیر را که روی آن را کف گرفته بود آورد تا به حسن دهد، در این هنگام حسین علیه السّلام از خواب بیدار گشته و گفت: پدر جان، آب بده! پیامبر فرمود: فرزندم، برادرت از تو بزرگتر است و او از من آب خواسته است. حسین گفت: اول مرا سیراب کن، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سعی کرد به نرمی وی را راضی کند که اول حسن سیراب شود، اما حسین نمیپذیرفت. پس فاطمه علیها السّلام فرمود: پدر جان، گویی حسن را بیشتر دوست میداری؟! آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چنین نیست که او نزد من محبوبتر باشد و هر دو نزد من یکسانند، اما این حسن بود که ابتدا از من آب خواست و من و تو و این دو و اینکه خوابیده در بهشت در یک خانه و در یک درجه هستیم. گوید: و علی علیه السّلام خوابیده بود و از این ماجرا چیزی نمیدانست.

گوید: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر آن دو گذر کرد در حالی که مشغول بازی بودند. پس آن حضرت هر دو را برداشته و هر کدام را بر روی یک شانه خود نشاند. پس مردی از روبرو آمده و گفت: - و در روایتی دیگر آمده است: - پس یکی از آن دو را بر روی شانه راست و دیگری را بر روی شانه چپ قرار داده و به راه افتاد، پس ابوبکر از روبروی وی آمده و گفت: چه نیکو مرکبی هستید شما؛ و در روایتی دیگر: بر چه نیکو مرکبی سوار شدهاید ای دو پسر؟! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این دو چه خوب سوارانی هستند. این دو پسر، دو

ریحانه من از این دنیا هستند. و چون آنها را به خانه فاطمه آورد، شروع به کشتی گرفتن کردند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شروع به تشویق حسن نمود. فاطمه علیها السّلام فرمود: حسن را تشویق میکنید که بزرگتر است؟ فرمود: جبرئیل هم مشغول تشویق حسین است. سپس حسین، حسن را مغلوب ساخت.

گوید: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که حسن و حسین علیهما السّلام به سوی وی میآمدند، فرمود: به خدا سوگند این دو سروران جوانان اهل بهشتند و پدرشان افضل از آنان است. به راستی که بهترین مردم نزد من و دوست داشتنیترین آنها و بزرگوارترین ایشان بر من، پدر آنها و سپس مادرشان است، و نزد خدا افضل از من و برادر و وزیر و جانشینم پس از من در اُمّتم و ولیّ هر مؤمنی بعد از من یعنی علی بن ابی طالب، کسی نیست. آگاه باشید که او دوست، وزیر، جانشینم پس از من، و ولی هر مرد و زن مؤمنی بعد از من است. و چون وی درگذرد، فرزندش حسن جانشینش خواهد بود. اگر درگذشت، فرزندم حسین جانشین اوست، سپس نُه تن از فرزندان - و در روایتی دیگر: سپس نه امام از نسل حسین - هدایتگران هدایت یافته خواهند بود. آنها با حق و حق با ایشان است، نه آنها از حق جدا میشوند و نه حق از ایشان جدا میگردد، تا روز قیامت. آنها استوانههایی هستند که زمین بر ایشان تکیه و آرام و قرار دارد، و ایشان حبلالله المتین و عروهٔ الوثقی هستند که گسستی به آن راه ندارد، و آنها حجّتهای خدا بر روی زمینند و گواهان او بر خلقش و معادن حکمت اویند. آنها به منزله کشتی نوح هستند که هر کس سوار آن شد نجات مییابد و هر کس از آن خارج شد، غرق گردد و آنها به مانند «باب حطّهٔ» در بنیاسرائیلاند که هرکس وارد آن میشد، مؤمن بود و هرکس از آن خارج میگشت کافر بود. خداوند در قرآن اطاعت از ایشان را واجب فرموده و امر به ولایت ایشان کرده است. هر کس ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و آنکه از فرمانشان سرپیچی کند خدا را نافرمانی کرده است.

گوید: حسین علیه السّلام چون رسول خدا به سجده میرفت، صفهای نماز گزاران را در مینوردید و سوار بر پشت آن حضرت میشد، و چون پیامبر صَلی الله

علیهِ و آله سر از سجده بر میداشت، با یک دست پشت حسین را میگرفت و با دست دیگر زانویش را تا از نماز فارغ میگشت. گاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حال خطبه خواندن بر بالای منبر بود که حسن میآمد و از منبر بالا میرفت و سوار بر دوش پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میشد و پاهای خود را بر سینه آن حضرت میآویخت تا برق خلخالهای پایش را به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشان دهد و آن حضرت او را به همین شکل نگاه میداشت تا از خطبهاش فارغ شود.(1)

توضیح: در النهایهٔ گوید: «إیه» کلمهای است که برای افزون طلب به کار میرود و مبنی بر کسر است، و اگر به حرف دیگری وصل شود، تنوین میگیرد؛ پس میگویی: «إیه حدِّثنا». و اگر بگویی: «إیهاً» - با نصب - مخاطب خود را به امر به سکوت میکنی، و منصوب آن ممکن است به معنی تصدیق و تأیید و راضی شدن به چیزی آورده شود.(2)

55. امالی شیخ صدوق: اعمش گوید: ابوجعفر دوانیقی نیمه شب مرا احضار نمود. پس در حالی که با خود فکر میکردم، برخاستم و با خود گفتم: خلیفه در این وقت شب به دنبال من نفرستاده است مگر اینکه بخواهد از من درباره فضایل علی علیه السّلام سؤال کند و ممکن است اگر حقیقت را به او بگویم، مرا بکشد. وی گوید: پس وصیتنامه خود را نوشته و کفنم را پوشیده و بر وی وارد گشتم. خلیفه گفت: نزدیک شو! پس نزدیکتر شدم و عمرو بن عبید نزد وی بود. چون او را دیدم کمی خیالم آسوده شد؛ سپس گفت: نزدیک شو! پس آنقدر جلو رفتم تا اینکه نزدیک بود زانوهایم به زانوهای وی برسد. و چون بوی کافور را از بدنم استشمام کرد، گفت: یا حقیقت را به من میگویی یا اینکه به دارت میکشم. گفتم: خواسته شما چیست یا امیرالمؤمنین؟ گفت: چرا حنوط کردهای؟ گفتم: پیک شما در دل شب به سراغم آمده که خلیفه احضارت کرده است، پس با خود فکر کردم، شاید خلیفه این وقت شب به دنبالم فرستاده است تا از فضایل علی علیه السّلام بپرسد و ممکن است اگر او را از این امر آگاه کنم، مرا به قتل رساند، لذا وصیت نامهای را نوشته و

1- . کتاب سلیم بن قیس کوفی: 100-97

2- . النهایهٔ: 55-54

کفنم را پوشیدم. پس در حالی که تکیه داده بود، راست شد و درست نشست و گفت: «لا حول و لا قوهٔ إلّا بالله»! ای سلیمان، تو را به خدا سوگند میدهم، چند حدیث را در فضایل علی علیه السّلام روایت میکنی؟ - گوید: - گفتم: خیلی کم یا امیرالمؤمنین. گفت: چند روایت؟ گفتم: بیشتر از ده هزار حدیث. پس گفت: ای سلیمان، به خدا سوگند حدیثی در فضایل علی علیه السّلام را برایت نقل میکنم که تمام احادیثی را که شنیدهای فراموش کنی. - گوید: - گفتم: مرا روایت کن یا امیرالمؤمنین. گفت: آری، از دست بنیاُمیّه فراری بودم و شهر به شهر گشته و با حدیث گفتن درباره فضایل علی علیه السّلام به مردم نزدیک میشدم و آنها مرا اطعام کرده و توشه در اختیارم قرار میدادند تا اینکه با لباسی کهنه که جز آن لباسی نداشتم، وارد سرزمین شام شدم. پس در حالی که گرسنه بودم، صدای اقامه شنیدم، لذا وارد مسجد شدم تا نماز بگزارم و در نظر داشتم از مردم بخواهم غذایی به من دهند. چون امام جماعت سلام داد، دو کودک وارد مسجد شدند، امام جماعت رو به ایشان کرده و گفت: مرحبا به شما و مرحبا و مرحبا به کسی که نام آنها را برای شما برگزیده است. پس به جوانی که در کنارم بود گفتم: جوان، این کودکان کیستند و این پیرمرد کیست؟ گفت: پدربزرگ آنهاست و در این شهر کسی جز این پیرمرد علی را دوست نمیدارد، از این رو نام یکی از آنها را حسن و نام دیگری را حسین گذاشته است. پس از شدّت شادی برخاسته و به آن پیرمرد گفتم: آیا حدیثی را برای شما نقل کنم که موجب روشنی چشمانتان گردد؟ گفت: اگر چشمان ما را روشن کنی، چشمانت را روشن میکنیم.

- گوید: - پس گفتم: پدرم از پدرش از جدّش مرا روایت کرده و گفت: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که فاطمه علیها السّلام گریان آمد. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به ایشان فرمود: فاطمه، چرا گریه میکنی؟ گفت: پدر جان، حسن و حسین از خانه خارج شدهاند و نمیدانم کجایند. فرمود: ای فاطمه، گریه مکن، زیرا خدایی که آنها را آفریده، نسبت به ایشان مهربانتر از توست، و پیامبر دست خود را به آسمان برداشته و گفت: خداوندا، اگر به سمت بیابان رفتهاند یا دریا، تو خود حافظ آنها باش و سلامتشان بدار! پس جبرئیل از

آسمان فرود آمده و گفت: ای محمّد، خداوند تو را سلام میرساند و میگوید: برای آنها اندوهگین مباش و غم مخور که این دو در دنیا و آخرت فاضلانند و پدرشان از آنها بهتر است. آن دو در نخلستان بنی نجّار به خواب رفتهاند و خداوند فرشتهای را به پاسداری ایشان گمارده است. گوید: پس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به همراه صحابه شادمان برخاست تا اینکه به نخلستان بنینجار رسیدند و ناگاه آنها را در حالی دیدند که حسن دست در گردن حسین انداخته بود و فرشتهای یک بال خود را زیر آنها قرار داده و با بال دیگر آن دو را پوشانده بود.

- گوید: - پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر بالین آن دو نشسته، آنقدر ایشان را بوسید تا اینکه به خود آمدند و چون بیدار شدند، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حسن و جبرئیل حسین را در آغوش گرفته و از نخلستان خارج گردید، در حالی که میفرمود: به خدا سوگند من شرافت ایشان را بیان خواهم کرد همانگونه که خداوند عزّوجل شرافتشان را بیان فرمود.

پس ابوبکر به وی گفت: یکی از دو کودک را به من بده تا بارت را سبک کنم. فرمود: ای ابوبکر، چه خوب باربرانی هستیم و چه خواب سوارانیاند این دو و پدرشان بهتر از ایشان است. سپس آمدند تا اینکه به در مسجد رسیدند، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای بلال، مردم را برایم در مسجد فراهم آر. پس منادی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در میان مردم ندا در داد و آنها در مسجد نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گرد آمدند. سپس آن حضرت به پاخاسته و فرمود: ای مردم، آیا شما را به آنکه به جهت پدربزرگ از همه برتر است، راهنمایی کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: حسن و حسین، زیرا جدّ آن دو محمّد و مادربزرگشان خدیجه دخت خویلد است. ای مردم، آیا شما را به آنکه به جهت پدر و مادر از همه برتر است، راهنمایی کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: حسن و حسین، زیرا پدرشان خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسول نیز وی را دوست میدارند، و مادرشان فاطمه دخت رسول خداست؛ ای مردم، آیا شما را به آنکه به جهت عمو و عمّه از همه برتر است، راهنمایی کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: حسن و حسین، زیرا عمویشان جعفر بن ابی طالب است که در بهشت به

همراه فرشتگان پرواز میکند و عمه ایشان اُم هانی دخت ابوطالب است؛ ای مردم، آیا شما را به آنکه به جهت دایی و خاله از همه برتر است، راهنمایی کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: حسن و حسین، زیرا دایی آنها قاسم فرزند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و خاله ایشان زینب دخت رسول خداست، سپس با دست اشاره کرده و فرمود: خداوند ما را چنین محشور میکند.(1)

سپس فرمود: خداوندا، تو خود میدانی که حسن در بهشت است و حسین در بهشت است، و جدّ آن دو در بهشت است و جدّه آن دو در بهشت است، و پدرشان در بهشت است و مادرشان در بهشت است، و عموی ایشان در بهشت است و عمه آنها در بهشت است، و دایی آنها در بهشت است و خاله آنها در بهشت است، خداوندا، تو خود میدانی که هر کس آنها را دوست بدارد در بهشت است و هرکس با آنان دشمنی ورزد در آتش است.

ابو جعفر دوانیقی گوید: چون آن حدیث را برای پیرمرد نقل کردم، گفت: جوان! تو کیستی؟ گفتم: از مردم کوفه هستم. گفت: عرب هستی یا از موالی؟ گفتم: عرب هستم. گفت: تو چنین حدیثی را روایت میکنی و آنوقت چنین لباسی بر تن داری؟! پس خلعت و استر خود را به من بخشید و من آنها را به صد دینار فروختم. سپس گفت: ای جوان، چشم مرا روشن کردی، به خدا سوگند چشمت را روشن خواهم ساخت و تو را به جوانی معرفی میکنم که همین امروز چشمت را روشن خواهد کرد. گوید: پس گفتم: مرا راهنمایی کن. گفت: برادرانی دارم که یکی از ایشان امام جماعت است و دیگری مؤذّن. اما آنکه امام جماعت است، از بدو تولّد علی را دوست میدارد، و اما آنکه مؤذن است. از بدو تولّد دشمن علی بوده است. - گوید: - گفتم: مرا به سوی ایشان راهنمایی کن. پس دستم را گرفت تا اینکه در خانه برادری که امام جماعت بود رسیدیم. ناگاه با مردی روبرو شدم که گفت: جامه و استر را میشناسم. به خدا سوگند که فلانی این استر و جامه را به تو نمیداد اگر از

1- . ظاهراً رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حسن و حسین علیهما السلام را به سینه چسبانده و به مردم اشاره فرمود که خداوند ما را چنین محشور میکند.

محبّان خدای عزّوجل و رسولش نبودی. اکنون درباره فضایل علی بن ابی طالب علیه السّلام با من سخن بگو.

- گوید: - پس گفتم: مرا پدرم از پدرش از جدّش روایت کرد که گفت: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که فاطمه علیها السلام در حالی که به شدّت میگریست آمد. پس رسول خدا به وی فرمود: چرا گریه میکنی فاطمه؟ گفت: پدر جان، زنان قریش مرا طعنه زده و گفتند: پدرت تو را به نداری بیمال و ثروت شوهر داد! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ایشان فرمود: گریه مکن، به خدا سوگند که تو را شوهر ندادم مگر زمانی که خداوند از بالای عرش خود تو را شوهر داد و جبرئیل و میکائیل را بر این امر گواه گرفت، و اینکه خدای عزّوجل نظری بر اهل دنیا انداخت و از میان خلایق پدرت را برگزید و به نبوّت مبعوث فرمود. سپس دوباره نظری انداخت و از میان خلایق علی را برگزید، پس تو را به همسری وی در آورد و او را وصی قرار داد. علی از همه مردم شجاعتر، بردبارتر، دست و دل بازتر، در اسلام آوردن پیشتازتر و عالمتر است و دو فرزندش حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند و نامشان در تورات به خاطر کرامتشان بر خدای عزّوجل «شبّر» و«شبّیر» است؛ ای فاطمه، گریه مکن، به خدا سوگند چون روز قیامت شود، به پدرت دو جامه پوشانده میشود و به علی دو جامه پوشانده میشود در حالی که بیرق «الحمد» در دست من است، پس آن را به علی میسپارم، به خاطر کرامتی که نزد خدای عزّوجل دارد؛ ای فاطمه، گریه مکن که هرگاه من برای دیدار با پروردگارم دعوت شوم، علی با من خواهد آمد و اگر خداوند عزّوجل مرا شفیع قرار دهد، علی را نیز با من شفیع قرار میدهد. ای فاطمه گریه مکن، زیرا چون روز قیامت شود، یک منادی در آن روز هولناک ندا در میدهد: یا محمّد، نیکوترین نیا، جدّ تو ابراهیم خلیل الرحمان است و بهترین برادر، برادرت علی بن ابی طالب است؛ ای فاطمه، علی یاور من در حمل کلیدهای بهشت است و شیعیان او خود رستگاران فردای قیامتاند و در بهشت هستند.

پس چون چنین گفتم، گفت: فرزندم، تو از کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه. گفت: عرب هستی یا از موالی؟ گفتم: عرب هستم. گوید: پس سی جامه و دههزار درهم به

من داد و سپس گفت: ای جوان، چشمم را روشن کردی و حاجتی از تو دارم. گفتم: اِنشاءالله برآورده است! گفت: چون فردا شود به مسجد آل فلان بیا تا آن برادرم را که دشمن علی علیه السّلام است، ببینی. - گوید: - آن شب به درازا کشید و چون شب را به صبح رساندم، به آن مسجدی که گفته بود رفتم و در صف نماز گزاران ایستادم، ناگاه در کنار خود جوانی عمامه بر سر دیدم که چون به رکوع رفت، عمامه از سرش افتاد و چون در وی نگریستم، سر و رویش را سر و روی یک خوک دیدم، و به خدا سوگند ندانستم در نمازم چه بر زبان آوردم تا اینکه امام جماعت سلام داد. پس گفتم: وای بر تو، این چه حالتی است که در تو میبینم؟ پس گریست و گفت: به این خانه نگاه کن. پس نگاه کردم، آنگاه به من گفت: من مؤذن آل فلان بودم و هر صبح در میان اذان و اقامه هزار بار علی را لعن میکردم و چون روز جمعه میآمد، چهار هزار بار او را لعن میکردم. سپس از منزلم بیرون آمده و به خانهام میرفتم و بر این دکّهای که میبینی تکیه میدادم. پس در خواب چنان دیدم که گویی در بهشت هستم و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و علی شادمانه در آنجا هستند و چنان دیدم که حسن در سمت راست پیامبر و حسین در سمت چپ او قرار دارند و در دست آن حضرت جامی بود. پس فرمود: ای حسن، مرا بنوشان، پس وی را نوشاند. سپس فرمود: این جماعت را بنوشان، پس آنها نیز نوشیدند، پس او را دیدم که گویی فرمود: این که به دکه تکیه داده را بنوشان؛ پس حسن به آن حضرت عرض کرد: پدربزرگ، آیا مرا امر میکنید این شخص را بنوشانم در حالی که او هر روز هزار بار پدرم را بین اذان و اقامه لعن میکند و امروز چهار هزار بار وی را لعن کرده است؟ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نزد من آمده و به من فرمود: خدا تو را لعنت کند، تو را چه میشود که علی را لعن میکنی؟ علی از من است و آنگاه تو دشنامش میدهی در حالی که علی از من است؟! و گمان میکنم آب دهان به صورتم انداخت و با پا مرا زده و فرمود: برخیز که خداوند نعمتی را که به تو داده دگرگون کناد! سپس از خواب بیدار شدم و ناگاه متوجّه شدم سر و صورتم به شکل خوک در آمده است .

سپس ابو جعفر امیرالمؤمنین به من گفت: آیا این دو حدیث را در اختیار داری؟ گفتم: خیر، پس گفت: ای سلیمان، حُبّ علی ایمان است و دشمنی با وی

نفاق. به خدا سوگند جز مؤمن دوستش نمیدارد و جز منافق با وی دشمنی نمیکند. گوید: گفتم: امان میخواهم یا امیرالمؤمنین. گفت: در امانی گفتم در مورد قاتل حسین علیه السّلام چه نظر داری؟ گفت: به جهنم میرود و در جهنم است. گفتم: و چنین است هرکس فرزندان رسول خدا را بکُشد به جهنم میرود و در جهنم است. گفت: ای سلیمان، حکومت سترون است! بیرون شو و آنچه را شنیدی بگو! (1)

بشارة المصطفی: با خط پدرم ابوالقاسم چنین یافتم: ما را حدیث کرد عبدالله بن عدّی در جرجان از ابو یعقوب صوفی از عبدالرحمان انصاری از اعمش؛ و نظیر این روایت را با اندک تغییر و تبدیل در الفاظ آورده است. (2)

توضیح: در القاموس: «عشاء» بر وزن سماء، غذای شامگاه. «تعشّی»: آن را خورد. «عشاهُ عشواً و عشیّاً»: آن را به وی خورانید. «عشّاه و أعشاه» نیز به همین معنا هستند.(3)

مؤلف: این حدیث را خوارزمی در مناقب خود طولانیتر و مفصّلتر آورده است. (4)صاحب

کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» که او نیز از مخالفان است، آن را روایت نموده و سخن را به آنچه بیان گردید رانده تا آنجا که گوید: تا اینکه امام جماعت سلام داد، پس رو به او کرده به وی گفتم: این چه حالی است که تو را در آن میبینم؟ پس به من گفت: گمان کنم تو همان دوست دیروز باشی؟ گفتم: آری، پس دست مرا گرفته و در حالی که میگریست مرا با خود برد تا به خانهاش رسیدیم؛ پس به من گفت: داخل شو! داخل شدم، گفت: به این دکّه بنگر، پس به دکّه نگاه کردم، گفت: من آموزگار بودم و کودکان را بر روی این دکّه آموزش میدادم، میان هر اذان و اقامهای هزار بار علی را لعن میکردم، و در روز جمعه بین اذان و اقامه چهار هزار بار او را لعن کردم و از مسجد در آمده به خانه آمدم و روی این دکّه دراز کشیده و خوابیدم پس خواب دیدم... تا آخر روایت.

1- . امالی صدوق : 264 -260
2- . بشارة المصطفی : 142 -138

3- . القاموس المحيط 4: 362
4- . رجوع شود به صفحه 203- 191

56. الطرائف: حاکم نیشابوری که از جمله معتمدان مذاهب چهارگانه است، در کتاب «تاریخ النیشابوری» در شرح حال هارون و با ذکر هارون الرشید آغاز کرده و از قول میمون الهاشمی نقل کرده که گفت: نزد هارون الرشید سخن از آل ابی طالب به میان آمد، پس گفت: عوام تصور میکنند که من علی و فرزندان او را دشمن میدارم، به خدا سوگند چنان نیست که گمان میبرند، و خداوند از شدت محبّت من نسبت به علی و حسن و حسین علیهم السّلام آگاه است و اینکه تا چه حد به فضل ایشان واقفم؛ لیکن ما به خونخواهی ایشان برخاستیم تا اینکه خداوند خلافت را به ما واگذار نمود و ما آنان را به خود نزدیک کرده و با ایشان اختلاط نمودیم، لیکن آنها به ما حسادت ورزیده و آنچه را که در دست ما بود(خلافت) طلب کردند و اقدام به فساد بر روی زمین کردند! و پدرم از پدرش از جدّش عبدالله بن عباس مرا روایت کرده، گفت: روزی به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم که فاطمه علیها السّلام گریان آمد... و سخن را تا آنجا پیش برد که: سپس آن حضرت فرمود: خداوندا، تو خود میدانی که حسن و حسین در بهشت هستند و پدرشان در بهشت است و مادرشان در بهشت است و عموی آنها در بهشت است و عمّه آنها در بهشت است و دایی آنها در بهشت است و خاله آنها در بهشت است، و هر کس آنها را دوست بدارد در بهشت است و هر کس با آنان دشمنی ورزد در دوزخ است؛... و سلیمان گوید: هارون در حالی با ما سخن میگفت که چشمانش پر از اشک گشته و بغض گلویش را میفشرد! (1)

57. الطرائف: ابن مغازلی با اسناد خود گوید: اعمش بر منصور وارد شد، در حالی که مشغول رسیدگی به شکایت مردم بود. چشم خلیفه بر وی افتاد، گفت: ای سلیمان، بیا بالای مجلس بنشین. گفت: خیر، هر کجا من بنشینم صدر مجلس است. سپس گفت: امام صادق علیه السّلام مرا روایت کرده، و گفت: امام باقر علیه السّلام مرا روایت کرده، گفت: امام سجّاد علیه السّلام مرا روایت کرده، گفت: ابا عبدالله شهید علیه السّلام مرا روایت کرده، گفت: پدرم علی بن ابی طالب علیه السّلام که

1- . در نسخه چاپی الطرائف آن را نیافتیم و احتمالاً هنگام چاپ از قلم افتاده است.

وصی اوست مرا روایت کرده، گفت: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: جبرئیل ساعتی پیش نزد من آمده و گفت: انگشتری عقیق به انگشت خود کنید زیرا عقیق نخستین سنگی است که به وحدانیت خدا و به نبوّت و به وصایت علی و به امامت فرزندان او و به بهشت برای شیعیان او گواهی داده است. - گوید: - مردم چهرههای خود را به سوی او برگرداندند. پس به وی گفته شد: قومی را یاد کردی، پس آنها را به کسانی که ایشان را نمیشناسند، معرفی کن! گفت: امام صادق، جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علی بن ابی طالب است؛ و امام باقر، محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است؛ و امام سجاد، علی بن حسین است؛ و شهید، حسین بن علی است؛ و وصیّ، همان امام پرهیزکار، علی بن ابی طالب است، علیهم صلوات الله اجمعین.(1)

58. مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: ابراهیم بن دیزیل همدانی در کتاب «صفّین» از یحیی بن سلیمان از یعلی بن عبید حنفی از اسماعیل سدّی از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم در حالی که آن حضرت در حجرهای بود که در آنجا به وی وحی میشد و انتظار آن حضرت را میکشیدیم تا اینکه هوا بسیار گرم شد، پس علی بن ابی طالب علیه السّلام به همراه فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام آمدند و در سایه دیواری به انتظار آن حضرت نشستند. چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیرون آمد، آنان را بدید، پس نزد ایشان آمد و ما در جای خودمان ایستادیم. سپس در حالی که خود یک طرف پیراهن و علی طرف دیگر پیراهن را گرفته و آنان را زیر سایه گرفته بودند، نزد ما آمد، در حالی که میفرمود: خداوندا، من دوستشان دارم پس تو نیز دوستشان بدار! خداوندا، من با کسی که با ایشان در صلح باشد، در صلحم و با کسی که با آنان بجنگد، در جنگم؛ - گوید: - آن حضرت سه بار این عبارت را تکرار فرمود، تمام!(2)

1- . الطرائف: 33-32

2- . در منبع مذکور آن را نیافتیم.

59. ابن شیرویه در کتاب «الفردوس» از علی از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: چون مرا به معراج بردند، بر دروازه بهشت نوشتهای به این مضمون با طلا و نه با آب طلا دیدم: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولیّ الله، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند، لعنت خدا بر دشمنان ایشان باد!

60. ابوهریره گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فردای قیامت پیامبران برای اینکه پیروان خود را راهنمایی کنند، برانگیخته میشوند، و صالح سوار بر ناقهاش برانگیخته میشود و دو فرزندم حسن و حسین سوار بر ناقهام «العضباء» برانگیخته میشوند و من سوار بر «بُراق» برانگیخته میشوم در حالی که در آن روز براق گامهای بلند بر میدارد.

و از علی علیه السّلام از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله: وقتی دخترم فاطمه برانگیخته میشود، جامههای رنگین شده از خون با خود خواهد داشت، سپس به ستونی از ستونهای عرش آویخته و گوید: ای خدای دادگر، میان من و قاتل فرزندم قضاوت کن! پس به پروردگار کعبه سوگند که به نفع دخترم قضاوت میفرماید.(1)

61. تفسیر علی بن ابراهیم: یحیی بن سعید عطّار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام میفرماید: در قول خدای تبارک و تعالی: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ* بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ»،(2) {دو

دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. میان آن دو، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند.} علی و فاطمه علیهما االسّلام دو دریای عمیق هستند که هیچ یک از آنها به دیگری ستم نمیکند و «یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَان»،(3) {از

هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید.} مروارید و مرجان حسن و حسین صلوات الله علیهما هستند.(4)

1- . نسخه خطی
2- . رحمن/ 20-19
3- . رحمن/ 22

4- . تفسیر قمی/ 659

62. كنز جامع الفوائد: امام باقر علیه السّلام در قول خدای متعال: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ» فرمود: منظور این است که میان علی و فاطمه حد فاصلی است که نه علی در حق فاطمه ستم روا میدارد و نه فاطمه در حق علی ستم روا میدارد. در مورد آیه: «یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَان» گوید: لؤلؤ و مرجان، حسن و حسین علیهما السّلام هستند که جز مؤمن ایشان را دوست نمیدارد و جز کافر با آنان دشمنی نمیورزد، پس با دوست داشتن اهل بیت مؤمن شوید و با دشمنی کردن با اهل بیت کافر نگردید که در آتش افکنده خواهید شد.(1)

تفسیر فرات بن ابراهیم: علی بن محمّد بن مخلّد جعفی با سندی از ابوذر غفاری نظیر آن را روایت کرده است.(2)

تفسیر فرات: ابوالقاسم علوی با سندی از ابن عباس در قول خدای متعال: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ»، گفت: میان علی و فاطمه برزخی است که به یکدیگر ستم نمیکنند، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیه «یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَان» حسن و حسین علیهما السّلام هستند.(3)

تفسیر فرات بن ابراهیم: علی بن عتّاب و حسین بن سعید و جعفر بن محمّد فزاری با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام نظیر این روایت را نقل کردهاند. و نیز از امام رضا علیه السّلام مانند آن را روایت کردهاند.(4)

توضیح: مؤلف: علامه - قدّس الله روحه - آن را از طبری روایت نموده(5)

و طبری - خداوند قبرش را منوّر گرداند - آن را از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری آورده، سپس گوید: جای تعجب ندارد اگر آن دو علیهما السّلام به سبب گستردگی فضیلت و کثرت خیرشان، دو دریا باشند، زیرا دریا به سبب وسعتش

1- . کنز جامع الفوائد، نسخه خطی. البرهان 4: 265
2- . تفسیر فرات: 177
3- . تفسیر فرات: 177
4- . تفسر فرات: 177

5- . كشف الحق 1: 128 . كشف اليقين : 93

دریا نامیده شده و گوید: «مَرَج» به معنای «أَرَسَل» میباشد.(1) و جوهری گوید: «الغرو»: شگفتی، گفته میشود: «لاغرو»، یعنی شگفت نیست.(2)

مؤلف: در این باب بسیاری از روایات مربوط به اخبار احوال انبیا را ثبت کردیم، بالأخص احوال آدم علیه السّلام را و همچنین در بابهای احوال فاطمه علیها السّلام و در باب فضایل حمزه و جعفر و باب احوال عباس و عقیل، و در بسیاری از بابهای کتاب «الإمامهٔ».

و در برخی مؤلفات دوستان ما دیدهام که اُمّ أیمن گفته است: روزی به خانه سرورم فاطمه زهرا علیها السّلام رفتم تا در خانهاش وی را زیارت کنم و آن روز، یک روز تابستانی بسیار گرم بود، پس به در خانه ایشان آمدم و با در بسته مواجه شدم. پس از درزهای در، درون را نگاه کردم و دیدم که فاطمه علیها السّلام در کنار آسیاب دستی به خواب رفته است و دیدم که دستاس بیآنکه دستی آن را بچرخاند، میگردد و گندم را آرد میکند و همچنین گهواره را که حسین علیه السّلام در آن خوابیده بود، در کنار وی دیدم که تکان میخورد، بیآنکه دستی آن را تکان دهد. و دستی را در کنار دست فاطمه زهرا علیها السّلام دیدم که خدای متعال را تسبیح میگفت؛ اُمّ ایمن گوید: من از این کارها تعجّب کرده و آنجا را ترک کرده، نزد سرورم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفتم و به وی عرض کردم: یا رسول الله، امر شگفت انگیزی دیدهام که تاکنون هرگز نظیر آن را ندیدهام. پس آن حضرت به من فرمود: چه دیدهای اُمّ ایمن؟ عرض کردم: به در خانه سرورم فاطمه زهرا علیها السّلام رفته و آن را بسته یافتم، و دیدم که آسیاب دستی گندم را آرد میکند و بیآنکه دستی آن را بچرخاند، میچرخد؛ و گهواره حسین را دیدم که تکان میخورد بیآنکه دستی آن را تکان دهد؛ و دستی دیدم که در نزدیکی دست فاطمه خدا را تسبیح میگفت اما صاحب دست را ندیدم، از این رو سرورم، از آن بسیار شگفتزده شدهام؛ فرمود: ای اُمّ ایمن، بدان که فاطمه زهرا روزه است و او خسته و گرسنه است و روزها بسیار گرم است. به همین خاطر خدای متعال خواب آلودگی را بر وی مستولی کرد، پس به

1- . مجمع البیان 9 : 201

2- . صحاح جوهری

خواب رفت، پس پاک و منزه است آنکه نمیخوابد. آنگاه خداوند فرشتهای موکّل را فرمود تا قوت خانوادهاش را برای وی آرد کند. و خداوند فرشته دیگری را فرستاد تا گهواره فرزندش حسین علیه السّلام را بجنباند تا خواب او را بر هم نزند. خدای عزّوجل فرشته دیگری را موکّل نمود که در نزدیکی دست فاطمه، خدای عزّوجل را تسبیح گوید و ثواب آن فرشته برای فاطمه باشد. زیرا فاطمه پیوسته در حال ذکر خداست، پس اگر به خواب رفت، خداوند ثواب تسبیح آن فرشته را برای فاطمه منظور میکند. عرض کردم: یا رسول الله، آنکه گندم را آرد میکرد که بود؟ و چه کسی گهواره حسین علیه السّلام را میجنباند و برایش لالایی میخواند؟ و آن تسبیحگو که بود؟ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله لبخندی زده و خندهکنان فرمود: آسیابان جبرئیل بود، و امّا کسی که گهواره را میجنباند، میکائیل بود، و امّا آن فرشته تسبیحگوی، اسرافیل بود.

64. کنز الکراجکی: موسی بن جعفر از پدرش علیهم السّلام روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بر دروازه آن نوشته شده بود: لا إله ألّا الله، محمّد حبیب الله، علی بن ابی طالب ولی الله، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند. لعنت خدا بر دشمنان ایشان باد!

65. ابوهریره گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بهترین این اُمّت پس از من، علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین هستند، پس هر کس جز این بگوید، لعنت خدا بر او باد! (1)

1- . کنز الکراجکی: 63

باب پنجاه ویکم : آنچه از آسمان در باره اصحاب کساء علیهم السّلام نازل شده است

روایات:

1. امالی صدوق: ابن عباس گوید: روزی در حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام نیز در محضر ایشان بودند که جبرئیل در حالی که سیبی در دست داشت، نازل گردید، سپس آن را به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله تعارف نمود، و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن را به علی علیه السّلام تعارف نموده، علی علیه السّلام آن را گرفته و دوباره به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پس داد، پس پیامبر آن را گرفت و به عنوان هدیه پذیرفت. سپس به حسن علیه السّلام تعارف کرد، حسن علیه السّلام آن را بوسید و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله باز گرداند، پس پیامبرآن را به عنوان هدیه پذیرفت، سپس به حسین علیه السّلام تعارف نمود، پس حسین علیه السّلام آن را بوسید و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله باز گرداند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن را به عنوان هدیه پذیرفت و سپس به فاطمه علیه السّلام تعارف فرمود، فاطمه علیها السّلام آن را بوسید و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله باز گرداند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن را به عنوان هدیه پذیرفت و به علی علیه السّلام تعارف نمود و چون علی خواست آن را به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله باز گرداند، سیب از سرِ انگشتان وی بر زمین افتاده و به دو نیم شکافته شد، سپس نوری از آن ساطع شد و درخشش آن به اوج آسمان دنیا رسید و ناگاه دو سطر نوشته در آن پیدا شد: «بسم الله الرحمن الرحیم، این تحفهای از طرف خدای عزّوجل

به محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین دو سبط رسول خدا و امانی است برای دوستداران آنها از دوزخ در روز قیامت». (1)

توضیح: در القاموس: «التحیّهٔ»: سلام. و «حیّاهٔ تحیّهًَ»: او را به گرمی سلام داد. و نیز به معنای البقاء و الملک. «حیّاک الله»: خداوند عمر طولانی به تو بدهد یا تو را مُلک ارزانی دارد. تمام. (2)

و گویا مراد از«تحیّهٔ» در این روایت، تحفه و هدیه دادن و مراد از «التحیِّی»، پذیرفتن آن باشد.

2. امالی طوسی: ابن عباس گوید: در محضر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که جبرئیل امین در حالی که جامی از بلور سرخ پر از مُشک و عنبر در دست داشت، بر ایشان نازل گردید. در کنار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، علی بن ابی طالب و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام نشسته بودند؛ پس جبرئیل گفت: السلام علیک، خداوند تو را سلام فرستاده و این هدیه و تحیّت را برای تو عطا کرده و فرموده که این تحیّت و درود را به علی و دو فرزندش هدیه دهی؛ ابن عباس گوید: چون جام در کف رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قرار گرفت، (جام) سه بار تهلیل (لا إله إلّا الله) و سه بار تکبیر گفت: سپس با زبانی فصیح و رسا گفت:« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْءَانَ لِتَشْقَی»، (3) {به

نام خداوند رحمتگر مهربان، طه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.} پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن را بویید و به علی تعارف نمود. چون در دست علی قرار گرفت، گفت:« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ*إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَ هُمْ رَاکِعُون»، (4) {به

نام خداوند رحمتگر مهربان ، ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.} پس علی علیه السّلام آن را بوسید و به حسن تعارف نمود. چون در دست حسن قرار گرفت، گفت: «بِسْمِ اللَّهِ

1- . امالى صدوق: 355
2- . القاموس المحيط 4: 322
3- . طه/ 2-1
4- . مائده/ 55

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِى هُمْ فِيهِ مخْتَلِفُونَ»، (1) {به

نام خداوند رحمتگر مهربان، درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ از آن خبر بزرگ، که درباره آن با هم اختلاف دارند. } پس حسن آن را بویید و به حسین تعارف نمود، چون در دست حسین علیه السّلام قرار گرفت، گفت: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُل لَّا أَسْلُكمُ ْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فيِ الْقُرْبىَ وَ مَن يَقْترَِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»، (2) {به

نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.» و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است. } سپس به پیامبرصَلی اللهُ علیهِ و آله باز گردانده شد، پس گفت: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض»، (3) {به نام خداوند رحمتگر مهربان،خدا نور آسمانها و زمین است. } ابن عباس گوید: نمیدانم این جام از آن پس به قدرت خدای عزّوجل به آسمان بالا رفت یا به زمین فرو رفت. (4)

3. الخرائج: از اُمّ سلمه روایت شده است که فاطمه علیها السّلام در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را با خود داشت، به همراه مقداری حریرهٔ در ظرفی سفالی در دست، به حضور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رسید. پس پیامبر فرمود: پسر عمویت را صدا کن، سپس یکی از آن دو را بر روی ران راست و دیگری را بر روی ران چپ نشاند و علی و فاطمه را یکی در مقابل خود و دیگری پشت خود نشانده، سپس فرمود: خداوندا، اینان اهل بیت منند، پس پلیدی را از ایشان بزدای و پاک و پاکیزهشان گردان - سه بار - و این در حالی بود که من بر آستانه در بودم، پس عرض کردم: آیا من هم از ایشانم؟ فرمود: تو نیک فرجامی! و در خانه جز ایشان و جبرئیل کسی دیگری نبود. سپس پیامبر عبایی خیبری را بر آنان پوشاند و خود نیز با ایشان بود، آنگاه جبرئیل یک طبق انار و انگور برای ایشان آورد، پس پیامبر

1- . نبأ/ 3-1
2- .. شوری/ 23
3- . نور / 1

4- . امالی شیخ طوسی: 227-228

صَلی الله علیهِ و آله از آن خورد و تسبیح گفت، سپس حسن و حسین علیهما السّلام از آن خورده و تسبیح گفتند، سپس انگور و انار نیز در دست آنها تسبیح گفتند؛ پس علی علیه السّلام به جمع آنها پیوست و از آن تناول نموده و تسبیح گفت؛ سپس مردی از صحابه وی به جمع آنها پیوست و خواست از آن تناول کند و تسبیح نگفت، پس جبرئیل گفت: فقط کسی که نبیّ، وصیّ یا فرزند نبی باشد از این تناول میکند.

4. الخرائج: از عایشه روایت شده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روزی علی علیه السّلام را در پی کاری فرستاد، سپس به نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که در حجره من بود آمد و چون علی علیه السّلام از در اتاق وارد گشت، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از وی استقبال نموده و وی را به فضایی باز برد و در آغوش گرفت، در این هنگام ابری بر آنان سایه افکند و آنان را از دید من پنهان ساخت و چون ابر کنار رفت، خوشه انگور سفیدی در دست پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دیدم که هم خود از آن تناول میفرمود و هم به علی میداد، پس گفتم: یا رسول الله، خودتان تناول میکنید و به علی نیز میدهید ولی مرا اطعام نمیکنید؟! فرمود: این انگور از میوههای بهشت است که در دنیا جز نبی یا وصیّ نبی از آن نمیخورد.

5. الخرائج: نقل است که فاطمه علیها السّلام فرمود: یا رسول الله، حسن و حسین گرسنه هستند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به حسن و حسین فرمود: شما را چه میشود عزیزان من؟! گفتند: میل به غذا خوردن داریم.

پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پروردگارا، ایشان را اطعام بفرما. سلمان گوید: چون نگاه کردم، دانهای به شبیه به یک کوزه بزرگ و سفیدتر از شیر دیدم. سپس با سر انگشتان خود پوست آن را کنده و به دو نیم کرد، پس نیمی از آن را به حسن داد و نیم دیگر را به حسین. سپس به آنها خیره شده و اشتهایم باز شد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این یک خوراک بهشتی است و جز ما

ص: 122

مردی از آن نمیخورد مگر اینکه از حساب روز قیامت نجات یابد. و تو نیکو فرجامی.(1)

مؤلف: برخی اخبار را در باب سخاوت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آوردهایم.

6. مناقب ابن شهر آشوب: علّانی با اسناد خود به ابن عباس ضمن روایتی طولانی آورده است: که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و علی علیه السلام و جعفر نزد فاطمه علیها السلام که مشغول نماز بود، حضور داشتند و چون سلام داد و نماز را به پایان برد، متوجه گردید که در سمت راست او طبقی رطب و در سمت چپ او هفت قرص نان، هفت پرنده بریان شده، ظرفی شیر، کاسهای عسل، جامی از شراب بهشتی و کوزهای از آب زلال قرار دارد، لذا سجده نمود و خدا را سپاس گفته و بر پدرش صلوات فرستاد و رطب را پیش ایشان گذاشت. چون از خوردن رطب فارغ گشتند، سفره غذا را پیش کشید، ناگاه صدای سائلی از پشت در به گوش رسید که ای خاندان سخاوت و کرم، آیا اطعام مساکین میکنید؟ پس فاطمه علیها السلام دست برد و قرص نانی برداشته و پرندهای روی آن قرار داد و ظرف شیر را برداشت تا آن را به سائل دهد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله لبخندی به روی وی زده و فرمود: این غذا بر این سائل حرام است! سپس به وی خبر داد که آن سائل ابلیس - لعنهٔ الله علیه - است و اینکه اگر با او همدردی کنیم، حتماً از اهل بهشت خواهد شد. پس چون از غذا فارغ گشتند، علی علیه السلام از خانه بیرون رفته، با ابلیس مواجه شد و او را زد و توبیخ نموده، به وی گفت: میان من و تو شمشیر داوری میکند، ای ملعون، مگر نمیدانی به خانه چه کسی آمدهای؟! - در کلامی از او آمده است - ضیافت نور خدا بر زمینش را مشوّش کردی! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: کار او را به خدای صاحب قیامت واگذار. پس ابلیس گفت: یا رسول الله، مشتاق دیدار علی شدم، لذا آمدم که بالاترین بهره را از وی بگیرم و به خدا سوگند من از دوستداران اویم و به راستی دوستش دارم.

1- . هر سه روایت را در نسخه چاپی نیافتیم.

ابوصالح مؤذّن در کتاب «الأربعین» با اسناد خود از زینب بنت جحش، حدیث ورود پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر فاطمه و گفتن: «آن ظرف غذا را بیاور» که از مائدههای بهشتی بود و اینکه ناگاه سائلی گفت: سلام بر شما ای اهل بیت، ما را از آنچه خداوند شما را روزی داده، اطعام کنید، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در پاسخ وی فرمود: ای بنده خدا، خدا اطعامت کند. پس بار دیگر آمد و پیامبر دست رد به سینهاش زد ... تا آخر خبر را روایت کرده است.

کتاب ابواسحاق عدل طبری از عمر بن علی از پدرش امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، من (علی)، فاطمه، حسن و حسین را دعوت فرمود، سپس دستور داد ظرف غذا را بیاورند که غذایی شبیه به سکنجبین و مویز درشت طائف در آن بود. پس مشغول خوردن شدیم که سائلی بر در ایستاد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: گم شو! سپس فرمود: غذای مانده را بر میدارم، سپس آن را برداشت. پس فاطمه علیها السّلام عرض کرد: یا رسول الله، امروز دیدم کاری کردید که تاکنون نکرده بودید؟! سائلی سؤال کرد، به وی فرمودی: گم شو، و مانده غذا را جمع کردید و هرگز ندیده بودم سفره طعامی را جمع کنید. پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این غذا طعامی بهشتی بود و آن سائل یک شیطان بود.(1)

توضیح: جزری گوید: و در آن آمده:(2)«أکَلَ

القدید علی الطریان»، ابن سکیّت گوید: «طریان» چیزی است که روی آن غذا خورند.

7. کشف الغمّۀ: ابوسعید خدری گوید: یک روز صبح علی علیه السّلام به فاطمه علیها السّلام فرمود: چیزی برای صبحانه داری؟ فاطمه گفت: سوگند به آنکه پدرم را به نبوّت مکرّم داشت و تو را به وصایت گرامی داشت، امروز صبح چیزی ندارم که به عنوان صبحانه برایت بیاورم، و از دو روز پیش نیز چیزی نداشتهام مگر اندک غذایی که آن را در حق تو و این دو فرزندم حسن و حسین ایثار میکردم. پس علی علیه السّلام فرمود: فاطمه جان، آیا نباید به من میگفتی تا چیزی برایتان طلب

1- . مناقب آل ابی طالب1: 412-413

2- . النهایهٔ 3: 37. القدید: گوشت قطعه قطعه شده

کنم؟ گفت: یا ابا الحسن، من از خدای خودم شرم دارم که چیزی را از تو بخواهم که توان تهیه آن را نداری.

پس علی علیه السّلام از نزد فاطمه علیها السّلام در حالی خارج گردید که به خداوند عزّوجلّ حسن ظن و اعتماد داشت. پس دیناری قرض گرفت تا با آن چیزهایی برای خانوادهاش تهیه کند که وضعشان بهبود یابد. پس در آن روز که بسیار گرم هم بود، مقداد بن اسود را در بین راه دید که گرمای خورشید از بالای سر و پایین؛ او را آزرده و کلافه کرده بود. چون علی علیه السّلام وی را بدید، از این وضعیت او آزرده خاطر شد و فرمود: ای مقداد، چه چیزی باعث گردیده در چنین ساعتی از خانهات دور گردی؟ عرض کرد: یا ابا الحسن، مرا به حال خودم واگذار و از حال و روزم چیزی مپرس. فرمود: ای برادر، من تا ندانم تو را چه میشود، نمیتوانم به حال خود رهایت کنم. عرض کرد: یا ابا الحسن، از خدای عزّوجل و از شما میخواهم که کاری به من نداشته باشید و در مورد حال و روزم کنجکاوی نکنید. فرمود: ای برادر، نمیتوانی حالت را از من کتمان کنی. پس عرض کرد: یا ابا الحسن، حال که دست بر دار نیستی، سوگند به کسی که محمّد را به نبوّت و تو را به وصایت مکرّم داشته، چیزی جز گرسنگی مرا از خانهام دور نساخته است. وقتی صدای گریه آنان را شنیدم، آرام و قرار از من گرفته شد، از این رو آنها را ترک کردم، در حالی که غمگین و درمانده شدهام. حال و روز و داستان من این است. پس اشک در چشمان علی علیه السّلام چنان از شدت گریه سرازیر گشت که محاسن وی را خیس نمود. سپس فرمود: سوگند به همان سوگندی که یاد کردی، علّت ناراحتی من همانی است که تو را ناراحت کرده است، من یک دینار وام گرفتهام، پس آن را از من بگیر که من تو را بر خود مقدّم میدارم.

سپس آن یک دینار را به وی پرداخت و بازگشت تا اینکه وارد مسجد شد. پس نماز ظهر، عصر و مغرب را در مسجد به جای آورد. پس از نماز مغرب، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، با نوک پایی که به علی علیه السلام که در صف اول بود، زد، متوجه ساخت تا به دنبال وی برود. پس علی علیه السّلام تا در مسجد به دنبال وی رفته و سلام کرد. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سلام او را پاسخ داده و فرمود: یا

ابالحسن، شامی داری که به ما بدهی تا با تو بیایم؟ علی علیه السّلام سر به زیر انداخته و از شدت حیا قادر نبود پاسخی به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بدهد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از طریق وحی دریافته بود که کار دنیا چگونه است و چه بر سر علی گذشته است! لذا به آن حضرت امر فرموده بود که در آن شب شام را در خانه علی علیه السّلام صرف کند. چون سکوت علی علیه السّلام را دید، فرمود: یا اباالحسن، چرا نمیگویی نه، تا بروم؛ یا آری، تا با شما بیایم؟ علی علیه السلام از روی شرم و احترامی که برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قائل بود، فرمود: برویم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را گرفته و به راه افتادند تا اینکه بر فاطمه علیها السّلام وارد شدند، در حالی که که در محراب خود مشغول عبادت بود و پشت سرش کاسهای پر از غذای داغ قرار داشت که میجوشید و بخار از آن برمیخاست. پس چون کلام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنید، از مصلّای خود بیرون آمده و وی را سلام داد - و این در حالی بود که فاطمه عزیزترین شخص نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود - پس سلام وی را پاسخ گفته و دست بر سرش کشید و به وی فرمود: دخترم، خدایت رحمت کند، روز را چگونه به شب رساندی؟ عرض کرد: به خیر و خوبی. فرمود: خدا تو را رحمت کند، شامی برای ما بیاور. پس فاطمه آن ظرف غذا را برداشته، در مقابل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و علی علیه السّلام قرار داد. چون علی غذا را دید و بوی آن را احساس کرد، نگاهی تند به فاطمه علیها السلام انداخت، پس فاطمه گفت: سبحان الله، چه نگاه تندی به من میاندازی، آیا گناهی کردهام که مستوجب خشم تو شده باشم؟ علی علیه السلام فرمود: مگر امروز به من نگفتی که دو روز است غذا نخوردهای؟ فاطمه نگاهی به آسمان کرده و گفت: خدای من که ازآسمان و زمینش آگاه است، میداند که من جز سخن راست نگفتهام. پس علی علیه السلام به وی گفت: فاطمه، این غذا را از کجا آوردهای که نه رنگی به زیبایی آن دیدهام و نه هرگز بویی خوشتر از آن استشمام کردهام و نه خوشمزهتر از آن خوردهام؟ - گوید: - پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست مبارک و پاکیزه خود را بین دو کتف علی علیه السّلام قرار داد و کمی آن را فشرد، سپس فرمود: ای علی، این به جای دینار توست. این پاداش

دینار تو از جانب خداست که خداوند هر که را خواهد بیحساب روزی دهد. سپس اشک در چشمان پیامبر جمع گشته و گریست، سپس فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که شما را از دنیا نبرد و در همین دنیا پاداش نیکوکاری را به شما عطا فرمود. ای علی، خداوند تو را همچون زکریا و فاطمه را همچون مریم بنت عمران قرار داده است.

مؤلف: حدیث طعام را زمخشری در کشّاف(1)

خود و به هنگام تفسیر آیه: «کلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا قَالَ یَامَرْیَمُ أَنىَ لَکِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیرْ حِسَابٍ»، { زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او [نوعی] خوراکی می یافت. [می] گفت: «ای مریم، این از کجا برای تو [آمده است؟ او در پاسخ می] گفت: «این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد. } تا آخر آیه. (2)

توضیح: جوهری گوید: «بَغَیتُکَ الشیءَ»: آن شیء را برای تو طلب کردم. (3) و گوید: «لَوَّحتهُ الشَّمسُ»: تابش سوزان خورشید و بادهای سوزان رنگ رخسارش را تغییر داده.(4)

و در المصباح: «رکب الشخص رأسه»: به کسی گفته میشود که بیهدف حرکت کند.(5)

8. امالی طوسی: حذیفه بن یمان گوید: چون جعفر بن ابی طالب از سرزمین حبشه به سمت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خارج شد، در خیبر به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پیوست و با خود کالاهای ارزشمندی از قبیل غالیه و پارچه زربفت آورده بود. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این قطیفه (پارچه زربفت) را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسول نیز او را دوست میدارند. پس صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گردنهای خود را به سوی

1- . کشف الغمّهٔ: 142-141. آل عمران / 37

2- . ج.1 : 302
3- . الصحاح 6 : 2282
4- . الصحاح 1 : 402
5- . مصباح المنير1: 127

آن دراز کردند. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی کجاست؟ پس عمّار از جا جست و علی را فرا خواند. چون علی آمد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای علی، این قطیفه را برای خود بردار. پس علی آن را گرفت و نگاه داشت تا به مدینه آمد. پس از آنجا به بقیع - بازاری در مدینه - رفت به زرگری امر فرمود قطیفه را سیم به سیم باز کند. سپس طلای به دست آمده را که هزار مثقال بود، فروخت و بهای آن را میان فقرای مهاجر و انصار تقسیم کرد، آنگاه به خانهاش بازگشت در حالی که از آن طلا هیچ با خود نداشت، نه کم و نه زیاد. فردای آن روز پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که به همراه عدهای از صحابهاش از جمله حذیفه و عمّار، علی علیه السّلام را دیده و فرمود: یا علی، دیروز هزار مثقال طلا گرفتی، پس امروز من و این جمع از یارانی که به همراه دارم، ناهار نزد شما خواهیم بود. در حالی که علی علیه السّلام چیزی از آن کالا - چه طلا و چه نقره - با خود نیاورده بود، لذا از روی شرم و حیا و در مقام پاسداشت حرمت و بزرگواری پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: بلی یا رسول الله خیلی خوش آمدید. یا رسول الله، خود و هر که را که به همراه دارید، بفرمایید وارد منزل شوید. - گوید: - پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد خانه شده و به ما فرمود: وارد شوید! حذیفه گوید: ما پنج نفر بودیم: من، عمّار، سلمان، ابوذر و مقداد - خداوند از ایشان راضی و خشنود باد! - پس وارد شدیم و علی نزد فاطمه رفت تا غذایی از وی طلب کند که در وسط خانه با ظرف غذایی پر از آبگوشت مواجه گردید که در حال غلیان بود و بخار بسیاری از آن برمیخاست و بوی آن بوی مُشک بود، پس آن را برداشت و در مقابل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و کسانی که با وی بودند قرار داد. سپس مشغول خوردن آن طعام شدیم تا اینکه همگی سیر شدیم بیآنکه از مقدار غذا کاسته شود. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاست و نزد فاطمه علیها السّلام رفته و فرمود: این طعام را از کجا آوردی؟ پس فاطمه به گونهای که ما هم سخن او را میشنیدیم به وی پاسخ داد:« هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»(1)

1- . آل عمران/ 37

توضیح: «بالفرع من الغالیهٔ و القطیفهٔ» یعنی: با نفیس و گرانبهای آن . و در برخی نسخهها «والغالیهٔ» (گران قیمت) ضبط شده است. مراد از «الفرع» کمان است. فیروز آبادی گوید: فرع هر چیز بالای آن است. و نیز به معنای مال آماده و فراهم شده. و نیز به معنای کمانی است که از شاخه نازک درست شده باشد، و نیز کمان بیشکاف، یا فرع از بهترین کمان.(1)

و در کتاب «الدّر النظیم» آن را از حذیفه روایت کرده، که گفت: چون جعفر بن ابی طالب به قصد پیامبر از سرزمین حبشه خارج شد، نجاشی ظرفی از غالیه و قطیفهای زربفت به عنوان هدیه برای پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرستاد، سپس جعفر در سرزمین خیبر بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد گشت؛ پس آن ظرف غالیه و آن قطیفه را به پیامبر تحویل داد... تا آخر خبر.

1- . القاموس المحیط 3: 61-62

متونی از طرق خاصه و عامه که به طور اختصاصی دال بر امامت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است و برخی دلایل که بر آن اقامه شده است.

باب پنجاه و دوم : اخبار حدیث غدیر و نصوص واضحی که در آن روز بر امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد گردید و تفسیر برخی آیات نازل شده به مناسبت این واقعه

روایات:

مؤلف: شیخ احمد بن فهد در کتاب «المهذب» و دیگر کتب با اسنادهایشان از معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: روز نوروز همان روزی است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در غدیر خم برای امیرالمؤمنین علیه السّلام پیمان گرفت و حاضران اقرار به ولایت وی کردند. پس خوشا به حال آنکه بر آن پیمان باقی ماند و وای بر کسی که آن را شکست.

1. امالی صدوق: ابوهریره گوید: پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس روز هجدهم ذی حجّه را روزه بگیرد، خداوند ثواب روزه شصت ماه را برای وی خواهد نوشت و آن روز، روز غدیرخم است، روزی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و فرمود: آیا من اولیتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله! فرمود: هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. پس عمر به وی گفت: به به ای علی، آفرین بر تو که مولای من و مولای هر مسلمانی گشتی، پس خداوند آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُم»،(1) {امروز دین شما را برایتان کامل کردم. } را نازل فرمود.(2)

1- . مائده/ 3

2- . امالی صدوق: 3-2

الطرائف: ابن المغازلی با اسنادش به ابوهریره نظیر این روایت را نقل کرده است(1)

و خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» نیز مانند آن را روایت کرده است.

2. امالی صدوق: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: روز غدیر خم افضل اعیاد اُمّت من است و روزی است که خدا - که یادش متعالی باد - به من امر فرمود: برادرم علی را به پیشوایی اُمّت منصوب کنم تا پس از من به وی هدایت شوند، و آن روزی است که خداوند دین را در آن کامل گردانید و نعمت را در آن بر اُمّتم تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای ایشان پسندید.

سپس فرمود: ای مردم، علی از من است و من از علی؛ از گِل و طینت من آفریده شده است و امام مردم پس از من اوست که اختلافشان را در مورد سنّتم تبیین میکند و او امیر مؤمنان، پیشوای دست و روسفیدان، یعسوب ایمان آورندگان، بهترین اوصیا، شوی سرور زنان جهان و پدر امامان هدایت یافته است. ای مردم، هر که علی را دوست بدارد، دوستش خواهم داشت و آنکه علی را دشمن دارد دشمنش خواهم بود، و هرکس به علی پیوندد، به او میپیوندم و آنکه از علی ببرّد، از او ببرّم، و هرکس بر علی جفا کند، با وی جفا کنم، و هر که دوستدار علی باشد، دوستدارش خواهم بود و آنکه به عداوتش برخیزد، به عداوتش برخیزم؛ ای مردم، من شهر حکمت و دانش هستم و علی بن ابی طالب دروازه آن است و جز از راه دروازه به شهر در نیایند و آنکه پندارد مرا دوست میدارد و با علی دشمنی میکند، دروغ میگوید؛ ای مردم، سوگند به آنکه مرا به نبوّت برانگیخت و بر همه خلق برگزید، من علی را به امامت اُمّتم برنگزیدم مگر آنکه خداوند در آسمانها نامش را پرآوازه کرد و ولایتش را بر فرشتگان واجب نمود.(2)

توضیح: جزری گوید: در این حدیث «اُمّتی الغرّ المحجّلون» به معنای کسانی است که مواضع وضو از قبیل دستها و پاها در آن سفید است. و اثر وضو در صورت و دو دست و دو پا را در انسان، از سفیدی پیشانی و دو دست و دو پای

1- . الطرائف: 35
2- . امالی صدوق: 77-776

اسب، برای القای مفهوم سفیدی استعاره کرده است.(1) و گوید: «یعسوب» به معنای سیّد، رئیس، پیشتاز و در اصل به زنبور عسل نر اطلاق میشود.(2)

و گوید: «نَوَّهَ بِهِ» او را شهره کرد و شناساند.(3)

3. امالی صدوق: ابن عباس گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را به معراج بردند، جبرئیل وی را به نهری برد که آن را «نور» مینامند. و مصداق قول خدای عزّوجل است که میفرماید: «خلق الظلمات و النور»، (4) {تاریکیها و نور را آفرید} و چون بدان نهر رسیدند، جبرئیل به وی گفت: ای محمّد، به برکت خدا از این نهر عبور کن که خداوند بینایی تو را برایت روشن گردانیده و پیش رویت را هموار ساخته است. این نهری است که تاکنون کسی از آن عبور نکرده، نه فرشتهای مقرّب و نه پیامبری مرسل؛ لیکن روزی یک بار من در آن غوطهای میخورم و سپس از آن بیرون آمده و بالهایم را تکان میدهم و قطره آبی از بالهایم نمیچکد مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی از آن فرشتهای مقرّب خلق نماید که بیست هزار چهره دارد و هر چهره هزار زبان و هر زبان به گویشی سخن میگوید که زبان دیگر آن را نمیفهمد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از نهر عبور نمود تا به حجابها رسید و این حجابها پانصد حجاب بودند که فاصله هر حجاب تا حجاب دیگر پانصد سال راه بود. سپس گفت: پیش برو یا محمّد، پس به وی فرمود: ای جبرئیل، چرا با من نمیآیی؟ گفت: مجاز نیستم که از این مکان عبور کنم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله تا آنجا که خداوند اراده فرمود، جلو رفت تا اینکه صدای پروردگار تبارک و تعالی را شنید که فرمود: محمود من هستم و محمّد تو، نام تو را از نام خود مشتق کردم، پس هر کس با تو پیوند برقرار کند، با وی پیوند برقرار میکنم و هرکه از تو ببرّد، از وی میگسلم. به سوی بندگانم فرود آی و آنان را خبر ده از کرامتی که برای تو قائل هستم و اینکه من پیامبری را بر نیانگیختم مگر اینکه

1- . النهایهٔ 1: 204
2- . النهایهٔ 3: 94
3- . النهایهٔ 5: 184
4- . این تفسیر آیه است و اصل آن «جعل الظلمات و النور» است. (انعام/ 1)

برایش وزیری قرار دادم و تو فرستاده من هستی و وزیر تو علی است. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به زمین فرود آمد و کراهت داشت در این مورد با مردم سخن بگوید، مبادا که وی را متّهم کنند؛ زیرا آنها فاصله زیادی از دوره جاهلیت نداشتند، تا اینکه شش روز از این ماجرا گذشت که خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «فَلَعَلَّکَ تَارِکُ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَ ضَائقُ بِهِ صَدْرُک»،(1) {و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد.} پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله تا روز هشتم تحمّل کرد، که خداوند تبارک و تعالی آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»،(2) {ای

پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد.} پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این آیه تهدید پس از وعید بود. قطعاً فرمان خدای عزّوجل را ابلاغ خواهم نمود، زیرا چنانچه مرا متّهم یا تکذیب کنند، برای من قابل تحملتر از آن خواهد بود که خداوند در دنیا و آخرت مرا پیگردی دردناک نماید.

گوید: و جبرئیل به عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه السّلام سلام داد، پس علی علیه السّلام فرمود: یا رسول الله، کلام جبرئیل را میشنوم لیکن او را نمیبینم! فرمود: یا علی، این جبرئیل است که از جانب پروردگارم آمده تا آنچه را که خدا به من وعده فرموده، تصدیق کند. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به تک تک صحابه دستور داد به عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام دهند. سپس فرمود: ای بلال، به مردم ابلاغ کن که همگی جز کسانی که علیل و ناتوان هستند، در غدیر خُم حاضر شوند، و چون فردا رسید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به همراه جمعی از صحابه به آنجا رفته و حمد و ثنای خدا را به جای آورده، سپس فرمود:

ای مردم، همانا خدای تبارک و تعالی مرا با رسالتی نزد شما فرستاد که قادر به انجام آن نبودم، مبادا که مرا تهمت زنید یا تکذیب نمایید، تا اینکه آیههای وعید

1- . هود/ 12

2- . مائده/ 67

را یکی پس از دیگری نازل فرمود؛ از این رو تکذیب من از جانب شما را آسانتر از پیگرد و مجازات از جانب خدای متعال یافتم. همانا خدای تبارک و تعالی مرا به معراج برد و آنگونه که بشنوم فرمود: ای محمّد، محمود من هستم و محمّد تو، نام تو را از نام خودم مشتق گردانیدم، پس هر کس با تو پیوند برقرار کند، با وی پیوند برقرار میکنم و هر که از تو ببرد، از وی میگسلم؛ به سوی بندگانم فرود آی و آنان را خبر ده از کرامتی که برای تو قایل هستم و اینکه من پیامبری بر نیانگیختم مگر اینکه برایش وزیری قرار دادم و تو فرستاده من هستی و وزیر تو علی است؛ سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و آن را چنان بالا برد که مردم به وضوح سپیدی زیر بغل آن دو را که پیش از آن ندیده بودند، دیدند؛ سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای مردم، همانا خداوند تبارک و تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان، پس هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا دوستدارش را دوست بدار و با دشمن وی دشمن باش، و یاری کن آنکه او را یاری کند و خوار و ذلیل بدار آنکه خوارش کند.

پس شکّاکان و منافقان که دلهایشان بیمار و منحرف بود، گفتند: پناه میبریم به خداوند از سخنی که مشکوک به نظر میرسد و ما خرسند نیستیم که وزیر او علی باشد، این کار او (پیامبر) نشانه عصبیت است! پس سلمان، مقداد، ابوذر و عمّار بن یاسر که خداوند از آنان خشنود باد، گفتند: به خدا سوگند هنوز آنجا را ترک نکرده بودیم که آیه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِیناً»، (1) {امروز

دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم. } نازل گردید و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن را سه بار تکرار نموده، سپس فرمود: بیشک کمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا، در فرستادن من به سوی شما، با ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه پس از من بر شماست. (2)

1- . مائده/ 3

2- . امالی صدوق: 214- 213

توضیح: قول آن حضرت علیه السّلام: «ثمّ قال: تقدّم» شاید منظور آن باشد که بعد از عبور از نهر، جبرئیل به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گفته باشد: پیش برو، برو جلو. «البتک»: بریدن.

4. امالی صدوق: ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیر خم امر فرمود که منادی ندای «الصلاة جامعه» سر دهد. سپس دست علی علیه السّلام را گرفته و فرمود: خداوندا، هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خدایا با دوستدارانش دوست باش و با دشمنش دشمن. پس حسّان بن ثابت عرض کرد: یا رسول الله، شعری درباره علی بگویم؟ فرمود: چنین کن. پس گفت:

- در روز غدیر پیامبرشان ایشان را ندا در میدهد، در خمّ، و چه نیکو منادیای است پیامبر؛

- فرمود: پس چه کسی مولا و ولیّ شماست؟ پس در حالی که به نظر نمیرسید اختلافی وجود داشته باشد، گفتند:

- مولای ما خدای تو، و تو ولیّ مایی، و امروز هیچ کس را از میان ما نمییابی که از فرمانت سرپیچی کند،

- پس آن حضرت به وی فرمود: برخیز علی که من، به امامت و هدایتگری تو بعد از خودم خشنودم،

- و علی از بیماری رمد (تراخم) شکوه میکرد و در طلب درمانی برای چشمان خود بود.

- پس بهترین مردم او را با آب دهان خویش درمان نمود ، پس آفرین بر این بیمار و آفرین بر آن طبیب باد !(1)

5. تفسیرعلی بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام فرمود: آخرین فریضهای که خدای متعال نازل فرمود، فریضه «ولایت» بود و پس از آن هیچ فریضهای نازل نشد، و بعد از آن آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُم»(2)

در «کراع الغمیم»(3)

نازل گردید.

1- . امالی صدوق: 343-342

2- . مائده/ 3

3- . کراع الغمیم نام موضعی است در حجاز میان مکه و مدینه (مراصد الاطلاع 3: 1153)

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن را در جحفه به جای آورد و پس از آن دیگر فریضهای نازل نگشت.(1)

6. تفسیرعلی بن ابراهیم: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک»، {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن. } گوید: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است، «وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا یهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ»، {و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. } گوید: این آیه پس از بازگشت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از حجۀ الوداع نازل گردید و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در سال دهم هجری حجّۀ الوداع را به جای آوردند. و از جمله سخنرانی آن حضرت در منی پس از حمد و ثنای خدا این بود: ای مردم! سخن مرا بشنوید و در آن بیندیشید، چه بسا در چنین مراسمی یکدیگر را دیدار نکنیم، سپس فرمود: آیا نمیدانید چه روزی نزد خدا به جهت حرمت بزرگتر است؟ مردم گفتند: امروز! فرمود: کدام ماه؟ مردم گفتند: این ماه (ذی حجّه). فرمود: و کدام شهر به جهت محترم بودن عظیمتر است؟ مردم گفتند: همین شهر(مکه)؛ فرمود: پس بدانید، همانطور که این شهر، این ماه و این روز از احترام خاصی برخوردارند، خونهای شما، اموالتان و نوامیس شما نیز تا روز قیامت که در محکمه عدل الهی حاضر میشوید، از احترام ویژهای برخوردارند و در آن روز است که از شما درباره اعمالتان پرسش خواهد کرد. ای مردم، آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری. فرمود: خدایا تو خود شاهد باش!

سپس فرمود: آگاه باشید که عموم امتیازات یا بدعتهایی که در جاهلیت بوده چه خونی و چه مالی بوده باشد، زیر این دو پای من است، هیچ کس بر دیگری امتیاز ندارد مگر در پرهیزکاری؛ آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری. فرمود: خداوندا، تو گواه باش! سپس فرمود: آگاه باشید که هر داد و ستد ربوی که در جاهلیت بوده، باطل است و هر بدهی بابت ربا باطل است و اوّل همه، طلبهای ناشی از ربای

1- . تفسیر قمی : 150

عمویم عباس بن عبدالمطّلب. و نیز آگاه باشید، هر خونی که در جاهلیت ریخته شده هدر است و در مقدمه آن خون ربیعه (حارث بن ربیعه پسر عموی پیامبر بود)؛ آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: آری؛ فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش! سپس فرمود: آگاه باشید که شیطان از اینکه در سرزمین شما پرستیده شود، نومید گشته، لیکن از اعمالی که آنها را کوچک میشمارید، خشنود است؛ به هوش باشید که اطاعت از شیطان به معنای عبادت اوست، هان ای مردم، به راستی که مسلمان برادر مسلمان است، و خون و مال هیچ مسلمانی بر مسلمان دیگر حلال نیست مگر آن مقداری که با طیب خاطر به وی بدهد، و من دستور یافتم که با مردم بجنگم تا اینکه «لا إله إلّا الله» را بر زبان جاری سازند و چون آن را بر زبان آوردند، خون و مال خود را از من مصون داشتهاند مگر آنکه حق و حساب آنها با خداست، ای مردم آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری؛ فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش!

سپس فرمود: هان که من دو چیز را در میان شما بر جای میگذارم که اگر به آنها چنگ زنید هرگز گمراه نمیشوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم، که خداوند مهربان خبیر مرا آگاه فرموده که این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، آگاه باشید که هر کس به آن دو چنگ زند، نجات یابد و آنکه از در مخالفت با آن دو در آمد، هلاک گردد. آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری؛ فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش! سپس فرمود: بدانید که از میان شما مردانی در کنار حوض بر من وارد خواهند شد، لیکن از نزدیک شدن به من بازداشته میشوند، پس خواهم گفت: پروردگارا، اینان صحابه من هستند!؟ پس گفته خواهد شد: یا محمّد، اینان پس از تو بدعتگذاری کردند و سنّت تو را تغییر دادند. پس میگویم: از رحمت خدا به دور باشند! از رحمت خدا به دور باشند!

چون آخرین روز از ایّام تشریق فرا رسید، خداوند متعال سوره: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْح» را نازل فرمود [پیامبر فرمود:] خبر مرگم را دادند. سپس ندا در داد: «الصلاة جامعة» در مسجد «خیف». پس مردم اجتماع کردند و آن حضرت حمد و ثنای خدا را به جا آورده، سپس فرمود: خداوند دل آنکس را که سخن مرا

بشنود و آن را دریابد و آن را به کسانی برساند که از آن آگاهی ندارند، روشن گرداند! ای مردم، حاضران به غایبان برسانند که چه بسا فقه دانی که فقیه نباشد و چه بسا فقیهی مطلبی را فهمیده ولی از مطالب دیگر غافل مانده باشد. سه چیز است که در قلب مرد مسلمان غل و غش بردار نیست: عمل خالصانه برای رضای خدا، دریغ نکردن نصیحت از پیشوایان مسلمانان، و همراه بودن با جمع ایشان، زیرا فرمان رهبر، تمام جامعه اسلامی را در بر میگیرد، مؤمنان با هم برادرند و خونشان باهم برابر. و کلّ مسلمانان در گرو عهدی هستند که ضعیفترین آنها با دیگران ببندد، امت اسلام در برابر دیگران به مثابه ید واحده هستند. ای مردم، من آن دو شیء گرانسنگ را در میان شما بر جای میگذارم. گفتند: یا رسول الله، آن دو شیء گرانسنگ چه هستند؟ فرمود: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم، زیرا خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا اینکه همانند این دو انگشت من - و دو انگشت سبابهاش را به هم چسباند - در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و نمیگویم مانند این دو انگشتم - و انگشت سبابه و میانهاش را باهم جفت نمود - که این (انگشت میانه) بر آن (انگشت سبابه) برتری داشته باشد.

پس جمعی از اصحاب وی گرد آمده و گفتند: محمّد میخواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد. سپس چهار تن از ایشان به مکه رفته و وارد کعبه شدند و عهد و پیمانی میان خود نوشتند مبنی بر اینکه اگر محمّد صَلی الله علیهِ و آله از دنیا رفت یا کشته شد، هرگز رهبری به خاندان وی باز نگردد، پس خداوند متعال آیه: «أَمْ أَبْرَمُواْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ یحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نجْوَئهُم بَلیَ وَ رُسُلُنَا لَدَیهِمْ یَکْتُبُونَ»،(1) {یا

در کاری ابرام ورزیده اند؟ ما [نیز] ابرام می ورزیم. آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم؟ چرا، و فرشتگان ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می کنند.} را در این خصوص نازل فرمود. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به قصد رفتن به مدینه، مکه را ترک نمود تا اینکه در منزلی که آن را «غدیرخُم» مینامیدند، اطراق کردند و این در حالی بود که مردم آموخته بودند چگونه مناسک

1- . زخرف / 79-80

حجّ خود به جای آورند، آن حضرت اشارهای به وصیّت خود به آنها نمود که آیه: «يَاأَيهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»،(1) {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. } بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاسته و فرمود: این یک تهدید و وعید است! پس حمد و ثنای خدا را به جای آورده و سپس فرمود: ای مردم، آیا میدانید ولیّ شما کیست؟ گفتند: آری، خدا و رسول او؛ فرمود: مگر نه این است که من از شما به خودتان سزاوارترم؟ گفتند: آری. فرمود: خداوندا، تو خود شاهد باش! و آن را سه بار برایشان تکرار نمود و در هر سه بار، جمله اول را تکرار میفرمود و مردم پاسخ مثبت میدادند و آن حضرت میفرمود: «خداوندا، تو خود شاهد باش!» سپس دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را گرفته و آن را چنان بالا برد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم عیان گردید، سپس فرمود: آگاه باشید که هرکه من مولای او بودهام، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن، یاورش را یاری ده و خوار کنندهاش را خوار و ذلیل بدار، و دوست بدار هر کس او را دوست میدارد؛ سپس فرمود: خداوندا، تو خود بر ایشان گواه باش و من نیز از شاهدانم.

پس عمر از میان صحابه از وی توضیح خواسته و گفت: یا رسول الله، آیا مطالبی که فرمودی از جانب خداست یا از جانب رسول اوست؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آری، از جانب خدا و از جانب رسول اوست، او امیر مؤمنان است و امام پارسایان و پیشوای مؤمنان دست و روی سفید، خداوند او را در روز قیامت بر سر پل صراط مینشاند و او اولیای خدا را وارد بهشت نموده و دشمنانش را به دوزخ میفرستد؛ پس آن دسته از صحابه وی - که بعد از او مرتد شدند - گفتند: محمّد هرچه خواست در مسجد خیف گفت و در اینجا نیز هرچه خواست گفت، و اگر به مدینه باز گردیم، ما را وادار خواهد کرد که با علی بیعت کنیم. پس آن چهارده

1- . مائده/ 67

نفر گرد آمده و برای قتل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله توطئه چیدند و در عقبه - که «عقبه ارشی» نام دارد و میان جحفه و ابواء قرار دارد - به کمین نشستند. پس هفت نفر از ایشان در سمت راست گردنه و هفت نفر دیگر در سمت چپ گردنه کمین کردند تا شتر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را رم دهند. چون شب فرا رسید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، آن شب در پیشاپیش سپاه، سوار بر شترش حرکت میکرد و دچار خواب آلودگی شده بود، پس چون به گردنه نزدیک شد، جبرئیل به وی گفت: یا محمّد، فلانی و فلانی و فلانی در کمین تو نشستهاند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این که پشت سر من است، کیست؟ حذیفه بن یمان عرض کرد: من هستم، حذیفه بن یمان یا رسول الله! فرمود: آیا آنچه را که من شنیدم تو هم شنیدی؟ عرض کرد: بلی! فرمود: آن را پوشیده دار. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ایشان نزدیک گشته و آنان را به نام صدا زد، پس چون صدای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنیدند، گریخته و به میان جمع مردم رفتند، در حالی که زانوان شترهای خود را بسته و آنها را رها ساخته بودند. مردم به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رسیده، به جستجوی آنها پرداختند تا اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به شترهای آنان رسید و آنها را شناخت، پس چون پیاده گشت، فرمود: جماعتی در چه فکری هستند که در کعبه پیمان بستهاند اگر خداوند محمّد را بمیراند یا بکشد، اجازه ندهند هرگز امامت و خلافت در خاندان او باقی بماند؟! پس آن جماعت نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و سوگند یاد کردند که نه چنین چیزی گفتهاند و نه خواستار چنین امری هستند و تصمیم به انجام هیچ کاری علیه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نداشتهاند، پس خداوند چنین نازل فرمود: «يحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَ لَقَدْ قَالُواْ كلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَ مَا نَقَمُواْ إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُواْ يَکُ خَيرًا لهَّمْ وَ إِن يَتَوَلَّوْاْ يُعَذِّبهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فىِ الدُّنْيَا وَ الاْخِرَهِ وَ مَا لهُمْ فىِ الْأَرْضِ مِن وَلىِ ٍّ وَ لَا نَصِيرٍ»، (1) {به

خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن

1- . توبه/ 74

کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند، و بر آنچه موفّق به انجام آن نشدند همّت گماشتند} از قتل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله {و به عیبجویی برنخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است، و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند، و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت.} پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به مدینه بازگشت و محرم تا نیمی از ماه صفر را در آن ماند، بیآنکه از چیزی شکوه کند. سپس دچار دردی گردید که بر اثر آن وفات یافت، صلوات خدا بر او باد.(1)

توضیح: جزری گوید: در حدیث آمده بود: «ألا إن کُلَّ دَمٍ و مأثرهٔ کانت فی الجاهلیّهٔ فإنها تحت قدمّی هاتینِ». «مآثر العرب»: مکرمتها و افتخاراتی هستند که از آنها یاد شده و نقل میکنند.(2)

و هدف پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پنهان کردن این قبیل امور و از بین بردن آنها و تحقیر سنن جاهلیت و نقض آنها بوده است. و گوید: «فلا انتعش» یعنی به پا برنخاست.(3)

رفعت نیافت، و «انتعش العاثر»: آنکه لغزیده بود برخاست. و گوید: «الکتیبهٔ»: بخش بزرگی از سپاه.(4)

قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله :«أو علی بن ابی طالب» معطوف بر ضمیر یاء در «لتجدونی» میباشد و سکوت آن حضرت و تمرکز حواس ایشان به خاطر استماع وحی بود که به وی وحی گردید که آن کار را علی علیه السّلامٍ انجام خواهد داد. و جزری گوید: در حدیث حوض «فأقول: سُحقاً سُحقاً» یعنی: از رحمت خدا به دور باشند، (5)از

رحمت خدا به دور باشند. قول آن حضرت: «نُعیتُ إلی نفسی»، طبرسی گوید: در اینکه از چه روی از این عبارت، مفهوم خبر مرگ را استنباط کردهاند، در حالی که ظاهراً در بردارنده مفهوم خبر مرگ نیست؟ نظرها

1- . تفسیر قمی: 162 -159
2- . النهایهٔ1: 16

3- . النهايۀ 4:157
4- . النهايۀ 4: 7
5- . النهايۀ2: 150

متفاوت است. گفته‌اند: زیرا جمله این مفهوم را در تقدیر دارد: «فسبِّح بحمد ربّکَ فإنکَ حینئذٍ لاحقٌ بالله و ذائقُ الموت کما ذاق من قبلک الرسل»، (پس به حمد پروردگارت تسبیح گوی که به یقین آنگاه به خداوند می‌پیوندی و مرگ را می‌چشی همانطور که پیامبران پیش از تو چشیدند)، و به هنگام کمال، انتظار زوال می‌رود، کما اینکه گویند: (شعر)

- اگر کاری به کمال خود رسید، کاستی‌اش نزدیک می‌شود، اگر گفته شد کاری به کمال رسیده، منظر زوال آن باش!

و گفته شده: زیرا خداوند سبحان وی را امر به تجدید توحید و جبران گذشته با توسل به استغفار نمود. و این کار به هنگام انتقال از این دار فانی به دار نیکوکاران، امری لازم و ضروری است.(1)

و جزری گوید: در آن آمده است: «نضر الله امرء سمع مقالتی فوعاها»: «نضره و نضَّره و أنضره»: او را برخوردار کرد؛ و با تخفیف و تشدید از «نضاره»، روایت می‌شود که در اصل به معنای نیکو صورتی و درخشندگی رخسار است، و مقصود وی: اخلاق نیکو و ارجمندی اوست.(2)

و در مورد لفظ «یغل» در قول وی گوید: برگرفته از «اغلال» به معنای «خیانت در هر چیزی» است. و «یَغلّ» با فتح یاء نیز روایت می‌شود که از «غلّ» مشتق گشته و به معنی کینه و دشمنی است، یعنی اینکه کینه‌ای که وی را از حق باز دارد، در او راه نمی‌یابد، و «یغل» بدون تشدید لام نیز روایت شده که به معنای فرو رفتن در شرّ است و معنای عبارت این است که با این سه خصلت، دلها اصلاح می‌پذیرند، پس هر که به آنها تمسّک جوید، قلبش از خیانت و نیرنگ و شرّ پاک می‌شود. شبه جمله «علیهنَّ» در موضع حال است و تقدیر آن: «لا یغلّ کائناً علیهنَّ قلب مؤمن» می‌باشد.(3) و گوید: در آن است: «فإن دعوتهم تحیط من وراءهم» یعنی بر ایشان احاطه داشته باشی و از آنها دفاع کنی و محافظتشان کنی.

1- . مجمع البیان 10: 554
2- . النهایة 3: 152
3- . النهایة 3: 168

مؤلف: «من» هم ممکن است اسم موصول باشد و هم حرف جر و در هر دوحالت ممکن است مراد از «دعوتهم»، دعوت آنها توسط پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به اسلام باشد؛ یا مقصود از آن، دعا کردن برای آنها و شفاعتشان برای نجات ایشان و سعادتشان باشد؛ یا اعمّ از این، یعنی دعای مؤمنان در حق یکدیگر از طریق اضافه کردن «دعوهٔ» به فاعل باشد؛ در این صورت بنابر نظر اول، محتمل است که معنا این باشد که دعوت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله اختصاص به افراد نداشته باشد بلکه ابلاغ آن از طرف آن حضرت شامل غایبان و کسانی که بعد از از آنها میآیند، باشد. قول آن حضرت «تتکافأ دماءهم» یعنی اینکه خونشان در قصاص و دیات برابر باشد. و جزری گوید: «الذمّهٔ»: عهد و امان است و بنابراین، حدیث «یسعی بذمَّتهم أدناهم» بدان معناست که اگر یکی از مسلمانان به سپاه دشمن امان داد، قول او قول همه مسلمانان است و مسلمانان حق ندارند که از وی مالی گرفته و پناهشان دهند یا اینکه عهد او را بشکنند.(1)

مؤلف: شاید معنا این باشد که ضعیفترین مسلمانان قادر بر آن باشد که از طرف همه مسلمانان به کافری امان دهد. و این کنایهای است از پذیرش امان او، زیرا اگر امانش را قبول نکرده بود، در زمینه آن تلاش نمیکرد. و ممکن است فعل «یسعی» را به صیغه مجهول خواند که در این صورت «أدناهم» بدل از ضمیر«هم» در «بذمّتهم» خواهد بود و معنی اول ارجح است. و جزری گوید: در حدیث آمده: «هُم یدٌ علی من سواهم» یعنی اینکه آنها بر علیه دشمنانشان چنان اجتماع و اتحاد دارند که مجالی برای کوتاه آمدن در آن راه ندارد، بلکه یکدیگر را بر علیه جمیع ادیان و ملل یاری میدهند، چنانکه گویی دستهایشان را ید واحده و کارهایشان را عمل واحد قرار داده است.(2) و جوهری گوید: «أو عزتُ الیه فی کذا او کذا»: یعنی پیشتر بیان کردم.(3)

1- . النهایهٔ2: 50
2- . النهایهٔ 4:
3- . الصحاح 2: 898

7. قرب الاسناد: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون این آیه در باب ولایت نازل گشت، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود: مکانی را در غدیر خم که پر از درختان بزرگ و پر شاخ و برگ بود، جارو کنند و چنین شد. سپس ندای «الصلاة جامعه» سر داده شد، آنگاه فرمود: ای مردم، هر کس من ولیّ اویم، پس علی ولیّ اوست. آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟ عرض کردند: آری، فرمود: هر کس من ولیّ اویم، پس علی ولیّ اوست؛ پروردگارا هر کس او را دوست دارد، دوست بدار، و هر کس او را دشمن دارد، دشمن بدار. سپس امر فرمود مردم با علی علیه السّلام بیعت کنند، آنگاه مردم با وی بیعت کردند، چنان که مردم میآمدند و با وی بیعت مینمودند بیآنکه کسی سخن بگوید. سپس زفر و حَبترَ (کنایه از ابوبکر و عمر) آمدند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای زفر، با علی بر ولایت بیعت کن. عرض کرد: این فرمان از جانب خدا و رسول خداست؟ فرمود: از جانب خدا و رسول اوست. سپس حَبترَ آمد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: با علی بر ولایت بیعت کن! گفت: این دستور خدا و رسول اوست؟ سپس [حبتر] به سمت زفر رو بر گردانده و گفت: پیوسته پسر عمویش را بالا میبرد.(1)

توضیح: جزری گوید:« الضبع» - با سکون باء -: وسط بازو، و گفته شده: به معنای زیر بغل است.(2)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخُم امیرالمؤمنین را به ولایت منصوب فرمود، در کنار او هفت تن از منافقان نشسته بودند که ابوبکر، عمر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقّاص، ابوعبیده و سالم غلام آزاد شده ابو حذیفه و مغیرة بن شعبه از جمله ایشان بودند. عمر گفت: مگر چشمان او را نمیبینید که به چشمان دیوانگان میمانند؟! - منظورش پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود - هم اکنون بر میخیزد و میگوید: پروردگارم چنین و چنان گفت! پس چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برخاست، فرمود: ای مردم، چه کسی از خودتان به شما سزاوارتر است؟ عرض کردند: خدا و

1- . قرب الاسناد : 27
2- . النهایة 3: 11

رسول او. فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش. سپس فرمود: آگاه باشید که هر کس من مولای او بودهام، علی مولای اوست، و به عنوان امیر المؤمنین به وی سلام دهید. پس جیرئیل علیه السّلام نازل گردیده و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را از سخنان آن چند نفر آگاه فرمود، پس رسول خدا ایشان را در این خصوص بازخواست نمود، لیکن آنان سوگند یاد کردند، پس خداوند آیه «يحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ»(1) را نازل فرمود.

9. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خداوند در آیه: «يَاأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ»(2) در غدیرخم به پیامبر خود صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود که علی علیه السّلام را به عنوان امیرمؤمنان منصوب نماید، آن حضرت فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. پس ابلیسها نزد ابلیس بزرگ آمده و خاک بر سر کردند، پس ابلیس به ایشان گفت: شما را چه میشود؟ گفتند: این مرد امروز چنان گرهی بست که تا روز قیامت چیزی قادر به گشودن آن نیست. پس ابلیس به ایشان گفت: هرگز چنین نیست! زیرا کسانی که پیرامون او هستند، چند قول به من دادهاند و آنها خلاف وعدههای خود عمل نمیکنند. پس خداوند آیه: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِين»،(3) {و

قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان، [بقیه] از او پیروی کردند.} را بر رسول خود نازل فرمود.(4)

10. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السّلام نقل است که آن حضرت فرمود: آیات: «وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلیَ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِين»،(5) {و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی.} درباره ولایت است و در حق امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و در روز غدیر نازل شدهاند.(6)

1- . تفسیر قمی: 277 . توبه/ 74
2- . مائده/ 67
3- . سبا/ 20
4- . تفسیر قمی: 538
5- . شعراء/ 192-194

6- . تفسیر قمی: 474

11. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون آیه ولایت نازل شد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخم فرمود: به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهید، آن دو نفر گفتند: این دستور خدا و رسول اوست؟ پس به آن دو فرمود: آری، به راستی که از جانب خدا و رسول اوست؛ او امیرمؤمنان است و امام پارسایان و پیشوای دست و روی سفیدان که خداوندش در روز قیامت بر پل صراط مینشاند، پس دوستداران خود را به بهشت وارد میکند و دشمنانش را به دوزخ روانه میسازد. پس خدای عزّوجل آیه: «وَ لَا تَنقُضُواْ الْأَیْمَانَ بَعْدَ تَوْکِیدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلاً إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُون»، {و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید، زیرا خدا آنچه را انجام می دهید می داند.} را نازل فرمود که منظور از آن، قول رسول خداست که فرمود: «ازجانب خدا و رسول اوست»؛ سپس برای ایشان مَثَلی زده و فرمود: «وَ لَا تَکُونُواْ کَالَّتیِ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّهٍ أَنکَثًا تَتَّخِذُونَ أَیْمَانَکُمْ دَخَلَا بَیْنَکُم»،(1) {و

مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن، [یکی یکی] از هم می گسست مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله [فریب و] تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزونترند.}

12. قرب الاسناد: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون آیه ولایت برای علی علیه السّلام نازل شد، مردی از گوشهای از جمعیت مردم برخاست و گفت: این پیامبر پیمانی را برای این مرد بست که پس از او کسی جز کافر آن را نخواهد گسست. پس دومی نزد وی آمده و گفت: ای بنده خدا، کیستی؟ اما پاسخی نشنید، لذا دومی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشته و گفت: یا رسول الله، من مردی را در گوشهای از جمعیت مردم دیدم که میگفت: این پیامبر پیمانی را برای این مرد بست که پس از او کسی جز کافر آن را نخواهد گسست. پیامبر فرمود: ای فلانی، او جبرئیل بود، پس برحذر باش از اینکه این پیمان را بگسلی و از آن رویگردان شوی. (2)

1- . تفسیر قمی: 364 . نحل/ 91-92

2- . قرب الاسناد : 29-30

13. قرب الاسناد: امام باقر علیه السّلام فرمود: ابلیس چهار بار جیغ کشید: روزی که لعن شد، روزی که به زمین هبوط کرد، روز بعثت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و روز غدیر.(1)

14. عیون اخبار الرضا: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار دوستدارش باش و با دشمنش دشمنی کن و یاری کن آنکه او را یاری کند و خوار بدار آنکه خوارش بدارد.(2)

15. الخصال: ابوالطفیل عامر بن واثلهٔ از حذیفهٔ بن اُسید غفاری روایت کرده که گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - در حالی که ما نیز همراه وی بودیم - از حجهٔ الوداع بازگشت، به راه خود ادامه داد تا اینکه به جحفه رسید و به یاران خود امر فرمود آنجا اطراق کنند. پس از پیاده شدن و مستقر گشتن، ندای نماز داده شد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دو رکعت نماز با صحابه خود اقامه نموده، سپس رو به ایشان کرده و فرمود: خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که من از دنیا خواهم رفت و من نیز اجابت نمودهام، و من در برابر آنچه به خاطر آن به سویتان فرستاده شدهام، مسؤولم و شما نیز مسؤول هستید، پس به پروردگارتان بابت این مسؤولیت چه خواهید گفت؟ گفتند: خواهیم گفت: شما رسالت خود را ابلاغ فرمودی و نصیحت نمودی و جهاد کردی، پس خداوند بهترین پاداش را از جانب ما به شما مرحمت کند؛ سپس آن حضرت فرمود: مگر شهادت نمیدهید که خدایی جز الله نیست و من فرستاده خدا به سوی شما هستم و اینکه بهشت حق است و دوزخ حق و برانگیخته شدن پس از مرگ حق است؟! گفتند: به آنچه فرمودید اقرار داریم. پس آن حضرت عرض کرد: خداوندا، تو خود بر آنچه میگویند گواه باش! آگاه باشید که من شما را گواه میگیرم بر اینکه الله مولای من است و من مولای هر مسلمانی، و من از هر مسلمان به خودش اولیترم و من از مؤمنان به خودشان اولیترم، آیا به آنچه گفتم اقرار دارید و شهادت میدهید که نزد شما چنین هستم؟ گفتند:

1- . قرب الاسناد: 7

2- . عیون اخبار الرضا: 211

آری، ما اقرار داریم که نزد ما از چنین منزلتی برخوردارید. پس فرمود: اینک بدانید، هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست و او همین است، سپس دست علی علیه السّلام را گرفته و با دست خود آنقدر بالا برد که زیر بغل هر دو آشکار گردید، سپس فرمود: خداوندا، دوست بدار آنکه دوستش میدارد و دشمن بدار آنکه با وی دشمنی میورزد، بدانید که من پیش قراول شما هستم و شما فردا بر من در کنار حوض کوثر وارد خواهید شد و آن حوضی است که عرض آن به فاصله بُصری تا صنعاء است و به عدد ستارگان آسمان، جام نقره در آن است. بدانید که فردا، آنگاه که در کنار حوض من بر من وارد شوید، من از اموری که در چنین روزی خدا را بر شما گواه گرفتم، خواهم پرسید که با آنها چه کردید؟ و پس از من با دو ثقل چه کردید؟ پس نیک نظر کنید که وقتی به دیدارم میآیید، چگونه با آن دو پس از من رفتار کردهاید؟ عرض کردند: این دو ثقل کدامند یا رسول الله؟ فرمود: اما ثقل بزرگتر، کتاب خدای عزّوجل است که وسیلهای است فرو فرستاده شده از جانب خدا و من در دستان شما، که یک طرف آن در دست خداست و طرف دیگر در دستان شماست که علم گذشته و آینده تا روز قیامت در آن گرد آمده است؛ اما ثقل اصغر، همان ملازم قرآن یعنی علی بن ابی طالب و خاندان او - علیهم السّلام - هستند و این دو ثقل هرگز از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

معروف بن خرّبوذ گفت: من این سخن را بر امام باقر علیه السّلام عرضه کردم، فرمود: ابوالطفیل راست گفته است، این کلامی است که آن را در کتاب علی بن ابی طالب علیه السّلام یافته و شناختهایم.(1)

توضیح: «بُصری» با ضمّ باء، موضعی در شام و «صنعاء» با الف ممدوده، نام قصبهای است در یمن.

16. عیون اخبار الرضا: مردی خدمت امام رضا علیه السّلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، از عروهٔ بن زبیر روایت کردهاند که گفت: رسول خدا صَلی الله

1- . الخصال1: 35-34

علیهِ و آلهِ در حال تقیّه رحلت کردند! فرمود: پس از نزول آیه: «یَاأَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»،(1) {ای

پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد.} پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هرگونه تقیّه را با ضمانتی که خداوند عزّوجل از وی به عمل آورده بود، کنار گذاشت و فرمان خدای متعال را روشن ساخت، لیکن پس از وی، قریش هرچه خواست کرد، اما پیش از نزول این آیه، شاید آن حضرت تقیّه کرده باشد.(2)

17. معانی الاخبار: انس بن مالک گوید: شنیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه السّلام را در غدیرخُم بالا برده بود، میفرمود: آیا من سزاوارتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ عرض کردند: بلی! فرمود: پس هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمنی کن با دشمنش و یاری فرما آنکه یاریاش کند و خوار و ذلیل فرما آنکه او را فرو گذارد.(3)

18. امالی طوسی: زید بن ارقم گوید: شنیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخُم فرمود: صدقه بر من و اهل بیت من حلال نیست؛ خدا لعنت کند کسی را که خود را به غیر پدر خویش منسوب کند. خدا لعنت کند کسی را که خود را به غیر از آزاد کننده خود وابندد. فرزند از آنِ صاحب بستر است و سهم زناکار سنگسار است و وصیّتی برای وارث نیست. هان که شما از من سخن شنیده و مرا دیدهاید؛ بدانید که هرکس از روی عمد به من نسبت دروغ دهد، بداند جایگاه او در آتش خواهد بود؛ بدانید که من پیشرو شما بر حوض کوثر هستم و به جمعیت شما بر دیگر اُمّتها در روز قیامت مباهات میکنم، پس مرا شرمنده نکنید؛ بدانید و آگاه باشید که حتماً مردانی را از آتش نجات خواهم داد و اقوامی به دست من نجات

1- . مائده/ 67
2- . عیون اخبار الرضا: 272- 271
3- . معانی الاخبار: 67

خواهند یافت، به یقین خدا مولای من است و من مولای هر مرد و زن مؤمنی هستم، آگاه باشید که هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.(1)

19. امالی طوسی: سهم بن حصین اسدی گوید: من و عبدالله بن علقمه به کوفه آمدیم و عبدالله بن علقمه از کسانی بود که علی علیه السلام را مدتها دشنام داده بود. - گوید: - به وی گفتم: برویم نزد این مرد - ابوسعید خدری- و کمی با او سخن بگوییم؟ گفت: برویم. سپس نزد وی آمدیم، پس عبدالله گفت: آیا منقبتی درباره علی شنیدهای؟ گفت: آری، اگر آن را برای تو گفتم، از مهاجرین و انصار قریش درباره آن سؤال کن. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیر خم خطبه خوانده، سپس فرمود: ای مردم، آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟ عرض کردند: بلی، - و آن را سه بار تکرار نمود - سپس فرمود: ای علی، نزدیک شو! آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دو دست وی را چنان بلند کرد که سفیدی زیر بغلهای ایشان را دیدم. سپس فرمود: هر کس من مولای او هستم، اینک علی مولای اوست - سه بار - سپس گوید: پس عبدالله بن علقمه گفت: آیا تو خود این سخن را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدی؟ ابوسعید گفت: آری - و به گوشها و سینه خود اشاره نموده - و گفت: گوشهایم آن را شنیده و قلب من آن را در خود جای داده و در یافته است؛ عبدالله بن شریک گوید: سپس عبدالله بن علقمه و سهم بن حصین نزد ما آمدند و چون نماز ظهرگزاردیم، عبدالله بن علقمه برخاسته و گفت: من از دشنام دادن به علی علیه السّلام به درگاه خدا توبه و استغفار میکنم. سه بار.(2)

توضیح: جزری گوید: در این روایت آمده: «إنّه کان یصلّی الهجیر حسین تدحض الشمس» و منظور وی از صلاة الهجیر، «نماز ظهر» است و مضاف را حذف کرده است، و «هجیر» و «هاجره»: شدّت یافتن گرما در وسط روز است.(3)

1- . امالی شیخ طوسی: 142
2- . امالی شیخ طوسی: 155
3- . النهایهٔ 4: 240

20. امالی طوسی: زید بن ارقم گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخم برای ما خطبه خوانده، سپس فرمود: هرکه من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خدایا دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار دشمنش را !(1)

21. امالی طوسی: از عمرو بن ذی مرّ، سعید بن وهب و زید بن نقیع نقل شده که گویند: شنیدیم که علی علیه السّلام در فضای مسجد فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم، هرکس در روز غدیر از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده که آن حضرت چه فرموده است، برخیزد. پس سیزده نفر برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا من سزاوارتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، سپس آن حضرت دست علی را بلند کرده و فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار هر کس باش که دوستدار اوست و دشمن هرکس باش که با وی دشمنی کند. و دوست بدار هرکس که دوستش دارد و دشمنی کن با آنکه با وی دشمنی کند و یاری کن آن را که یاریش کند و خوار و ذلیل کن هر کس که او را فرو گذارد؛ ابواسحاق پس از فراغت یافتن از نقل حدیث، گفت: ای ابابکر، هرکس امر به ترک کند، عقب افتد.(2)

22. امالی طوسی: عمیرهٔ بن سعد گوید که وی شنیده است علی علیه السّلام در فضای مسجد از مردم پرسیده است که چه کسی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده است که بگوید: هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار آنکه دوستدار اوست و دشمن بدار هرکس دشمن اوست؟ پس ده نفر و اندی برخاسته و شهادت دادند. (3)

امالی شیخ طوسی: ابن الصلت از ابن عقده از حسن نظیر آن را نقل کرده است.(4)

بشارهٔ المصطفی: با سندی از ابن عقده مانند آن را روایت کرده است.(5)

1- . امالی شیخ طوسی: 159
2- . امالی شیخ طوسی: 160

3- . امالی شیخ طوسی: 170-171
4- . امالی شیخ طوسی: 213
5- . بشارهٔ المصطفی: 156

23. امالی طوسی: انس بن مالک گوید: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده است که در روز غدیرخم فرمود: من اولیتر از مؤمنان به خودشان هستم، و دست علی علیه السّلام را در دست گرفته و فرمود: هر کس من مولای وی بودهام، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن باش با هر کس با وی دشمنی کند.(1)

24. امالی طوسی: ابن الصلت از ابن عقده از علی بن محمّد از داوود بن سلیمان از امام رضا علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام روایت کرد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار هر که با وی دشمنی ورزد و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد و یاری ده آنکه یاریاش کند.(2)

مؤلف: در اینجا آنچه را که سید جمال الدین بن طاووس در کتاب «الاقبال» خود در ذکر اعمال روز غدیر ضمن اخبار خود آورده، نقل میکنیم. وی گوید: بدان که تصریح پیامبر بر امامت مولای ما علی بن ابی طالب علیه السّلام در روز غدیر، برای اهل علم و امانت و درایت نیازی به کشف و بیان ندارد، بلکه ما به خاطر یادآوری کسانی که آن را روایت کردهاند، به نقل آن میپردازیم تا هر که خواهد آن را گرفته و بر معنای آن واقف گردد، و از جمله اینها کتابی است که ابوسعد مسعود بن ناصر سیستانی که عقیدهای مخالف اهل بیت دارد و اهل معرفت بر صحّت و درستی آنچه وی از اهل بیت روایت میکند و امانتداری او اتفاق نظر دارند، نگاشته و آن را «کتاب الدرایهٔ فی حدیث الولایهٔ» نامیده است و دارای هفده جزء است و در آن، روایات تصریح پیامبرصَلی الله علیهِ و آله مبنی بر برخوردار بودن مولایمان علی بن ابی طالب علیه السّلام از آن مناقب و مراتب را از یکصد و بیست صحابی نقل کرده است؛ و نیز از جمله آنها روایاتی است که محمّد بن جریر طبری صاحب «التاریخ الکبیر» در کتابی گرد آورده و آن را فصل بندی کرده و نامش را «الرّد علی

1- . امالی شیخ طوسی: 211
2- . امالی شیخ طوسی: 218

الحرقوصیّهٔ» نامیده است و در آن، روایت روز غدیر و آنچه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در تصریح به ولایت علی علیه السّلام و مقام ارجمندی که از آن برخوردار است، فرموده، از هفتاد و پنج طریق آورده است؛ و از جمله آنها روایاتی است که ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی در کتابی که آن را «کتاب دعاء الهداهٔ إلی أداء حقّ الموالاهٔ» نامیده، نقل کرده است؛ و از جمله آنها کسی است که نظیری در زمان خود نداشت و او ابوالعباس احمد بن سعید بن عقدهٔ حافظ، کسی که خطیب بغدادی مؤلف کتاب تاریخ بغداد او را تأیید نموده و بر علمش گواهی داده، کتابی نوشته و آن را «حدیث الولایهٔ» نامیده است که من نسخهای از این کتاب را یافتم که در زمان مصنّف آن، ابوالعباس ابن عقدهٔ نگاشته شده و تاریخ نگارش آن سیصد و سی است و کتابی است صحیح النقل که شیخ طوسی و جمعی دیگر از مشایخ اسلام مطالبی در آن نوشتهاند که خود دلیل به آشکار بودن صحت مضمون آن بر خردمندان است. مؤلف در این کتاب، نصّ روایت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر ولایت مولایمان علی علیه السّلام را از یکصد و پنج طریق نقل نموده است و اگر بخواهیم اسامی مصنّفان مسلمان را که این روایت را نقل کردهاند در این باب بر شمریم، برای کسانی که این کتاب را مطالعه میکنند، طولانی خواهد شد و تمام این کتابها به جز کتاب طبری را ما در اختیار داریم.

فصل: در باب بیان تفصیلی بزرگداشت و ستایشی که در روز غدیر از حضرت علی علیه السّلام به عمل آمد.

و بدان که آنچه در این فصل بیان میکنیم، توسط آن دسته از مخالفان شیعه که نقل روایت مورد اعتماد هستند نیز بیان شده است که از جمله ایشان، یکی مؤلف کتاب «النشر و الطّی» است که روایت غدیر را از ایشان آورده و نسخهای از آن را به شاه مازندران، رستم بن علی به هنگام حضورش در ری، به وی تقدیم نمود و از جمله روایاتی که از رجال عامه نقل کرده، یکی این است:

ص: 153

فصل: عطیّه سعدی گوید: از حذیفهٔ بن یمان درباره چگونگی منصوب کردن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، علی را به ولایت در روز غدیرخم پرسیدم که چگونه بوده است؟ گفت: خداوند متعال این آیه را بر پیامبرش - من میگویم: شاید منظورش نزول آیه در مدینه باشد - نازل فرمود: «النَّبِیُّ أَوْلیَ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتهُمْ وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیَ بِبَعْضٍ فیِ کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِین»، (1) {پیامبر

به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبقِ] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویّت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدّمند]. } پس گفتند: یا رسول الله، این ولایتی که شما به سبب برخورداری از آن از خودِ ما به آن سزاوارترید، چیست؟ آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: شنیدن و اطاعت محض کردن است، چه دوست داشته باشید و چه ناپسند بدارید. عرض کردیم: شنیدیم و اطاعت کردیم. سپس خداوند متعال آیه: «وَ اذْکُرُواْ نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطعْنَا»، (2) { نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده، به یاد آورید، آن گاه که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم». } را نازل فرمود. سپس به همراه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای ادای مناسک حجهٔ الوداع عازم مکه شدیم که جبرئیل نازل گردیده و گفت: ای محمّد، پروردگارت تو را سلام میرساند و میگوید: علی را به عنوان امیر بر مردم منصوب کن! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چنان بگریست که محاسن مبارکش تر گشته و فرمود: ای جبرئیل، قوم من فاصله زیادی با دوره جاهلیت ندارند و من برای پذیرفتن دین اسلام بر فرق آنان کوفتهام تا رام من گشتهاند، پس اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم، چه وضعی پیش خواهد آمد؟ آنگاه جبرئیل به آسمان رفت..

سپس مؤلف کتاب « النشر والطّی» گوید: از حذیفه نقل است که گفت: در آن هنگام پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را به یمن فرستاده بود و چون به مکه رسید، ما به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم. سپس روزی علی

1- . احزاب/ 6
2- . مائده/ 7

علیه السّلام برای نماز به سمت کعبه روانه شد و چون به رکوع رفت، سائلی نزد وی آمد و علی علیه السّلام انگشتری خود را به آن سائل صدقه داد که در پی آن خداوند متعال آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَاكِعُون»، (1) {ولیّ

شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.}را نازل فرمود. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله تکبیر گفته و آیه را بر ما تلاوت کرده، سپس فرمود: برخیزید ببینیم چه کسی از این صفتی که خداوند آن را برای ما توصیف فرموده، برخوردار است؟ و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد مسجد گردید، سائلی روبروی آن حضرت آمده و پیامبر از وی پرسید: از کجا میآیی؟ عرض کرد: از نزد آن مرد نمازگزار که در حال رکوع این انگشتری را به من صدقه داد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله تکبیر گفته و به سمت علی علیه السلام رفته و فرمود: ای علی، امروز چه کار خیری انجام دادهای؟ سپس ایشان برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، ماجرای صدقه دادن انگشتری خود را در حال رکوع به آن سائل، بیان نمود، سپس رسول خدا برای بار سوم تکبیر گفت. آنگاه منافقان نگاهی به یکدیگر انداخته و گفتند: دلهای ما هیچ وقت تحمل اطاعت از علی را ندارد، باید از رسول خدا بخواهیم به خاطر ما، او را با شخص دیگری عوض کند. سپس نزد رسول خدا آمده و وی را از موضوع آگاه ساختند. در این هنگام خداوند آیهای نازل فرمود و آن این است: «قُلْ مَا يَكُونُ لىِ أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاى نَفْسىِ

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلىَ‌ّ إِنىّ‌ِ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبىّ‌ِ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيم»، (2) {بگو:

«مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم.» } پس جبرئیل گفت: یا رسول الله، فرمان را اجرا کن! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: محبوبترینِ من جبرئیل، تو خود شنیدی چه توطئهای چیدند! پس جبرئیل امین از نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفت.

1- . مائده/ 55
2- . یونس / 15

سپس صاحب کتاب «النشر والطیّ» از شخص دیگری غیر از حذیفه روایت کرده که گفت: از جمله فرمایشان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حجهٔ الوداع در «منی» این بود: ای مردم، من دو امر در میان شما از خود بر جای میگذارم که اگر به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم! و خدای خبیر لطیف مرا خبر داده است که این دو هرگز از هم جدا نگردند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، درست مانند این دو انگشت من - و دو انگشت سبابهاش را در کنار هم قرار داد - . آگاه باشید که هر کس به آن دو چنگ زد، رستگار میگردد و هر کس با آن دو مخالفت ورزد، هلاک خواهد گشت. هان ای مردم، آیا ابلاغ کردم؟ گفتند: آری، فرمود: خداوندا، تو خود شاهد باش!

سپس مؤلف کتاب «النشر والطیّ» گوید: چون آخرین روز تشریق فرا رسید، خداوند سوره فتح را از اول تا آخر نازل فرمود و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خبر مرگم را به خودم دادند، پس به مسجد خیف آمده، وارد آن گشت و ندا در داد: الصلاهٔ جامعهٔ! پس مردم جمع گشتند. آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حمد و ثنای خداوند را به جا آورده، خطبه خود را ایراد فرمود. وی در بخشی از این خطبه فرمود: ای مردم، من دو ثقل را در میان شما بر جای مینهم: ثقل بزرگتر کتاب خدای عزّوجل است که یک گوشه آن به دست خدای متعال است و گوشه دیگر آن در دست شماست، پس به آن چنگ زنید؛ و ثقل کوچکتر عترت من اهل بیتم میباشد، زیرا خداوند لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که این دو از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر، همانند این دو انگشت بر من وارد گردند - و دو انگشت سبابهاش را کنار هم گذاشت - و نمیگویم این چنین - و انگشت سبابه و میانه را به هم چسباند - تا یکی بر دیگری برتری یابد.

مؤلف کتاب «النشر والطیّ» گوید: پس قومی گرد آمده و گفتند: محمّد صَلی الله علیهِ و آله قصد دارد امامت را در خاندان خود قرار دهد، لذا چهارتن از ایشان به مکه رفته و وارد کعبه شدند و میان خود عهد نامهای نوشتند که اگر محمّد از دنیا رفت یا کشته شد، اجازه ندهند امر امامت و رهبری در خاندان او باقی بماند، از این رو خداوند متعال آیه: «أَمْ أَبْرَمُواْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبرِمُونَ*أَمْ یحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ

نجْوَئهُم بَلیَ وَ رُسُلُنَا لَدَیهْمْ یَکْتُبُون»،(1) {یا در کاری ابرام ورزیده اند؟ ما [نیز] ابرام می ورزیم. آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم؟ چرا، و فرشتگان ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می کنند. } را نازل فرمود.

مؤلف: پس به این تدریج - مرحله به مرحله - از جانب پیامبرصَلی الله علیهِ و آله و اظهار لطف از جانب خدای متعال در تصریح بر امامت مولایمان علی علیه السّلام صلوات الله علیه بنگر. خداوند ابتدا در مدینه فرمود: «وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیَ بِبَعْضٍ فیِ کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِین»،(2) {و

خویشاوندان [طبقِ] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویّت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدّمند]. }و با این آیه تصریح نمود که خویشاوند نزدیکتر به پیامبرصَلی الله علیهِ و آله، برای تصدّی امر خلافت و امامت، مقدّم بر مؤمنان و مهاجران است و بدین ترتیب خداوند جلّ جلاله مؤمنان و مهاجران را از تصدّی امر ولایت کنار گذاشت و آن را در خویشاوندان سید مرسلین قرار داد. سپس دقت کنید که چگونه پس از خروج آن حضرت از مکه، جبرئیل بر وی نازل گشته، مسأله تعیین ولایت علی علیه السّلام را به وی ابلاغ نمود و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حسادت قومش بر علی علیه السّلام آگاه بود و ترس خود را در این مورد اظهار نمود، چگونه خداوند جلّ جلال بار دیگر آیه: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» را نازل فرمود و با آن توصیف، ولایت علی علیه السّلام را مکشوف ساخت و دقت کنید که چگونه رسول خدا در منی به موضوع توطئه چینی بر علیه اهل بیت خود اشاره فرموده و سپس همان را در مسجد خیف تکرار فرمود!

سپس صاحب کتاب «النشر والطیّ» به ذکر رفتن آنها به مدینه و چندین بار روی آوردن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به خدای جلّ جلاله و تکرارهایی که از جانب خداوند متعال مبنی بر ولایت علی علیه السّلام صورت میگرفت، پرداخته است. حذیفه گوید: و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله اجازه فرمود به سمت مدینه حرکت کنیم و ما نیز حرکت کردیم. سپس مؤلف کتاب النشر والطّی میگوید: پس جبرئیل

1- . زخرف/ 79-80
2- . احزاب / 6

در حجۀ الوداع (ضجنان)، بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید و ولایت علی علیه السلام را به وی ابلاغ نمود. صاحب کتاب در ادامه گوید: پس رسول خدا از مکه بیرون رفته تا به «جحفه» رسید، و چون همراهان از مرکبهای خود پیاده گشته و هر یک منزلگاهی برای خود ترتیب دادند، جبرئیل بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرود آمده و به آن حضرت امر فرمود که علی علیه السّلام را به ولایت منصوب نماید، پس آن حضرت فرمود: پروردگارا، قوم من با دوران جاهلیت فاصله چندانی ندارند، لذا هر زمان که من چنین کاری کنم، خواهند گفت، پسر عموی خود را به جانشینی خود منصوب نمود!

مؤلف: ابوسعید مسعود بن ناصر سیستانی در کتاب «الدرایۀ» با اسناد خود از چند طریق از عبدالله بن عباس در مورد جحفه افزوده و آورده است که وی گفت: چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای حجه الوداع از مدینه خارج گشت و در جحفه فرود آمد، جبرئیل نزد وی آمده و به وی امر نمود که ولایت علی علیه السّلام را اعلام کند. پیامبر به همراهان فرمود: مگر یقین ندارید که من از مؤمنان به خودشان اولیترم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود: پس، هر کس من مولای او بودهام، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار هر کس باش که دوستدار اوست و دشمن هرکس باش که با وی دشمنی کند. هر که او را دوست دارد، دوست بدار و با هر که با وی دشمنی کند، دشمن باش. و یاری کن هر که یاریاش نماید و مدد رسان هر کس وی را مدد کند! با شنیدن این سخن، ابن عباس گفت: به خدا سوگند واجب شد که مردم به ولایت علی گردن نهند.

مؤلف:

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از جحفه حرکت نمود، مسعود سیستانی گوید: در کتاب «الدرایۀ» نیز با اسناد آن به عبدالله بن عباس آورده است که گفت: به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر شد که ولایت علی علیه السّلام را ابلاغ کند، از این رو آیه: «یَاأَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»، {ی پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد.} نازل گردید.

ص: 158

رضی الدین رکن الاسلام ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن محمّد طاووس - که خداوند به عنایات خود او را مدد رسانده و به کراماتش مؤید فرماید - گوید: بدان که موسی نبیالله درباره ابلاغ رسالت خدا، به خداوند رجوع نموده و به هنگام بازگشتش به مصر عرض کرد: «إِنیّ قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُون»، {من کسی از ایشان را کشته ام، می ترسم مرا بکشند. } و این در حالی بود که موسی فقط یک نفر را کشته بود، اما علی بن ابی طالب علیه السّلام از قریش و دیگر قبایل، افراد زیادی به قتل رسانده بود که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را ناچار مینمود که برای به تأخیر انداختن اعلام ولایت وی، به خداوند جلّ جلاله رجوع کند و از اظهار فضل عظیم و شرف منزلتش خودداری کند، و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، آنگونه که خداوند جلّ جلاله توصیفش فرموده، بر اُمّت خود بسیار مشفق بود و بیم آن داشت، با اظهار زود هنگام ولایت علی علیه السّلام، آنها از این امتحان سربلند بیرون نیایند. و احتمال دارد که خداوند عزّوجل هنگام مراجعه پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به وی، به آن حضرت اجازه داده باشد که به اُمّتش خاطر نشان کند که آنچه درباره مولایمان علی علیه السّلام میگوید، گفته خداوند متعال است، همانطور که خود ذات اقدس باریتعالی فرموده: «وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهْوَی* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی»،(1) {و

از سر هوس سخن نمی گوید.این سخن به جز وحیای که وحی می شود، نیست. }

مؤلف کتاب «النشر والطیّ» در پایان حدیث خود چنین گوید: پس جبرئیل علیه السّلام نازل گشته، سپس گفت: بخوان: «یَاأَیهُّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...» تا آخر آیه، و زمانی به غدیرخُم رسیدیم که اگر گوشت بر زمین انداخته میشد، قطعاً میپخت، و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزد ما که رسید، ندا در داد: الصلاهٔ جامعهٔ! و تحقیقاً کار علی علیه السّلام نزد خداوند بسیار بزرگتر از هر تقدیر و تصوّری بود. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، مقداد، سلمان، ابوذر و عمّار را فراخوانده و به ایشان امر فرمود، به پای دو درخت رفته و زیر آنها را تمیز کنند و

1- . نجم/ 3-4

آنها نیز آنجا را جارو کردند. سپس به ایشان امر فرمود که سنگهایی را روی هم قرار دهند تا ارتفاع آن به اندازه قامت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برسد. سپس دستور فرمود، جامهای بر روی آن انداخته شود. آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حالی که به سمت راست و چپ نگاه میکرد، از آن منبر بالا رفت و منتظر اجتماع مردم در آنجا ماند، و چون مردم اجتماع کردند، فرمود:

حمد و سپاس خداوندی را سزد که در عین یکتایی، بلند مرتبه است و در منتهای فردانیت خود، به موجودات نزدیکتر است - تا آنجا که فرمود: - به بندگیاش اقرار و به خداوندیاش گواهی میدهم و آنچه را که به من وحی فرموده به انجام میرسانم، مبادا که اگر چنین نکنم به هلاکت افتم، به من وحی گشته که«یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»،(1) {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. } ای مردم، در ابلاغ آنچه خدای تبارک و تعالی بر من نازل فرموده کوتاهی نکردهام و من برای شما علت نزول این آیه را روشن خواهم ساخت: جبرئیل بارها بر من فرود آمده و از جانب خداوند به من امر فرمود که در حضور جمع بگویم و سفید پوست و سیاه پوست را آگاه سازم که علیّ بن ابی طالب برادر و جانشین و امام پس از من است. ای مردم، - علم من به منافقینی که خلاف آنچه در دل دارند بر زبان میآورند و این کار را سبک میشمارند، در حالی که نزد خدا بس بزرگ است، و کثرت آزارشان نسبت به من تا جایی که به سبب کثرت ملازمت علی به من و اقبال من به او، مرا «سراپا گوش» نامیدند، تا جایی که خداوند در حق ایشان فرمود: «وَ مِنهُْمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبیِ ّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُن»،(2) {و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او زودباور است.» } - به کسانی که چنین گفتهاند، احاطه دارد و اگر میخواستم نام آنها را ببرم، چنین میکردم، و بدانید که خداوند او را به عنوان ولیّ و امامی برای شما منصوب فرموده که طاعتش بر مهاجرین و انصار فرض است

1- . مائده/ 67
2- . توبه/ 61

و نیز بر تابعین، همچنین بر شهری و بادیهنشین، و بر عجم و عرب و بر آزاده و مملوک و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید پوست و سیاه پوست، و بر هر موّحدی، حکمش ثابت و کلامش حاکم و فرمانش نافذ است؛ هرکس با او از در مخالفت در آید ملعون است و هرکس وی را تصدیق نماید، مشمول رحمت خداوند خواهد بود. ای مردم، در قرآن تدّبر کنید و آیات و محکمات آن را بفهمید و از متشابهات آن پیروی نکنید، زیرا به خدا سوگند که تفسیر آن را جز کسی که من هماکنون دستش را گرفته و بلند کردهام نمیداند، و شما را آگاه میکنم که هر کس من مولای اویم، اینک وی مولای اوست و او کسی جز علی علیه السّلام نیست. ای مردم، همانا علی و پاکان از میان فرزندانم از صلب او هستند و ثقل اصغر آنانند و ثقل اکبر قرآن است، هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و امارت بر مؤمنین پس از من، بر کسی جز او روا نیست.

سپس با دست مبارک خود بر بازوی علی علیه السّلام زده، او را بالا کشید تا اینکه کمی پایینتر از وی قرار گرفت و در سمت راست صورت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ایستاد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله او را با دست خود بلند کرده و فرمود: ای مردم، چه کسی از خودتان به خودتان اولیتر است؟ عرض کردند: خدا و رسول او، پس فرمود: بدانید! هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را و یاری رسان یاری دهنده او را و به خواری افکن کسانی که او را تنها گذارند. خداوند دینتان را با ولایت و امامت او برای شما کامل گردانید و هیچ آیهای در قرآن نیامده که خداوند مؤمنان را مورد خطاب قرار داده باشد، مگر اینکه با وی شروع کرده باشد. و خدا را گواه میگیرم که در آیه «هل أتی»، جز بر بهشت برای او گواهی نداده است و این آیه را جز درباره وی نازل نکرده است؛ ذریّه هر پیامبری از صلب اوست لیکن ذرّیه من از صُلب علی است، جز شقی با علی دشمنی نمیورزد و جز پارسا دوستدار علی نمیتواند باشد و سوره «وَ الْعَصْرِ » درباره علی نازل شده است و تفسیر آن:«سوگند به پروردگار عصر» قیامت است. مقصود از «إِنَّ الْانسَانَ لَفِی خُسْرٍ» دشمنان آل محمّدند، «إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ» یعنی به ولایت ایشان ایمان آوردند، «وَ عَمِلُواْ

الصَّالِحَاتِ» یعنی با همدردی و با مواسات برادرانشان، «وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبر» یعنی در دوره غیبت امام غایبشان، یکدیگر را به صبر سفارش کردند.

ای مردم، {به خدا و رسول او و آن نوری که خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید}، نوری که خداوند فرو فرستاده، در وجود من است و پس از من در درون علی است و پس از علی در ذریّه وی خواهد درخشید تا آنکه به مهدی قائم برسد. همان کسی که حق خدا را میستاند؛ ای مردم، من فرستاده خدایم که پیش از من نیز پیامبرانی بودهاند و از این جهان رخت بر بستهاند؛ آگاه باشید که علی موصوف به صبر و شکرگزاری است و پس از وی پسرانش که از صلب او هستند از این ویژگی برخوردارند، چون امامانی هستند که به سوی حق هدایت میکنند. تاکنون من دینتان را برایتان تبیین و آن را به شما فهماندهام، اما اینک علی است که پس از من آن را به شما میفهماند. هان که از شما دعوت میکنم که با پایان خطبهام به من دست بیعت با علی بدهید و به ولایتش اقرار کنید، آگاه باشید که من برای خدا بیعت کردم و علی برای من بیعت کرد و من از جانب خدا از شما برای علی بیعت میگیرم. {پس هر که پیمانشکنی کند، تنها به زیان خود پیمان میشکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او میبخشد.} (1)

ای مردم، شما بیشتر از آنید که با دست از تکتک شما بیعت بگیرم و خداوند به من فرمان داده که از بابت عهدی که در پذیرش ولایت علی بن ابی طالب و امامان پس از او که از نسل من و نسل وی هستند و پیش از این شما را در این مورد آگاه کردهام، اقرار به زبان بگیرم، پس حاضران غایبان را خبر کنند، پس باهم بگویید: شنیدیم، اطاعت میکنیم، خشنودیم که از جانب پروردگارت ابلاغ فرمودی. ما با دلها، زبانها و دستهایمان در این مورد با شما بیعت میکنیم، بر این عهد زنده خواهیم ماند و خواهیم مُرد و برانگیخته خواهیم شد، نه آن را تغییر میدهیم و نه با چیزی دگر جایگزین میکنیم و نه در آن شک و تردید خواهیم کرد. ما از عهدی که با خدا و تو و علی و حسن و حسین و دیگر امامانی که یاد کردید، بستیم

1- . فتح/ 10

و با دلها و زبانهایمان به آن اقرار کردیم، رجوع نمیکنیم و چیز دیگری را به جای آن نخواهیم خواست و ما این موضوع را به هرکس که ببینیم ابلاغ خواهیم نمود. سپس مردم شروع کردند به گفتن بلی، بلی، شنیدیم و فرمان خدا و رسولش را اطاعت کردیم و با دلهایمان به آن ایمان آوردیم، و سپس با دستان دراز کرده به سوی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و علی علیه السّلام هجوم آورده و ازدحام نمودند تا اینکه نماز ظهر و عصر با هم گزارده شد و سپس هر فوجی که پیش میآمد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: «سپاس خداوندی را که ما را بر جهانیان برتری داد».

فصل: اما آنچه را که مسعود بن ناصر سیستانی در وصف تصریح پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر ولایت و امامت مولایمان علی علیه السّلام آورده، مجلّدی است مشتمل بر بیش از بیست جزوه. اما آنچه را که محمّد بن جریر صاحب تاریخ طبری در این مورد ذکر نموده نیز بالغ بر یک مجلّد میشود، و نیز آنچه را که ابوالعباس بن عقده و دیگر علما و اهل روایت ذکر کردهاند، بالغ بر چند مجلّد میشود.

فصل: اما آنچه از اظهار ناخرسندی هایی که از سوی برخی حاضران غدیر در مورد خطبه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و تصریح ایشان بر ولایت مولایمان علی علیه السّلام رخ داده، ثعلبی در تفسیر خود آورده است که مردم از پیرامون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پراکنده شدند و آن حضرت علی علیه السّلام را فرمان داد تا ایشان را گرد آورد. و چون گرد آمدند، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حالی که بر دست علی بن ابی طالب علیه السّلام تکیه داده بود، برخاسته، سپس حمد و ثنای خدا را به جا آورده، آنگاه فرمود: ای مردم، چنان جدا گشتن شما را از خودم ناخوش و ناپسند میدارم که تصوّر میکنم هیچ خاندانی نزد شما منفورتر از خاندانی نباشد که جانشین من میشود، سپس فرمود: لیکن علی بن ابی طالب را خداوند نسبت به من منزلتی چون هارون از موسی داده است و خدا از او راضی و خشنود است، همانطور که من نیز از او راضی و خشنودم؛ زیرا او چیزی را بر نزدیک بودن به من و محبّت به من بر نمیگزیند. سپس دستان علی را بلند کرده و فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوست بدار هر که او را دوست

میدارد و دشمن بدار هر که با وی دشمنی کند! راوی گوید: پس مردم با چشمانی گریان و زاری کنان، در حالی که میگفتند: یا رسول الله، ما از تو کناره نگرفتهام مگر به سبب اینکه بار گرانی بر شما باشیم، ما از خشم رسول، به خدا پناه میبریم؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از ایشان راضی گشت.

مؤلف: سید در «الطرائف»(1)

و ابن بطریق در «العمدة»(2)

از ابن مغازلی با اسناد خود به جابر بن عبدالله روایت کردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخم اطراق نمود، لیکن مردم از وی کناره گرفتند، پس به علی علیه السّلام امر فرمود تا ایشان را گرد آورد،... تا آخر روایت.

سپس سید در «الاقبال» گوید:

فصل: و مؤلف کتاب «النشر و الطیّ» گوید: ابوسعید خدری گفت: از آنجا نرفتیم تا اینکه این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاسْلَامَ دِيناً»،(3) {امروز

دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.} پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: حمد و سپاس خدا را بر کمال دینش و تمام کردن نعمتش و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب، و آنگاه آیه: «الْيَوْمَ يَئسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلَا تخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ»،(4) {امروز

کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید.} مؤلّف کتاب گوید: پس امام صادق علیه السّلام فرمود: کفار نومید و ستمکاران طمع کردند.

مؤلف: و مسلم در صحیح خود با اسناد آن به طارق بن شهاب روایت کرده که گفت: یهودیان به عمر گفتند: اگر آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاسْلَامَ دِيناً» بر ما نازل میشد و میدانستیم در چه روزی نازل

1- . ص 34
2- . ص 53
3- . مائده/ 3
4- . مائده/ 4

گشته، آن روز را عید قرار میدادیم؛ و نزول این آیه در روز غدیر را جمعی از مخالفان روایت کردهاند که آنها را در کتاب «الطرائف» آوردهایم؛ و مؤلف کتاب النشر و الطیّ چنین گوید:

فصل: و نقل است که خدای متعال در روز مباهله، علی را بر دشمنان عرضه فرمود و آنان از دشمنی با وی دست کشیدند، و در روز غدیر وی را بر اولیا عرضه فرمود، امّا آنها دشمن وی گشتند و فرق میان این دو گروه تا چه حد است؟ و ابوسعید سمّان با اسناد خود روایت کرده که ابلیس در هیأت پیرمردی نیکو منظر نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و گفت: یا محمّد، چه اندکاند کسانی که به خاطر سخنانی که درباره پسر عمویت علی میگویی، از تو پیروی میکنند؟! پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»، (1) {و

قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان، [بقیه] از او پیروی کردند. } پس جمعی از منافقان که پیمان او را شکسته بودند گرد آمده و گفتند: محمّد دیروز در مسجد خیف سخنانی گفت: و امروز اینجا سخنانی بر زبان راند، اگر وی به مدینه باز گردد، بیعت را برای علی خواهد گرفت و صلاح در آن است که محمّد را قبل از اینکه به مدینه برسد، به قتل برسانیم. و چون شب فرا رسید، چهارده مرد بر سر گردنه به کمین نشستند تا وی را به قتل رسانند - و آن گردنهای است میان جحفه و ابواء - پس هفت تن ایشان در سمت راست گردنه و هفت تن دیگر در سمت چپ مستقر شدند تا شتر آن حضرت را رم دهند. چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روز را به شب رساند و سوار بر شتر خود که «ناجیه» نام داشت، پیشاپیش صحابهاش حرکت فرموده و به گردنه رسید، جبرئیل وی را ندا در داد که ای محمّد، فلانی و فلانی و... همه آنها را نام برد - و مؤلف کتاب نام ایشان را ذکر کرده سپس گوید: - جبرئیل گفت: ای محمّد، اینان در گردنه در کمین تو نشستهاند تا تو را غفلتاً به قتل رسانند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به نفر پشت سر خود نگاه کرده و پرسید: پشت سر من کیست؟ حذیفهٔ بن یمان

1- . سبأ/ 20

عرض کرد: من هستم حذیفه، یا رسول الله. فرمود: آیا آنچه را که ما شنیدیم تو هم شنیدی؟ عرض کرد: آری، فرمود: پوشیده دار. سپس به آن چهارده نفر نزدیک گشته و تکتک آنان را به نام و نام پدر صدا زد. و چون آنها صدای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنیدند، پراکنده شده و به جمع مردم پیوستند، در حالیکه شتران خود را زانو بسته در گردنه رها ساخته بودند. چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به مرکبهای ایشان رسید، آنها را شناخت و چون از مرکب پیاده شد، فرمود: آن مردان را چه میشود که در کعبه پیمان بستند که اگر خداوند محمّد را بکشد یا کشته شود، امر جانشینی وی به خاندانش واگذار نشود، سپس چه توطئهها که نچیدند؟! پس آنها نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و سوگند یاد کردند که قصد هیچ توطئهای را نداشتهاند! پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «یحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَ لَقَدْ قَالُواْ كلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هَمُّواْ بِمَا لَمْ یَنَالُواْ

وَ مَا نَقَمُواْ إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن یَتُوبُواْ یَكُ خَیرًا لَّهُمْ وَ إِن یَتَوَلَّوْاْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِیمًا فىِ الدُّنْیَا وَ الاْخِرَهِ وَ مَا لهَُمْ فىِ الْأَرْضِ مِن وَلىِ ٍّ وَ لَا نَصِیرٍ»، (1) {به

خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند، و بر آنچه موفّق به انجام آن نشدند همّت گماشتند، و به عیبجویی برنخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است، و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند، و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت. }

فصل: و شدت حسد کردن بر مولایمان علی علیه السّلام به سبب مقام و منزلت انعامی که بدان دست یافته بود، بدان درجه رسیده بود که کارشان به هلاک و ریشهکن شدن کشید. به همین مناسبت حاکم عبیدالله بن عبدالله حسکانی که از رجال مشهور جمهور است، در کتاب «دعاء الهداهٔ إلی أداء حقّ الموالاهٔ» میگوید: این روایت را بر ابوبکر محمّد بن محمّد صیدلانی خواندم و او به صحّت آن اقرار نمود

1- . توبه/ 74

که حذیفهٔ بن یمان گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: هر کس من مولای اویم اینک علی مولای اوست، نعمان بن منذر فهری از جا برخاسته و گفت: این سخن از جانب خودتان است یا چیزی است که پروردگارت تو را به آن امر کرده است؟ فرمود: خیر، بلکه پروردگارم مرا بدان فرمان داده است. پس منذر گفت: خداوندا، سنگی از آسمان بر ما فرود آر! و هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از آسمان فرود آمده، وی را خونین ساخت و در جا کشت، پس خدای متعال آیه: «سَأَلَ سَائِلٌ

بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، (1) {پرسنده ای

از عذاب واقع شونده ای پرسید. }را نازل فرمود.

مؤلف: این حدیث را ثعلبی در تفسیر قرآن خود به شکلی بهتر و کاملتر از این روایت آورده است. و نیز صاحب کتاب «النشر والطیّ» آن را نقل کرده، گوید: هنگامی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخُم بود، مردم را فراخواند و آنها گرد آمدند، سپس دست علی علیه السّلام را گرفته و فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. این سخن در همه جا پیچید تا اینکه به گوش حارث بن نعمان فهری رسید. وی با شنیدن این سخن سوار بر شتر خود نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمد تا اینکه به ابطح رسید، پس ناقهاش را خوابانید و از آن پیاده گشته و زانوی آن را بست، سپس نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمد، در حالی که آن حضرت در میان جمعی از یاران خود بودند؛ پس گفت: ای محمّد، به ما فرمان دادی که شهادت دهیم معبودی جز الله نیست و تو فرستاده او هستی و ما آن را پذیرفتیم، و به ما امر نمودی که پنج بار نماز بخوانیم که آن را پذیرفتیم، و امر کردی که حج بگزاریم که آن را پذیرفتیم، اما این همه تو را راضی نکرد تا اینکه بازوی پس عمویت را گرفته و بالا برده، او را بر ما برتری داده و گفتی: هر که من مولای او بودم، علی مولای اوست! آیا این سخن را از خودت گفتی یا از خدای عزّوجل؟ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این سخن از جانب خداست! پس حارث برگشت تا به سمت شترش برود، در حالی

1- . المعارج/ 1

که میگفت: خداوندا، اگر آنچه محمّد میگوید حق است، پس بر ما از آسمان سنگ ببار یا عذابی دردناک بر ما بفرست! و هنوز به شترش نرسیده بود که خداوند سنگی بر سرش فرو بارید که از نشیمنگاهش بیرون زده، وی را در دم کُشت.(1)

توضیح: «ناقه ناجیهٔ و نجیّهٔ»: شتر تندرو

25. کمال الدین: زید بن ارقم گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از حجّهٔالوداع بازگشت، در غدیرخم منزل کرد، سپس دستور داد زیر چند درخت پر شاخ و برگ را جارو کنند. سپس فرمود: گویا به عالم دیگر فراخوانده شده و اجابت نمودهام. من دو شیء گرانسنگ را در میان شما بر جای مینهم که یکی از دیگری بزرگتر است و آن کتاب خداست و دیگری عترت من است، پس بنگرید که پس از من چگونه با این دو رفتار خواهید کرد؟ که این دو هرگز از هم جدا نخواهند گشت تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. سپس فرمود: یقیناً خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم. آنگاه دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و فرمود: هر کس من ولیّ او بودهام، اینک این ولیّ اوست، خداوندا دوست بدار هر که او را دوست میدارد و دشمن بدار هر کس با وی دشمنی کند! راوی گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این سخن را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدی؟ گفت: هر کس در آن درختزار بود، هم پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را با چشم خود دید و هم سخن او را با گوش خود شنید.(2)

کمال الدین محمّد بن حافظ از عبدالله بن سلیمان از احمد بن معلّی از یحیی بن حمّاد از ابوعوانه شبیه این روایت را نقل کرده است.

26. کشف الیقین: از کتاب محمّد بن ابی الثلج با اسناد خود گوید: ابو عبدالله جعفر صادق علیه السّلام فرمود: خدای عزّوجل در «کراع الغمیم» آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» را درباره علی علیه السلام نازل فرمود، سپس فرمود:«وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس». سپس ماجرای منصوب کردن علی علیه السّلام را به ولایت در غدیرخُم نقل نموده و گوید: و

1- . اقبال الأعمال : 453-459
2- . كمال الدين : 136

جبرئیل با قول خدای عزّوجل نازل گردید که «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِینًا» به علی امیرالمؤمنین. یعنی ای جماعت مهاجرین و انصار، در این روز خداوند دین شما را برایتان (با ولایت علی علیه السّلام) کامل فرمود و نعمتش را بر شما تمام کرد و راضی گشت که اسلام دین شما باشد، پس به سخنش گوش فرا دهید و از وی اطاعت کنید تا ظفر یابید و غنیمت به دست آورید.(1)

27. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: آخرین فریضهای که خداوند آن را نازل فرمود، فریضه ولایت است که میفرماید: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِینًا» و پس از این فریضه، فریضه دیگری نازل نشد تا اینکه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رحلت فرمود.(2)

28. تفسیر عیاشی: از جعفر بن محمّد خزاعی از پدرش روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در عرفات منزل کرد، جبرئیل نزد وی آمده و گفت: یا محمّد، خداوند تو را سلام میرساند و به تو میگوید: به اُمّت خود بگو: {امروز دین شما را برایتان کامل کردم} به ولایت علی بن ابی طالب {و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما[به عنوان] آیینی برگزیدم} و بعد از این آیهای بر شما نازل نخواهم کرد، زیرا تاکنون فریضههای نماز، زکات، روزه و حج را نازل کرده بودم و فریضه ولایت پنجمین فریضه است که آن چهار فریضه را جز به همراه این فریضه نمیپذیرم.(3)

29. تفسیر عیاشی: ابو جعفر باقر علیه السّلام فرمود: فرایض یکی پس از دیگری نازل میشدند و «ولایت» آخرین فریضهای بود که نازل گردید، پس خدای متعال چنین نازل فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ

1- . کشف الیقین: 46
2- . نسخه خطی . تفسیر برهان 1: 444
3- . نسخه خطی، تفسیر برهان 1: 444

لَکُمُ الْاسْلاَمَ دِیناً». سپس امام ابوجعفر باقر علیه السّلام فرمود: خداوند فرمود: پس از این فریضه، فریضه دیگری بر شما نازل نخواهم کرد.(1)

تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: تمام نعمت، وارد شدن به بهشت است.(2)

30. تفسیر عیاشی: صفوان جمّال گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون این آیه درباره ولایت نازل گردید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دستور فرمود، درختزار غدیرخُم جارو شد، سپس ندای «الصلاة جامعه» در داده شد، سپس فرمود: ای مردم، آیا من اولیتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ عرض کردند: آری، فرمود: پس، هر کس من مولای او بودهام اینک علی مولای اوست. پروردگارا، دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمنش را، سپس به مردم امر فرمود که با وی بیعت کنند. آنگاه مردم با وی بیعت کردند و چنان بود که مردم میآمد و با وی بیعت میکردند، اما آن حضرت سخن نمیگفت؛ و چون ابوبکر آمد، فرمود: ای ابوبکر، با علی بر ولایت بیعت کن! عرض کرد: از جانب خداست یا از جانب رسول اوست؟ فرمود: از جانب خدا و رسول اوست. سپس عمر آمد، آن حضرت فرمود: با علی بر ولایت بیعت کن! گفت: از جانب خداست یا از جانب رسول او؟ فرمود: از جانب خدا و رسول اوست. سپس عمر شانههای خود را تکان داد و روبرگردانده و به ابوبکر گفت: چهقدر زیر بازوی پس عمویش را میگیرد؟! عمر به سرعت از آن جمع بیرون رفت. مدتی نگذشت تا اینکه نزد پیامبر آمده و عرض کرد: یا رسول الله، من بنا به ضرورتی از جمع خارج شدم و مردی را دیدم که چنان جامه نیکویی برتن داشت که بهتر از آن را هرگز ندیدهام و او نیکو رخسارترین مردم و خوشبوترین آنها بود. آن مرد گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پیمانی را برای علی بست که جز کافر آن را نمیگشاید. پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای عمر، میدانی آن مرد کیست؟ عرض کرد: خیر، فرمود: جبرئیل بوده است، پس برحذر باش از اینکه تو اولین کسی باشی که گره این پیمان را بگشایی و کافر گردی. سپس امام صادق علیه السّلام

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی. تفسیر برهان 1: 444
2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی. تفسیر برهان 1: 444

فرمود: دوازده هزار تن شاهد برگزاری مراسم ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام در غدیر بودند اما وی نتوانست حق خود را بگیرد، اما هریک از شما صاحب مال بوده و شاهد داشته باشد، میتواند حقّ خود را بگیرد و آیه: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَا،لِبُون»(1) {حزب

خدا همان پیروزمندانند. } درباره علی علیه السّلام نازل شده است.(2)

31. تفسیر عیاشی: ابن عباس و جابر بن عبدالله گفتهاند: خداوند به محمّد امر فرمود علی را به عنوان ولیّ امر مردم معرفی نماید، لیکن آن حضرت بیم داشت که مردم بگویند به نفع پسر عمویش کار کرده و بدین سبب بر وی بشورند، پس خداوند به وی وحی فرمود که: «یَأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا ... مِنَ النَّاس» از این رو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخُم، وی را به ولایت بر مردم منصوب نمود.(3)

32. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که جبرئیل در حجّهٔ الوداع با اعلان امر علی بن ابی طالب علیه السّلام بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید. و آیه: «یَأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا یهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ»(4)

را ابلاغ نمود، رسول خدا سه روز درنگ فرمود تا اینکه به جحفه رسید و دست علی علیه السّلام را از بیم واکنش مردم بالا نبرد، و چون در روز غدیر در جحفه و در مکانی به نام «مَهیَعهٔ» فرود آمد، ندای الصلاهٔ جامعه سرداد، پس مردم گرد آمدند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چه کسی اولیتر از خودتان به شماست؟ - گوید: - سپس مردم با صدای بلند گفتند: خدا و رسول او. سپس برای بار دوم سؤال خود را تکرار فرمود که باز هم گفتند: خدا و رسول او، بار سوم نیز همین سؤال را پرسید و آنها گفتند: خدا و رسول او، سپس دست علی علیه السّلام را بلند کرده و فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن

1- . مائده/ 56
2- . تفسیر عیاشی . نسخه خطی

3- . تفسیر عیلشی . نسخه خطی
4- . مائده/ 67

باش با آنکه با وی دشمنی کند. و یاری کن هر کس را که یاریاش کند و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد، زیرا او از من است و من از او و او برای من منزلت هارون از موسی را دارد، با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.(1)

33. تفسیر عیاشی: عمر بن یزید گوید: امام صادق علیه السّلام بیمقدمه فرمود: ای ابوحفص، علی بن ابی طالب چه شگفتیها دید!! او ده هزار شاهد داشت اما نتوانست حقّش را بگیرد و هرکس میتواند با ارائه دو نفر شاهد به حقّش برسد. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به قصد حجّ از مدینه خارج شد و پنج هزار نفر همراه وی شدند و چون از مکه بازگشت، پنج هزار نفر دیگر از مردم مکه به عنوان مشایعت وی را همراهی نمودند و چون به جحفه رسید، جبرئیل با آیه ولایت علی علیه السّلام نازل شد و این در حالی بود که آیه ولایت وی قبلاً در منی نازل گشته بود، لیکن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از ابلاغ آن به خاطر مکانی که مردم در آن حضور داشتند خودداری نموده بود، پس جبرئیل گفت: «يَاأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا ... مِنَ النَّاس» اکنون آنچه را که کراهت داشتی در منی انجام دهی، به انجام برسان. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود زیر درختان را جارو کردند، پس یکی از مردم گفت: به خدا سوگند حتماً مصیبتی برایتان خواهد آورد؛ پس به عمر(2)

گفتم: این مرد کیست؟ گفت: آن حبشی است.(3)

توضیح: منظور از حبشی، عمر بن خطاب است که منتسب به صهّاک حبشه است.

34. زیاد بن منذر گوید: در محضر ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام بودم و مشغول سخن گفتن با مردم بود، پس مردی از اهل بصره به نام عثمان أعشی که از حسن بصری نقل حدیث میکرد برخاسته و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، فدایت گردم، حسن بصری حدیثی را برای ما نقل میکند و بر این باور است که این آیه درباره مردی نازل گشته، ولی نام آن مرد را به ما نمیگوید، آیه این است: «يَاأَيُّهَا

1- . نسخه خطی

2- . منظور عمربن یزید راوی حدیث است
3- . نسخه خطی

الرَّسُولُ بَلِّغْ ... رِسَالَتَهُ» و تفسیر آن این است: آیا از مردم بیم داری؟ پس خداوند تو را از گزند مردم نگاه میدارد. پس امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا دینش - منظور نماز وی است - را قضا نکند! او را چه میشود؟ او اگر میتوانست نامش را ببرد، حتماً چنین میکرد، جبرئیل بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نازل گشته و به وی گفت: پروردگارت تبارک و تعالی تو را فرمان میدهد که مردم را به سوی نمازشان رهنمون گردی و حجت را بر آن حضرت تمام کرد، پس به آن رهنمون شد تا حجّت بر آنان تمام شود، سپس بار دیگر نزد رسول خدا صَلی اللهِ علیهِ و آله آمده و گفت: خدای تبارک و تعالی تو را فرمان میدهد که اُمّت خود را با زکات آشنا کنی، همانطور که ایشان را به سوی نماز رهنمون گشتی، سپس وی را به زکات رهنمون شد و حجّت را بر او تمام کرد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز زکات را به آنان آموخت و حجّت را بر ایشان تمام کرد. سپس جبرئیل به سوی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده و گفت: خدای متعال تو را فرمان میدهد که مردم را در ماه رمضان که میان شعبان و شوّال قرار دارد، وادار به روزه کنی و این که در آن چه باید بکنند و چه نباید انجام دهند، همانطور که آنان را به سوی نماز و زکات رهنمون گشتی، سپس وی را با روزه آشنا کرد و حجّت را بر وی تمام نمود و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز اُمّت خود را به سوی روزه رهنمون گشت و حجّت را بر ایشان تمام کرد؛ سپس جبرئیل نزد پیامبرصَلی الله علیهِ و آله آمده و گفت: خدای تبارک و تعالی به تو فرمان میدهد که اُمتت را با حج آشناسازی، همانطور که آنان را با نماز، زکات و روزهشان آشنا کردی و حجّت را بر وی تمام کرد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز اُمّت خود را با حجّ آشنا نمود و حجت را بر ایشان تمام کرد؛ سپس جبرئیل نزد وی آمده و گفت: خدای تبارک و تعالی به تو امر میکند که اُمّت خود را به ولیّشان رهنمون گردی، همانگونه که ایشان را به نماز، زکات، روزه و حجّشان رهنمون گشتی و حجّت را بر وی تمام کرد. - گوید: - پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اُمّت من چندان از دوران جاهلیت دور نشدهاند! پس خداوند آیه :«يَاأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ... رِسَالَتَهُ» را نازل فرمود که تفسیر آن چنین است: آیا از مردم میترسی؟ خدا تو را از گزند مردم حفظ میکند! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله

برخاسته، دست علی بن ابی طالب را بالا برده و فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمنی کن با دشمنش و یاری رسان هر که یاریاش کند و خوار و ذلیل کن آنکه او را فرو گذارد و دوست بدار هر کس که او را دوست دارد و دشمن هر کسی باش که با وی دشمنی کند.(1)

35. تفسیر عیاشی: ابوالجارود گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی خداوند بر پیامبرش آیه: «يَاأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ... الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» نازل فرمود، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: ای مردم، همه پیامبران پیشین پس از سپری شدن دوره حیات دنیوی، دعوت خدا را اجابت نمودهاند و من نیز نزدیک است فراخوانده شوم و اجابت کنم و هم من مسؤول هستم و هم شما مسؤولید. شما در این مورد چه میگویید؟ گفتند: ما شهادت میدهیم که شما رسالت خدا را ابلاغ فرمودی، نصیحت کردی و آنچه بر عهده داشتی ادا کردی، پس خداوند بهترین پاداش را در میان پیامبران به شما عطا فرماید! فرمود: خدایا تو گواه باش! سپس فرمود: ای مسلمانان، باید حاضران به غایبان برسانند! من به هرکس که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده، ولایت علی را سفارش میکنم، آگاه باشید که ولایت علی ولایت من است و ولایت من ولایت پروردگار من است، این عهدی است که پروردگارم بر دوش من گذاشته و به من فرمان داده که آن را به شما ابلاغ کنم؛ سپس فرمود: آیا شنیدید؟ - و سه بار آن را تکرار کرد - پس یکی از میان جمع گفت: شنیدیم یا رسول الله.(2)

36. تفسیر امام عسکری: امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیر در همان محل معروف و مشهور، علی بن ابی طالبِ عالِم را ایستاند، فرمود: ای بندگان خدا، نسب مرا بیان کنید! پس گفتند: تو محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبد مناف هستی. سپس فرمود: ای مردم، آیا من اولیتر از شما به خودتان نیستم؟ آیا من مولای شما هستم و اولیتر از شما به خودتان؟ گفتند: آری یا رسول الله! پس نگاهی به آسمان افکنده و فرمود:

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

خداوندا، تو خود گواه باش. و هم او و هم مردم، سه بار سخن خود را تکرار کردند، سپس فرمود: بدانید که هر کس من مولای او بودم و اولیتر به او، اینک علی مولای او و اولیتر به اوست، خداوندا، دوست بدار هر کس که دوستش بدارد و دشمن بدار هر کس که با وی دشمنی کند و یاری کن هر که یاریاش رساند و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد! سپس فرمود: برخیز ای ابابکر و با علی بر امیری مؤمنان بیعت کن! پس ابوبکر برخاست و بیعت نمود. سپس فرمود: برخیز عمر و با وی به عنوان امیرمؤمنان بیعت کن! پس وی برخاست و بیعت کرد. سپس به همه آن نه نفر و بعد از آنها، بزرگان مهاجرین و انصار را فراخواند و همگی بیعت کردند، سپس عمر بن خطاب از میان جماعت برخاسته و گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی! سپس پراکنده شدند، در حالی که عهد و میثاقهای محکم بر این امر از ایشان گرفته شده بود. آنگاه جمعی از سرکشان و جبّاران ایشان میان خود دسیسه چیدند که اگر اتفاقی برای محمّد - صَلی الله علیهِ و آله - بیفتد، این امر را از علی دور میسازیم و نمیگذاریم به آن برسد، و خداوند از این توطئه ایشان آگاه بود. آنان نزد پیامبرصَلی الله علیهِ و آله آمده و میگفتند: علی را به زعامت ما گماردی که محبوبترین آفریده برای خدا و برای شما و برای ماست. ما را به وسیله او از سختگیری ستمگران و بد رفتاری حاکمان جائر بینیاز کردی!! و خداوند میدانست که باور قلبی ایشان خلاف گفتهایشان است و آنها دست به یکی کردهاند و بر دشمنی با علی علیه السلام استوارند و عزم آن دارند که خلافت را از کسی که استحقاق آن را دارد گرفته و به دیگری واگذارند، پس خداوند عزّوجل محمّد را از ماجرای ایشان آگاه نموده و فرمود یا محمّد، «وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْیَوْمِ الاْخِرِ وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِینَ* یخُادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ مَا یخَْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا یَشْعُرُونَ* فیِ قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمُ بِمَا کاَنُواْ یَکْذِبُون»،(1) {و

برخی از مردم می گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم»، ولی گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و

1- . بقره/ 10-8

مؤمنان نیرنگ می بازند ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند، و نمی فهمند. در دلهایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.} قول خدای عزّوجل: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ»، یعنی خدایی که تو را فرمان داد علی را به امامت و اکم بر امّتت و مدبّر امور آنها منصوب کنی « وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِينَ» یعنی: در حالی که به این گفته خود ایمان ندارند بلکه بر هلاک تو و او دسیسه چیدهاند و نیت کردهاند که اگر اتفاقی برای تو افتاد، تمرّد و سرپیچی کنند.

قول خدای عزّوجل: «يخُادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ مَا يخَْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ»: امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: این [آیه] هم پیوسته به توطئه چینی و گفتارشان درباره علی علیه السّلام و متّهم کردن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به سوء تدبیر به خاطر نصب علی علیه السّلام به ولایت ناشی میشود که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ایشان را فراخوانده، مورد عتاب و بازخواست قرار داد، لیکن آنان سوگندهای بسیار یاد کردند که دسیسهای نچیدهاند و اولین آنها گفت: یا رسول الله، آنقدر که برای این بیعت آمادگی داشتم، برای هیچ کاری آمادگی نداشتهام و امید آن دارم که خداوند به سبب آن درهای بهشت را به روی من بگشاید و مرا از بهترین ساکنان آن قرار دهد. و دومی گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! به هیچ چیزی به اندازه این بیعت اطمینان ورود به بهشت و نجات از دوزخ را نیافتهام، به خدا سوگند پس از آن همه اطمینانی که به خود دادهام، از نقض این بیعت خرسند نخواهم شد و این پیمان را نخواهم شکست، هرچند به فاصله آسمان تا عرش، مرواریدهای غلتان و جواهرات فاخر داده شوم. و سومی گفت: به خدا سوگند یا رسول الله، با این بیعت چنان خوشحال گشتم و به رضوان خدا امیدها بستهام که یقین دارم اگر تمام گناهان مردم روی زمین بر دوش من بود، با این بیعت جملگی از روی دوشم برداشته میشد و سوگند یاد کرد که آنچه میگوید راست است و لعنت فرستاد بر کسی که برخلاف آنچه وی بر آن سوگند یاد کرده، به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گزارش داده باشد، سپس بقیه جباران و سرکشان نیز به همین شکل آمدند و معذرت خواهی کردند، سپس خدای عزّوجل به محمّد صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «وَ

مَا يخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ » یعنی: با این نیرنگها کسی جز خود را زیان نمیرسانند و خداوند از آنها و یاری آنها بینیاز است و اگر نبود مهلتی که خداوند به ایشان داده، قادر نبودند به هیچ یک از فجور و طغیانشان دست یازند«وَ مَا يَشْعُرُونَ» یعنی اینکه خودشان نیز نمیفهمند که وضع به همین شکل است و خداوند پیامبرش را از نفاق آنها و دروغشان و کفرشان آگاه میسازد و به آن حضرت امر میفرماید، ایشان را به عنوان ستمگران پیمان شکن لعن کند و این لعن هرگز از آنها جدا نمیشود، زیرا در دنیا بندگان برگزیده خدا آنان را لعن میکنند و در آخرت گرفتار شدیدترین عذاب الهی میشوند.

درباره قول خدای عزّوجل: «فيِ قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمُ بِمَا كاَنُواْ يَكْذِبُون»، موسی بن جعفر علیه السّلام میفرماید: چون آن جماعت نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله معذرت خواهی کردند، آن حضرت لطف فرموده و آنچه را که در ظاهر بیان کردند، پذیرفت و باطنشان را به پروردگارشان واگذار نمود، لیکن جبرئیل نزد وی آمده و گفت: ای محمّد، خداوند علیّ اعلی تو را سلام فرستاده و میفرماید: این سرکشانی را که از دست آنها به خاطر علی علیه السلام آزارها به تو رسید و پیمان خود را در بیعت کردن با علی شکستند و تصمیم گرفتند که با علی از در مخالفت درآیند، از نزد خود طرد کن تا شگفتیهایی را که خداوند آفریده، به سبب اینکه جایگاهی نظیر جایگاه تو به وی عنایت فرموده و وی را جانشین تو گردانیده، مطیع و رام وی ساخته، آشکار سازد تا بدانند که ولیّ خدا علی علیه السّلام از ایشان بینیاز است و آنچه باعث گردیده از ایشان انتقام نگیرد، فرمان خداست که لزوماً تدبیر و حکمت بالغهای در آن نهفته است، هم برای علی علیه السلام و هم برای آنها، حکمتی که علی به آن عمل کرده، در پی تحقق آن است.

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، به آن جماعتی که آن کارها در مسأله ولایت علی علیه السّلام از ایشان سرزد و برای مخالفت با وی توطئه چیدند، امر فرمود از اردوی وی خارج شوند. سپس هنگامی که خواستند شتر آن حضرت را در گردنه یکی از کوههای مدینه رم دهند، به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، خداوند جلّ و علا به اینان فرمان داده تو را نصرت داده و یاری کنند و پیوسته در خدمت تو

و در اطاعت از تو تلاش کنند، پس اگر از تو اطاعت کردند، به نفع خودشان است که بابت آن در بهشت پادشاهانی جاودانه و برخوردار از نعمت خواهند بود و چنانچه با تو مخالفت کردند، شرّ آن دامنگیر خودشان خواهد شد و جاودانه در دوزخ شکنجه خواهند شد؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به آن جماعت فرمود: بدانید که اگر مطیع علی باشید، به سعادت میرسید و اگر با وی مخالفت کنید، بدبخت خواهید شد و خداوند او را با کسانی که آنان را به شما نشان خواهد داد و به آنچه به شما نشان خواهد داد، از شما بینیاز خواهد کرد.

سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، خدا را به جایگاه و منزلت محمّد و خاندان پاکش که تو خود پس از محمّد سرور ایشانی، سوگند داده، از وی بخواه که این کوهها را به هر چه دوست داری بدل کند. پس از پروردگار متعالش چنین خواست، آنگاه کوهها تبدیل به نقره شدند و آن کوهها وی را ندا داده گفتند: علی، ای وصیّ رسول پروردگار عالم، همانا خداوند ما را برای تو مهیّا کرده، اگر خواستی، ما را برای پیشبرد کارت هزینه کن؛ پس هر وقت ما را بخوانی، اجابت میکنیم تا فرمانت را بر ما برانی و خواستهات را به وسیله ما بر آوردهسازی و آنگاه تمام آن کوهها قلب به طلا شدند و همان سخنان کوههای نقره را تکرار کردند، سپس تبدیل به مُشک و عنبر و عبیر و جواهر و یاقوت گشته و جملگی وی را مخاطب قرار داده و گفتند: ای ابوالحسن، ای برادر رسول خدا، ما رام و گوش به فرمان تو هستیم، هر وقت قصد کردی ما را صدا بزنی تا در راهی مصرف کنی، تو را اجابت میکنیم و برای تو به هر چیزی که اراده کنی برمیگردیم؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، خدا را به محمّد و خاندان پاکش که پس از محمّد تو خود سرور آنانی سوگند بده که این درختها را تبدیل به مردانی مسلّح با هیبت و صخرههای آن را به شیر و پلنگ و اژدها تبدیل کند، پس علی علیه السّلام از خداوند همان را خواستار شد و ناگاه آن کوهها و تپّهها و دشتها پر از مردان جنگی غرقه در سلاح که هریک از آنها برای مقابله با دههزار مرد کافی بود، و نیز پر از شیر و پلنگ و اژدها گردید، به گونهای که تا چشم کار میکرد دیده میشدند و همه یکصدا میگفتند: ای علی، ای وصیّ رسول خدا، ما را خداوند رام تو کرده و

ما را فرمان داده است که هرگاه ما را بخوانی، تو را اجابت کنیم و هر که را تو امر فرمایی، ریشهکن کنیم؛ پس هروقت اراده کردی، ما را بخوان، تو را اجابت خواهیم کرد، و هر فرمانی که به ما بدهی، اطاعت خواهیم نمود.

ای علی، ای وصیّ رسول خدا، تو را نزد خدا چنان شأن عظیمی است که اگر از خدا بخواهی اطراف و اکناف زمین را یکجا گرد آورده و به شکل یک چنته چرمی در آورد، قطعاً چنین خواهد کرد؛ یا اینکه [اگر بخواهی] آسمان را بر زمین فرود آورد، قطعاً آن را انجام خواهد داد؛ یا اینکه زمین را برایت به آسمان ببرد، قطعاً چنین میکند؛ یا اینکه تمام آبهای شور دریاها را تبدیل به آب شیرین و گوارا یا جیوه یا درختِ «بان» کند، یا به هر نوع نوشیدنی یا روغنهای معطّر تبدیل نماید، قطعاً چنین میکند؛ و اگر اراده کنی که دریاها را منجمد سازد یا اینکه دیگر سرزمینها دریا شوند، حتماً چنین خواهد کرد، بنابراین سرکشی این سرکشان و مخالفت این مخالفان تو را اندوهگین نسازد، وضع آنان در دنیا به گونهای است که گویی دنیا از ایشان چنان بریده که هرگز در این دنیا نبودهاند و وضعیت آنان در آخرت چنان است که اگر بر آنان وارد گردی، گویی همواره در آنجا بودهاند؛ ای علی، آن کسی که با وجود کفر و فسق ایشان، آنان را علیرغم نافرمانی تو مهلت داده، همان کسی است که فرعون صاحب عمارت و خرگاه و نمرود بن کنعان و هر کس از سرکشان که طغیان نموده و ادّعای خدایی نمودهاند - که سردسته این طاغیان ابلیس، سرآمد همه اهل ضلالتهاست - را مهلت داده است، نه تو و نه آنها را برای دار فنا نیافریده است، بلکه برای دار بقا خلق شدهاید، لیکن از خانهای به خانه دیگر منتقل میشوید و پروردگار تو به کسی نیاز ندارد که بر آنها ریاست کند و مراقبت نماید، بلکه اراده فرمود که تو را بر ایشان شرافت بخشد و نشان دهد که افضل از آنهایی و اگر اراده میفرمود، قطعاً هدایتشان میکرد.

گوید: آن قوم با دیدن این صحنهها که برای پیامبر و علی بن ابی طالب علیه السّلام پیش آمد، علاوه بر بیماری جسم که بدان مبتلا بودند، به بیماری دلها نیز مبتلا شدند و آنگاه بود که خداوند فرمود: «فيِ قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی در دلهای این سرکشان شکّاک پیمان شکن، به سبب بیعتی که بر ولایت علی علیه السّلام گرفته

شده بود «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» به گونهای که به سبب آن بیماری، دلهایشان درباره وی به گمراهی افتاد، به کیفر آیات و معجزاتی که ایشان نمایاندی «وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمُ بِمَا كاَنُواْ يَكْذِبُون» یعنی به محمّد دروغ میگویند، وقتی مدعی میشوند که بر عهد و پیمان و بیعت، ثابت قدم هستیم.

امام عسکری علیه السّلام درباره قول خدای عزّوجل: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُواْ فيِ الْأَرْضِ قَالُواْ إِنَّمَا نحَْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» میفرماید: آن عالم - موسی بن جعفر علیه السّلام - فرمود: مفهوم آیه این است که چون به این بیعتشکنان روز غدیر گفته شود: با اظهار شکستن بیعت برای بندگان مستضعف خدا در زمین فساد نکنید و دین مردم را برایشان مشوّش نسازید و آنان را در رفتارشان دچار سر در گمی و حیرت نکنید، «قَالُواْ إِنَّمَا نحَْنُ مُصْلِحُونَ» چون ما نه به دین محمّد و نه به دینی غیر از دین محمّد اعتقادی نداریم و ما خود در امر دین در حیرت و سرگردانی به سر میبریم و به حسب ظاهر به نبوت محمّد رضایت میدهیم و اظهار میکنیم که دین و شریعت او را قبول داریم، اما در باطن به حسب میل خودمان تصمیم میگیریم و از زندگی لذت میبریم و او را رها میسازیم و در رفاه زندگی میکنیم و خود را از بندگی محمّد آزاد میسازیم و از اطاعت پسر عمّش علی باز میداریم تا اگر کارش در دنیا پا گرفت و مستقر شد، به وی روی بیاوریم و اگر کارش به فرجام نرسید، به دشمنانش میپیوندیم.

خدای عزّوجل میفرماید: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» یعنی به خاطر کارهایی که از آنها سر میزند؛ زیرا خداوند متعال نفاق آنها را بر پیامبرش روشن میسازد و او ایشان را لعن کرده و دستور میدهد مسلمانان نیز آنان را لعن کنند؛ و دشمنان مؤمنان نیز به آنها اعتماد ندارند، چون گمان میبرند همانند رفتارشان با اصحاب محمّد صَلی الله علیهِ و آله، با ایشان نیز منافقانه رفتار میکنند، از این رو نزد ایشان نیز منزلتی نخواهند یافت و همانند افراد مورد اعتماد با آنان رفتار نخواهند کرد.

امام عسکری علیه السّلام درباره قول خدای عزّوجل: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُواْ أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا

يَعْلَمُون»،(1) {و

چون به آنان گفته شود: «همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می گویند: «آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده اند، ایمان بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم خردانند ولی نمی دانند.} میفرماید: امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: یعنی: اگر به این بیعتشکنان گفته شود - برگزیده مسلمانان امثال سلمان، مقداد، عمّار و ابوذر به آنها گفته بودند - : به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و به علی که پیامبر او را همشأن خود قرار داده و جانشین خود نموده و مصالح دین و دنیا را جملگی مشروط به پذیرش ولایت وی نمود، ایمان بیاورید و به این پیامبر ایمان بیاورید و تسلیم ولایت این امام شوید و در ظاهر و باطن مطیع وی شوید، همانطور که مردمان مؤمنی چون سلمان، مقداد، ابوذر و عمّار ایمان آوردند، اما آنها در پاسخ به این خواسته، به کسانی که محرم اسرار آنهایند و نه به این مؤمنان، - زیرا جرأت نداشتند پاسخ قلبی خود را با ایشان در میان گذارند بلکه ما فیالضمیر خود را برای کسانی از خویشاوندان خود که یقین داشتند از منافقان هستند و نیز از افراد سست عقیده و یا از مؤمنانی که یقین داشتند راز آنها را برملا نخواهند کرد - میگفتند: «آیا همانگونه که کمخردان ایمان آوردهاند، ایمان بیاوریم؟ !» و منظورشان سلمان و یاران وی بود که خالصانه به علی علیه السلام عشق میورزیدند و از وی اطاعت میکردند و با دوستی با دوستان علی علیه السّلام و دشمنی با دشمنان وی خود را انگشتنما کردند. بهگونهای که چنانچه کار محمّد صَلی الله علیهِ و آله به افول میگرایید، دشمنان وی اینان را پراکنده میساختند و دیگر پادشاهان و مخالفان محمّد صَلی الله علیهِ و آله، آنان را به هلاکت میرساندند، یعنی اینکه ایشان به سبب رویارویی با دشمنان محمّد صَلی الله علیهِ و آله، نادان کمخردند!!

خدای عزّوجل میفرماید:«ألا إنّهم هم السفهاء» یعنی سبک مغزان سست عقیده، خود ایشان هستند، کسانی که به درستی در کار محمّد صَلی الله علیهِ و آله دقّت نظر به خرج ندادند تا نسبت به نبوّت وی شناخت درستی پیدا کنند و نسبت به

1- . بقره/ 13

درستی معنای منوط کردن دین و دنیا به ولایت علی علیه السّلام معرفت پیدا کنند تا اینکه به سبب ترک تأمّل در حجّتهای خدا، بر جهل خود باقی ماندند و بدین ترتیب از محمّد و خویشاوندان او و نیز مخالفان آنها میترسیدند و نمیدانستند کدام دسته سرنگون خواهد شد و ممکن است ایشان نیز با آنان به هلاکت برسند، بنابراین، کمخردان و سفیهان، خودِ اینان هستند که به خاطر نفاقشان، نه از محبّت محمّد صلی الله علیه و آله و مؤمنان بهرهمند بودند و نه از دوستی و مودّت یهود و دیگر کفّار، زیرا اینان رفتاری منافقانه داشتند، به گونهای که از یک طرف نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله و برادرش علی علیه السلام، تظاهر به دوستی و موالات نموده و چنان وانمود میکردند که با یهود و نصاری و نواصب دشمناند، اما از طرف دیگر، همین رفتار را با دشمنان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله داشتند؛ و تصوّر میکردند رفتار منافقانه با پیامبر، شبیه رفتار منافقانه با دشمنان اوست، در حالی که نمیدانستند وضع به این شکل نیست بلکه خداوند پیامبرش را از اسرار آنها آگاه میسازد و آن حضرت ایشان را از پیرامون خود طرد کرده و لعن میفرماید و ساقطشان میکند. (1)

توضیح: «طلاع الشیء» - با کسر طاء - پُرِ آن، و مراد از «بان» روغن درخت آن است که معروف است.

مؤلف: ابن جوزی در کتاب «مناقب» گوید: حدیث رسول اکرم صَلی الله علیهِ و آله: «مَن کُنت مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ» را احمد بن حنبل در مسند خود و «الفضائل» خود و ترمذی نیز در مسند خود آن را ثبت کردهاند. اما به طریق احمد، از زاذان روایت شده که گفت: شنیدم که علی علیه السّلام در حیاط مسجد از مردم میپرسید: مردانی را به خدا سوگند میدهم که در روز غدیرخمّ شنیدهاند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «مَن کُنت مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ»؟ پس سیزده نفر از صحابه برخاسته و شهادت دادند که شنیدهاند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چنین فرموده است. طریق ترمذی نیز به همین شکل است، لیکن بر آن افزوده است: «اللّهُمَّ والِ مَن ولاه و عادِ مَن عاداه و أدِرِ الحقَّ مَعَه کیفما دار»، (خداوندا، دوست بدار هر که دوستش

1- . تفسیر امام عسکری : 45-41

میدارد و دشمن بدار هر که با وی دشمنی کند و حق را با وی بگردان هرگونه که گردید و هر جا که گردید.) ترمذی گوید: این حدیث «حسن» است.

و اما طریق «الفضائل»: احمد از بُریده از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست. و در همین روایت آمده است: پس در حیاط مسجد، سی مرد یا جمع کثیری برخاستند و شهادت دادند که آن حدیث را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهاند. و احمد در الفضائل از رباح بن حارث روایت کرده که گفت: جمعی نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده و گفتند: سلام بر تو ای مولای ما!- و ایشان که در حیاط مسجد بود - فرمود: چگونه من مولای شما باشم در حالی که شما مردمی عرب هستید؟! عرض کردند: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدیم که در روز غدیرخم فرمود: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه». رباح گوید: پرسیدم: اینان که هستند؟ به من گفته شد: جمعی از انصار هستند که ابو ایّوب انصاری صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در میان ایشان است.(1)

مؤلف: ابن بطریق آن را از عبدالله بن احمد از پدرش از یحیی بن آدم از جیش بن حارث بن لقیط از رباح بن حارث روایت کرده است.(2)

سپس ابن جوزی گوید: احمد گفت: ابن نمیر ما را حدیث کرد، عبدالملک ما را از عطیّه عوفی حدیث کرد که گفت: نزد زید بن ارقم آمده و به وی گفتم: پدرزنی دارم که در مورد علی بن ابی طالب علیه السّلام در روز غدیرخُم از قول تو با من سخن گفته و من دوست دارم آن را از خود شما بشنوم. پس به من گفت: شما مردم عراق قابل اعتماد نیستید. گفتم: از جانب من خیالت آسوده باشد. پس گفت: آری، در جحفه بودیم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، ظهر هنگام در حالی که دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را در دست داشت به سوی ما آمده و فرمود: ای

1- . نسخه خطی
2- . العمدهٔ: 46

مردم، آیا نمیدانید که من اولیتر از مردم به خودشان هستم؟ گفتند: بلی، پس فرمود: هر که من مولای او بودهام، اینک علی مولای اوست - چهار بار آن را تکرار فرمود .(1)

العمده: عبدالله بن احمد از پدرش مانند آن را نقل کرده است.(2)

مؤلف: ابن جوزی گوید: و احمد نیز گفت: عفّان ما را روایت کرد، حمّاد بن سلمه ما را روایت کرد، عدیّ بن زید از عدّی بن ثابت از براء بن عازب برای ما روایت کرد که گفت: در سفری در خدمت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم که در غدیرخُم اطراق کردیم. پس ما را ندا در دادند: الصلاهٔ جامعه! و مکانی میان دو درخت برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله جارو شد. سپس آن حضرت نماز ظهر را با ما گزارد و دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را بالا برده و فرمود: خداوندا، هر که من مولای او بودم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، یاری رسان به آنکه یاریاش کند و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد! پس عمر بن خطاب گفت: گوارا باد بر تو ای فرزند ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.(3)

مؤلف: سیّد آن را در «الطرائف» و ابن بطریق در «العمده» از احمد بن حنبل و ثعلبی با اسنادشان از براء روایت کردهاند.(4)

سپس ابن جوزی گفت: علمای سیره نویس اتفاق نظر دارند که داستان غدیر پس از بازگشت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از حجّه الوداع در هجدهم ماه ذی حجّهٔ رخ داده و در آن هنگام از میان صحابه و از اعراب و از ساکنان حومه مکه و مدینه، یکصد و بیست هزار نفر با وی بودهاند. اینها کسانی بودند که حجّهٔ الوداع را با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برگزار کرده و این حدیث را از وی شنیدند، و شعرای بسیاری درباره واقعه غدیر شعر سرودهاند، از جمله حسّان بن ثابت گوید:

- روز غدیر پیامبرشان ایشان را ندا در میدهد، در خُم، و پیامبر در حالی که ندا کننده باشد، چه شنواننده است!

1- . نسخه خطی

2- . العمدة : 47
3- . نسخه خطی
4- . الطرائف: 36 . العمدة : 45

تا آنجا که میگوید:

- من بدان راضی و خشنودم که تو پس از من، امام و هادی مردم باشی،

- پس هر که من مولای وی بودهام، اینک علی ولیّ اوست، پس یارانی راستین و دوستدار او باشید.

- آنجا بود که پیامبر دعا فرمود که خداوندا، دوستدار هر کس باش که او را دوست بدارد و دشمن آنکس باش که دشمن علی باشد.

پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای حسّان، تا زمانی که با زبانت از ما دفاع میکنی پیوسته مؤیَّد به روح القدس باشی. و قیس بن سعد بن عباده انصاری این ابیات را - که در جنگ صفین نیز آن را در حضور امیرالمؤمنین علیه السّلام قرائت نمود - سرود:

- چون دشمن بر ما ستم آغاز کرد، گفتم: ما را پروردگارمان بسنده است، و چه نیکو وکیلی است؛

- و علی امام ماست و امام دیگر مردمان، و این را قرآن آورده است؛

- روزی که پیامبر فرمود: هر که من مولای او بودم، اینک علی مولای اوست و این خود امری بس بزرگ و ارجمند است؛

- و رسول خدا آن را چنان با صراحت به اُمّت گفت، که هیچ خدشهای بر آن وارد نباشد.

و کُمیت گوید:

- بیخوابی خواب را از چشم تو ربود، و اشکهایی که از آن فرو میریخت نیز؛

- نزد خدای رحمان قرآن را شفیع قرار میدهند، لیکن شفیع ما در روز قیامت ابوالحسن است؛

- در روز دوح که روز غدیرخم است، پیامبر ولایت او را آشکار نمود، البته اگر اطاعت شود!

- لیکن آن مردم، آن را به یکدیگر حواله کردند و من ندیدم امری به این خطیری که چنین تباه گردد.

و این داستانی عجیب دارد که یکی از برادران آن را برای من نقل کرده و گفت: شبی که این ابیات را سرودم، با فکر آن به خواب رفتم و در عالم رؤیا امیرالمؤمنین علیه السّلام را دیدم که به من فرمود: ابیات کُمیت را برای من بخوان، پس آن ابیات را بر ایشان خواندم، و چون آن را به پایان بردم فرمود:

- هیچگاه روزی مانند آن روز ندیده‌ام، و ندیده‌ام که حقی چون حق او چنین تباه گردد.

- گوید: - پس وحشت زده از خواب بیدار شدم.

و سیّد حمیری گوید:

- ای کسی که آخرتش را به دنیا فروخته، خداوند چنین فرمانی داده است،

- به چه سبب با علیّ مرتضی به دشمنی برخاستی، در حالی که احمد از او راضی و خشنود بود؟

- آن کیست که در روز غدیرخم، احمد از میان مردم بدو افتخار نمود؟

- از میان یارانش، در حالی که در پیرامون وی بودند، او را به پاداشت و از وی چنین نام برد:

- این علی بن ابی طالب است، مولای هرکس که من مولایش بوده‌ام؛

- پس ای خدای متعال، دوست بدار آنکه دوستش میدارد، و دشمنی کن با آنکه با وی دشمنی کرده است.

37. تفسیر عیاشی: جابر بن ارقم گوید: در حالی که در مجلسی بودیم و برادرم زید بن ارقم با ما سخن میگفت، ناگاه مردی که سوار بر اسبش بود و جامه سفر به تن داشت بر ما وارد گردید و سلام کرده، سپس ایستاد و گفت: آیا زید بن ارقم در میان شماست؟ پس زید گفت: زید بن ارقم من هستم؟ کارت چیست؟ آیا میدانی از کجا آمده‌ام؟ پاسخ داد: خیر، گفت: از فسطاط مصر و برای اینکه حدیثی را از تو بشنوم که آن را از رسول خدا

صَلی الله علیهِ و آله نقل میکنی. پس زید به وی گفت: چه حدیثی؟ گفت: حدیث غدیرخُم در ولایت علی بن ابی طالب علیه

ص: 186

السّلام. پس زید گفت: ای برادر زاده ! اینکه با تو میگویم، مربوط به قبل از غدیرخُم است: جبرئیل روح الأمین علیه السّلام با ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید. پس آن حضرت جمعی را فراخواند که من هم یکی از آنها بودم، و با آنها مشورت کرد تا در موسم حج آن را ابلاغ کند، اما ما نمیدانستیم باید به وی چه بگوییم؟ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بگریست، پس جبرئیل به وی گفت: ای محمّد، تو را چه میشود؟ آیا از فرمان خدا بیتابی میکنی؟ پس فرمود: هرگز چنین نیست ای جبرئیل، لیکن خداوند میداند که من از قریش چه کشیدهام، آنگاه که رسالت مرا نمیپذیرفتند تا اینکه مرا امر به جهاد با ایشان فرمود و سربازانی از آسمان بر من نازل فرمود که مرا یاری کردند، اینک چگونه میپذیرند که علی پس از من جانشین من شود؟ پس جبرئیل رفت و سپس دوباره نزد وی آمد و آیه: «فَلَعَلَّکَ تَارِکُ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْک»،(1) {و

مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود } را بر وی نازل کرد.

پس چون به هنگام بازگشت در جحفه منزل کردیم و خیمههایمان را بر افراشتیم، جبرئیل نازل گشت و این آیه را با خود آورد: «يَاأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»،(2) {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. } و ما در حالی که مشغول کار بودیم، صدای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را شنیدیم که ندا در داده بود: ای مردم، داعی خدا را اجابت کنید، من رسول خدا هستم. پس در اوج شدّت گرما با شتاب نزد آن حضرت رفتیم و دیدیم که ایشان از شدّت گرما، یکی از جامههای خود را روی سر و یکی دیگر را روی پای خویش انداخته است و دستور داد زیر درختان جارو شود، پس آنجا از هر چه خار و خاشاک و سنگ بود، پاک گردید؛ پس یکی گفت: چه چیزی وی را وادار به تمیز کردن این مکان کرده است در حالی که خیلی زود باید اینجا را ترک کند، جز اینکه قرار است مصیبتی بر شما

1- . هود/ 12
2- . مائده/ 67

نازل کند؟! و چون از کار نظافت زیر درختان فارغ شدند، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله امر فرمود که زین اسبان و پالان چهار پایان و جهاز شتران و خورجینهایمان را یکجا گرد آوریم. سپس آنها را روی هم قرار داده و پارچهای بر رویشان انداختیم، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از آن بالا رفته و پس از حمد و ثنای خدا فرمود:

ای مردم، در شب عرفه آیهای بر من نازل گردید که من از بیم آنکه بهتان زنان مرا متّهم به دروغگویی کنند، در ابلاغ آن درنگ کردم تا اینکه در این مکان، تهدید و وعیدی از جانب پروردگارم نازل گردید که اگر بدان عمل نکنم مؤاخذه میشوم. بدانید و آگاه باشید که من نه از قومی واهمه دارم و نه خویشاوندی را به صرف خویشاوند بودن دوست میدارم. ای مردم، چه کسی اولیتر از شما به خودتان است؟ عرض کردند: خدا و رسول او، فرمود: خداوندا، تو خود شاهد باش و تو ای جبرئیل، شاهد باش، و این سخن را سه بار تکرار فرمود، آنگاه دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و بالا برده، سپس فرمود: خداوندا، هر که من مولای او هستم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن باش و به آنکه یاریاش کند یاری رسان و خوار و ذلیل کن آنکه وی را فرو گذارد - سه بار آن را تکرار نمود - سپس فرمود: آیا شنیدید؟ عرض کردند: آری به خدا، فرمود: پس اقرار هم کردید؟ عرض کردند: بلی، آنگاه آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوندا، تو شاهد باش، و تو ای جبرئیل، شاهد باش. سپس پایین آمد و ما به سمت بار و بنه خود رفتیم و در کنار خیمه من، خیمهای متعلق به سه تن از قریش بود و حذیفهٔ بن یمان همراه من بود، پس شنیدیم که یکی از آن سه نفر میگوید: به خدا سوگند اگر محمّد گمان کند که پس از وی کار جانشینی علی به سامان خواهد رسید، نابخرد است! و دیگری گفت: میگویی نابخرد؟ مگر نمیدانی او دیوانهای است که نزدیک بود نزد زن ابن ابی کبشه از پای درآید؟ و سومی گفت: کاری به او نداشته باشید، چه بیخرد باشد و چه دیوانه! اما به خدا سوگند، آنچه میگوید: هرگز اتفاق نخواهد افتاد! پس حذیفه از سخنان ایشان به خشم آمده و گوشه خیمه را بالا زده و سر خود را به درون خیمه برده و به ایشان گفت: رسول

خدا زنده است و در بین شما و از جانب خدا بر او وحی نازل میشود، آن وقت شما چنین میکنید؟! به خدا سوگند خیلی زود او را از گفتههایتان آگاه خواهم کرد. گفتند: ای عبدالله، تو اینجا بودی و سخنان ما را شنیدی؟! راز ما را بپوشان که هر همسایگی امانتی دارد. پس به آنان گفت: این یکی شامل امانت همسایگی نمیشود و این نشستها مشمول امانتداری نمیشود؛ اگر این سخنان را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نهان دارم، نسبت به خدا و رسولش خیرخواه نبودهام. پس به وی گفتند: ای ابا عبدالله، هر چه میخواهی بکن که به خدا سوگند ما قَسَم یاد خواهیم کرد که چنین نگفتهایم و تو بر ما دروغ میبندی، در این صورت، آیا گمان تو را تصدیق و ما را تکذیب میکند، در حالی که ما سه نفر هستیم؟ پس به آنان گفت: من اگر به تکلیف خود در مقابل خدا و رسولش عمل کنم، دیگر اهمیتی نمیدهم چه اتفاقی خواهد افتاد، شما هرچه میخواهید بگویید.

سپس رفت تا اینکه نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمد، در حالی که علی علیه السّلام در آن طرفتر ایستاده و دست در حمایل شمشیر خود کرده بود. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را از گفتههای آن جماعت آگاه نمود. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در پی ایشان فرستاد و چون آمدند، به آنها فرمود: چه گفتید؟! گفتند: به خدا سوگند چیزی نگفتهایم، اگر کسی چیزی از زبان ما به شما گفته، به ما دروغ بسته است! در همین حال جبرئیل با این آیه نازل شد: «يحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَ لَقَدْ قَالُواْ كلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَامِهِم»،(1) {به

خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند.} علی علیه السّلام با شنیدن این سخنان فرمود: هرچه میخواهند بگویند، به خدا سوگند هنوز هم قلبم در قفسه سینهام میتپد و هیچ بیمی از وی ندارم؛ حمایل و شمشیرم را به گردن آویختهام و اگر قصد دست درازی داشته باشند، دست روی دست نخواهم گذاشت. سپس جبرئیل به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گفت: بر کاری که اتفاق خواهد افتاد، شکیبا باش؛ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ

-1 . توبه/ 74

و آله علی علیه السّلام را از آنچه جبرئیل به وی گفته بود، آگاه نمود، پس علی علیه السّلام فرمود: بنابراین، در برابر مقدّرات شکیبا خواهم بود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: و پیرمردی از میان مردم گفت: اگر ما در میان اقوام آنچنانیم که این میگوید، در آن صورت از الاغ هم بدتریم. - گوید: - و یکی دیگر که جوانی در کنار وی بود گفت: اگر راست گفته باشی، ما از الاغ هم بدتریم.(1)

38. جعفر بن محمّد خزاعی از پدرش روایت کرده که گفت: شنیدم ابا عبدالله صادق علیه السّلام فرمود: چون پیامبرصَلی الله علیهِ و آله آن سخنان را در غدیرخم بیان فرمود و مردم به خیمههای خود رفتند، مقداد بر جمعی از ایشان گذر کرد، در حالی که میگفتند: به خدا سوگند اگر از یاران خسرو شاه ایران و قیصر پادشاه روم بودیم، در جامههای خز و پر نقش و نگار و دیبا و دیگر بافتهها بودیم، لیکن با او (پیغمبر صَلی الله علیهِ و آله) همه چیزمان زبر است و خشن، خوراکمان خشن است و جامههای زبر میپوشیم و حالا که مرگش سررسیده و اجلش نزدیک گشته و روزگارش به سر آمده، میخواهد علی را به جانشینی خود منصوب کند، لیکن به خدا سوگند به او خواهیم فهماند که اجازه نمیدهیم چنین شود. - گوید:- پس مقداد نزد پیامبرصَلی الله علیهِ و آله رفته و او را از ماجرا آگاه نمود. پس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: الصلاة جامعة. پس آنها گفتند: مقداد کار خود را کرد، برخیزیم و علیه او همدست شویم. سپس راه افتادند تا اینکه به مقابل پیامبرصَلی الله علیهِ و آله رسیده و گفتند: یا رسول الله، پدر و مادرانمان فدای تو باد یا رسول الله! قَسَم به آنکه شما را به حق فرستاد و به نبوّت گرامی داشت، سخنی را که از ما به شما رساندهاند، ما نگفتهایم! نه، سوگند به آنکه تو را بر بشریت برگزید، ما چنین نگفتهایم! - گوید: - پس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَ لَقَدْ قَالُواْ كلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَ مَا نَقَمُواْ إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ»،(2) {به نام خداوند رحمتگر مهربان، به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی، تفسیر برهان 2: 145-146

2- . توبه / 74

آوردنشان کفر ورزیده اند، و بر آنچه همّت گماشتند.} ای محمّد، که در شب گردنه عقبه تو را به قتل رسانند{موفق به انجام آن نشدند و به عیبجویی برنخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند.} یکی از این افراد کلّه فروش و دیگری پارچه فروش بود و کلافهای نخ جابهجا میکرد که خداوند آنان را به واسطه رسولش بینیاز گردانید، ولی حالا تیزی خشم و تیزی شمشیر خود را متوجه او کردهاند!

ابّان بن تغلب به نقل از آن حضرت علیه السّلام گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیر علی علیه السّلام را به ولایت منصوب نموده و فرمود: «هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست». دو مرد از قریش سرهای خود را به هم نزدیک کرده و گفتند: به خدا سوگند، هرگز تسلیم گفته وی نخواهیم شد؛ سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از گفتههای ایشان باخبر شد و آنها را بازخواست فرمود، لیکن آنها به خدا سوگند یاد کردند که چیزی نگفتهاند، آنگاه جبرئیل بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید و این آیه را بر وی خواند: «یحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَ لَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَ مَا نَقَمُواْ إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُواْ يَکُ خَيرًا لَّهُمْ وَ إِن يَتَوَلَّوْاْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فىِ الدُّنْيَا وَ الْأَخِرَهِ وَ مَا لهَُمْ فىِ الْأَرْضِ مِن وَلىٍِّ وَ لَا نَصِيرٍ»، (1) {به

خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند، و بر آنچه موفّق به انجام آن نشدند همّت گماشتند، و به عیبجویی برنخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است، و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند، و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت.} امام صادق علیه السّلام فرمود: اما آنها توبه نکردند و به خلافت هم رسیدند.(2)

1- . توبه/ 74
2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی . تفسیر برهان 2: 147-146

توضیح: فیروز آبادی گوید: مشرکان به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میگفتند: «ابن ابی کبشه»، به مردی تشبیه کردند که مردی از خزاعه با قریش در پرستش بتها مخالفت ورزید؛ یا اینکه این نام، کُنیه وهب بن عبدمناف جدّ پیامبرصَلی الله علیهِ و آله از جانب مادر است، زیرا گویا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی شباهت ظاهری داشته است، یا ممکن است کنیه شوهر حلیمه سعدیه باشد.(1)

و گوید: «القرمل» بر و زن جعفر نام درختی ضعیف و بیخار است و اگر بر وزن « زبرج» باشد، مو یا پشمی است که زن به موی خود میبندد.(2)

39. مناقب ابن شهر آشوب: واحدی در «اسباب نزول القرآن» با اسناد خود از اعمش و ابوجحّاف از عطیّه از ابوسعید خدری؛ و ابوبکر شیرازی در «فیما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السّلام» با اسناد از ابن عباس؛ و مرزبانی در کتاب خود از ابن عباس روایت کردهاند که گفت: آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» در روز غدیرخم درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است.

تفسیر ابن جریح و عطاء ثوری و ثعلبی گفتهاند که این آیه در فضیلت علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است.

ابراهیم ثقفی با اسناد خود از خدری، بریده اسلمی و محمّد بن علی گوید: این آیه در روز غدیر در شأن علی علیه السّلام نازل شده است.

تفسیر ثعالبی: جعفر بن محمّد صادق علیه السّلام فرمود: معنای آیه چنین است: آنچه از جانب پروردگار در فضیلت علی بن ابی طالب علیه السّلام بر تو نازل گردیده، ابلاغ کن. و چون این آیه نازل شد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را بلند کرده و فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

و از او با اسنادش از کلبی: این آیه نازل شد که به موجب آن پیغمبر صَلی الله علیهِ و آله ولایت علی علیه السّلام را ابلاغ کند، از این رو رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: هر کس من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خدایا دوست بدار دوستدارش را و دشمنی کن با دشمنش؛ پس

1- . القاموس المحيط 2: 285
2- . القاموس المحيط 4: 37

قول خدای عزّوجل:«یَأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» دارای پنج نکته است: یک کرامت، یک فرمان، یک داستان، عزل و عصمت. خداوند به پیامبرش فرمان داد علی را به عنوان امام منصوب کند، لیکن آن حضرت از کراهت تکذیب قومش، در ابلاغ آن درنگ کرد، سپس آیه:« فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلیَ ءَاثَارِهِمْ إِن لَّمْ یُؤْمِنُواْ بِهَاذَا الْحَدِیثِ أَسَفًا»(1) {شاید،

اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پیگیریِ [کار] شان تباه کنی.} نازل شد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنان را امر فرمود که به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهند. چند روز پس از آن این آیه نازل شد:« یَأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» که تفسیر قول خدای متعال:« فَأَوْحَی إِلیَ عَبْدِهِ مَا أَوْحَی»(2) {آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود.} در شب معراج در شأن علی علیه السّلام است و چون وقت آن فرا رسید، فرمود: آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته ابلاغ کن و آنچه بر تو وحی گردیده، یعنی آنچه در شب معراج درباره علی علیه السّلام بر تو نازل گردیده، ابلاغ کن.

ابوسعید خدری و جابر انصاری گویند: وقتی آیه:«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» نازل گردید، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بعد از من. نطنزی در «الخصائص» آن را روایت کرده است.

عیّاشی از امام صادق علیه السّلام: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» با منصوب کردنِ پاسدار دین و «وَ أَتمْمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ » با ولایت ما، « رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِینًا» یعنی خود را تسلیم ولایت ما کردن است.

امام باقر و امام صادق علیهما السّلام: این آیه در روز غدیر نازل شده است. و یک یهودی به عمر گفت: اگر این روز (غدیر) متعلّق به ما بود، آن را عید قرار میدادیم، پس ابن عباس گفت: و چه روزی کاملتر از این عید است؟!

1- . کهف / 6
2- . نجم/ 10

ابن عباس: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هشتاد و یک روز پس از نزول این آیه وفات یافت.(1)

توضیح: مؤلف: این گفته بر اساس روایت عامه است که وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را در دوازدهم ماه ربیع الاول میدانند و بیانگر آن است که این آیه اندکی پس واقعه غدیر نازل شده است.

40. مناقب ابن شهر آشوب: سدّی گوید: پس از نزول این آیه، خداوند هیچ آیهای درباره حلال یا حرام نازل نفرمود؛ و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در ماه ذی حجّۀ و محرم حج گزارد، سپس رحلت فرمود. و نقل است که چون آیه: «إنّما ولیّکم الله و رسوله» نازل شد، خداوند متعال به وی امر نمود که ولایت علی علیه السّلام را آشکار سازد، اما پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به دلیل شناختی که از فساد دلهای آنان داشت، در ابلاغ آن درنگ نمود، سپس آیه: «یَأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ» و پس از آن آیه: «وَ اذْکُرُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ» و سپس: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» نازل گردید و در اینها، پنج بشارت وجود دارد: اکمال دین، اتمام نعمت، خشنودی خدای رحمان، تحقیر شیطان و نومیدی منکران به استناد آیه: «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم» و روایت است که غدیر عید اکبر است.

ابن عباس: در این روز (غدیر) پنج عید باهم یکجا جمع شدند: جمعه، غدیر، عید یهود، نصاری و مجوسیان و پیش از آن شنیده نشده که در یک روز پنج عید با هم جمع شوند؛ و در روایت ابوسعید خدری، غدیر در روز پنجشنبه بود.

و علما بر پذیرش این روایت اتفاق دارند، لیکن اختلاف بر سر تأویل آن حاصل گردید. این روایت را محمّد بن اسحاق، احمد بلاذری، مسلم بن حجّاج، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن دارقطنی، ابوبکر بن مردویه، ابن شاهین، ابوبکر باقلانی، ابوالمعالی جوینی، ابو اسحاق ثعلبی، ابوسعید خرگوشی، ابوالمظفّر سمعانی، ابوبکر بن شیبه، علی بن جعد، شعبه، اعمش، ابن عباس، ابن ثلّاج، شعبی، زهری، اقلیشی، ابن البیِّع، ابن ماجه، ابن عبدربّه، الکانی، و ابویعلی موصلّی از چندین طریق، و احمد بن

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 526-527

حنبل از چهل طریق، ابن بطّه از بیست و سه طریق، ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق در کتاب «الولایهٔ»، ابو العباس بن عقده از یکصد و پنج طریق و ابوبکر جعابی از یکصد و بیست و پنج طریق آن را روایت کردهاند؛ و علی بن هلال مهلّبی کتاب «الغدیر» را نوشت و احمد بن محمّد بن سعید کتاب « مَن روی غدیرخم» را نگاشت و مسعود شجری کتابی مشتمل بر نام راویان این حدیث و طرق آن را تألیف کرده است و منصور لاتی رازی در کتاب خود، نام راویان خبر را بر اساس حروف الفبا استخراج کرده است.

از مؤلف کتاب کافی نقل است که گفت: داستان غدیرخم را قاضی ابوبکر جعابی از ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السّلام، طلحه، زبیر، حسن، حسین علیهما السّلام، عبدالله بن جعفر، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، ابوذر، سلمان، عبدالله بن عباس، عبدالرحمان، ابوقتاده، زید بن ارقم، جریر بن حمید، عدیّ بن حاتم، عبدالله بن انیس، براء بن عازب، ابو ایوب، ابو برده سلمیّ، سهل بن حنیف، سمرهٔ بن جندب، ابوالهیثم، عبدالله بن ثابت انصاری، سلمهٔ بن الأکوع، خدری، عقبهٔ بن عامر، ابورافع، کعب بن عجره، حذیفهٔ بن یمان، ابوسعید بردیّ، حذیفهٔ بن اُسید، زید بن ثابت، سعد بن عباده، خزیمهٔ بن ثابت، حباب بن عتبه، جند بن سفیان، عمر بن ابی سلمه، قیس بن سعد، عبادهٔ بن الصامت، ابو زینب، ابولیلی، عبدالله بن ربیعه، اُسامهٔ بن زید، سعد بن جناده، حباب بن سمره، یعلی بن مرّهٔ، ابن قدامه انصاری، ناجیهٔ بن عمیرهٔ، ابوکاهل، خالد بن ولید، حسّان بن ثابت، نعمان بن عجلان، ابو رفاعه، عمرو بن حمق، عبدالله بن یعمر، مالک بن حوریث، ابوالحمراء، ضمرهٔ بن الحدید، وحشی بن حرب، عروهٔ بن ابی جعد، عامر بن نمیریّ، بشیر بن عبد المنذر، رفاعهٔ بن عبدالمنذر، ثابت بن ودیعه، عمرو بن حریث، قیس بن عاصم، عبدالأعلی بن عدیّ، عثمان بن حنیف، ابی بن کعب؛ و از میان زنان: فاطمه زهرا علیها السلام، عایشه، اُمّ سلَمهٔ، اُم هانی و فاطمه بنت حمزه آن را روایت کردهاند.

صاحب کتاب «جمهرهٔ» در ماده خاء و میم آورده است: «خُمّ» نام مکانی است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در آنجا بر ولایت و امامت علی علیه السّلام تصریح فرمود. و عمرو بن ابی ربیعه در مفاخره خود آن را آورده، همانطور که

حسّان بن ثابت آن را در شعر خود آورده است، و در روایتی از امام باقر علیه السّلام آمده است که فرمود: هنگامی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخمّ در حضور یک هزار و سیصد مرد فرمود: «من کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه» ... الخ.

امام صادق علیه السّلام: حقوق مردم با شهادت دو شاهد استیفا میشود ولی حق امیرالمؤمنین با شهادت دادن ده هزار نفر داده نشد ! و منظور وی ماجرای غدیر است. و غدیر در « وادی الأراک» در ده فرسخی مدینه و چهار مایلی جحفه در کنار پنج درخت تنومند و بزرگ واقع است.

کمُیت در حضور امام باقر علیه السّلام این ابیات را قرائت کرد:

- روز اجتماع در غدیرخم چه روز ارجمندی بود، که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مقام ولایت و امامت را برای ما آشکار فرمود، اگر اطاعت شود !

- لیکن این مردم آن را به داد و ستد گذاشتند، و امر خطیری را چون آن ندیدهام که از عمل به آن منع گردد؛

- روزی نظیر آن روز را دیگر ندیدهام، و حقّی چون آن حق ندیدهام که چنین تباه گردد؛

- من قصد ندارم آنان را لعن کنم، لیکن، نخستین آنها با این کار مرتکب کار ناپسندی شد؛

- با این کار، نزدیکترین آنها به عدالت، به ستمگری گرایید و عدالت پرورترین آنها، تباه کنندهترین حق گردید؛

- فرمان رهبرشان را تباه ساختند پس خود نیز گمراه شدند، و نزدیکترین آنها به پیامبر به هنگام پیشامدهای روزگار، در پی سودجویی رفتند؛

- حق او را به فراموشی سپردند و با این کار به وی ستم ورزیدند، بیآنکه در او نقصی باشد، و او همانی است که به ضرب شمشیر آنان را درهم میکوفت.

و آنچه مورد اجماع است آن است که روز غدیرخُم مصادف با هجدهم ماه ذی حجّهٔ بوده است و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمان داد منادی ندا

در دهد: الصلاة جامعة، و خطاب به مردم فرمود: چه کسی اولیتر از شما به خودتان است؟ عرض کردند: خدا و رسول او؛ پس فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش! سپس دست

علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: هرکه من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار دشمنش را و یاری رسان هر که یاریاش کند و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد. و آنچه صحت این مطلب را مورد تأکید قرار میدهد، استشهاد کردن امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن در «یوم الدار» است که در آن علی علیه السّلام فضایل خویش را بر شمرده و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی گفته باشد: «مَن کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه»؟ گفتند: خیر، و بدین ترتیب به درستی حدیث غدیر اعتراف کردند، در حالی که خود از جمهور صحابه بودند.

« فضائل» احمد، «احادیث» ابوبکر بن مالک، «ابانه» ابن بطّهٔ و «کشف» ثعلبی از براء روایت کردهاند که گفت: چون به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از حجّهٔالوداع بازگشتیم، در غدیرخُم بودیم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ندا در داد: «إنَّ الصلاهٔ جامعهٔ». و زیر دو درخت برای پیامبرصَلی الله علیهِ و آله جارو زده شد، پس آن حضرت دست علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: آیا من اولیتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. پس فرمود: آیا من اولیتر از هر مؤمنی به خودش نیستم؟ عرض کردند: بلی؛ فرمود: این مولای هر کسی است که من مولای اویم؛ خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار دشمنش را! پس گوید: سپس عمر به وی برخورده و به او گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، اکنون مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

ابوسعید خدری در روایتی گوید: سپس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای مردم، به من تهنیت بگویید، زیرا خداوند متعال مرا به نبوّت و اهل بیت مرا به امامت مختص گردانید، سپس عمر با امیرالمؤمنین علیه السّلام ملاقات نموده و گفت: خوشا به حالت ای ابوالحسن، اکنون مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی، خرگوشی در «شرف المصطفی» در روایتی از براء بن عازب آورده است: سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار دشمنش را! بعد ازآن عمر وی را بدید و گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، اکنون مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

ابوبکر باقلانی در «التمهید» آن را آورده و تأویل نموده است.

سمعانی در «فضائل الصحابهٔ» با اسناد خود از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که گفت: به عمر بن خطّاب گفته شد: تو با علی رفتاری متفاوت از رفتارت با دیگر صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله داری! گفت: چون او مولای من است.

معاویهٔ بن عمّار از امام صادق علیه السّلام در روایتی چنین آورده است: چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «مَن کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه» عَدوی گفت: نه به خدا، خداوند او را چنین فرمانی نداده و او این سخن را از خود به خدا نسبت میدهد! پس خدای متعال چنین نازل فرمود: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ*لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ*ثمُ ّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ*فَمَا مِنکمُ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ*وَ إِنَّهُ لَتَذْکِرَهٌ لِّلْمُتَّقِینَ*وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنکمُ مُّکَذِّبِینَ*وَ إِنَّهُ لَحَسْرَهٌ عَلَیَ الْکَافِرِینَ»،(1) {و

اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می کردیم، و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی شد. و در حقیقت، [قرآن] تذکاری برای پرهیزگاران است. و ما به راستی می دانیم که از [میان] شما تکذیب کنندگانی هستند. و آن واقعاً بر کافران حسرتی است. } و منظور از آیات، محمّد صَلی الله علیهِ و آله است، «وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ»،(2) {و این [قرآن]، بی شبهه، حقیقتی یقینی است. } منظور، علی علیه السلام است.

حسّان جمّال در روایتی از امام صادق آورده است: چون دیدند دست وی را بالا برده - یعنی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - یکی از آنان گفت: به چشمانش بنگرید که چون دو چشم یک دیوانه میچرخند! پس جبرئیل نازل گشته و این آیه را قرائت کرد: «وَ إِن یَکاَدُ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَیزُْلِقُونَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سمَِعُواْ الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لمَجْنُونٌ*وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ»،(3) {و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.» و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست. }

1- . الحاقّهٔ/ 44-50

2- . الحاقّة/ 51
3- . قلم/ 52-51

عمربن یزید از امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای متعال: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ»،(1) {بگو: «من فقط به شما یک اندرز می دهم. } پرسید، فرمود: اندرز به ولایت. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: چون وی را برای مردم منصوب نمود، فرمود: «مَن كُنتُ مولاه فعلىّ مولاه» مردم به تردید دچار گشته و گفتند: همانا محمّد هر از گاهی ما را به پذیرش امر جدیدی دعوت میکند، و این کار را با اهل بیت خود شروع کرده و آنها را بر گردههای ما مسلّط میگرداند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» سپس فرمود: آنچه را که پروردگارتان بر شما فرض کرده، ادا کردم «که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید».

مرتضی در «التنزیه» گوید: وقتی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله امیرالمؤمنین علیه السّلام را به امامت منصوب فرمود، در همان آغاز جمعی از قریش نزد وی آمده و گفتند: یا رسول الله، مردم هنوز نو مسلمانند و رضایت نمیدهند که نبوّت از آن تو و امامت از آن پسر عمویت باشد، اگر دیگری را به جای وی میگماردی، بهتر بود. پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به ایشان فرمود: من این کار را با نظر خود انجام ندادهام که بخواهم در آن صاحب اختیار باشم، بلکه خداوند مرا بدان فرمان داده و بر من فرض نموده است. پس به وی عرض کردند: اگر این کار را به خاطر نافرمانی پروردگارت انجام نمیدهی، مردی از قریش را در خلافت با وی شریک گردان که مردم بدو آرام گیرند تا کارت سرانجام پذیرد، بیآنکه مردم را مخالف خود کنی، سپس آیه «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِين»، (2) {و

قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد.» }

عبدالعظیم حسنی از امام صادق علیه السّلام در روایتی آورده که مردی از بنیعدی گفت: قریش نزد من گرد آمده و به حضور پیامبرصَلی الله علیهِ و آله رسیدیم، پس گفتند: یا رسول الله، ما بتپرستی را رها ساختیم و از شما پیروی کردیم، پس ما را در ولایت علی علیه السّلام شریک کن تا با هم شریک شویم، که

1- . سبأ/ 46

2- . زمر/ 65

جبرئیل بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گشته و گفت: یا محمّد: {اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد. } آن مرد گفت: با شنیدن این سخنان دلتنگ شدم و از آنجا خارج گشته و از شدت دلتنگی پا به فرار گذاشتم که ناگاه سواری را دیدم که سوار بر اسبی کهر بود و عمامهای زرد بر سر داشت که بوی مُشک از آن به مشام میرسید. پس به من گفت: ای مرد، محمّد عهد و پیمانی گرفته است که جز کافر یا منافق آن را نمیشکند. - گوید: - پس نزد پیامبرصَلی الله علیهِ و آله آمده، وی را از این ماجرا آگاه ساختم، فرمود: آیا آن سوار را شناختی؟ او جبرئیل بود که عهد و پیمان «ولایت» را بر شما عرضه کرده که اگر آن را بشکنید یا در آن شک کنید، در روز قیامت خصم شما خواهم بود.

امام باقر علیه السّلام فرمود: پس هند برخاست، تکبّر ورزیده و خشمگین از مجلس بیرون رفت، در حالی که دست راست خود را در دست قیس اشعری و دست چپ خود را در دست مغیره بن شعبه گذاشته بود و در همان حال میگفت: به خدا سوگند، محمّد را بر سخنی که گفت تصدیق نمیکنیم و به ولایت علی اعتراف نمینماییم، که آیات: «فَلَا صَدَّقَ وَ لَاصَلیٰ*وَ لَکِن کَذَّبَ وَ تَوَلیٰ*ثمُّ ذَهَبَ إِلیٰ أَهْلِهِ یَتَمَطَّی*أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ*ثمُّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ»،(1) {پس

[گویند] تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت، بلکه تکذیب کرد و روی گردانید، سپس خرامان به سوی اهل خویش رفت! وای بر تو! پس وای [بر تو!] باز هم وای بر تو! وای بر تو!} نازل گردید؛ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قصد کرد وی را بازگردانده و به قتل برساند که جبرئیل به وی گفت: «لَا تحُرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ»،(2) {زبانت

را [در هنگام وحی] زود به حرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی به خرج دهی. }پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سکوت اختیار فرمود.

و درباره قول خدای متعال: «قَالَ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْءَانٍ غَیرْ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ»،(3) { آنان که به دیدار ما امید ندارند می گویند: «قرآن دیگری جز این بیاور،

1- . قیامت/35-31

2- . قيامت/ 16
3- . يونس / 15

یا آن را عوض کن.» } و این سخن دشمنان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در پشت سر وی بود، وقتی میدیدند که آن حضرت به سخنان ایشان [که میگفتند]: چه میشد اگر ما کسانی غیر از علی را امام قرار دهیم یا آیهها را باهم جابهجا کنیم، گوش نمیکند. پس خداوند در پاسخ آنها فرمود: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاى نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَىَّ

إِنىّ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبىّ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ (1) {بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم.» }

امام هادی علیه السّلام میفرماید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله جز این کاری نکرد که مردم را به پذیرش ولایت علی علیه السّلام دعوت نمود، اما آنها به وی تهمت زده و از نزد او بیرون رفتند، سپس خداوند آیه: «قُلْ إِنىّ لَا أَمْلِكُ لَكمُ ْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا*قُلْ إِنىّ لَن يجُيرَنىِ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا*إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»، (2) {بگو:

«من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم.» بگو: «هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی یابم. [وظیفه من] تنها ابلاغی از خدا و [رساندن] پیامهای اوست.» } درباره علی، {و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند} در ولایت علی، {قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند. }

و از آن حضرت علیه السّلام در قول خدای تعالی: «وَ اصْبرِْ عَلىَ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً * وَ ذَرْنىِ وَ المْكَذِّبِينَ أُوْلىِ النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً»، (3) فرمود: {و بر آنچه می گویند شکیبا باش} یعنی آنچه درباره تو میگویند، {و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر. و مرا با تکذیب کنندگانِ} به وصیّ تو، { توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده!}

1- . یونس / 15
2- . جن/ 23-21
3- . مزّمل/ 11-10

یکی از ائمّه علیهم السّلام در قول خدای متعال: «وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ*أَ لَمْ نُهلِکِ الْأَوَّلِینَ *ثمُ ّ نُتْبِعُهُمُ الاْخِرِینَ*کَذَالِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ»،(1) {آن روز وای بر تکذیب کنندگان !} ای محمّد، به خاطر آنچه درباره ولایت علی بر تو وحی شد، {مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ } همانهایی که پیامبر را در طاعت اوصیا تکذیب کردند { سپس از پیِ آنان پسینیان را می بریم. با مجرمان چنین می کنیم. } کسانی که در حق آل محمّد صَلی الله علیهِ و آله مرتکب جرم گشته و در حق وصی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله جنایتها مرتکب شدند.

امام صادق علیه السّلام در مفهوم آیه: «وَ یَسْتَنبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبیّ ِ إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِین»(2)

میفرماید: {و از تو خبر می گیرند: «آیا آن راست است؟»} آنچه درباره علی میگویی. { بگو: «آری ! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی توانید [خدا را] درمانده کنید.» }

ابوعبید، ثعلبی، نقاش، سفیان بن عیینه، رازی، قزوینی، نیشابوری، طبرسی و طوسی در تفاسیر خود(3)

آوردهاند که چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ولایت علی علیه السّلام را در غدیرخمّ ابلاغ فرمود و این خبر در همه جا پخش شد، حارث بن نعمان فهری - و در روایتی ابوعبید جابر بن نضر بن حارث بن کلده عبدری - آمده و گفت: یا محمّد، به ما امر کردی که شهادتین را بر زبان جاری کنیم و نماز و روزه و حج به جا بیاوریم و زکات بپردازیم و ما آنها را از شما پذیرفتیم، اما همه اینها تو را بس نبود تا اینکه دست پسرعمویت را بالا برده و او را بر ما برتری داده و گفتی: «مَن کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه»، این سخن از جانب خودتان است یا از جانب خدا؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: قَسَم به آنکه خدایی جز او نیست، این سخن از جانب خداست؛ پس حارث در حالی که به سمت شتر خود میرفت، با خود میگفت: خداوندا، اگر آنچه محمّد میگوید حقّ است، سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذابی دردناک به سوی ما بفرست ! و هنوز به شترش نرسیده بود که

-1 . مرسلات/ 15-18

2- . یونس/ 53
3- . در تفسیر سوره معارج

خداوند سنگی به سوی وی فرستاد و آن سنگ بر سرش فرود آمده از نشیمنگاهش بیرون شده و او را به قتل رساند. و سپس خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «سَأَلَ سَائلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»،(1) {پرسنده ای

از عذاب واقع شونده ای پرسید. } و در «شرح الاخبار» آمده است که این آیه نازل شد: «أَ فَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ»،(2) {آیا

عذاب ما را شتابزده خواستارند؟ }

و در خبر است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، مدتی از وفات خود خبر داده و میفرمود: نزدیک است از میان شما بروم ! و منافقان میگفتند: اگر محمّد بمیرد، حتماً دین او را ویران خواهیم ساخت. و چون ماجرای غدیر پیش آمد، گفتند: نیرنگ ما باطل شد؛ سپس آیه: «الْیَوْمَ یَئسَ الَّذِینَ کَفَرُواْ...»(3) {

امروز کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند... } نازل شد. و نقل است که چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از ابلاغ فرمان ولایت فارغ گشت و مردم پراکنده شدند، چند نفر از قریش گرد هم آمده و بابت آنچه پیش آمده بود، افسوس میخوردند که سوسماری از کنار آنها گذشت. پس یکی از آنان گفت: کاش محمّد این سوسمار را به جای علی به امیری ما بر میگزید ! ابوذر این سخن را شنید و به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله منتقل کرد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنان را احضار کرده، بابت آن سخن بازخواست نمود؛ اما آنها انکار کرده و سوگند خوردند، پس خدای متعال آیه: «یحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُوا...»،(4) {به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند... } آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «هنوز آسمان نیلگون بر کسی سایه نیفکنده است و بر زمین غبارآلود کسی گام ننهاده که راستگوتر از ابوذر باشد !»

و در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام در خبری آمده است که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: اما جبرئیل، بر من نازل شد و مرا خبر داد که در روز قیامت قومی خواهند آمد که پیشوای ایشان یک سوسمار است، پس نیک

1- . معارج/ 1
2- . شعراء/ 204. صافات/ 176
3- . مائده / 3
4- . توبه / 74

بنگرید که شما آن قوم نباشید که خدای متعال میفرماید: «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ»،(1) { [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. }

امالی ابوعبدالله نیشابوری و امالی ابوجعفر طوسی در روایتی از احمد بن محمّد بن ابی نصر از امام رضا علیه السّلام آوردهاند که آن حضرت فرمود: مرا پدرم از پدرش روایت کرد که شهرت روز غدیر در آسمان بیشتر از شهرت آن بر روی زمین است و خداوند متعال را در فردوس قصری است که خشتهای آن یکی از نقره و یکی از طلا است و یکصد هزار گنبد سرخ و یکصد هزار خیمه از یاقوت سبز دارد، خاکش از مشک و عنبر است و چهار جویبار دارد: یکی از شراب، یکی آب، یکی از شیر و یکی از عسل که پیرامون آن را درختانی از همه میوهها احاطه کردهاند و پرندگانی بر روی آنهاست که بدنهایشان از مروارید و بالهایشان از یاقوت است که انواع نغمهها را سر میدهند، و چون روز غدیر فرا رسد، ساکنان آسمانها و زمین وارد آن قصر میشوند در حالی که تسبیحگوی خدایند و وی را تقدیس و تهلیل میکنند؛ آنگاه آن پرندگان به پرواز درآمده، خود را در آن آب انداخته و سپس در آن مُشک و عنبر غلت میخورند، و چون فرشتگان جمع شوند، این پرندگان به پرواز درآمده و بالهای مشک و عنبر اندود خود را بر آنان میافشانند، و آنها را در آن روز نثار فاطمه علیها السّلام کرده و به رسم هدیه به یکدیگر میدهند، و چون روز به پایان رسد، در میان آنان ندا در میدهند که به جایگاههای خویش باز گردید که از خطر و لغزش ایمن گشتهاید تا سال دیگر در این روز، به حرمت محمّد و علی؛ ...تا آخر حدیث.

صاحب «مصباح المتهجد» در خطبه غدیر آورده است: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: این روز یک روز بزرگ منزلت است که در آن فرج حاصل گشت، رفعت منزلت در این روز معلوم شد و حجّتها استوار گردید، امروز روز روشنگری و آشکار شدن حق و روز پرده برداری از مقام بلند است، و روز کمال یافتن دین و روز عهد و پیمان گرفتن و عهد نمودن است، و روز شاهد و مشهود است، و روز

1- . اسراء/ 71

بیان عقد بیعت است برعدم نفاق و انکار حق، و روز بازگفتِ حقیقت ایمان است و روز راندن شیطان و روز اقامه برهان است، این روز همان روز فصلی است که بدان وعده داده میشدید؛ امروز روز ملأ اعلی است که شما از آن روگردانیدید! این روز، روز ارشاد کردن و محنت بندگان است و روز راهنمایی شدن به سوی امامت کسی است که از حریم دین دفاع میکرد. این روز، روز آشکار شدن کینههای نهفته در سینهها و امور پنهانی است. امروز روز تصریح بر امامت خاصان است. امروز روز شیث است. امروز روز ادریس است. امروز روز یوشع است و امروز روز شمعون است.

41. تفسیر عیاشی: جعفر بن محمّد خزاعی از پدرش، گوید: شنیدم ابا عبدالله صادق علیه السّلام در ذکر حدیث خم فرمود: چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن سخنان را درباره علی علیه السّلام فرمود و وی را به امامت مردم منصوب نمود، ابلیس نعرهای زد که همه دیوها پیرامون او جمع شده و گفتند: ای سرور ما، این چه نعرهای بود؟ گفت: وای بر شما، امروزتان چون روز عیسی است؛ به خدا سوگند حتماً مردم را درباره وی گمراه خواهم کرد! گوید: پس آیه: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِين»، (1) {و

قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان، [بقیه] از او پیروی کردند. } پس گفت: با نزول این آیه ابلیس نعره دیگری کشید که دیوها دوباره نزد وی بازگشته و گفتند: ای سرور ما،این نعره دوم دیگر چه بود؟ گفت: وای بر شما، خداوند سخن مرا در قالب آیهای از قرآن نقل فرموده و آن را چنین بر وی نازل کرده است: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِين» آنگاه سر خود را به سوی آسمان بلند کرده، سپس گفت: به عزّت و جلالت سوگند، این گروه مؤمن را نیز به دیگران ملحق سازم. - گوید: - پس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم، إِنَّ عِبَادِی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»، (2) {به نام خداوند رحمتگر مهربان، در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست. } پس ابلیس نعرهای کشید و دیوها باردگر بازگشته و

1- . سبأ/ 20
2- . اسراء/ 65

گفتند: ای سرور ما، این نعره سوم چه بود؟ گفت: به خدا از دست یاران علی بود؛ پروردگارا، به عزّت و جلالت سوگند آنقدر گناهان را برایشان تزیین و آراسته میکنم تا آنان را دشمن تو سازم. - گوید: - پس امام صادق علیه السّلام فرمود: سوگند به آنکه محمّد را به حق فرستاد، تعداد ابلیسها و دیوها بر مؤمنان، بیش از زنبوران بر گوشتند، و مؤمن استوارتر از کوه است. کوه را با تیشه میتوان کند و تراشیده میشود، اما مؤمن از کیش خود باز نگردد.(1)

42. جامع الاخبار: زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حجهٔالوداع عزم مکه کرد و پس از انجام مناسک از آن خارج گشت - و در روایتی دیگر: و دوازده هزار نفر یمنی و پنج هزار مرد از مدینه وی را مشایعت کردند - جبرئیل در میان راه نزد وی آمده، پس به وی فرمود: یا رسول الله، خداوند متعال سلامت میرساند و سپس این آیه را خواند: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا جبرئیل، مردم نو مسلمانند، بیم آن دارم که پریشان فکر شوند و سرپیچی کنند. پس جبرئیل علیه السّلام به جایگاه خود بازگشت و روز بعد که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در غدیر خمّ بود، بر وی نازل گردید، سپس به وی فرمود: یا محمّد، «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» پس به وی فرمود: ای جبرئیل؛ بیم آن دارم که صحابهام با من مخالفت کنند. پس جبرئیل به آسمان رفت و روز سوم نزد آن حضرت بازگشت که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در مکانی بود که آن را به نام غدیرخِمّ میگفتند، پس به آن حضرت گفت: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس». چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این آیه را شنید، به مردم فرمود: شتر مرا بخوابانید که به خدا سوگند تا پیام و رسالت پروردگارم را ابلاغ نکنم، این مکان را ترک نخواهم کرد. آنگاه امر فرمود منبری از جهاز شتران برای وی درست کنند. سپس از آن بالا رفته و علی علیه السّلام را نیز با خود بالا برد و برپای ایستاده

1- . تفسیر عیاشی نسخه خطی . تفسیر برهان 2: 428- 427

و خطبهای بلیغ ایراد فرمود و در آن هم موعظه فرمود و هم از بدی منع نمود و سپس در پایان سخنش فرمود:

ای مردم، آیا من سزاوارتر از شما به خودتان نیستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله! سپس فرمود: برخیز یا علی، پس علی علیه السّلام برخاست، آنگاه پیامبرصَلی الله علیهِ و آله دست وی را گرفته و بالا برد تا جایی که سفیدی زیربغل هر دو نمایان شد، سپس فرمود: بدانید و آگاه باشید که هر کس من مولای او بودهام، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار هر که با وی دشمنی کند و یاری رسان آنکه یاریاش نماید و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد! سپس از منبر پایین آمده و صحابه وی نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده و ولایت را به وی تبریک گفتند. و اولین شخصی که به وی تبریک گفت، عمر بن خطاب بود، که گفت: ای علی، اینک مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. سپس جبرئیل این آیه را نازل فرمود: «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاسْلَامَ دِيناً». از امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّوجل سؤال شد: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونهَا»،(1) {نعمت

خدا را می شناسند، اما باز هم منکر آن می شوند.} فرمود: روز غدیر را میشناسند ولی در روز سقیفه آن را فراموش میکنند! سپس حسّان بن ثابت اجازه خواست که ابیاتی را به مناسبت آن روز بسراید، که این اجازه به وی داده شد، پس چنین سرود:

- « ندا کرد ایشان را روز غدیرخم پیامبرشان.......: به درستی که من تو را به امامت پس از خود پسندیدم؛

- در آنجا دعا کرد: خدایا دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را؛

- او از میان همه مردم، علی را مخصوص گردانید و عزیز برادرش نامید.

پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای حسّان، پیوسته مؤیَّد به روح القدس باشی تا زمانی که با زبانت ما را یاری میکنی! چون سه روز گذشت و

1- . نحل / 83

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای پاسخگویی به پرسش مردم نشست، مردی از بنی مخزوم که عمر بن عتبته نامیده میشد - و در روایتی دیگر، حارث بن نعمان فهری - نزد وی آمده و گفت: یا محمّد، سه مسأله از شما میپرسم! فرمود: هرچه میخواهی بپرس. پس گفت: به من بگو، عبارت شهادت به «لا إله إلّا الله» و شهادت به «محمداً رسول الله» از خودتان است یا از پروردگارت؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: از جانب پروردگارم به من وحی شده است و سفیر، جبرئیل بوده است و رساننده من هستم و جز به فرمان پروردگارم اذان نگفتهام. گفت: مرا از نماز، و زکات و حج و جهاد خبرکن که از خودتان هستند یا از جانب پروردگارتان؟ پیامبر همان پاسخ را دادند. گفت: پس مرا خبر کن از این مرد - منظورش علی بن ابی طالب علیه السّلام بود - و اینکه درباره وی گفتهای: «مَن کُنتُ مُولاهُ فهذا علیٌّ مولاه...» آیا از خودتان است یا از جانب پروردگارتان؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: وحی به سوی من از جانب خداست و آورنده آن جبرئیل است و رساننده من هستم و هرگز بیاجازه پروردگارم چیزی نگفتهام. پس آن مرد مخزومی سرش را به آسمان بلند کرده و گفت: خدایا، اگر محمّد در آنچه میگوید: صادق است، شعلهای از آتش سوزان به سوی من فرست - و در خبر دیگر در التفسیر: پس گفت: خداوندا، اگر این حق از جانب تو باشد، از آسمان سنگ بر ما ببار! - و رفت. به خدا سوگند هنوز مسافت زیادی دور نشده بود که ابری سیاه بر وی سایه افکند و رعد و برق و صاعقهای به راه انداخته و آن صاعقه به وی اصابت نموده، آتش او را بسوخت. سپس جبرئیل نازل گشته در حالی که میگفت: بخوان ای محمّد، «سَأَلَ سَائلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، (1) {پرسنده ای

از عذاب واقع شونده ای پرسید.} سائل عمر است و سوخته عمر. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به صحابه خود فرمود: دیدید؟ گفتند: آری! فرمود: و شنیدید؟ گفتند: آری! فرمود: خوشا به حال آنکه او را دوست بدارد و وای بر آنکه با او دشمنی کند! گویی علی و شیعیان او را در روز قیامت مینگرم و میبینم که جوان شده و سوار بر شتران در باغهای بهشتی هستند، تاجها بر سر و سرمه بر چشم

1- . معارج/ 1

کشیدهاند و هیچ بیم و ترسی برایشان نیست و اندوه نمیخورند، در حالی که مؤیَّد به رضوان بزرگ الهی گشتهاند و این خود رستگاری عظیم است تا اینکه در حظیرة القدس در جوار پروردگار عالم ساکن شوند که هرچه دلهایشان بخواهد، و چشمانشان را لذت بخشد، در آن هست و خود در آن جاودانند، و فرشتگان به ایشان میگویند: «سَلَامٌ عَلَيْكمُ بِمَا صَبرْتمُ ْ فَنِعْمَ عُقْبىَ الدَّار»، (1) {[و

به آنان می گویند:] «درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای !» }

43. بشارة المصطفی: براء بن عازب و زید بن ارقم گویند. در روز غدیرخم به همراه رسول خدا بودیم و شاخههای درختان را از روی سر ایشان بالا میگرفتیم، پس فرمود: خدا لعنت کند کسی را که مدعی پدری غیر از پدر خود شود، و خدا لعنت کند کسی را که غیر از مولای خود دیگری را به مولایی برگزیند، و فرزند از آنِ بستر و وارث را وصیّتی نیست؛ هان که بسیار از من شنیدهاید و دیدهاید. آگاه باشید که هرکس از روی عمد به من دروغ بندد، جای او در آتش است. هان که خونها و اموالتان به سان حرمت امروزتان در این شهرتان و در این ماهتان بر شما حرام است، من پیش قراول شما بر حوض کوثرم و به کثرت جمعیت شما بر دیگر امتها در روز قیامت فخرفروشی میکنم، پس مرا روسیاه نکنید ! آگاه باشید که من حتماً مردانی را از آتش نجات خواهم داد و عدّهای نیز از دست من در میروند. و آنگاه خواهم گفت: پروردگارا، یارانم ! پس گفته خواهد شد، تو نمیدانی اینان پس از شما چه کردند ! هان که خدا ولیّ من است و من ولیّ هر مؤمنم، پس هر که من مولای او بودهام، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمنی کن با دشمنش، سپس فرمود: من دو ثقل در میان شما بر جای میگذارم: کتاب خدا و عترت من که یک طرف آن در دست من و طرف دیگر آن در دست شماست؛ پس، از ایشان بپرسید و از غیر ایشان مپرسید که گمراه میشوید.

1- . جامع الاخبار: 13- 10 . رعد/ 24

44. بشارة المصطفی: علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیر دست مرا گرفته و فرمود: خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست میدارد و دشمن کسی باش که او را دشمن میدارد، دوست بدار هر که او را دوست داشت و دشمن باش با هر کس که با وی دشمنی کند و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار و ذلیل کن هر کس او را واگذارد.(1)

45. کنز جامع الفوائد: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وقتی دست علی علیه السّلام را در غدیرخمّ بالا برد، فرمود: هر که من مولای او بودم، اینک علی مولای اوست و ابلیس لعنه الله به همراه شیطانهایش حاضر بودند، پس چون رسول خدا جمله «مُن کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه» را بر زبان جاری فرمود، شیاطین به ابلیس گفتند: به خدا سوگند که چنین به ما نگفتی! تو به ما خبردادی که اگر پیغمبر بمیرد، صحابهاش پراکنده میشوند و اگر قرار باشد یکی برود و دیگری فوراً جای او را بگیرد، این دین استوار و پا برجا خواهد ماند. پس ابلیس گفت: متفرّق شوید که صحابه وی مرا وعده کردهاند که به آنچه پیامبر گفته اقرار نخواهند کرد! قول خدای عزّوجل: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِین»، {و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت. و جز گروهی از مؤمنان، [بقیه] از او پیروی کردند. }

و این روایت را روایت علی بن ابراهیم با اسناد از زید شحّام نقل کرده، تأیید میکند که گفت: قتاده بن دعامه بر امام باقر علیه السّلام وارد گشت و از قول خدای عزّوجل: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِین» پرسید، فرمود: چون خداوند به پیامبر امر فرمود علی علیه السلام را به امامت مردم منصوب کند تا به آیه «یَا أَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» در حقّ علی علیه السّلام «وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَه» عمل کرده باشد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را در غدیرخم بالا برده و فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. ابلیسها خاک بر سر کردند، پس ابلیس اکبر لعنهالله به

1- . بشارة المصطفی: 204

آنان گفت: شما را چه میشود؟ گفتند: این مرد پیمانی بست که تا روز قیامت دیگر کسی قادر نیست آن را باز کند. پس ابلیس به آنها گفت: هرگز! کسانی که پیرامون او هستند، چند وعده به من دادهاند و در عمل به آن با من خلف وعده نمیکنند. پس این آیه نازل شد: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ» یعنی به جز کسانی که پیرو «امیرالمؤمنین» و ذریَّه پاک آن حضرت علیهم السّلام هستند.

46. تفسیر فرات بن ابراهیم: فرات بن احنف گوید: به امام صادق عرض کردم: قربانت گردم، آیا مسلمانان عیدی برتر از فطر، قربان و روز عرفه دارند؟ گوید: پس به من فرمود: آری، افضل و اعظم و اشرف اعیاد به جهت منزلت نزد خدا، روزی است که خداوند در آن دین را کامل کرد و بر پیامبرش محمّد، آیه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِیناً» را نازل فرمود. گوید: عرض کردم: این روز چه روزی است؟ گوید: سپس به من فرمود: دأب انبیای بنی اسرائیل این بود که چون یکی از آنها میخواست وصیّت و امامت را برای بعد از خود منعقد کند، این کار را انجام میداد و آن روز را روز عید قرار میدادند. و این روز روزی است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السلام را به امامت مردم منصوب نمود و آیات قرآنی درباره آن نازل گشت و کار دین به کمال، و نعمت بر مؤمنان به تمام رسید. گوید: عرض کردم: این روز چه روزی از سال است؟ به من فرمود: روزها پس و پیش میشوند، شاید شنبه، یکشنبه، دوشنبه تا آخر ایام هفته بوده است. گوید: عرض کردم: مردم در آن روز باید چه کنند؟ فرمود: این روز روز عبادت است و نماز شکر به درگاه خدا و حمد و سپاس او، و شادمانی برای کسانی که خداوند بر ایشان منّت نهاده، ولایت ما را پذیرفتهاند، و من دوست دارم شما این روز را روزه بگیرید.(1)

1- . تفسیر فرات: 12

47. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام در مفهوم آیه:« الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ» فرمود: در شأن علی علیه السّلام نازل شده است.(1)

48. تفسیر فرات بن ابراهیم: زید بن ارقم گوید: وقتی این آیه در ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شد: «یَاأَیهَُّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ»، گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته، سپس بلند کرده و فرمود: خداوندا، هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمن وی را دشمن بدار و یاری دهندهاش را یاری کن و فرو گذارندهاش را خوار و ذلیل فرما.(2)

49. تفسیر فرات بن ابراهیم: عبدالله بن عطا گوید: در حضور ابو جعفر باقر علیه السّلام نشسته بودم که فرمود: به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وحی شد: به مردم بگو: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. اما وی از بیم واکنش مردم آن را ابلاغ نکرد. سپس آیه: «یَاأَیهَُّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» نازل گردید، آنگاه دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را در روز غدیر بالا برده و فرمود: «منَ کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مُولاه».

50. تفسیر فرات بن ابراهیم: عبدالله بن عطا گوید: در محضر امام باقر علیه السلام در مسجد النبی صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودم، در حالی که عبدالله بن سلام در صحن مسجد نشسته بود. گوید: عرض کردم: قربانت گردم، آنکه علم کتاب نزد اوست، همین مرد است؟ فرمود: خیر، او دوست شما علی بن ابی طالب است که آیه:« إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَ هُمْ رَاکِعُون»،(3) {ولیّ

شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. } در شأن وی نازل

1- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم.
2- . تفسیر فرات : 36
3- . مائده/ 55

شده است و نیز آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»،(1) {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد.} درباره وی نازل شد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را در روز غدیرخم بالا برده و فرمود: «هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست».(2)

51. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام فرمود: آیه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی» درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است.(3)

52. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام در قول خدای متعال: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...» گوید: چون این آیه نازل شد و تصمیم خداوند در روزی بسیار گرم به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ابلاغ گشت، آن حضرت بیرون آمده و ندا در داده شد، سپس مردم اجتماع کردند و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دستور فرمود زیر چند درخت را جارو کردند و خار و خاشاک آن را کنار زدند، سپس فرمود: ای مردم، چه کسی ولیّ شما و از شما به خودتان سزاوارتر است؟ عرض کردند: خدا و رسول او. پس فرمود: هر که من مولای او بودم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار وی را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و یاری دهندهاش را نصرت فرما و خوار کنندهاش را خوار و ذلیل گردان! و سه بار آن را تکرار فرمود.(4)

53. حسن بن راشد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، آیا مسلمانان غیر از عیدین (عید فطر و قربان)، عید دیگری دارند؟ فرمود: بلی حسن، بزرگتر و شریفتر از عیدین هم داریم. عرض کردم: این عید چه روزی

1- . مائده/ 67
2- . تفسیر فرات: 37-36
3- . تفسیر فرات: 37
4- . تفسیر فرات: 40

است؟ فرمود: روز نصب امیرالمؤمنین علیه السّلام به امامت. گفتم: ما در این روز چه باید بکنیم؟ فرمود: آن را روزه بگیری ای حسن! و در آن روز بسیار بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و از کسانی که به آنها ستم ورزیده‌اند، در محضر خدا بیزاری جویی؛ زیرا پیامبران صلوات الله علیهم اوصیای خود را فرمان میدادند که روز تعیین وصی را عید قرار دهند. گوید: عرض کردم: ثواب روزه روز غدیر چیست؟ فرمود: معادل شصت ماه است.

54. کافی: عبدالرحمان بن سالم از پدرش نقل کرد: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا مسلمانان عیدی غیر از روز جمعه، عید قربان و عید فطر دارند؟ فرمود: آری، عیدی به مراتب باحرمتتر! عرض کردم: این عید کدام عید است قربانت گردم؟ فرمود: روزی است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، امیرالمؤمنین علیه السّلام را به ولایت و امامت منصوب نموده و فرمود: «هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست». عرض کردم: این روز کدام روز است؟ فرمود: به دلیل اینکه گردش ایام در سال متغیّر است، روز ثابتی نیست، لیکن روز هجدهم ذی حجه است. پس عرض کردم: در این روز ما باید چه کنیم؟ فرمود: خدای عزّ ذکره را با روزه گرفتن و عبادت و ذکر محمّد و آل محمّد یاد کنید، زیرا رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به امیرالمؤمنین علیه السّلام وصیّت فرمود که این روز عید گرفته شود و پیامبران نیز چنین میکردند، آنها آن روزی را که اوصیای خود را در آن تعیین میکردند، عید قرار میدادند.(1)

55. حسّان جمّال گوید: امام صادق علیه السّلام را از مدینه به مکه سوار بر شتر بردم و چون به مسجد غدیر رسیدیم، به سمت چپ مسجد نظر کرده، فرمود: آنجا قدمگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است که در آن فرمود: «هرکه من مولای اویم، اینک علی مولای اوست». سپس به سمت دیگر نظر کرده و فرمود: و آنجا جای خیمه ابوفلان و فلان، سالم غلام ابوحذیفه و ابو عبیده جرّاح است که چون دیدند پیامبرصَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را بالا برد، یکی از

1- . فروع کافی 4: 148

ایشان گفت: به چشمان وی نگاه کنید! مانند چشمان یک دیوانه میچرخند! پس جبرئیل این آیه را نازل فرمود: «وَ إِن یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سمِعُواْ الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لمَجْنُونٌ*وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ»، (1) {و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.» و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست. }

56. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خواندن نماز در مسجد غدیر مستحب است، زیرا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، امیرالمؤمنین علیه السّلام را در آن به ولایت منصوب فرمود و مکانی است که خداوند حق را در آن آشکار فرمود. (2)

57. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون آیه ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نازل شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وی را به این مقام منصوب نموده و فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. پس مردی گفت: او شیفته این جوان شده است! پس خداوند آیه: «فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ*بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ»، (3) {به زودی خواهی دید و خواهند دید، [که] کدام یک از شما دستخوش جنونید. }

58. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابوایّوب انصاری گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست امیرالمؤمنین را گرفته و بالا برد، عدهای گفتند: شیفته پسر عموی خود شده است! سپس آیه: «فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ *بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ» نازل گردید.

59. تفسیر فرات بن ابراهیم: طاووس از پدرش روایت کرده که گفت: شنیدم محمّد بن علی علیه السّلام میفرمود: جبرئیل روز جمعه از عرفات بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید و گفت: یا محمّد، خداوند سلامت میکند و میگوید: به اُمّت خودت بگو: {امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم} به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام. پس پیامبر خطبه

1- . فروع کافی 4: 67-66 . قلم/ 52-51
2- . فروع کافی 4: 567

3- . تفسير فرات : 187 . قلم/ 6-5

ای طولانی ایراد فرمود، پس عده‌ای از منافقین به یکدیگر گفتند: نمیبینید چشمانش چون یک دیوانه میچرخند؟! - منظورشان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بود - او شیفته عموزاده خود شده است و پیوسته او را بالا میبرد، و اگر میتوانست او را مقامی چون خسرو و قیصر دهد، این کار را میکرد! پس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: «وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَیرْ مَمْنُونٍ*وَ إِنَّکَ لَعَلیَ خُلُقٍ عَظِیمٍ* فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ*بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ»(1) {و

بی گمان، تو را پاداشی بی منّت خواهد بود.} به سبب آنچه را که درباره علی ابلاغ کردی {و راستی که تو را خویی والاست! به زودی خواهی دید و خواهند دید، [که] کدام یک از شما دستخوش جنونید.}(2)

60. تفسیر فرات بن ابراهیم: جهاز شتران در روز غدیرخم برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روی هم گذاشته شدند، پس آن حضرت از آنها بالا رفته و حمد و ثنای خدا را به جا آورده، سپس بازوی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را بالا برده، سپس فرمود: خداوندا، هر که من مولای اویم اینک این علی است که مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و یاری دهنده‌اش را نصرت رسان و فرو گذارنده‌اش را خوار و ذلیل فرما! پس یک عرب از میان مردم برخاسته و گفت: یا رسول الله، ما را دعوت کردی که شهادت دهیم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده خدایی، ما هم تصدیقتان کردیم؛ و به ما فرمان دادی نماز بخوانیم و خواندیم، و روزه بگیریم و گرفتیم، و جهاد کنیم و کردیم، و زکات بپردازیم و پرداختیم، سپس ادامه داد: اینها همه تو را قانع و راضی نکرد، اکنون دست این جوان را در حضور مردم بالا گرفته و میگویی: خداوندا، هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست! این سخن از جانب خداست یا از جانب خودتان؟ فرمود: این سخن از جانب خداست نه از جانب من! گفت: تو را به خداوندی سوگند میدهم که خدایی جز او نیست، آیا این سخن از جانب خداست و از جانب تو نیست؟ فرمود: سوگند به خدایی که جز او نیست، این کلام از جانب خداست نه از جانب من، و سه بار این جمله را تکرار فرمود. سپس آن اعرابی

1- . قلم/ 6-3

2- . تفسیر فرات: 189-188

شتابان به سوی شترش رفت، در حالی که میگفت: خداوندا، اگر حقیقتاً این سخن از جانب توست، از آسمان سنگی بر ما ببار یا عذابی دردناک با ما فرود آر! - -گوید: هنوز آن مرد اعرابی سخنش به پایان نرسیده بود که آتشی از آسمان بروی نازل گشته و او را سوزاند، و در پی این حادثه آیه: «سَأَلَ سَائلُ

بِعَذَابٍ وَاقِعٍ* لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»،(1) {پرسنده ای

از عذاب واقع شونده ای پرسید که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده ای نیست. [و] از جانب خداوندِ صاحب درجات [و مراتب] است. } نازل شد.

61. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابن عباس گوید: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم که عمرو بن حارث فهری بر ما وارد گشته و گفت: ای احمد، ما را به نماز و زکات فرمان دادی، آیا این کار از طرف خودتان بود یا از جانب پروردگارتان؟ فرمود: فریضه از جانب خدا صادر میشود و ادای رسالت از طرف من صورت میپذیرد، تا اینکه چیزی جز آنچه خدا به من فرمان داده، به شما ابلاغ نکرده باشم. گفت: سپس ما را امر کردی علی بن ابی طالب را دوست بداریم و گفتی که منزلت وی نسبت به تو، همانند منزلت هارون نسبت به موسی است و شیعیان او در عرصات قیامت سوار بر شتران پیشانی و دست و پا سفید خواهند بود و خرامان راه میروند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر شما وارد خواهند شد و از آب آن مینوشند و همه این اُمّت در عرصه قیامت یک گروه خواهند شد؛ ای محمّد، آیا این سخن از آسمان است یا از خودتان؟ فرمود: بلی، ابتدا از آسمان نازل گشته و سپس من آن را گفتهام. خداوند ما را به صورت نوری در زیر عرش آفرید. پس عمرو بن حارث گفت: اکنون دریافتیم که یک جادوگر دروغگویی، ای محمّد، مگر شما دو نفر از فرزندان آدم نیستید؟ فرمود: آری، لیکن خداوند مرا به صورت یک نور در زیر عرش آفرید، پیش از آنکه آدم را بیافریند. سپس آن نور را در صلب آدم قرار داد و از آن پس این نور از صلبی به صلب دیگر منتقل میشد تا اینکه از هم جدا گشته، در صلب عبدالله بن عبدالمطلّب و ابوطالب قرار گرفتیم، سپس خداوند مرا از آن نور

1- . معارج/ 3 -1

خلق فرمود، لیکن پس از من پیامبری نخواهد بود. آنگاه عمرو بن حارث فهری به همراه دوازده نفر از کفّار از جا برخاسته و جامههای خود را تکانده و میگفتند: خدایا، اگر محمّد در آنچه میگوید صادق است، جرقههایی از آتش به سوی عمرو و دوستانش پرتاب فرما ! گوید: پس عمرو و دوستانش گرفتار یک صاعقه آسمانی شدند؛ آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «سَأَلَ سَائلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ* لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ*مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِجِ» و سائل در این آیه، عمرو و دوستان وی هستند.(1)

توضیح: «محجَّلَۀ»: کجاوه بر روی آن سوار شده است، و آن با فتح حروف است و به معنای اتاقکی است گنبد گونه که با پارچه پوشانده شود. و فیروزآبادی گوید: «رَقَل رفلاً و رَفلاناً و أرفَل»: با غرور و تکبر و خرامان راه رفت.

62. تفسیر فرات بن ابراهیم: حسین بن محمّد خارقی گفت: از سفیان بن عیینه پرسیدم که آیه «سَأَلَ سَائلُ» درباره چه کسی نازل شده است، گفت: برادرزاده، درباره چیزی از من پرسیدی که کسی پیش از تو درباره من از آن سؤال نکرده است. من همین سؤال را که تو کردی، از جعفر بن محمّد علیه السّلام پرسیدم، فرمود: مرا پدرم از جدش از پدرش از ابن عباس خبر داد که چون روز غدیرخّم فرا رسید، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خطبهای مختصر خواند، سپس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را فراخوانده، او را بالا برد، سپس دست وی را آنقدر بالا گرفت که سفیدی زیر بغل آن دو نمایان گشت، سپس فرمود: آیا رسالت را به شما ابلاغ نکردم؟ آیا خیرخواه شما نبودم؟ عرض کردند: آری به خدا، پس فرمود: هرکه من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش و یاری رسان کسی را که وی را نصرت دهد و خوار و ذلیل کن هر کس که او را واگذارد. پس این ماجرا به گوش مردم رسید و چون حارث بن نعمان فهری آن را شنید، شتر خود را آماده کرده سپس سوار شد - و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در آن هنگام در مکه بود - و حرکت کرد تا اینکه به ابطح رسید

1- . تفسیر فرات : 190

و شتر خود را خواباند و زانوی آن را بست، سپس نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمده، سلام کرد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پاسخ سلام وی را داد. سپس گفت: محمد، از ما خواستی بگوییم «لا إله إلّا الله» و گفتیم؛ سپس از ما خواستی بگوییم شما فرستاده خدا هستی، که علیرغم میلمان گفتیم؛ سپس گفتی، حج بگزارید، گزاردیم، سپس گفتی، هر کس دویست درهم روزی داده شود، سالیانه یک پنجم آن را صدقه دهد، چنین کردیم. سپس عموزادهات را به پیشوایی گمارده و گفتی: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمن دشمنش باش و یاری رسان وی را نصرت ده و فرو گذارنده او را خوار و ذلیل کن! آیا این سخن از خودتان است یا از خدا؟ فرمود: از جانب خداست! - سه بار آن را تکرار فرمود - گوید: پس حارث با خشم برخاست و از آنجا خارج شد در حالی که میگفت: خدایا، اگر گفته محمّد صَلی الله علیهِ و آله راست است، از آسمان سنگی بر ما ببار تا بلایی برای اولین و نشان و عبرتی برای آخرین ما باشد. و اگر سخنان محمّد دروغ بوده باشد، بلای خود را بر وی نازل کن! سپس شتر خویش را هی کرده، زانویش را باز کرد و بر آن سوار گشت و چون از ابطح خارج شد، خداوند سنگی از آسمان به سوی وی پرتاب نمود که به سرش اصابت نموده و از نشیمنگاهش خارج گشت، بر زمین افتاد و مُرد. سپس خداوند درباره وی آیه: «سَأَلَ سَائلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ* مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»(1)را نازل فرمود.

الطرائف: ثعلبی با اسناد خود از سفیان بن عیینه مانند آن را روایت کرده است.(2)

63. کنز جامع الفوائد: ابوبصیر گوید که امام صادق علیه السّلام فرمود: آیه «سأل سائل» در مصحف فاطمه علیها السّلام به این شکل ضبط شده است: «سَأَلَ سَائلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ» بولایهٔ علیّ«لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ». برقی نیز از محمّد بن سلیمان از پدرش از ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت

1- . تفسیر فرات: 191-190
2- . الطرائف: 37

فرمود: به خدا سوگند که جبرئیل آن را به همین صورت بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل فرمود و به همین صورت هم در مصحف فاطمه علیها السّلام ضبط شده است.(1)

64. کشف الغمّهٔ: ابوبکر بن مردویه گوید: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» در خصوص ولایت نازل شده است.

زید بن علی گوید: چون جبرئیل فرمان ولایت را نازل کرد، عرصه بر پیامبر تنگ گشته و فرمود: قوم من فاصله زیادی با دوران جاهلیت ندارند. سپس این آیه نازل شد.

ریاح بن حارث گوید: در حیاط مسجد النبی در محضر امیرالمؤمنین علیه السّلام بودم که گروهی شتر سوار آمده و در آنجا شتران خود را خوابانده و پیاده به حضور علی علیه السّلام رسیده و گفتند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته! فرمود: شما که هستید؟ عرض کردند: موالی شما یا امیرالمؤمنین. ریاح گوید: پس به آن حضرت نگاهی انداخته و دیدم با خنده میفرماید: چگونه موالی من هستید، در حالی که شما مردمانی عرب هستید؟! عرض کردند: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدیم که در روز غدیرخم در حالی که دست شما را بلند کرده بود، فرمود: ای مردم، آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟ عرض کردیم: بلی یا رسول الله؛ سپس فرمود: همانا خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و علی مولای هر کسی است که من مولای اویم؛ خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش! امام علی علیه السّلام فرمود: شما قائل به این معنا هستید؟ گفتند: بلی! فرمود: و بر صحت آن گواهی میدهید؟ عرض کردند: بلی! فرمود: راست گفتید. سپس آن جمع روانه شدند و من ایشان را دنبال کرده و به یکی از آنان گفتم: ای بنده خدا، شما که هستید؟ گفتند: ما جمعی از انصار هستیم و این مرد ابو ایّوب صحابی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است. پس دست وی را گرفته، سلامش کرده و با او مصافحه نمودم.(2)

1- . کنز جامع الفوائد، نسخه خطی . تفسیر برهان 4: 382-381

2- . کشف الغمّهٔ : 94-93

مؤلف: این روایت را عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهجالبلاغه از ابراهیم بن دیزیل در کتاب «صفّین» از یحیی بن سلیمان از ابوفضیل از حسن بن حَکم نخعی از ریاح بن حارث نقل کرده است.

سپس علی بن عیسی به نقل از ابن مردویه و از حبیب بن یسار از ابو رمیله آورده است: چهار سوار نزد علی علیه السّلام آمدند و مرکبهای خود را در حیاط مسجد خوابانده، سپس به حضور وی رسیده و گفتند: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته. فرمود: و علیکم السّلام، سواران از کجایند؟ عرض کردند: موالی شما از فلان و فلان سرزمین به حضورتان رسیدهاند. فرمود: از کجا موالی من شدهاید؟ عرض کردند: روز عید غدیرخم شنیدیم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و با دشمنش دشمنی کن!

ابن عباس گوید: چون خداوند به پیامبر خود فرمان داد که علی علیه السلام را به ولایت منصوب نموده و آن سخنان را بر زبان جاری سازد، عرض کرد: پروردگارا، قوم من هنوز خوی جاهلیت دارند. سپس عازم مناسک حج شد. و چون از حج بازگشت، در غدیرخم، خداوند آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس» را نازل فرمود، آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بازوی علی علیه السّلام را گرفته، به سوی مردم رفته و فرمود: ای مردم، آیا من سزاوارتر از شما به خودتان نیستم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: خداوندا، هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست؛ خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن باش و یاور یاری کنندهاش باش و خوار و ذلیل فرما هر که او را واگذارد و یاری رسان هر که را که وی را نصرت دهد و دوست بدار هر که دوستش دارد و دشمن باش با آنکه دشمن اوست. ابن عباس گوید: به خدا سوگند با این سخنان، گردن نهادن مردم به ولایت علی علیه السّلام واجب گردید. و حسان بن ثابت شعری با مطلع: «ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم» قرائت کرد.

هارون عبدی گوید: من همانند خوارج فکر میکردم و نظر دیگری را قبول نداشتم تا اینکه در مجلس ابوسعید خدری حضور یافته و شنیدم که گفت: مردم به انجام پنج کار فرمان داده شدند و به چهار مورد آن عمل کردند ولی یکی از آنها را رها کردند. مردی از وی پرسید: ای ابوسعید، چهار موردی که به آن عمل کردند کدامند؟ گفت: نماز، زکات، حج و روزه ماه رمضان. پرسید: آن یکی را که ترک کردند چیست؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام. پرسید: آیا این ولایت همانند آن چهار مورد فریضه است؟ گفت: آری؛ پرسید: یعنی مردم با نپذیرفتن آن کافر شدند؟ گفت: گناه من چیست؟!

و عبدالله گوید: در زمان حیات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، آیه 67 سوره مائده را چنین میخواندیم: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» فی علیٍّ «وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس». ابوسعید خدری گوید: قول خدای متعال: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمْمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِینًا» مربوط به ماجرای غدیرخم و بلند کردن دست علی علیه السّلام توسط پیامبر صَلی الله علیهِ و آله است و پس از آن این آیه نازل شده و پس از نزول آن، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: الله اکبر، بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار و تثبیت ولایت برای علی بن ابی طالب علیه السّلام.(1)

65. مؤلف: شیخ یحیی بن بطریق در کتاب المستدرک گوید: حافظ ابونعیم در کتاب«ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام» با اسناد خود که آن را به حجّاف میرساند، از اعمش از عطیّه نقل کرده که گفت: این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل گردید: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» و با اسناد خود که آن را به قیس بن ربیع میرساند، از ابوهارون عبدی از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مردم را در غدیرخم به پذیرش ولایت علی علیه السّلام دعوت نمود و امر فرمود زیر درختها را از خار و خاشاک تمیز کنند، و این حادثه در روز پنجشنبه بود. سپس علی علیه

1- . کشف الغمّهٔ: 94

السّلام را نزد خود خوانده، دستان وی را گرفته و بالا برد، آنقدر که سفیدی زیربغلهای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را مردم دیدند؛ و هنوز مردم متفرّق نشده بودند که این آیه نازل گردید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاسْلَامَ دِينًا» سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: الله اکبر بر کمال یافتن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و مستقر شدن ولایت بعد از من برای علی بن ابی طالب علیه السّلام. سپس فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاری دهندهاش را یاری کن و خوار و ذلیل فرما آنکه او را واگذارد! حسان بن ثابت عرض کرد: یا رسول الله، به من اجازه بدهید ابیاتی را درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام بگویم و شما آنها را بشنوید! فرمود: همراه با برکت خدا، بگو! پس حسّان گفت: ای بزرگان قریش، گواهی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را درباره آیهای که گذشت شنیدید، پس ابیاتی را که در تعقیب آن میخوانم، بشنوید! سپس گفت:

- در روز غدیرخم پیامبرشان آنان را ندا در میدهد... (تا اینکه به ابیات زیر میرسد)

- پس هر که من مولای وی بودم، اینک علی مولای اوست، پس برای وی یارانی راستین و دوستدار او باشید؛

- آنجا بود که دعا فرمود: خدایا دوستدار دوستدارش باش، و با آن کس که با وی دشمنی کند، دشمن باش!

الطرائف: ابن مردویه با اسناد خود از ابوسعید خدری نظیر این حدیث را روایت کرده و بر آن چنین افزوده است: پس گفت: سپس عمر بن خطاب بعد از این ماجرا وی را بدید و گفت: ای فرزند ابوطالب، گوارا باد بر تو، اینک مولای من و مولای هر مردو زن مؤمن شدی! سپس گوید: محمّد بن عمران مرزبانی در کتاب «سرقات الشعر» تا آخر ابیات آن را آورده است. (1)

1- . الطرائف : 35

66. العمده: از کتاب « الجمع بین الصحیحین» حمیدی، حدیث پنجم از افراد مسلم از مسند ابن ابی اوفی با اسناد گوید: من و حصین بن سیره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم، و چون در مجلس وی نشستیم، حصین گفت: ای زید، تو خیر بسیار دیدهای! ای زید، از آنچه از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهای با ما سخن بگو! زید گفت: برادر زاده، به خدا سوگند سنّم زیاد و سالخورده شدهام و بعضی روایات را که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به خاطر داشتم از یاد بردهام، از این رو هر حدیثی را که برایتان نقل میکنم بپذیرید و فراتر از آن چیزی تکلیف نکنید. سپس گفت: روزی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در جایی که آن را غدیرخم مینامند و میان مکه و مدینه واقع است، خطبهای خواند و در آن حمد و ثنای خدا را به جا آورده، موعظه فرمود و یادآوری کرده و سپس فرمود: اما بعد، ای مردم، من هم یک بشر هستم و نزدیک است فرستاده پروردگارم نزد من آید و من اجابت کنم، در حالی که دو ثقل در میان شما به جا گذاشتهام: ثقل اول کتاب خداست که هدایت و نور در آن است، پس به کتاب خدا عمل کنید و به آن چنگ زنید؛ سپس مردم را تشویق فرمود که به کتاب خدا روی آورند، آنگاه فرمود: و ثقل دوم اهل بیت است، در مورد رفتار با اهل بیت من، خدا را به یاد شما میآورم.(1)

و از کتاب «الجمع بین الصحاح الستّۀ» رزین بن معاویه عبدری از جزء سوم با اسناد از صحیح ابن داوود سیستانی و از صحیح ترمذی از حصین بن سبره شبیه آن روایت شده و در پایان آن آمده: سپس فرمود: و ثقل دوم اهل بیت من است که خدا و کتاب خدا را در مورد رفتار با اهل بیت من به خاطرتان میآورم، و این دو از هم جدا نمیشوند تا اینکه بر سر حوض کوثر مرا ملاقات کنید.(2)

العمدۀ : از صحیح مسلم از زهیر بن حرب و شجاع بن مخلّد از ابن علیّه از زهیر از اسماعیل بن ابراهیم از ابوحیّان از زید بن حیّان گفت: من و حصین بن سبره نزد ... و نظیر این روایت را نقل کرده است.(3)

ص: 224

1- . این جمله در مآخذ دو بار و در صحیح مسلم سه بار تکرار شده است.
2- . العمدۀ، 51-50 . صحیح مسلم 7: 123- 122
3- . العمدۀ: 48

67. الطرائف: ابن عباس و عایشه گفتهاند: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عازم حجّه الوداع گردید، در جحفه فرود آمد. در آنجا جبرئیل بر وی نازل گشته و وی را فرمان داد که علی علیه السّلام را به امامت منصوب کند. پس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای مردم، مگر بر این باور نیستید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: پس هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوست بدار هر که دوستش میدارد و دشمن بدار هر که با وی دشمنی ورزد و دوستدار او را نیز دوست بدار و دشمن او را نیز دشمن بدار و یاری فرما هر که یاریاش کند و گرامی بدار آنکه وی را گرامی میدارد. ابن عباس گوید: به خدا سوگند، پذیرش ولایت علی علیه السّلام با این سخنان بر گردن این قوم واجب گردید. و مسعود سیستانی با اسناد خود به عبدالله بن عباس آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خواست ولایت علی علیه السّلام را ابلاغ کند، پس خداوند متعال آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس» را نازل فرمود. و چون روز غدیرخم فرا رسید، برخاست و حمد و ثنای خدا را به جا آورده و فرمود: آیا من اولیتر از شما به خودتان نیستم؟! عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست؛ خداوندا دوست بدار هر که دوستش میدارد و دشمن بدار هر که با وی دشمنی کند... تا پایان حدیث.(1)

68. الطرائف: عالمانِ به اخبار کتابهای بسیاری درباره روز غدیر و وقایع آن در جنگها تألیف نمودهاند و فضیلتهایی را بیان کردهاند که منحصراً به وی اختصاص دارند و آنچه را ما گفتهایم، تأیید میکنند. و از جمله کسانی که درباره آنچه ما ثابت کردهایم کتاب نوشته، ابوالعباس احمد بن محمّد بن سعید همدانی حافظِ معروف به ابن عقده است که نزد ارباب مذاهب مردی ثقه است؛ وی این حادثه را موضوع کتابی که تألیف نموده و آن را «حدیث الولایهٔ» نامیده، قرار داد و اخبار و روایات منقول از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را ذکر نمود و این کتاب در دست من

1- . آن را در نسخه چاپی نیافتیم.

است و دستخط عالم ربّانی شیخ ابو جعفر موسی و جمعی از مشایخ بر روی آن است و از این رو صحت مطالب آن بر اهل خرد پوشیده نیست. از جمله کسانی که ابن عقده را مورد ستایش قرار داده، خطیب بغدادی است که در کتاب «تاریخ بغداد» به ستایش از ابن عقده برآمده است. و اینک اسامی کسانی که حدیث واقعه غدیر و تصریح پیامبرصَلی الله علیهِ و آله برخلافت علی بن ابی طالب علیه السّلام و اظهار این مطلب در حضور جمع به طوری که برخی این انتصاب را به علی علیه السّلام تبریک گفتند را آوردهاند:

ابوبکر عبدالله بن عثمان، عمر بن خطاب، عثمان بن عفّان، علی بن ابی طالب علیه السّلام، طلحهٔ بن عبیدالله، زبیر بن عوّام، عبدالرحمان بن عوف، سعید بن مالک، عباس بن عبدالمطلّب، حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، حسین بن عبدالله بن مسعود، عمّار بن یاسر، ابوذر جندب بن جناده غفاری، سلمان فارسی، أسعد بن زراره انصاری، خزیمهٔ بن ثابت انصاری، ابو ایّوب خالد بن زید انصاری، سهل بن حنیف انصاری، حذیفهٔ بن یمان، عبدالله بن عمر بن خطّاب، براء بن عازب انصاری، رفاعهٔ بن رافع، سمرهٔ بن جندب، سلمهٔ بن الأکوع اسلَمیّ، زید بن ثابت انصاری، ابولیلی انصاری، ابو قدّامه انصاری، سهل بن سعد انصاری، عدیّ بن حاتم طائی، ثابت بن زید بن ودیعه، کعب بن عجره انصاری، ابوالهیثم بن تیهان انصاری، هاشم بن عتبهٔ بن ابی وقّاص زهریّ، مقداد بن عمرو کندیّ، عمر بن ابی سلمه، عبدالله بن ابی عبدالأسد مخزومی، عمران بن حصین خزاعیّ، یزید بن خصیب اسلمیّ، جبلهٔ بن عمرو

انصاری، ابو هریره دوسیّ، ابوبرزه نضلهٔ بن عتبه اسلمیّ، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، حریز بن عبدالله، زید بن عبدالله، زید بن ارقم انصاری، ابورافع برده آزاد شده رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، ابو عمرهٔ بن محصن انصاری، انس بن مالک انصاری، ناجیهٔ بن عمرو خزاعی، ابو زینب بن عوف انصاری، یعلی بن مرّه ثقفی، سعید بن سعد بن عباده انصاری، حذیفهٔ بن اُسید، ابو شریحه غفاری، عمرو بن حمق خزاعی، زید بن حارثه انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، مالک بن حویرث، ابو سلیمان جابر بن سمره سوّانی، عبدالله بن ثابت انصاری، جیش بن جناده

سلّولی، ضمیره اسدی، عبدالله بن عازب انصاری، عبدالله بن ابی اوفی اسلَمی، یزید بن شراحیل انصاری، عبدالله بن بشیر مازنی، نعمان بن عجلان انصاری، عبدالرحمان بن یعمر دیلمی، ابوحمزه خادم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، ابوفضاله انصاری، عطیّهٔ بن بشیرمازنی، عامر بن لیلی غفاری، ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی، عبدالرحمان بن عبد ربّه انصاری، حسّان بن ثابت انصاری، سعد بن جناده عوفی، عامر بن عمیر نمیری، عبدالله بن یامیل، حبّهٔ بن حرمه

عرنی، عقبهٔ بن عامر جهنی، ابوذُؤیب شاعر، ابو شریح خزاعی، ابو جحیفه وهب بن عبدالله نسوی، ابو امامه صدِّیّ بن عجلان باهلی، عامر بن لیلی بن جندب بن سفیان غفلیّ بجلی، اُسامهٔ بن زید بن حارث کلبی، وحشی بن حرب، قیس بن ثابت بن شمّاس انصاری، عبد الرحمان مدلج، حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی، فاطمه دخت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، عائشه دخت ابوبکر، اُمّ سَلَمه اَمّ المؤمنین، اُمّ هانی دخت ابوطالب، فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلّب، اسماء بنت عمیس خثعمیّه.

سپس ابن عقده از بیست و هشت تن دیگر از صحابه سخن گفته ولی آنها را به نام یاد نکرده است. محمّد بن جریر طبری حدیث غدیر را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده و کتابی را به این موضوع اختصاص داده و آن را «کتاب الولایهٔ» نامیده است، کما اینکه ابوالعبّاس معروف به «ابن عقده» این حدیث را از یکصد و پنج طریق نقل نموده و کتابی به نام «حدیث الولایهٔ» را به آن اختصاص داده است و پیش از این، کسانی که این حدیث از ایشان روایت شده، نام برده شدند. و محمّد بن حسن طوسی در کتاب« الاقتصاد» و در جاهای دیگر گفته است که حدیث غدیر را از یکصد و پنج طریق روایت کردهاند. و احمد بن حنبل نیز آن را در مسند خود از بیش از پانزده طریق آورده است. ابن مغازلی فقیه شافعی حدیث غدیر را در کتاب خود از بیش از دوازده طریق آورده است. ابن مغازلی پس از نقل حدیث غدیر گوید: این حدیث صحیح از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است و آن را نزدیک به صد نفر روایت کردهاند که عشرهٔ مبشّره از جمله ایشانند و عیب و نقصی در آن نمیبینم. «علی علیه السلام تمام این فضیلت را به خود اختصاص داده و در آن کسی با وی شریک نیست.» این لفظ ابن مغازلی است !

و از جمله روایاتی که فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» با اسنادش به جابر بن عبدالله انصاری آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - در حالی که نزدیکترین فرد به آن حضرت بودم - در حجهٔالوداع در منی فرمود: نبینم که پس از من کافر شوید و گردن یکدیگر را بزنید، و به خدا سوگند اگر چنین کنید، مرا در سپاهی خواهید یافت که با آن میجنگید. سپس به پشت سر خود نگاه کرده، آنگاه فرمود: یا علی، یا علی - سه بار - پس جبرئیل علیه السّلام را دیدیم که به وی اشاره نمود و خداوند پس از آن، آیه: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنهُم مُّنتَقِمُونَ*أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَیهِم مُّقْتَدِرُون»، (1) {پس

اگر ما تو را [از دنیا] ببریم، قطعاً از آنان انتقام می کشیم، یا [اگر] آنچه را به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم حتماً ما بر آنان قدرت داریم. }را نازل فرمود و پس از آن آیه: «قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِیَنیّ مَا یُوعَدُونَ*رَبِّ فَلَا تجْعَلْنِي فيِ الْقَوْمِ الظَّالِمِین»، (2) {بگو:

«پروردگارا، اگر آنچه را که [از عذاب] به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی، پروردگارا، پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده.» } نازل شد.

سپس آیه: «فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلیَ صِرَاط مُّسْتَقِیمٍ*وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَ لِقَوْمِکَ

وَ سَوْفَ تُسْئلُونَ»، (3) {پس

به آنچه به سوی تو وحی شده است} درباره علی {چنگ دَرْزَنْ، که تو بر راهی راست قرار داری. و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکّری است، و به زودی [در مورد آن] پرسیده خواهید شد. } درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام . (4)

69. العمدهٔ: پسرِ زنِ زید بن ارقم گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حجّهٔ الوداع از مکه خارج شد و در غدیر(آبگیر) جحفه میان مکه و مدینه فرود آمد، دستور داد تا خار و خاشاک زیر درختان را پیراستند، سپس ندای «الصلاهٔ جامعه» در داد. پس، در روزی بسیار گرم که برخی از شدت گرما قسمتی از ردای

1- . زخرف/ 41-42
2- . مؤمنون/ 93-94
3- . زخرف/ 43-44
4- . الطرائف: 33

خود را بالا سر گرفته و قسمت دیگر را زیر پا قرار میدادند، به سوی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفتیم. سپس نماز ظهر را به آن حضرت اقتدا نمودیم، آنگاه رخسار خود را به سوی ما کرده و فرمود: سپاس خداوندی را سزاست که او را میستاییم و از او استعانت میجوییم و به وی ایمان داشته و بر او توکل میکنیم؛ و از بدیهای درونمان و اعمال ناپسندمان به خدا پناه میبریم؛ خدایی که هر که را گمراه کند، هیچ هدایتگر دیگری نخواهد یافت و هر که را هدایت فرماید، هیچ کس نتواند گمراهش کند؛ و گواهی میدهم که محمّد بنده و فرستاده اوست. اما بعد، ای مردم، هیچ پیامبری بیش از نیمی از عمر پیامبر پیش از خود عمر نکرده است و عیسی بن مریم چهل سال در میان قوم خود بود و من در بیست سال شتافتهام، اکنون بدانید که من نزدیک است از شما جدا گردم. آگاه باشید که هم من مسؤول هستم و هم شما مسؤولید. آیا من رسالت خدا را به شما ابلاغ کردم؟ درباره مسؤولیت من چه میگویید؟ پس مردم از هر طرف پاسخ داده و گفتند: ما گواهی میدهیم که تو بنده و فرستاده خدایی، رسالت وی را ابلاغ کردی و در راه او جهاد نمودی و در این راه کوشش بسیار نمودی و مطیع فرمان خدا بودی و خدا را پرستش کردی تا اینکه به پایان عمر رسیدی، خداوند تو را از جانب ما پاداش خیر عنایت فرماید، پاداشی فزونتر از پاداش دیگر پیامبران از جانب امتشان.

سپس فرمود: مگر گواهی نمیدهید که خدایی جز الله نیست و هیچ شریک و انبازی ندارد و محمّد بنده و فرستاده اوست و اینکه بهشت حقّ است و دوزخ حقّ و به تمام کتاب ایمان دارید؟ عرض کردند: آری، فرمود: گواهی بدهید که من با شما راستگو بودم و شما مرا تصدیق کردید؛ بدانید که من برای ورود بر حوض کوثر، پیش قراول شما هستم و شما پیرو من هستید. به زودی در کنار حوض بر من وارد خواهید شد و چون مرا ملاقات کنید، من درباره دو ثقل از شما سؤال خواهم کرد که پس از من چگونه با آنها رفتار کردید؟ - گوید: - ما در فهم معنای «دو ثقل» درمانده شدیم تا اینکه مردی از مهاجران برخاسته و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای پیامبر خدا، این دو ثقل چه هستند؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خدای عزّوجل است که یک سر آن در دست پروردگار و سر دیگر آن در دست شماست، پس به

آن چنگ زنید و نلغزید؛ و ثقل اصغر عترت من است، پس هر کس رو به قبله من نماز کند و دعوت مرا اجابت کرده باشد، پس آنها را به قتل نرساند و مقهور ننماید و در حق آنها کوتاهی نشود، زیرا من از خدای لطیف خبیر خواستهام که یاری دهنده به آن دو ثقل را چون یاری دهنده به من به شمار آرد، و فرو گذارنده ایشان را چون فرو گذارنده من قرار دهد، و دوستدار آن دو را دوستدار من بداند و دشمن آنان را دشمن من به شمار آرد؛ بدانید که پیش از شما هیچ اُمّتی هلاک نگردید مگر اینکه به دنبال هواهای نفسانی خود رفتند و بر علیه پیامبرشان پشتیبان هم شدند و هر کس را که از میان ایشان قیام به قسط کردند، به قتل رساندند؛ سپس دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را گرفته و بلند نمود، سپس فرمود: هر که من مولای اویم،، اینک علی مولای اوست، و هر کس من ولی امر او هستم، علی ولی امر اوست؛ خداوندا، دوستدار دوستان او و دشمنِ دشمن وی باش - سه بار آن را تکرار فرمود - ... تا پایان خطبه.(1)

الطرائف: ابن مغازلی با اسنادش به ولید بن صالح، مانند آن را روایت کرده است.

توضیح: جوهری گوید: گفته میشود: «عِلتُ الضّالّهٔ أعیل عیلاً و عیلاناً فأنا عائل»: اگر ندانی گمشده را در کدام جهت طلب کنی.(2)

70. الطرائف: ابن مغازلی در کتاب خود با اسنادش به عطیّه عوفی آورده است که گفت: ابن ابی اوفی را پس از نابینا شدنش در اتاقش دیده و از وی خواستم حدیثی را برایم نقل کند، پس گفت: شما مردم کوفه شگفت مردمانی هستید! گفتم: خداوند کار تو را به صلاح آورد! از جانب من خطری متوجه تو نیست. گفت: کدام حدیث؟ گوید: گفتم: حدیث علی در روز غدیرخُم. گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حجّهٔالوداع در غدیرخُم در حالی که دست علی علیه السّلام را در دست گرفته بود بر ما وارد گشته و سپس فرمود: ای مردم، آیا نمیدانید که من اولیتر از

1- . العمدهٔ: 52-51
2- . صحاح جوهری 5: 1781

مؤمنان به خودشان هستم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

و از جمله این روایات، روایتی است که ابن مغازلی در کتاب خود با اسناد آن به عمر بن سعد آورده که گفت: علی را بر بالای منبر دیدم که از صحابه رسول خدا میخواست که هر کس سخنان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را در غدیر خم شنیده است، بر آن گواهی دهد. پس دوازده نفر از جای برخاستند که ابوسعید خدری، ابوهریره و انس بن مالک از جمله ایشان بودند و شهادت دادند که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهاند که فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاری فرما هر که یاریاش کند و خوار و ذلیل گردان هر کس او را واگذارد.

سیّد گوید: از بیم اطاله کلام، بقیه روایات فقیه ابن مغازلی را درباره روز غدیر رها کردم، و روایاتی را نقل کردهاند که نشان میدهد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حتی قبل از ماجرای روز غدیر، این معنا را با الفاظی دیگر اما در همین راستا برای صحابه خود بیان فرمودهاند. از جمله روایات فقیه شافعی ابن مغازلی در این مورد، روایتی است که در کتاب «المناقب» با اسناد آن به انس آورده که گفت: چون روز مباهله فرا رسید و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میان مهاجرین و انصار عقد اخوّت بسته بود و علی ایستاده بود و پیامبر میدانست کجاست، اما عقد برادری او را با هیچ کس نبست و همین موجب گردید که علی علیه السّلام با چشمانی گریان از آنجا برود. سپس پیامبرصَلی الله علیهِ و آله جویای وی شده و فرمود: ابوالحسن چه کرد؟ عرض کردند: با چشمانی گریان رفت یا رسول الله! فرمود: بلال، برو و او را نزد من بیاور. پس بلال نزد علی علیه السّلام رفت، در حالی که آن حضرت با چشم گریان وارد خانهاش شده بود. پس فاطمه علیها السلام پرسید: باعث گریهات چیست، خدا چشمانت را گریان نکند؟! فرمود: پیامبرمیان مهاجرین و انصار عقد برادری بست در حالی که من ایستاده بودم و مرا میدید که کجا ایستادهام، اما میان من با هیچ کس عقد اخوّت نبست. فاطمه علیها السّلام گفت: غم مخور، شاید تو را برای خود نگاه داشته باشد! بلال عرض کرد: یا علی، پیامبر احضارتان فرموده

است. پس علی علیه السلام نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا اباالحسن، سبب گریهات چیست؟ گفت: یا رسول الله، میان مهاجرین و انصار میثاق برادری بستی، در حالی که من ایستاده بودم و من را دیدی کجا هستم، اما میان من و هیچ کس پیمان برادری نبستی. فرمود: چون تو را برای خودم نگاه داشته بودم، آیا شادمان نمیشوی که برادر پیامبرت باشی؟ گفت: بلی یا رسول الله، کی بدان دست مییابم؟ پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست وی را گرفته و از منبر بالا برده و فرمود: خداوندا، این از من است و من از او، هان که او نسبت به من جایگاه هارون به موسی را دارد؛ بدانید که هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

و دلیل بر صحت این روایت آن است که هم احمد بن حنبل آن را در مسند خود نقل کرده و هم ابن مغازلی فقیه در کتاب خود با اسنادشان به عبدالله بن عباس از بُریده که گفت: در غزوه یمن در رکاب علی علیه السّلام بودم، سپس جفایی از او دیدم و چون نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشتم، از منزلت علی علیه السّلام نزد آن حضرت کاستم. ناگاه دیدم رنگ رخسار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دگرگون گشته، سپس فرمود: ای بُریده، آیا من اولیتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ عرض کردم: بلی یا رسول الله. فرمود: هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست.

و از جمله روایات احمد بن حنبل در مسند خود با اسنادش به زید بن ارقم آن است که گوید: میمون بن عبدالله گفت: در حالی که من میشنیدم، زید بن ارقم گفت: به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در درّهای که آن را درّه خُم نامند، فرود آمدیم، پس امر به نماز فرمود و نماز گزارد. - گوید: - آن حضرت برای ما خطبه خواند و با انداختن جامهای روی شاخ و برگ درختی، سایبانی برای آن حضرت درست شد تا از تابش سوزان خورشید در امان ماند. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مگر نمیدانید - یا مگر گواهی نمیدهید - که من اولیتر از هر مؤمنی به

او هستم؟ عرض کردند: بلی، فرمود: پس، هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا دوستدارش را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش !(1)

العمده: با اسنادش از عبدالله بن احمد، از پدرش از عفّان از ابوعوانه از مغیره از ابوعبیده از میمون مانند آن را روایت کرده است.(2)

71. الطرائف: و از جمله روایات ابولیلی کندی از مسند احمد بن حنبل است که او از زید بن ارقم درباره قول پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام «مَن کُنتُ مولاه فَهذا علیٌّ مولاه اللهمّ والِ مَن والاه» پرسید. زید در جواب وی گفت: آری، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن را چهار بار تکرار فرمود.

و از روایات احمد بن حنبل در مسندش با اسناد آن به شعبه از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است: من شنیدم عمر... و افزود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خدایا، هرکسی او را دوست دارد، دوست بدار و آنکه با وی دشمنی کند، دشمن بدار و یاری گردان هر که او را نصرت دهد و دوست بدار دوستدارش را و خوار و ذلیل فرما هر که وی را فرو گذارد !

و از روایات احمد در مسندش از سفیان از ابو نجیع از پدرش و ربیعه حرشی روایت کرده که مردی در حضور سعد بن ابی وقّاص از علی علیه السلام یاد کرد، پس سعد گفت: آیا از علی یاد میکنی؟ او از چهار منقبت برخوردار است که هریک از آنها دوست داشتنیتر از چنین و چنان است - و از شتران سرخ موی نام برد - : وقتی در جنگ خیبر، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد.... دیگری قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که تو منزلت هارون از موسی را نزد من داری. سومی «مَن کُنتُ مولاه... و سفیان یکی دیگر را از خاطر برد که نام ببرد !

و از روایات احمد بن حنبل در مسندش با اسناد آن به زاذان نقل کرده که گفت: شنیدم علی در حیاط مسجد از حاضران پرسش نمود که چه کسی سخن از پیامبر شنیده که فرمود: «مَن کنتُ مولاه...»؟ سپس سیزده نفر برخاسته و گواهی

1- . الطرائف: 35-36
2- . العمدة: 45-46

دادند که خود شنیده‌اند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه اللّهمّ وال مَن والاه و عادِ مَن عاداه».(1)

العمده: با اسنادش به عبدالله بن احمد از پدرش از عبدالملک از ابو عبدالرحمان از زاذان ابوعمر نظیر آن را روایت کرده است.(2)

72. الطرائف – العمده: و از روایات احمد بن حنبل در مسند خود با اسناد آن به ابوالطفیل گوید: علی علیه السّلام در حیاط مسجد برای مردم خطبه خوانده، سپس فرمود: هر مسلمانی را که شنیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم هنگام خطبه گفتن چه فرمود، به خدا سوگند میدهم که گواهی دهد. پس سی نفر از مردم برخاستند - ابونعیم گوید: پس مردمان بسیار برخاستند - و گواهی دادند که چون پیامبرصَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را گرفت، به مردم فرمود: آیا میدانید که من اولیتر از مؤمنان به خودشان هستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاری دهنده‌اش را یاری فرما !(3)

سیّد گوید: از بیان بقیه روایات احمد بن حنبل در مسندش در مورد روز غدیر خودداری میکنم؛ زیرا آنچه بیان شد، اندکی از بسیار بود.

73. و از روایات ثعلبی در تفسیر خود از حدیث روز غدیر، به جز آنچه وی در تأویل آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک...»(4)

بیان داشته بود و پیش از این بیان گردید. گوید: ابوجعفر محمّد بن علی علیه السّلام فرمود: معنای آیه این است: آنچه را که از فضایل علی بن ابی طالب علیه السّلام بر تو نازل گردیده، ابلاغ کن !

و از جمله آن با اسنادش، ثعلبی از ابو صالح از ابن عباس - رضی الله عنه - در قول خدای متعال: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک...» نقل کرده که

1- .الطرائف: 36-37
2- . العمدة: 46-47

3- . الطرائف: 37 . العمدة: 46
4- . مائده/ 67

گفت: درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دستور یافت که ولایت وی را ابلاغ کند، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست علی بن ابی طالب علیه السّلام را بالا برده و فرمود: هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار دشمنش را.

و از جمله روایات، روایتی است در صحیح ابو داوود سیستانی که کتابی درباره سنن است و نیز صحیح ترمذی که جزء سوم از کتاب «الجمع بین الصحاح السّتّهٔ» در باب مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است و یک سوم کتاب را به خود اختصاص داده است. گوید: از ابو سرحه و زید بن ارقم روایت است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. و در کتاب مذکور به نقل از صحاح ستّهٔ از جزء سوم کتاب مذکور، حدیث زید بن ارقم که بیان شد، ضمن احادیث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله درباره ثقلین در روز غدیرخم آورده شده است. و در آنجا آنچه را که مسلم در صحیح خود و حمیدی در «الجمع بین الصحیحین» نیز در باب ذکر حدیث روز غدیر آوردهاند، بیان گردیده که نیازی به تکرار آنها نیست.(1)

مؤلف: سیوطی در کتاب «الدّر المنثور» از ابن مردویه و ابن عساکر با اسناد آن دو از ابوسعید خدری روایت کردهاند که گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را در روز غدیرخم به ولایت منصوب فرمود، جبرئیل با این آیه بر وی نازل گشت: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» و نیز از ابن مردویه و خطیب بغدادی و ابن عساکر با اسنادشان از ابوهریره نقل کردهاند که گفت: چون روز غدیر خم - که با مصادف با هجدهم ماه ذی حجّه است - فرا رسید، پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. سپس خداوند آیه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» را نازل فرمود. و از ابن جریر با اسنادش روایت نموده که ابن عباس گفت: مفهوم آیه «وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» یعنی اینکه، اگر آیه«یَا أَیهَّا

1- . الطرائف: 37

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّک» را ابلاغ نکنی، رسالت خدا را ابلاغ نکردهای. و از ابن مردویه با اسنادش از ابن مسعود روایت کرده که گفت: در زمان حیات رسول خدا چنین میخواندیم: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» أنَّ علیاً مولی المؤمنین «وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اَللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»،(1) {

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن } که علی مولای مؤمنان است {و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. }

74. العمده: با اسنادش از عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش از حجّاج بن شاعر از سبابه از نعیم بن حکیم از ابن مریم و مردی از همنشینان علی علیه السّلام روایت شده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخُم فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

و با اسناد از عبدالله از پدرش از محمّد بن جعفر از شعبه از سلمهٔ بن کهیل روایت کرده که گفت: شنیدم ابوالطفیل از ابو سرحه یا زید بن ارقم - تردید از شعبه است - از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. سعید بن جبیر گفت: و من نیز مانند این حدیث را از ابن عبّاس شنیدم. - گوید: - به گمانم گفت: و آن را پوشیده داشتم.

و با اسناد از عبدالله از پدرش از محمّد بن جعفر از شعبه از ابواسحاق نقل کرده که گفت: شنیدم سعید بن وهب گفت: علی علیه السّلام از مردم درخواست نمود و پنج یا شش نفر از صحابه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برخاسته و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

و با اسناد از او از پدرش از وکیع از اعمش از سعد بن عبیده از ابن بریده از پدرش نقل کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

1- . الدر المنثور 2: 259 . مائده/ 67

و با اسناد به او از پدرش از عبدالرزاق از معمراز طاووس از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را به یمن فرستاد و بریده اسلمی نیز به سوی یمن بیرون رفت و علی علیه السلام او را همراه با عدهای اسیر بازگرداند، از این رو بریده نزد رسول خدا از علی علیه السّلام شکایت نمود، پس رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.(1)

مؤلف: حافظ ابونعیم در کتاب «مانزل من القرآن فی علی» با اسنادش از اعمش از عطیّه روایت کرده که گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نازل شد: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّک» و در کتاب «منقبهٔ المطهّرین» از جابر جعفی از ابوالطفیل از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پس از مناسک حج بیرون شدیم تا اینکه به غدیرخُم در جحفه رسیدیم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نماز ظهر را اقامه فرموده، سپس به پا خاسته و در میان ما خطبه خوانده و فرمود: ای مردم: آیا میشنوید؟ من فرستاده خدا به سوی شما هستم، من نزدیک است از میان شما بروم، من مسؤول هستم و شما مسؤولید. من مسؤول هستم که آیا رسالت خدا را به شما ابلاغ کردهام؟ و شما مسؤول هستید گواهی دهید که آیا رسالت خدا به شما ابلاغ شده است؟ در این مورد چه میگویید؟ - گوید: - گفتیم: یا رسول الله، ابلاغ فرمودی و در این راه سعی بسیار نمودی. فرمود: خداوندا، تو خود گواه باش و من نیز از گواهانم. هان، آیا میشنوید؟ من فرستاده خدا به سوی شما هستم و من دو ثقل را در میان شما بر جای میگذارم، پس نیک بنگرید که پس از من، با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد. عرض کردیم: یا رسول الله، این دو ثقل چه هستند؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست که یک سر آن در دست من و سر دیگر آن در دست شماست. پس بدان چنگ زنید که هرگز هلاک یا گمراه نخواهید شد، و ثقل دیگر عترت من است و خدای لطیف خبیر مرا آگاه ساخته است که این دو ثقل از هم جدا نمیشوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. ابونعیم گوید: از

1- . العمدهٔ: 48-46

میان تابعین، حبیب بن ابی ثابت و سلمهٔ بن کهیل آن را روایت کردهاند و از میان بزرگان، حکیم بن جبیر و وهب هنانی آن را نقل کردهاند و یزید بن حیّان، علیّ بن ربیعه، یحیی بن جعده، ابوالضّحی پسر زن زید بن ارقم، آن را از زید بن ارقم روایت کردهاند. و از میان دیگر صحابه به غیر از زید، علی بن ابی طالب علیه السّلام، عبدالله بن عمر، براء بن عازب، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفهٔ بن اُسید و ابوسعید خدری این حدیث را روایت کردهاند.(1)

75. الطرائف: خوارزمی در مناقب خود از پدر ابو لیلی روایت کرده که گفت: در جنگ خیبر، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرچم را به علی بن ابی طالب علیه السّلام داد و خداوند آن قلعه را به دست وی گشود. و او را در روز غدیر بر پای داشته، به مردم اعلام نمود، وی مولای هر مرد و زن مؤمنی است؛ و به وی فرمود: تو از منی و من از تو؛ و به وی فرمود: همانطور که من بر سر نزول قرآن جنگیدم، تو نیز بر سر تأویل آن خواهی جنگید؛ و به وی فرمود: منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از موسی است، من با هر که تو با او در صلح باشی در صلحم و با کسی که تو با وی در جنگ باشی، در جنگم؛ و به وی فرمود: تو پس از من آنچه بر ایشان مشتبه گردد را روشن خواهی کرد؛ و فرمود: عروهٔ الوثقی(ریسمان استوار) تویی؛ و به وی فرمود: تو امام هر مرد و زن مؤمن و ولیّ هر مرد و زن مؤمن پس از من هستی؛ و فرمود: تو همانی که خداوند آیه:«وَ أَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلیَ النَّاسِ یَوْمَ الحَْجِّ الْأَکْبر»،(2) {و

[این آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حجّ اکبر. } را در شأن او نازل فرمود؛ و به وی فرمود: این تو هستی که پس از من به سنّت من عمل خواهی کرد و از دین من دفاع خواهی نمود؛ و به وی فرمود: من نخستین کسی هستم که زمین از فراز او شکافته میشود و تو با من خواهی بود؛ و به وی فرمود: من در کنار حوض کوثرم و تو با منی؛... و این حدیث طولانی است تا اینکه به وی فرمود: من اوّلین کسی هستم که وارد بهشت میشوم و تو با منی و پس از من حسن، حسین و فاطمه - علیهم صلوات الله اجمعین - ؛ و به وی فرمود:

1- . نسخه خطی
2- . توبه/ 3

خداوند به من وحی فرموده که فضیلت تو را بیان کنم و من آن را برای مردم بیان نمودم و آنچه را که خداوند مرا فرمان داده بود ابلاغ کنم، ابلاغ کردم؛ و به وی فرمود: از کینههایی که در سینههای کسانی نهفته و آن را تا پس از مرگ من آشکار نخواهند کرد، بپرهیز، اینان را خداوند و فرشتگان پیوسته لعنت میکنند.

سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله گریست. عرض شد: سبب گریه شما چیست یا رسول الله؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داده که آنها به وی ستم نموده و حقّش را از وی دریغ میدارند. او را و پسران او را به قتل میرسانند و پس از او در حق آنها ستم روا میدارند، و جبرئیل مرا خبر کرد که همه اینها چون قائم ایشان ظهور کند، زایل گردد، آنگاه است که نامشان پرآوازه گردد و اُمّت بر محبت ایشان اجماع خواهند کرد، و دشمنان ایشان کم شوند و بدخواهانشان به ذلّت خواهند افتاد، و ستایندگانشان بسیار گردد؛ و این اتفاقات زمانی خواهد افتاد که بلاد دستخوش تغییر گشته و بندگان دچار ضعف و نومیدی از حصول فرج شوند. در آن هنگام قائم ایشان ظهور خواهد نمود. پیامبرصَلی الله علیهِ و آله فرمود: نامش همنام من و از فرزندان فاطمه دخت من است، خداوند به دست ایشان حق را آشکار خواهد فرمود و باطل را با شمشیرهای آنان فرو خواهد نشاند و مردم از ایشان پیروی خواهند نمود، چه از روی میل و رغبت و چه از ترس و بیم. - گوید: - سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از گریستن باز ایستاده و فرمود: ای مؤمنان، شما را به حصول فرج بشارت میدهم زیرا وعده خدا تحقّق خواهد یافت و قضای وی برگشت ناپذیر است و حکیم خبیر اوست، و فتح الهی نزدیک است. خداوندا، آنان خویشاوندان منند، پس پلیدی را از ایشان ببر و پاک و پاکیزهشان گردان ! و ایشان را در کنف حمایت و رعایت خودت نگاه دار و از آنِ ایشان باش و یاریشان فرما و آنان را عزّت عنایت فرما و خوار مگردان و تو خود خلیفه و جانشین من در میان ایشان باش که تو بر آنچه خواهی، توانایی !

76. تفسیر فرات بن ابراهیم: عمّار بن یاسر گوید: من و ابوذر غفاری در زیر خیمهای که ابن عباس - رضی الله عنه - با مردم سخن میگفت، نشسته بودیم که ابوذر برخاست و با دست خود عمود خیمه را زده، سپس گفت: ای مردم، هر کس

مرا میشناسد، میشناسد و آنکه مرا نمیشناسد، من وی را از نام خود باخبر میکنم. من جندب بن جناده ابوذر غفاری هستم، شما را به حق خدا و به حق رسول او، آیا شنیدهاید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بگوید: «زمین کسی را بر روی خود حمل نکرده و آسمان سایه بر کسی نیفکنده که راستگوتر از ابوذر باشد»؟ گفتند: آری به خدا! گفت: آیا میدانید ای مردم! که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ما را که یک هزار و سیصد نفر بودیم در غدیرخم جمع کرد و بار دیگر که پانصد نفر بودیم در زیر درختانی گرد آورد و در هر دو بار فرمود: خداوندا، هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. و فرمود: خدایا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و هر کس او را یاری کند، یاری فرما و هر کس او را واگذارد، خوار و ذلیل گردان؟ و مردی برخاسته به وی گفت: مبارک است، مبارک است ای پسر ابوطالب، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی؟ و چون معاویه بن ابی سفیان این سخن را شنید، به مغیره بن شعبه تکیه داده و در حالی که به پا میخاست گفت: به هیچ ولایتی برای علی اقرار نمیکنیم و سخنان محمّد را در این باره تصدیق نمیکنیم، پس خداوند این آیات را بر محمّد صَلی الله علیهِ و آله نازل فرمود: «فَلَا صَدَّقَ وَ لَا صَلیَ*وَ لَکِن کَذَّبَ وَ تَوَلیَ*ثمُ ّ ذَهَبَ إِلیَ أَهْلِهِ یَتَمَطَّی*أَوْلیَ لَکَ فَأَوْلیَ»،(1) {پس

[گویند] تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت، بلکه تکذیب کرد و روی گردانید، سپس خرامان به سوی اهل خویش رفت! وای بر تو! پس وای [بر تو!]}؟ گفتند: آری به خدا سوگند!

77. تفسیر فرات بن ابراهیم: حذیفهٔ بن یمان گوید: به خدا سوگند در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم، آنگاه که ما را در غدیرخم فرود آورد و مجلس آکنده از مهاجرین و انصار بود. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به پا خاسته و فرمود: ای مردم، خداوند مرا فرمانی داده و فرموده: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ سپس به دوستم جبرئیل گفتم: دوست عزیز من، قریش به من چنین و چنان گفتهاند، پس خبر از جانب پروردگار

1- . تفسیر فرات : 195، قیامت/ 34-31

من است. گفت: «وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاس»؛ سپس آن حضرت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام را فراخواند و در سمت راست خود به پا داشته، سپس فرمود: اى مردم، آيا نميدانيد كه من از شما به خودتان سزاوارترم؟ گفتند: آرى، فرمود: اى مردم، هر كس من مولاى اويم، اينك على مولاى اوست. پس مردى از عرض مجلس برخاسته و گفت: يا رسول الله، تأويل اين سخن چيست؟ فرمود: پيامبر هر كس كه بودهام، اينك على امير اوست. سپس فرمود: خداوندا، دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار و يارى رسان به وى را يارى فرما و هر كس وى را واگذارد، خوار و ذليل گردان! حذيفه گويد: به خدا سوگند معاويه را ديدم كه خشمگين دست راست خود را بر عبدالله بن قيس اشعرى و دست چپ خود را بر مغيرة بن شعبه تكيه داده، از زمين برخاست و متكبرانه راه ميرفت و ميگفت: ما سخن محمّد را تصديق نميكنيم و به ولايت على اقرار نميكنيم! سپس خداوند به همين مناسبت آيات «فَلَا صَدَّقَ وَ لَا صَلىَ*وَ لَكِن كَذَّبَ وَ تَوَلىَ*ثمُ ّ ذَهَبَ إِلىَ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى*أَوْلىَ لَكَ فَأَوْلىَ» را نازل فرمود. پس پيامبرصَلى الله عليهِ و آله خواست وى را برگردانده و به قتل رساند، ليكن جبرئيل به وى گفت: «لَا تحُرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»، {زبانت را [در هنگام وحى] زود به حركت در نياور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگى بخرج دهى.}پس پيامبر صَلى الله عليهِ و آله سكوت فرمود.

توضيح: بيضاوى گويد: «يتمطَّى»: با تكبر راه ميرود و بدان مباهات ميكند، از «مطّ» گرفته شده، زيرا متكبّر خرامان راه ميرود و قدمهاى كوتاه بر ميدارد، كه در اين صورت اصل آن «يتمطّط» خواهد بود. يا از «مطا» به معناى كمر و پشت است، زيرا آن را ميپيچاند. «أَوْلىَ لَكَ فَأَوْلىَ» از «ولى» گرفته شده، و اصل جمله چنين است:« أولاك الله ما تكرهه» و حرف لام زائده است و مانند «لكم» در آيه «رَدِفَ لَكم»(1)

يا به معناى« اولى لك الهلاك»، (مرگ براى تو بهتر است)؛ و گفتهاند: افعل تفضيل از «ويل» بعد از قلب حرف علّه است، مانند«أدنى من دون» كه «أدوَن» بوده است؛ يا بر وزن فُعلى از «آلَ يؤول» به معناى «كيفر تو آتش است» ميباشد؛

1- . نمل/ 72

«ثمّ أَوْلىَ لَکَ فَأَوْلىَ» یعنی این مجازات هر بار پس از دیگری برای وی تکرار میشود.(1)

78. مؤلف: در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است که ابان بن ابی عیّاش از سلیم روایت کرده که گفت: شنیدم که ابو سعید خدری گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مردم را در غدیر خم فرا خواند و امر فرمود خار و خاشاک زیر درختان را بروبند و این مصادف بود با روز پنجشنبه. سپس مردم را به سمت خود فرا خواند و دست علی بن ابی طالب را گرفته و بلند کرد، چنانکه سفیدی زیر بغل رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دیدم، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاری دهندهاش را یاری فرما و واگذارندهاش را خوار و ذلیل گردان! ابو سعید گفت: هنوز پیامبر صَلی الله علیهِ و آله پایین نیامده بود که این آیه نازل گشت: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتیِ وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاسْلَامَ دِینًا». پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: الله اکبر بر کمال یافتن دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من به ولایت علی علیه السّلام پس از من. پس حسّان بن ثابت عرض کرد: یا رسول الله: آیا به من اجازه میفرمایی که ابیاتی را درباره علی علیه السّلام بگویم؟ فرمود: بگو، همراه با برکت خدا! پس حسّان گفت: ای بزرگان قریش، با گواهی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سخنان مرا بشنوید:

- آیا نمیدانید که محمّدِ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، نزد درختان منطقه خُم به پا خاست، آنگاه که ندا سر داد؛

- در حالی که جبرئیل از جانب پروردگارش آمده بود تا بگوید: که تو در امانی، از این رو سستی به خود راه مده؛

- و آنچه را که پروردگارشان نازل فرموده به آنان ابلاغ کن که اگر چنین نکنی، از سرکشی دشمنان حذر کردهای،

1- . تفسیر بیضاوی2: 246

- بر خود و از جانب خدایشان رسالت را به ایشان ابلاغ نکردهای، اگر از دشمنان بترسی؛

- آنگاه به امر خدا قیام فرمود که کف دست راست او را با دست راست خود بلند کرد. و با صدای بلند اعلان نمودند؛

- و به آنان فرمود: مولای هرکدام از شما که بودهام، و قول مرا به خاطر سپرده و فراموش نمیکند؛

- پس از من علی مولای اوست و من به ولایت او بر شما از میان دیگران راضی هستم؛

- پروردگارا، هر کس علی را دوست بدارد، دوست بدار و با هر کس که با علی دشمنی کند، دشمن باش؛

- پروردگارا، یاری فرما هر که علی را یاری نماید، به خاطر اینکه امام هدایتگری را که همچون ماه شب بدر تاریکیها را روشن میکند، یاری کرده است؛

- پروردگارا، فرو گذارندگان او را خوار و ذلیل گردان، آنگاه که در روز قیامت برای حساب میایستند.

79. العمده: حبّة العرنیّ و عبد خیر و عمرو ذی مرّ گویند: شنیدیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام در حیاط مسجد النبی، مردمانی را که روز غدیر را دیده بودند به گواهی طلبید که دوازده مرد بدری از جمله زید بن أرقم از جای برخاسته و گفتند: ما گواهی میدهیم که در روز غدیرخم شنیدیم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست میدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی میکند.

امام باقر علیه السّلام از پدرش از جدش علی علیه السّلام: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست میدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی میکند.

عمر بن خطّاب گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

ص: 243

ابن مسعود نظیر این روایت را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نقل کرده است. زید بن ارقم گفت: علی علیه السّلام در مسجد، خطاب به مردم فرمود: «خدا را، هر مردی را به گواهی میطلبم که شنیده باشد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم اینک علی مولای اوست؛ خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست میدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی میکند.» و من از جمله کسانی بودم که این شهادت را کتمان کردم! پس کور گشتم.

ابن بُریده از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من ولیّ اویم، اینک علی ولیّ اوست.(1)

مؤلف: از طریق ابن مغازلی از زید بن ارقم و ابو سعید خدری و بُریده اسلمی و ابن ابی أوفی و ابن عباس، شبیه حدیثی که بیان شد، روایت شده است. و سیّد بن طاووس و دیگران نیز آن را روایت کردهاند، و نیز آنچه را سیّد بن طاووس و دیگران از مسند ابن حنبل و ثعلبی و دیگران به عنوان حدیث مرسل با اسانید آن آوردهاند، از بیم افتادن در تکرار، ذکر نکردیم.

80. مؤلف: نیز در المستدرک از کتاب «حلیه الأولیاء» ابو نعیم با اسناد آن به عمیرهٔ بن سعد روایت کرده که گفت: علی علیه السّلام را بالای منبر دیدم که اصحاب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را به گواهی دادن طلبید که ابوسعید خدری، ابوهریره و انس بن مالک در میان ایشان بودند و در کنار منبر نشسته بودند و علی بالای منبر بود و با احتساب خود حضرت علی علیه السّلام، دوازده صحابی در کنار منبر حضور داشتند. پس علی علیه السّلام فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم، آیا شنیدید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بگوید: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست؟ گفتند: آری به خدا! و یکی از آنها که انس بن مالک بود، گواهی نداد و سرجای خود نشست. پس امام از وی پرسید: چه چیزی تو را از برخاستن بازداشت؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، پیر شدهام و فراموش کردهام! پس امام علیه السّلام فرمود: خداوندا، اگر دروغ میگوید، او را به بلایی گرفتار فرما!

1- . العمدهٔ: 54-53

راوی گوید: او نمرد تا اینکه دیدم مبتلا به پیسی شد و لکّه سفیدی میان دو چشمش پیدا شد که عمامه آن را نمیپوشانید. ابو نعیم گوید: ابن عائشه نیز آن را از اسماعیل به همین شکل روایت کرده است. - گوید: - الأجلح و هانی بن ایّوب نیز آن را از طلحهٔ بن مصرف روایت کردهاند.

81. و از کتاب «الأنساب» احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، در جزء اول کتاب «فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام» گوید: علی علیه السّلام بر بالای منبر فرمود: مردی را به خدا سوگند میدهم که شنیده باشد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روز غدیرخم فرمود: خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست میدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند؛ و هم اکنون برخیزد و گواهی دهد! و این در حالی بود که انس بن مالک، براء بن عازب، جریر بن عبدالله بجلیّ در کنار منبر نشسته بودند. پس علی علیه السّلام دعوت خود را تکرار نمود، اما کسی پاسخ نداد؛ سپس فرمود: خدایا، هر کس این شهادت را در عین عِلم به آن کتمان کند، از این دنیا مبر مگر اینکه او را به بلایی گرفتار کنی که بدان شناخته شود! راوی گوید: پس انس به بیماری برص (پیسی) مبتلا گردید و براء کور شد و جریر پس از هجرتش به صحرا برگشت و به کوه «شُراهٔ» رفت و در خانه مادرش مرد.(1)

82. سمعانی در کتاب «فضائل الصحابهٔ» با اسناد خود از زید بن ارقم آورده است که مردی نزد وی آمده و از او درباره عثمان و علی علیه السّلام پرسید، زید گفت: اما عثمان، کارش به خدا واگذار میشود و اما علی علیه السّلام، ما به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از جنگ حنین بازمیگشتیم که در غدیرخم فرود آمدیم. سپس رسول خدا خطبهای خوانده، حمد و ثنای خدا را به جا آورده، سپس فرمود: ای مردم، آیا من اولیتر از مردم به خودشان نیستم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله! آنگاه دست علی علیه السّلام را آنقدر بالا برد تا همه ببینند، سپس فرمود: هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

-1 . نسخه خطی

83. و با اسناد خود از براء بن عازب روایت کرده که گفت: به همراه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از حجّةالوداع باز میگشتیم تا اینکه به غدیرخم رسیدیم. در آنجا ندا داده شد: الصلاة جامعة. و زیر دو درخت برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از خار و خاشاک تمیز گشت، آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: آیا من اولیتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله! سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این مرد مولای هر کسی است که من مولای اویم، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند! راوی گوید: چون عمر بن خطاب بعد از آن علی علیه السّلام را دید، گفت: گوارایت باد ای پسر ابوطالب، اینک مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!

84. و با اسنادش از ابوهریره از عمر بن خطّاب آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.

85. و با اسنادش از سالم بن ابی جعد آورده است که: به عمر گفته شد: رفتار تو با علی با رفتارت با دیگر صحابه رسول خدا فرق میکند! گفت: چون علی مولای من است؛ تمام.(1)

مؤلف: ابن اثیر در کتاب «جامع الاصول» از صحیح ترمذی از زید بن ارقم یا ابو سریحه - تردید از شعبه است - روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. بغویّ در «المصابیح» و بیضاوی از احمد و ترمذی با اسنادشان از زید بن ارقم، مانند این حدیث را روایت کردهاند. و آن دو از احمد بن حنبل با اسنادش از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کردهاند که چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخم پیاده شد، دست علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: آیا نمیدانید که من اولیتر از مؤمنان به خودشان هستم؟ عرض کردند: بلی! فرمود: آیا نمیدانید که من اولیتر از هر مؤمنی به خودش هستم؟ عرض کردند: بلی، سپس فرمود: خداوندا، مولای هر کس بودهام؛ اینک علی

1- . نسخه خطی

مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند! بعد از این، چون عمر وی را بدید، گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، اینک مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

مؤلف: ابن حجر عسقلانی در مجلّد ششم از کتاب«فتح الباری» در شرح باب فضایل امیرالمؤمنین از صحیح بخاری آورده است: اما حدیث «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» را ترمذی و نسائی استخراج نمودهاند و راههای روایت آن بسیار زیاد است و ابن عقده راههای روایت آن را در کتابی جداگانه گرد آورده و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حَسَن هستند. تمام! (1)

عبدالحمید بن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید: عثمان بن سعید از شریک بن عبدالله روایت کرده که چون به علی علیه السّلام خبر رسید که مردم درباره گفته او که پیامبر او را بر دیگران مقدّم نموده و برتری داده، متهّم میکنند، فرمود: کسانی که هنوز در قید حیات هستند و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دیدار کرده و سخن آن حضرت را در غدیرخم شنیدهاند، به خدا سوگند میدهم که برخاسته و شهادت دهند که چه شنیدهاند! پس شش تن از صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که در سمت راست او نشسته بودند، برخاسته و گفتند: در آن روز از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که دست علی علیه السلام را بلند کرده بود شنیدیم که فرمود: هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند و یاری دهندهاش را یاری فرما و هر کس او را فرو گذارد، خوار و ذلیل گردان و دوست بدار هر کس که دوستش میدارد و مبغوض دار هر کس که کینه او را به دل دارد. (2)

و در جای دیگر گوید: سفیان ثوری از عبدالرحمان بن قاسم از عمر بن عبدالغفار روایت کرده که چون ابوهریره به همراه معاویه به کوفه آمد، شبها در دروازه کِنده مجلس داشت و مردم در مجلس او حضور مییافتند. پس جوانی از کوفه نزد وی آمده و پرسید: ای ابوهریره، تو را به خدا سوگند میدهم، آیا از رسول

1- . فتح الباری 7: 61
2- . شرح النهج ، ابن ابی الحدید 1: 254

خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهای که درباره علی علیه السّلام بگوید: «خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند»؟ ابوهریره گفت: آری به خدا! پس آن جوان گفت: اینک من خدا را گواه میگیرم که تو دوستدار دشمنش شدی و دشمن دوستدار وی گشتی! سپس مجلس او را ترک گفت.(1)

و در جایی دیگر گوید: جمعی از مشایخ بغدادی ما گفتهاند که گروهی از صحابه، تابعین و راویان حدیث، راه خود را از راه علی علیه السّلام جدا نموده و منحرف شدند، اینان از علی بد میگفتند و برخی از ایشان به خاطر تمایلات دنیوی و دین را به دنیا فروختن، مناقب آن حضرت را کتمان نموده و به یاری دشمنان آن حضرت شتافتند که انس بن مالک یکی از آنان بود. زیرا وقتی علی در حیاط قصر - یا اینکه گفت: حیاط مسجد - در کوفه از مردم سؤال کرد: کدامتان از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده است که بگوید: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه»؟ پس دوازده مرد برخاسته و گواهی دادند که آن را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شنیدهاند، اما انس بن مالک برنخاست! پس علی علیه السّلام به وی فرمود: ای انس، چه چیزی مانع از آن شده که برخیزی و شهادت دهی؟ تو که آنجا حاضر بودی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، پیر شدهام و فراموش کردهام. پس آن حضرت فرمود: خداوندا، اگر به دروغ ادّعای فراموشی میکند، او را چنان به بیماری برص (پیسی) مبتلا فرما که عمامه آن را نپوشاند! طلحهٔ بن عمیر گوید: به خدا سوگند که من لکه سفید پیسی را میان دو چشم او دیدم.

عثمان بن مطرف روایت کرده که مردی از انس بن مالک در اواخر عمرش درباره علی علیه السّلام پرسید، گفت: پس از ماجرای رحبه با خود عهد بستم که هیچ حدیثی را که درباره علی میدانم و از من پرسیده شود، کتمان نکنم. او سر آمد پارسایان در روز قیامت است، به خدا سوگند، این کلام را از پیامبرتان شنیدهام.

1- . شرح النهج، ابن ابی الحدید 1: 469

ابواسرائیل از حکم از ابوسلیمان مؤذن روایت کرده که علی علیه السّلام از مردم پرسید: چه کسی شنیده است رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بگوید: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه»؟ پس جمعی گواهی دادند لیکن زید بن ارقم سکوت نموده شهادت نداد، در حالی که آن را شنیده بود و میدانست. پس علی علیه السلام در حق وی نفرین نمود و خداوند چشمانش را کور کرد. از آن پس پیوسته این حدیث را برای مردم نقل میکرد !(1)

و در جای دیگر گوید: علی علیه السّلام در روز شورا فرمود: آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرموده باشد.«مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه»؟ گفتند: خیر !(2)

و در جای دیگر گوید: مشهور آن است که علی علیه السّلام در رحبهٔ (حیاط مسجد یا قصر) کوفه مردم را مورد خطاب قرار داده و فرمود: هر مردی را که شنیده باشد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله هنگام بازگشت از حجهٔالوداع فرمود: «هرکس من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند» به خدا سوگند میدهم که برخیزد و شهادت دهد. پس عدهای برخاسته و شهادت دادند که این سخن را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهاند. پس آن حضرت به انس بن مالک فرمود: تو که آنجا حاضر بودی، چرا شهادت نمیدهی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، پیر شدهام و آنچه را که فراموش کردهام، بیشتر از آن چیزی است که به خاطر دارم. پس آن حضرت فرمود: اگر دروغ گفته باشی، خداوند تو را به پیسی مبتلا کند، به گونهای که عمامهات آن را نتواند پوشاند! و انس قبل از مرگ به بیماری برص مبتلا گردید. ابن قتیبه دینوری حدیث برص و نفرین امیرالمؤمنین علیه السّلام را در حق انس بن مالک در کتاب «المعارف» نقل کرده است و ابن قتیبه به خاطر شهرتی که در انحراف

1- . شرح النهج، ابن ابی الحدید 1: 472
2- . شرح النهج، ابن ابی الحدید 2: 96

وی از راه علی علیه السّلام از آن برخوردار است، متهّم به طرفداری از علی علیه السّلام نیست. تمام.(1)

ابن شیرویه در کتاب «الفردوس» از سمره روایت کرده که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس من نبیّ اویم، علی ولیّ اوست. و از حبشی بن جناده نقل است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند و یاری دهندهاش را یاری فرما و هر کس وی را کمک کند، کمک کن! بریده گوید: آن حضرت فرمود: ای بُریده، بعد از من، علی ولیّ شماست پس علی را دوست بدار که او فقط کارهایی را انجام میدهد که فرمان یافته باشد.

86. الاحتجاج : مرا سیّد عالم عابد ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی با سندی روایت کرد که امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از مدینه به حج رفت، زیرا همه احکام - غیر از حج و ولایت - را به قوم خود تعلیم داده بود، از این رو جبرئیل علیه السّلام نزد وی آمده و گفت: یا محمّد، خداوند که نامش شکوهمند باد سلامتان میکند و میگوید: من هیچ نبی یا رسولی از انبیا و رسل خود قبض را روح ننمودهام مگر اینکه دین خود را کامل و حجّت خویش را تأکید کرده باشم، و بر تو انجام دو فریضه باقی مانده است که قوم تو نیازمند ابلاغ آنند: فریضه حج و فریضه ولایت و خلافت پس از خودت، زیرا من هرگز زمین را از حجّت خالی نمیگذارم ؛ بنابراین خداوند جلّ ثنائه تو را فرمان میدهد که احکام حج را به قومت ابلاغ کنی و حج بگزاری و هر که از شهرها و اطراف و اعراب که استطاعت آن را دارد، با تو حج بگزارد، حجّ گزاردن را به ایشان بیاموزی، همانطور که نماز و زکات و روزهشان را به آنان تعلیم دادی و ایشان را بر این احکام واقف و آگاه گردانی، همانطور که آنان را بر احکام فرایض پیشین که به ایشان ابلاغ کردهای، واقف گردانیدی.

1- . شرح النهج، ابن ابی الحدید 4: 522

پس منادی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در میان مردم ندا در داد: هان که رسول صَلی الله علیهِ و آله قصد حج دارد تا اعمال و مراسم آن را به شما بیاموزد، همانطور که دیگر احکام دینتان را به شما آموخت، و شما را بر این احکام واقف و آگاه گرداند، همانطور که از پیش بر دیگر احکام آگاه گردانیده است. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیرون شده و مردم نیز با وی بیرون آمده و به وی گوش سپردند تا ببینند چه میکند و آنها نیز همان کنند که او انجام میدهد؛ پس آن حضرت با ایشان حج گزارد و تعداد کسانی که با پیامبر از مدینه و اطراف آن و اعراب حج گزاردند، نزدیک به هفتاد هزار انسان یا بیشتر بودند، به شمار همراهان موسی علیه السّلام که از ایشان برای هارون بیعت گرفت لیکن آنها پیمان شکنی کرده و پیرو سامری و گوسالهپرست شدند؛ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به همان شکل از هفتاد هزار نفر برای خلافت علی علیه السّلام بیعت گرفت، اما آنان نیز به پیروی از قوم موسی و سنّتی که وضع کردند اقتدا نموده، بیعت شکنی کردند. و تلبیه گفتن و احرام بستن، از مدینه تا مکه پیوسته بود.

و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در عرفات وقوف نمود، جبرئیل از جانب خدای متعال نزد وی آمده و گفت: یا محمّد، خدای عزّوجل تو را سلام میرساند و به تو میگوید که مرگت نزدیک گشته و عمرت در حال به سر آمدن است و من تو را به سوی چیزی که گریزی از آن نیست میبرم، اکنون پیمان خویش را بیند و وصیت خود را فراهم کن و آنچه از علوم و میراث علوم انبیای پیشین نزد توست، از سلاح و تابوت و هرچه نزد تو از آیات انبیا هست، به وصی و خلیفه بعد از خودت بسپار که او حجّت بالغه من بر مردم، علی بن ابی طالب است؛ پس او را به این سمت بر مردم منصوب کن و عهد و پیمان و میثاق و بیعتش را تجدید کن و به آنان یادآوری کن که چه عهد و پیمانی از ایشان گرفتهام که باید ولایت ولیّ مرا پذیرفته، دوستش بدارند و بدانند که مولای ایشان و مولای هر مرد و زن مؤمنی، علی بن ابی طالب است؛ زیرا من هیچ یک از پیامبران را قبض روح نکردهام مگر اینکه دین خود را کامل کرده باشم و نعمت خود را با ولایت اولیای خویش و دشمنی با دشمنانم تمام کرده باشم، و این موضوع بستگی به کمال توحید و دین و

اتمام نعمت من بر خلق دارد و باید از ولیّ من پیروی نموده و اطاعتش نمایند، زیرا من نمیگذارم زمینم بدون قیّم بماند تا حجّت من بر خلق من باشد. از این رو امروز دینتان را برایتان کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما برگزیدم، البته با ولایت ولیّ من و مولای هر مرد و زن مؤمنی، علی، بنده و وصیّ نبیّ من و خلیفه من پس از او و حجّت بالغه من بر خلقم. اطاعت از او اطاعت از محمّد نبیّ من است و اطاعت از او و محمّد، همانند اطاعت از من است؛ پس هر کس از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکه از فرمان وی سر بپیچد، مرا نافرمانی کرده است. من او را نشانهای میان خود و خلق خویش قرار دادهام. هرکس او را بشناسد مؤمن و آنکه انکارش کند، کافر است. هر کس به بیعت او شرک ورزد، مشرک است و هرکه با ولایت علی به دیدار من آید، به بهشت وارد میشود و آنکه با دشمنی با علی به دیدار من آید، وارد دوزخ گردد. پس ای محمّد، علی را به ولایت منصوب کن و از مردم برای وی بیعت بگیر و عهد و میثاق مرا که از ایشان گرفتهام، به خاطرشان بیاور که من تو را به سوی خویش خواهم آورد.

اما رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از قوم خود و اهل نفاق و تفرقهافکنی ترسید که پراکنده گشته و به دوره جاهلیت برگردند، زیرا آن حضرت میدانست که این جماعت تا چه حد با علی علیه السّلام دشمنی دارند و کینه وی را به دل گرفتهاند. از این رو از جبرئیل علیه السّلام خواست از پروردگارش برای وی در قبال مردم امان درخواست نماید و منتظر ماند تا جبرئیل اجابت این خواسته را از جانب پروردگار به وی ابلاغ نماید، لذا ابلاغ ولایت علی علیه السّلام به مردم را به تأخیر انداخت تا اینکه به مسجد خیف رسیدند و در آنجا جبرئیل علیه السّلام بر وی نازل گشت و از آن حضرت خواست به عهد خود عمل کرده و علی را منصوب نماید، اما در امان بودن از مردم را از جانب خدای عزّوجل ابلاغ ننمود تا اینکه به «کراع الغمیم» میان مکه و مدینه رسیدند. در اینجا جبرئیل نزد آن حضرت آمده و از وی خواست فرمان خدا را ابلاغ نماید، ولی فرمان امان از مردم را از جانب خدا با خود نیاورده بود، لذا آن حضرت به جبرئیل فرمود: بیم آن دارم که قومم مرا تکذیب کنند و سخن مرا درباره علی نپذیرند. سپس به راه خود ادامه داد تا این که به غدیرخم که

در سه مایلی قبل از جحفه قرار دارد، رسید و در حالی که پنج ساعت از روز گذشته بود، جبرئیل با تهدید و نهیب و تضمین امان از مردم، از جانب خدا باز آمده و گفت: ای محمّد، خدای عزّوجل تو را سلام میرساند و به تو میگوید: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ

وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس» و این در حالی بود که پیش قراولان کاروان به نزدیکی جحفه رسیده بودند. پس، از وی خواست آنان را بازگرداند و صبر کند تا بقیه از پشت سر برسند، سپس علی علیه السلام را به ولایت بر مردم منصوب کند و آنچه را که خداوند درباره علی علیه السّلام نازل فرموده به آنان ابلاغ نماید، و به وی خبر داد که خداوند او را از گزند مردم در امان داشته است؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با آمدن امان نامه، دستور فرمود منادی در میان مردم ندای «الصلاهٔ جامعه» سر دهد و پیش قراولان را باز گرداند و منتظر باشند تا پشتسریها هم برسند. سپس به سمت راست راه پیچید تا به کنار مسجد غدیر رسید، جایی که جبرئیل از جانب خدای عزّ اسمه بدان فرمان داده بود. در آنجا چند درخت بود که پیامبر دستور داد زیر آنها را تمیز کنند و سنگهایی را به شکل منبر روی هم قرار دهند تا بر مردم مشرف شود. سپس پیش قراولان بازگشته و آنانی که پشت سر بودند رسیدند و در همانجا ماندند. آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از آن سنگها بالا رفته و حمد ثنای خدا را به جای آورده و سپس فرمود:

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که در یکتایی خود بلند مرتبه و در عین تفرّد، به موجودات نزدیک است، در سلطنتش شکوهمند و در ارکان حکومتش با عظمت است و دانش او به همه چیز احاطه دارد، بیآنکه جابه جا شود، و همه خلق را با قدرت و برهان خود مقهور نموده است. بزرگواریش ثابت و پیوسته ستوده است. خدایی که بلندیها را برافراشته و پستیها را هموار نموده و بر آسمانها مسلّط است. منزّه است و از هر عیب و نقصی پاک میباشد، پروردگار فرشتگان و روح القدس است. بر همه مخلوقات خود لطف و کرم نموده و به هر کس که به وی نزدیکی جسته، بخشش فرموده است. هر دیدهای با قدرت او بیناست و چشمها از دیدن وی عاجزند. پروردگاری است کریم و بردبار که به مخلوقاتش مهلت میدهد،

رحمت او همه چیز را در برگرفته و با فرو فرستادن نعمت بر همه مخلوقاتش منّت نهاده است. در انتقام گرفتن شتاب نمیورزد و در فرستادن عذابی که گناهکاران سزاوار آنند، پیشی نمیگیرد. بر همه اسرار واقف است و آنچه را که در ضمیر دارند میداند و مکنونات درونی بر او پوشیده نیستند و هیچ پوشیدهای بر او مشتبه نمیشود. بر همه چیز احاطه دارد و بر همه چیز غالب است. در همه کار توانا و بر هر کاری نیرومند است. هیچ مانندی ندارد و او به وجود آورنده همه چیز است آنگاه که هیچ چیزی وجود نداشته؛ او همیشگی است و بر پای به دادگری، خدایی جز او نیست و عزیز و حکیم اوست. بزرگتر از آن است که دیدهها او را دریابند و او دیدهها را در مییابد، و او خدای مهربان و آگاه است. هیچ کس از راه معاینه قادر به وصف او نیست و احدی چگونگی آشکار و نهان بودنش را در نمییابد مگر به آنچه خود او عزّوجل افراد را به شناسایی خویش دلالت فرموده باشد؛ گواهی میدهم به اینکه او خدایی است که خالقی جز او نیست، قداستش سر تا سر عالم را فرا گرفته، او همان خدایی است که نورش ابدیت را در بر گرفته، کسی که فرمانش بیمشورت با مشاوری نافذ است، در تقدیر او را شریکی نیست و در تدبیر وی نسبت به امور عالم هستی تفاوتی موجود نیست، آفریدگان خود را مبدعانه تصویر فرموده و بدون یاری جستن از کسی، مخلوقات را آفریده، بیآنکه متحمّل زحمتی شده باشد یا اینکه به مکر و حیلهای متوسل گردیده باشد. با به وجود آوردنش، موجودات را هستی بخشیده و با آفرینش، عالم هستی را به مرحله ظهور رسانده است، پس اوست خدایی که جز او خدایی نیست، آنکه صنعتش محکم و مصنوعش نیکوست، دادگری است که ستم نمیکند و کریمترین موجودی است که تمام امور به سوی او باز میگردد.

و گواهی میدهم که او همان کسی است که همه چیز در برابر عظمتش سر تعظیم فرو آورده و در برابر عزّتش همه اشیاء ذلّت گزیدهاند و همه چیز تسلیم قدرتش گردیده، و همه چیز در برابر هیبتش خاشع گشته است؛ مالک املاک و گرداننده افلاک است و تسخیر کننده خورشید و ماه است که گردش هر کدام از آنها را زمانی معیّن است، شب را در روز و روز را در شب فرو میغلتاند و هریک را در

پی دیگری روانه میکند. در هم شکننده هر ستمگر کینهتوز است و هر شیطان سرکشی را به هلاکت میرساند. نه ضدّی دارد و نه همتایی، یکتایی است بیانباز، نه میزاید و نه زاییده شده و نه همسری دارد. خدایی است یکتا و پروردگاری است بزرگ، هرچه خواهد به وجود آورد و آنچه اراده کند، حکم به اجرایش میدهد. میداند و احصا میکند، میمیراند و زنده میگرداند، به فقر مبتلا و از ثروت بینیاز میکند یا از خود دور میسازد. عنایتش را از هر که خواهد باز میدارد و به هر که خواهد فراوان عطا میفرماید، مملکت و پادشاهی مختص اوست و سپاس تنها او را سزد. هر چه خیر است در دست اوست و او بر همه چیز تواناست، شب را در روز و روز را در شب وارد میکند، هان که عزیز بسیار آمرزنده اوست. اجابت کننده دعا، بخشنده عطا، شمارنده نَفسها و پروردگار جن و إنس است؛ هیچ چیز بر او مشتبه نمیشود، فریادِ فریاد زنان دلتنگش نمیکند و عجز و لابه مصرّانه حاجتمندان ملولش نمیسازد، نیکان را از گناه حفظ میکند و رستگاران را توفیق میبخشد؛ سروَر مؤمنان و پروردگار جهانیان است. کسی که استحقاق آن را دارد که همه مخلوقات در همه اوقات، در خوشی و ناخوشی، در سختی و فراخی سپاسگزار و ستایشگر او باشند، به این خدا و فرشتگانش و کتابها و فرستادگانش ایمان دارم، فرمانش را میشنوم و اطاعت میکنم، و هر کاری که او را خشنود سازد انجام میدهم و به هر چه حکم فرماید تسلیم میشوم، به خاطر میل به اطاعت از او و بیم از مجازاتش؛ زیرا او خدایی است که هیچ کس از مکر او ایمن نیست و از ستمش کسی نمیترسد. به بندگی خود در برابر او اقرار نموده و به پروردگاری او گواهی میدهم. آنچه به من وحی فرموده ابلاغ میکنم تا مبادا اگر به جای نیاورم، چنان عذاب کوبندهای بر من فرود آید که احدی قادر به برطرف کردن آن نباشد، هر چند چاره اندیشی وی بزرگ باشد؛ خدایی جز او نیست، زیرا مرا آگاه فرمود که اگر آنچه را که بر من نازل گشته ابلاغ نکنم، رسالت او را ابلاغ نکردهام، و او تبارک و تعالی تضمین فرموده که مرا از شرّ دشمنان حفظ فرماید، و او الله است، همان کفایت کننده بزرگوار. پس به من چنین وحی فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم، یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس».

ای مردم، در ابلاغ آنچه خداوند بر من نازل فرموده کوتاهی نکردهام و من علّت نزول این آیه را برای شما روشن میکنم؛ جبرئیل سه بار بر من نازل گشته و پس از ابلاغ سلام از جانب پروردگارم - و سلام اوست - به من امر نموده است که در همین مکان، به هر سفید پوست و سیاه پوستی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصی، جانشین و امام شما بعد از من است. او کسی است که منزلت هارون از موسی را نسبت به من دارد، با این تفاوت که پس از من هیچ پیامبری نخواهد آمد، و پس از خدا و رسول او ولیّ شماست، و خدای تبارک و تعالی در این مورد آیهای از کتاب خود بر من نازل فرمود که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَاكِعُون»، (1) {ولیّ

شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.} و علیّ بن ابی طالب نماز را به پا داشته و زکات را در حال رکوع پرداخت نموده و پیوسته خواستار خشنودی خدای عزّوجل است. از جبرئیل خواستم که مرا از اعلام این امر معاف دارد و علت آن هم آگاهی من از اندک بودن مؤمنان و کثرت منافقان است و نیز دغلبازی گناهکاران جنایت پیشه و خدعهگری به تمسخر گیرندگان اسلام که خداوند در کتاب خود آنها را توصیف فرموده که آنچه به زبان میآورند، سخنِ برآمده از دلهایشان نیست و این کار را گناهی ناچیز میپندارند در حالی که نزد خدا بس بزرگ است؛ و نیز آزارهای مکرّر آنها نسبت به من تا جایی که مرا «اُذُن» (زودباور) نامیدند، آن هم به سبب ملازمت علی علیه السّلام با من و اقبال من نسبت به او، تا اینکه خدای عزّوجل در این مورد چنین نازل فرمود: «وَ مِنهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكمُ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، (2) {و

از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او زودباور است.» بگو: «گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند، و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است.» و

1- . مائده/ 55
2- . توبه / 61

کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت. } و اگر بخواهم کسانی را که مرا با چنین نامی میخوانند نام ببرم، همه را به اسم یاد میکردم و اگر میخواستم با دست به آنها اشاره کنم، این کار را میکردم، و اگر میخواستم فرد فرد آنان را نشان دهم، این کار را میکردم، لیکن به خدا سوگند در حق ایشان بزرگواری میکنم، ولی با این همه خداوند از من راضی و خشنود نخواهد شد مگر اینکه آنچه را که بر من نازل فرموده، ابلاغ کنم.

سپس آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله آیه: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»، {ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت } درباره علی { نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. } پس ای مردم! بدانید که خداوند او را برای شما به عنوان ولیّ و امام مفترض الطاعهٔ منصوب نموده است که اطاعت از وی بر عموم مسلمانان از مهاجرین و انصار و آیندگان، چه بادیه نشین و چه شهری، عجم و عرب، آزاد و بنده، کوچک و بزرگ، سفیدپوست و سیاه پوست و هر موحّدی واجب است؛ حکمش جاری، کلامش حاکم و فرمانش نافذ است. ملعون است کسی که با وی مخالفت ورزد و آمرزیده است آنکه از وی پیروی نموده و تصدیقش نماید، زیرا خداوند او و هر کس که سخنش را بشنود و اطاعت کند، آمرزیده است.

ای مردم، این آخرین باری است که در جمع شما و در این مکان سخن میگویم، پس خوب گوش کنید و اطاعت کنید و به فرمان پروردگارتان گردن نهید که خدای عزّوجل خود ولیّ و إله شماست و بعد از او، پیامبر شما محمّد ولیّ شماست، اینکه ایستاده و با شما سخن میگوید، سپس بعد از من، علی ولیّ و امامِ شما به امر خدا پروردگارتان است؛ از آن پس امامت در ذریّه او از فرزندان اوست تا روزی که به لقای خداوند که نامش ارجمند باد و رسول او، نائل آیید. هیچ حلالی جز آنچه خدا حلال کرده باشد نیست و هیچ حرامی جز آنچه خدا حرام کرده باشد نیست، خداوند حلال و حرام را به من شناسانده و من نیز آنچه را که پروردگارم از قرآن و حلال و حرام به من آموخته، به علی منتقل کردم.

ای مردم، هیچ علمی نیست مگر اینکه خداوند آن را به من داده باشد و من هم تمام این علوم را به پیشوای پارسایان علی بن ابی طالب منتقل نمودم. ای مردم، از علی غافل نشوید و از او دور نگردید و از پذیرش ولایتش سر باز نزنید، زیرا او کسی است که به حق راهنمایی کرده و خود عامل به آن است و باطل را نابود ساخته و از آن نهی میکند و در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری باک ندارد. دیگر اینکه او نخستین مؤمن به خدا و رسول اوست، او همان کسی است که جان خود را فدای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نمود، او تنها کسی است از مردان که با رسول خدا به عبادت خدا میپرداخت و همه شما بتپرست بودید.

ای مردم، علی را بر دیگران برتری دهید که خدایش برتری داده است، و به وی روی آورید که خدا وی را به ولایت شما منصوب کرده است. خداوند هرگز توبه کسی را که منکر ولایت وی باشد نمیپذیرد و هرگز او را نمیآمرزد، و قطعاً خداوند با کسی که فرمان او را درباره علی گردن ننهد، چنین خواهد کرد و یقیناً وی را به سختی تا ابد الدهر عذاب خواهد فرمود، پس بترسید از اینکه با او از در مخالفت در آیید، وگرنه به آتشی میروید که سوخت و هیمه آن آدمیان و سنگها هستند و برای کافران مهیّا گشته است. ای مردم، به خدا سوگند، همه پیامبران و رسولان گذشته به نبوّت من بشارت داده شدهاند و من خاتم انبیا و مرسلین و حجّت خدا بر همه آفریدگان اهل آسمان و زمین هستم. پس هر کس در آن شک کند کافر است، به مانند کفر دوران جاهلیت، و هرکس در این سخن من شک کند، به همه گفتارم شک کرده است و مستوجب آتش خواهد خواهند بود.

ای مردم، خداوند بر من منّت نهاده و در حق من لطف فرموده و این فضیلت را به من ارزانی داشته است، و خدایی جز او نیست، تا ابدالدهر و در همه حال سپاسگزار و ستایشگر او هستم.

ای مردم، علی را برتری دهید که افضل مردم پس از من است، از مرد و زن ! به خاطر ماست که خداوند روزی را نازل میفرماید و مخلوقات را نگاه داشته است ! ملعونِ ملعون و مغضوبِ مغضوب است هر کس این سخن مرا رد نموده و با آن موافق نباشد ! بدانید که جبرئیل از جانب خدای متعال مرا از این معنا آگاه نموده و

میگوید: هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد، لعنت و خشم من بر او باد! پس هر کسی باید نیک بنگرد که برای فردای قیامت چه پیش فرستاده است، و از خدا بترسید از اینکه با وی مخالفت کنید که در این صورت، گامهایی که از پیش استوار بودهاند، دچار لغزش خواهند شد و خداوند به آنچه میکنید آگاه است.

ای مردم، علی بن ابی طالب جنب الله و مصداق آیه: «یَاحَسْرَتیَ عَلیَ مَا فَرَّطتُ فیِ جَنبِ الله»،(1) { دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. } میباشد.

ای مردم، در قرآن تدبّر کرده و آیات آن را بفهمید و پیوسته محکمات آن را مدنظر قرار دهید و از آیات متشابه پیروی نکنید، زیرا به خدا سوگند، کسی جز علی بن ابی طالب که برادر و وصیّ من است، نمیتواند حقایق و دقایق قرآن را تفسیر و بیان کند، کسی که هم اکنون دست او را گرفته و نزد خدا بالا میآورم و بازوی او را بلند کرده و به شما خواهم گفت که هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، او علی بن ابی طالب، برادر و وصیّ من است و موالات او از جانب خداوند عزّوجل بر من نازل گشته است.

ای مردم، علی و اولاد مطهّرش ثقل اصغرند و ثقل اکبر قرآن است که هریک از این دو مؤید و موافق دیگری است و هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید و آگاه باشید که آنها اُمنای خدا و حکمای او بر روی زمیناند. بدانید و آگاه باشید که من وظیفهام را ادا نمودم، ابلاغ کردم، به گوش همه رساندم، مطلب را توضیح داده و روشن کردم. هر چه گفتم سخن خدای عزّوجل بود و من از جانب خدای عزّوجل بیان کردم، بدانید و آگاه باشید که جز برادرم علی، کسی سزاوار منصب امارت مؤمنان نیست و امارت بر مؤمنان پس از من، جز برای او روا نیست.

سپس با دست خود بر بازوی علی علیه السّلام زده، او را بلند کرد - و این در حالی بود که علی از ابتدای بالا رفتن از سنگها، یک درجه پایینتر از پیامبرصَلی الله علیهِ و آله ایستاده بود، سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست خود را به سوی

1- . زمر/ 56

او دراز کرده - و علی را بالا کشید تا اینکه پای آن حضرت به محاذات زانوی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله قرار گرفته و آنگاه فرمود: ای مردم، این علی است، برادر، وصی و حافظ علم من و جانشینم بر اُمّت من و مفسر کتاب خدای عزّوجل و دعوت کننده به آن و عامل به آنچه مورد رضای الهی است. با دشمنان خدا در جنگ است و طرفدار اطاعت از وی، نهی کننده از نافرمانی اوست، او جانشین رسول خدا، امیرمؤمنان، و امامی هدایتگر است. به فرمان خدا با پیمان شکنان، ستمکاران و خارج شدگان از حق میجنگد.

اکنون سخنی بر زبان میآورم که هر سخنی را به امر پروردگار تغییر میدهد. میگویم: خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند و لعن فرما هر که انکارش کند و پایمال کننده حقش را مورد خشم و نفرت خود قرار ده! خداوندا، تو خود بر من نازل فرمودی که امامت و پیشوایی مردم پس از من، از آنِ علی بن ابی طالب ولیّ توست، آنگاه که این امر را برای مردم روشن کرده و علی را به این مقام منصوب نمودم تا دین بندگانت را با این کار برایشان کامل کرده باشی و نعمت شما بر ایشان تمام گردد و اسلام را به عنوان دین برای آنان بپسندی و سپس فرمودی: «وَ مَن یَبْتَغِ غَیرُ الْاسْلَامِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فیِ الْاخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(1) {و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.} خداوندا، من تو را گواه میگیرم که آنچه را که فرموده بودی ابلاغ کردم. ای مردم، یقیناً خداوند عزّوجل دین شما را به امامت وی کامل گردانیده، پس هر کس به وی و نیز به خلفای پس از او که فرزندان من از صلب اویند، تا به روز قیامت و عرضه شدن بر خدای عزّوجل، اقتدا نکند، آنان خود کسانی هستند که کارها و اعمالشان تباه گشته و در جهنم جاوداننند، بیآنکه از عذابشان کاسته شود و یا مهلتی داده شوند.

ای مردم، این علی است که در یاری رساندن به من، شایستگی، نزدیکی و خویشاوندی و عزیز و ارجمند بودن نزد من، از همه شما برتر است و خدای عزّوجل

1- . آل عمران/ 85

و من از او راضی و خشنود هستیم. همه آیات مشتمل بر رضای خدا درباره وی نازل شده‌اند و هرگاه از «یا ایّها الذین امنوا » در قرآن سخن رفته، علی پیشاپیش همه مخاطبان این آیه بوده است و هیچ آیه‌ای که مشتمل بر مدح باشد، جز در حق او نازل نشده است و سوره «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ » که مشتمل بر اعتراف به بهشت از جانب خداست، منحصراً در حق او نازل شده است و کسی جز او را با این سوره نستوده است.

ای مردم، او یاری رساننده به دین خدا و مدافع رسول خداست، او تقی، نقی، هادی و مهدی است؛ پیامبر شما بهترین پیامبر و وصیّ شما بهترین وصی است و فرزندان او نیز بهترین اوصیا هستند.

ای مردم، نسل هر پیامبری از صُلب اوست و نسل من از صلب علی است.

ای مردم، ابلیس با حسد آدم را از بهشت بیرون راند، پس به علی حسد نورزید که اعمالتان تباه می‌شود و گامهایتان خواهد لغزید؛ زیرا آدم با یک خطا به زمین فرو فرستاده شد و این در حالی بود که او صفوۀ الله عزّوجل است، چه رسد به شما که گروهی بندگان خدا و گروه دیگر دشمنان خدا هستید؟! جز بدبخت کینه علی را به دل نمیگیرد و جز پارسا ولایت او را نمیپذیرد و جز مؤمن مخلص به او ایمان نمیآورد. به خدا سوگند، سوره «عصر» درباره علی نازل شده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، وَ الْعَصْرِ...».

ای مردم، خدا را گواه گرفته و رسالت خود را به شما ابلاغ کردم و {و بر پیامبر خدا جز ابلاغ وظیفه‌ای نیست }.

ای مردم، {ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حقّ پرواکردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. }

ای مردم، {به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و به آن نوری که با وی فرستاده شده ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا باز گردانیم. }

ای مردم، آن نوری که از جانب خدای عزّوجل فرو فرستاده شده، در وجود من است و بعد از من در وجود علی و بعد از او در نسل وی خواهد بود تا اینکه

قائم مهدی، حقّ خدا و هر حقّی که از آنِ ما باشد را خواهد گرفت، زیرا خدای عزّوجل ما را حجّت خود بر مقصّران، معاندان، مخالفان، خائنان، گناهکاران، ظالمان و غاصبان عالم قرار داده است.

ای مردم، به شما هشدار میدهم که من پیامبر خدایم و پیش از من نیز پیامبرانی بودهاند و از این جهان رخت بر بستهاند، آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم، شما به قهقرا باز میگردید؟ و هر کس به کفر پیشین خود باز گردد، زیانی به خدا نرسانده است و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد؛ بدانید و آگاه باشید که علی موصوف به شکیبایی و سپاسگزاری است و پس از او، فرزندانم که از صلب او هستند، متصف به این صفت خواهند بود.

ای مردم، به خاطر اسلام آوردنتان بر خدا منّت ننهید که بر شما خشم خواهد گرفت و به عذابی از جانب خود گرفتار خواهد ساخت که او در کمین شماست.

ای مردم، پس از من رهبرانی ظهور خواهند کرد که مردم را به سوی جهنّم فرا خواهند خواند و در روز رستاخیز هیچ یاری نخواهند شد.

ای مردم، یقیناً خدا و من از آنان بیزاریم.

ای مردم، آنها و انصار و اعوان و پیروانشان در پستترین جای دوزخاند و چه بد جایگاهی است جایگاه متکبّران! آگاه باشید که آنها اصحاب صحیفهاند، پس هریک از شما باید در صحیفه خود بنگرد.

ای مردم، من امامت را تا روز قیامت در ذریّه خود به ارث میگذارم، و آنچه را که فرمان یافته بودم، ابلاغ کردم تا حجّتی باشد بر حاضران و غایبان و بر هر کس که در این مجلس حضور دارد یا ندارد، در قید حیات بوده یا هنوز زاده نشده باشد؛ پس حاضران غایبان را آگاه سازند و پدر فرزندش را آگاه سازد تا روز قیامت! اما با این احوال، ظالمانه آن را غصب خواهند کرد و به صورت سلطنت درخواهند آورد. هان که لعنت خدا بر آن کسانی باد که آن را غصب کنند و آنگاه است که:

{ای جن و انس، زودا که به شما بپردازیم !} و: {بر سَرِ شما شراره هایی از [نوع] تفته آهن و مس فروفرستاده خواهد شد، و [از کسی] یاری نتوانید طلبید. }(1)

ای مردم، خداوند عزّوجل شما را بر این حال رها نمیسازد: « {تا اینکه پلید را از پاک جدا کند و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند. }

ای مردم، بیتردید خداوند هیچ شهر و روستایی را به هلاکت نرسانده، مگر اینکه پیامبران را تکذیب کرده باشند و نیز آنگونه که خدای متعال ذکر فرموده، شهرهایی را که ظلم و ستم در آن نهادینه شده باشد، خراب و ویران میسازد. و این (علی علیه السّلام) امام و ولیّ شماست. او از وعدههای الهی است و خداوند به وعده خود عمل میکند.

ای مردم، بیشتر پیشینیان شما گمراه شدند و خداوند پیشینیان را هلاک فرموده و آخرین را نیز هلاک خواهد کرد. ای مردم، خداوند مرا به اموری امر و از اموری نهی فرموده و من نیز علی را امر و نهی نمودم؛ بنابراین، او امر و نهی را از پروردگارش عزّوجل دریافت کرده است، پس گوش به فرمان او باشید تا سالم بمانید و از وی اطاعت کنید تا هدایت یابید و نواهی او را به کار بندید تا به راه راست بیفتید و خواسته او را برآورید تا دچار تفرقه و پراکندگی نشوید و از حرکت در مسیر او باز نمانید.

ای مردم، من صراط مستقیم خدایم که شما را فرمان داده از آن پیروی کنید، و پس از من علی صراط مستقیم خداست و بعد از او، فرزندان من از صلب علی صراط مستقیم خدایند، آنها امامانی هستند که مردم را به حق هدایت نموده و خود بدان وسیله دادگری میکنند.

سپس سوره مبارکه حمد «الحمدالله ربالعالمین» را تا آخر تلاوت نموده و آنگاه فرمود: این سوره در حق من و درباره ایشان نازل شد، برای آنها عموماً و برای پدرشان اختصاصاً. آنان {اولیای خدا هستند که هیچ بیمی برایشان نیست و اندوهگین نمیشوند. }، {اینانند حزب خدا، آری، حزب خدا رستگارند. } و

-1 . الرحمن / 55

پیروزمندانند. هان که دشمنان علی خود اهل شقاق و نفاق و از حد گذشتگانند و برادران شیاطین که فریبکارانه با یکدیگر سخنان فریبنده رد و بدل میکنند. بدانید و آگاه باشید! دوستان ایشان خود مؤمنانی هستند که خداوند عزّوجل در کتاب خود از ایشان یاد کرده و فرموده است: «لَّا تجَِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاْخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کَانُواْ ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتهُمْ

أُوْلَئکَ کَتَبَ فیِ قُلُوبِهِمُ الْایمَانَ وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تجَْرِی مِن تحَْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا رَضیِ َ اللَّهُ عَنهُْمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ أُوْلَئکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُون»،(1) {قومی

را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشتهایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می آورد. همیشه در آنجا ماندگارند. خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند. اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.} بدانید و آگاه باشید که دوستان ایشان همان کسانی هستند که خدای عزّوجل ایشان را وصف نموده و فرموده است: «الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئکَ لهَُمُ الْأَمْنُ وَ هُم مُّهْتَدُون»،(2) {کسانی

که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند.} آگاه باشید که دوستان ایشان کسانی هستند که در امنیت کامل وارد بهشت میشوند و فرشتگان با سلام به استقبالشان آمده و میگویند: خوش باشید، پس به بهشت در آیید و در آن جاودانه بمانید. هان که دوستان ایشان کسانی هستند که خداوند درباره ایشان فرموده: {به بهشت در آیند و در آن بیحساب روزی داده شوند.} آگاه باشید! دشمنان ایشان کسانی هستند که به زودی در آتشی فروزان در آیند. هان که دشمنان ایشان به دوزخ برده میشوند؛ بدانید، دشمنان آنان در حالی که جهنّم میجوشد و بانگی دلخراش به سان آواز خران از آن بشنوند، وارد آن میشوند، و هرگاه اُمتی وارد آن گردد، اُمّت

1- . مجادله/ 22
2- . انعام /82

همتای خود را لعن فرستد. آگاه باشید که دشمنان ایشان کسانی هستند که خدای عزّوجل درباره ایشان فرمود: «كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُواْ بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ*وَ قَالُواْ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ* فَاعْتَرَفُواْ بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»،(1) {هر

بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگاهبانان آن از ایشان پرسند: «مگر شما را هشداردهنده ای نیامد؟» گویند: «چرا، هشداردهنده ای به سوی ما آمد و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید.» و گویند: «اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقّل کرده بودیم، در [میان] دوزخیان نبودیم.» پس به گناه خود اقرار می کنند. و مرگ باد بر اهل جهنّم!} هان که دوستان ایشان کسانی هستند که در نهان از پروزدگارشان میترسند، آنها آمرزش و پاداش بزرگی دارند.

ای مردم، چه بسیار است فاصله دوزخ و بهشت، پس دشمنان ما مشمول نکوهش و نفرین خدایند و دوستان ما مورد ستایش و مودّت پروردگار خواهند بود.

ای مردم، بدانید که من بیم دهندهام و علی هدایتگر است. ای مردم، من پیامبرم و علی وصیّ، بدانید که خاتم امامان ما مهدی قائم است. بدانید که در دین مسلط و با قدرت است. بدانید که انتقام گیرنده از ستمگران، اوست. بدانید که او گشاینده دژها و ویران کننده آنهاست. بدانید که او تمام قبایل اهل شرک را به قتل میرساند. بدانید که او انتقام همه اولیای خدای عزّوجل را میگیرد. بدانید که او یاری دهنده دین خداست. بدانید که او هرکس را به فراخور فضل یا جهلش مقام و رتبه میدهد. بدانید که او برگزیده و منتخب خداست. بدانید که او وارث همه علوم است و محیط به آنها. بدانید که او مخبر پروردگارش عزّوجل است و معرّف ایمان به اوست. بدانید که او صاحب عقل سلیم و ثبات در رأی است. بدانید که امور دین به او واگذار میشود. بدانید که پیامبران گذشته به او بشارت دادهاند. بدانید که او حجّت باقی خداست که بعد از او حجّتی نیست و هیچ حقی نیست مگر اینکه با او

1- . ملک/ 11-8

باشد و هیچ نوری نیست مگر اینکه نزد او باشد. بدانید که هیچ کس بر وی غلبه نمیکند و شکست در او راهی ندارد. بدانید که او ولیّ خدا بر روی زمینِ اوست و حاکم او در میان بندگانش و امین آشکار و نهان خداست.

ای مردم، من گفتنیها را گفتم و آنها را به شما فهماندم و این علی است که پس از من به شما میفهماند؛ بدانید که پس از پایان خطبهام از شما دعوت خواهم کرد به عنوان بیعت با علی و اقرار به امامت او با من دست دهید و سپس با علی دست دهید. بدانید که من با خدا بیعت کردم و علی با من بیعت نمود و من از جانب خدای عزّوجل از شما برای علی بیعت میگیرم {پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان میشکند... }(1)، ای مردم، {حج و عمره گزاردن از شعائر خداست، پس هر که حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست... }(2)

ای مردم، حج خانه خدا به جای آورید، زیرا هر خانوادهای که حج کنند، بینیاز و ثروتمند میشوند و هر خاندانی که از حج سرباز زنند، به فقر و نداری گرفتار میشوند.

ای مردم، هیچ مؤمنی در جایگاه عرفات نمیایستد مگر اینکه خداوند تمام گناهان گذشته او را تا آن لحظه بیامرزد و چون حجّ او پایان پذیرد، از نو گناهان او ثبت میشوند.

ای مردم، حجّاج از جانب پروردگار یاری داده میشوند و به هر که، هر مقدار در راه حجّ مصرف کنند، برای ایشان جبران میشود {خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمیکند }.

ای مردم، حج را با دین کامل و تفقُّه به جای آورید و بدون توبه کردن و دل کندن از ارتکاب معاصی مراجعت نکنید.

ای مردم، نماز را آنگونه به جای آورید و زکات را آنگونه پرداخت کنید که خدای عزّوجل به شما امر فرموده است و چنانچه به سبب مرور زمان کوتاهی یا فراموش کردید، علی ولیّ شماست و احکام را برایتان بیان میکند. علی همان کسی

1- . فتح /10

2- . به جای حج و عمره «صفا و مروه» درست است. بقره/158

است که خداوند او را به جانشینی من منصوب فرموده، کسی که خداوند او را از نور من آفریده و من نیز از او هستم، تا پاسخگوی پرسشهای شما باشد و آنچه نمیدانید را برایتان بنمایاند. بدانید که حلال و حرام خدا خیلی بیشتر از آن است که من آنها را در یک مجلس برایتان شمرده و به شما بشناسانم و به حلال آن امر نموده و از حرام آن شما را باز دارم. از این رو دستور یافتهام، از شما برای آنچه را که از جانب خدای عزّوجل در ولایت علی امیرالمؤمنین و امامان پس از او که از نسل من و او هستند و جملگی اماماند و قائم ایشان در میان مردم مهدی است که تا روز قیامت حکومت میکند و به حق قضاوت مینماید، بیعت بگیرم.

ای مردم، هر حلالی را که شما را به آن راهنمایی کردهام و هر حرامی که شما را از انجام آن نهی کردهام به قوّت خود باقی هستند و من نه نظرم درباره آنها عوض شده و نه حکمی را جابهجا کردهام، مراقب باشید و سخنان مرا فرا گیرید و به یکدیگر سفارش کنید. دستورات مرا اجرا کنید، سخنان مرا تغییر ندهید و جابهجا نکنید. هان که گفتارم را دوباره تکرار میکنم: ای مردم، نماز را به پا دارید و زکات بپردازید و امر به معروف و نهی از منکر کنید. بدانید که سرآمد امر به معروف آن است که سخن مرا بپذیرید و به کسانی که در اینجا نیستند ابلاغ کنید و ایشان را به پذیرش آن امر و از مخالفت با آن نهی کنید، زیرا این کار فرمانی است از جانب خدا و من و هیچ امر به معروف و نهی از منکری پذیرفته نیست مگر با وجود امام معصوم.

ای مردم، قرآن به شما میشناساند که امامان پس از علی، فرزندان او هستند، و من هم آنان را به شما شناساندم که از نسل من و او میباشند و خداوند عزّوجل در این خصوص میفرماید: {و او آن را در پی خود سخنی جاودان کرد. }(1)

و من نیز گفتم: تا زمانی که به آن دو (قرآن و عترت) چنگ زده باشید، هرگز گمراه نخواهید شد.

1- . زخرف / 28

ای مردم، پارسایی، پارسایی، پارسایی! بترسید از روز رستاخیز، زیرا خدای عزّوجل میفرماید: {یقیناً زلزله رستاخیز امری هولناک است. }(1)

از مرگ یاد کنید و از حساب و میزان و بازخواست در محضر پروردگار جهانیان، و به ثواب و عقاب و اینکه هرکس با کار نیکو آمده باشد، پاداش مییابد و هر که با گناه آمده باشد، بهرهای از بهشت نخواهد داشت.

ای مردم، شما بیشتر از آنید که در یک زمان به نشانه بیعت به من دست دهید و خدای عزّوجل به من فرمان داده است که در این مورد از زبانتان اقرار بگیرم، به آنچه من درباره علی و امامان پس از وی در خصوص امیرمؤمنان بودنشان قرار گذاشتم، پس جملگی یک صدا بگویید: ما شنیدیم، فرمانبرداریم، راضی و خشنودیم، در مورد آنچه از خدا به ما ابلاغ فرمودی، درباره امارت علی علیه السّلام و فرزندانش که پیشوایان آیندهاند، مطیع و منقاد هستیم و در این مورد با شما از دل و جان و زبان و با دستانمان بیعت میکنیم؛ بر این بیعت زنده خواهیم ماند و خواهیم مرد و برانگیخته خواهیم شد. نه آن را تغییر میدهیم و نه جا به جا میکنیم و نه در مورد آن تردید خواهیم کرد، از پیمانی که بستهایم باز نخواهیم گشت و عهدشکنی نمیکنیم و از خدا و علی امیرالمؤمنین و فرزندانش، امامانی که گفتی از ذریّه شما و صلب علی که پس از حسن و حسین علیهما السلام میآیند، هستند، اطاعت خواهیم کرد؛ آن دو امامی که جایگاه و محلی که نزد من از آن برخوردارند و منزلتی که نزد پروردگار دارند را به شما شناساندم و گفتم که آن دو، دو سرور جوانان اهل بهشتاند و آن دو پس از پدرشان علی امام هستند و من پیش از علی، پدر آن دو هستم. پس اکنون بگویید: در این مورد خدا و تو را اطاعت نمودیم و نیز بر شما باد به علی و حسن و حسین و امامانی را که یادآور شدی، از نظر عهد و میثاقی که برای علی علیه السلام از دل و جان و زبان و دستهای ما گرفته شده - کسی که این دو را با دست درک کرده [در واقعه حضور داشته و بیعت کرده است] و با زبان اقرار کرده است - غیر از این مطلب چیز دیگری را نخواهیم خواست و هرگز در خود نمیبینم

1- . حج/ 1

که بخواهیم از پیمان خود برگردیم و ما این امر را از جانب شما به فرزندان و خویشاوندان دور و نزدیک خود ابلاغ خواهیم کرد، و تو خدا را بر آنچه میگوییم گواه بگیر و گواه بودن خدا کافی است و خودتان نیز بر آنچه میگوییم گواه هستید و نیز هر موجودی که خدا را اطاعت میکند، چه ظاهر باشد و چه پوشیده و نیز فرشتگان خدا و سربازان و بندگان او نیز از جمله گواهان هستند و خدا از هر گواهی بزرگتر است.

ای مردم، چه میگویید؟ یقیناً خداوند از هر صدا و هر چه در درون انسانها بگذرد، آگاه است: «فَمَنِ اهْتَدَی فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا»، (1) {پس هر کس هدایت شود، به سود خود اوست، و هر کس بیراهه رود، تنها به زیان خودش گمراه می شود. } و هر که بیعت کرده، در حقیقت با خدا بیعت کرده است. «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِم»، (2) {

دست خدا بالای دستهای آنان است. }

ای مردم، از خدا پروا نموده و با علی امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - بیعت کنید و با حسن و حسین و امامان پس از ایشان - علیهم السّلام - که کلمه طیبه باقیه خداوند است. خداوند هر کس را که خیانت کند به هلاکت میرساند و آنکه به عهد و پیمان خود وفا کند را مشمول رحمت خویش سازد: « فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلیَ نَفْسِهِ ...»، (3) {پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند... }.

ای مردم، آنچه را گفتم بگویید و بر علی به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دهید و بگویید: «سَمِعْنَا وَ ازعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیر»، (4) {شنیدیم

و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.» } و بگویید: «الحْمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانا لِهَاذَا وَ مَا کُنَّا لِنهْتَدِیَ لَوْ لَا أَنْ هَدَئنَا الله»، (5) {«ستایش

خدایی را

ص: 269

1- . زمر/ 41
2- . فتح/ 10

3- . فتح/ 10
4- . بقره/ 285
5- . اعراف/ 43

که ما را بدین [راه] هدایت نمود، و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، ما خود هدایت نمی یافتیم. }

ای مردم، بیشک فضایل علی بن ابی طالب نزد خدای عزّوجل که آن را در قرآن نازل فرموده، بیشتر از آن است که من آن را در یک خطبه به شمار آورم، پس هرکس شما را از فضایل وی آگاه نمود و آنها را به شما شناساند، باورش کنید!

ای مردم، هر کس از خدا و رسول او و علی و امامانی که یاد کردم اطاعت کند، تحقیقاً به کامیابی بزرگی دست یافته است.

ای مردم، کسانی که در مبایعت و اظهار دوستی و موّدت با او و سلام دادن به وی به عنوان «امیرالمؤمنین» بر دیگران پیشی گیرند، اینان خود در باغهای بهشتی کامیابند.

ای مردم، آنچه که خدا را از شما خشنود میکند بر زبان جاری کنید، زیرا اگر شما و هر آنکه بر روی زمین است، جملگی کفر بورزید، هیچ زیانی به خدا نمیرسانید؛ خداوندا، مؤمنان را بیامرز و خشمت را بر کافران فرو ریز و الحمدُ الله ربّ العالمین.

سپس آن قوم یک صدا فریاد برآوردند: شنیدیم و فرمان خدا و رسول را با دلها، زبانها و دستهایمان اطاعت میکنیم و آنگاه جمعیت به طرف پیامبرصَلی الله علیهِ و آله و علی علیه السّلام هجوم آورده و با آنان دست داده و بیعت نمودند و اولین کسانی که به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به نشانه بیعت با علی علیه السّلام دست دادند، ابوبکر، عمر، عثمان، ابو عبیده جرّاح و سالم مولای ابو حذیفه - علیهم ما علیهم - بودند و پس از ایشان مهاجرین و انصار و بقیه مردم تا آخرین نفر به نوبت و به حسب مراتبی که داشتند، بیعت نمودند؛ به گونهای که نماز ظهر و عصر باهم و مغرب و عشا باهم اقامه شدند و بیعت کردن آنها سه روز به طول انجامید و هرگاه جمعی بیعت میکردند، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: سپاس خداوندی را سزاست که ما را بر جهانیان برتری داد! و از آن پس دست دادن سنّت

و مرسوم شد، به گونهای که وقتی افراد به ناحق از مردم بیعت میگرفتند، مردم را وادار میساختند به همین کیفیت بیعت کنند.(1)

کشف الغمّه: احمد بن محمّد طبری از علمای اهل سنّت این حدیث را تا به آخر از محمّد بن ابی بکر بن عبدالرحمان از حسن بن علی ابومحمّد دینوری از محمّد بن موسی همدانی در کتاب خود آورده است.

توضیح: میگویم، مؤلف کتاب «صراط المستقیم» بخش اعظم این خطبه را که مربوط بر تصریح بر امامت و ولایت و فضایل امیرالمؤمنین علیه السّلام است، از محمّد بن جریر طبری در کتاب «الولایهٔ» با اسناد آن به زید بن ارقم، نقل کرده است. و همه روایت را شیخ علی بن یوسف بن المطهّر - رحمه الله - از زید بن ارقم نقل کرده است.

قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله «عظیم فی ارکانه» یعنی به سبب صفاتش که برای ذات خداوندیاش به مثابه ارکاناند؛ یا در عرش و کرسی و آسمانها و زمینها که خود ارکان مخلوقات اویند؛ به سبب عزّت و مناعت طبع و بینیازی اوست؛ یا منظور سربازان اوست که از قدرت ذاتی وی تبعیّت میکنند. فیروز آبادی گوید: «الرُّکن» با ضم راء، به معنای قسمت قویتر و محکمتر است و به معنای کار بزرگ است و هر آنچه از مُلک و سپاه و غیره و عزّت و مناعت طبع که بدان قوی گردند.(2)

قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «و هو فی مکانه» یعنی در منزلت و رفعت خویش، یعنی اینکه علم او به اشیاء به گونهای نیست که با عظمت و تقدّس وی منافات داشته باشد، به گونهای که به آنها نزدیک شده یا درهم آمیزد یا اینکه صورت آن اشیا در وی ترسیم گردد.

قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «و مفلّک الأفلاک» یعنی خالق افلاک، زیرا قبل از به وجود آمدنشان، نام «افلاک» بر آنها نهادن مصداقیت ندارد، یا به معنای به چرخش در آورنده و اداره کننده افلاک است. قول آن حضرت صَلی الله

1- . احتجاج طبرسی: 41-33

2- . القاموس المحیط 4: 229

علیهِ و آله: «و هو السّلام» یعنی مبّرا از نقایص و آفاتی است که نقایص و آفات دیگران را او برطرف میکند نه دیگری! پس تکراری نیست و احتمال میرود که تأکید باشد. «الأدغال» جمع «دَغَل» به معنای ورود هر چیزی که موجب فساد گردد، جایی که در آن بیم کشته شدن ناگهانی رود. «الخَتَل» یعنی نیرنگ.

قول او: «قل اُذن علی الذین یزعمون» ممکن است در مصحف ایشان علیهم السّلام به همین شکل ضبط شده باشد و ممکن است بیانی برای حاصل معنا باشد، زیرا «اُذن خیرٌ» بودن مستلزم آن است که آن حضرت به سخنان ایشان گوش داده و هرچه گویند باور کند، در حالی که آنها جز گمان نیک در حق ایشان نداشتهاند؛ و محتمل است تفسیر آیه: «یؤمنُ للمؤمینن» باشد، یعنی اینکه سخن مؤمنان را باور دارد که چنین است، و در روایت سیّد، این عبارت «اذنٌ علی الذین یزعمون انّه اُذنٌ» به وسط آیه افزوده شده است و این معنا بر برداشتها برتری دارد.(1)

طبرسی گوید: معنای«هو اُذنٌ» آن است که آن حضرت به هر چه میگفتند، گوش داده و آن را باور میکند. «قل» ای محمّد «اُذنُ خیرٌ لکم» یعنی او برای شما نیکو گوشی است که به آنچه برای شما خیر است، یعنی وحی، گوش میکند. و گفته شده: معنای آن چنین است: او سخن خیر را میشنود و به آن عمل میکند؛ معنای «یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین» این است که گوش بودن برای او زیانی در بر ندارد، زیرا گوش نیکویی است که جز خبر راستین از جانب خدا نمیشنود و سخن مؤمنان را باور میکند نه منافقان را. تمام !(2)

قول آن حضرت: «فی هذا المشهد»، یعنی در این مکان یا در چنین اجتماعی، زیرا پس از آن، اجتماع مردم پراکنده شدند و دیگر چنین اجتماعی برای وی پیش نیامد. و گفته میشود «شالَهُ» یعنی او را بالا کشید. قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «هو مواعید الله» یعنی اینکه یکی از وعدهگاههای خدا به هنگام رجعت و قیامت و جز این دو است. قول آن حضرت: «و لهم عمّت» یعنی شامل همه اهل بیت گردید و مخصوص به آنهاست و کسی در آن با ایشان شریک نیست.

1- . در نسخه چاپی از «حق الیقین» این زیادت وجود ندارد.

2- . مجمع البيان 5: 44-45

87. از امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از این خطبه فراغت یافت، در میان مردم مردی زیبا چهره، خوش منظر و خوشبو را دید که میگفت: به خدا سوگند هرگز چنین روزی ندیده بودم. چه پیمان محکمی را برای ولایت پسرعمش مورد تأکید قرار میدهد، و او چنان عهد و بیعت محکمی برای وی بست که کسی جز کافر به خدای بزرگ و رسول کریم او، آن را نمیگشاید؛ ای وای بر آنکه پیمانی را که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بسته، بشکند. گوید: چون عمر سخن وی را شنید، به طرف او برگشت و از دیدن جمال و هیأت وی خوشش آمد، سپس به سمت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برگشته و گفت: آیا نشنیدی که این، چنین و چنان گفت؟ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای عمر، آیا میدانی آن مرد کیست؟ عرض کرد: خیر! فرمود: او روح الأمین جبرئیل است، پس برحذر باش از اینکه پیمان شکنی کنی، که اگر چنین کنی، خدا و رسولش و فرشتگان و مؤمنان از تو بیزاری خواهند جست.(1)

88. کشف الغمّه: از مناقب خوارزمی که احمد بن حنبل نیز آن را در مسند خود از ابن عباس از بریده اسلمی روایت کرده که گفت: هنگام حرکت به یمن، در رکاب علی علیه السّلام بودم و جفایی از وی دیدم، لذا نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و از وی به بدی یاد کردم. ناگهان دیدم که رنگ رخسار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دگرگون گشته، سپس فرمود: ای بُریده، آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟! عرض کردم: بلی یا رسول الله! فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست.

و از کتاب مسند احمد بن حنبل از بریده چنین نقل کردم که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ما را به سریهای فرستاد و چون بازگشتیم، فرمود: همراهی و مصاحبت دوستتان (علی علیه السّلام) را چگونه یافتید؟ - گوید: - نمیدانم من از وی شکایت کردم یا دیگری. من که مردی کمرو و سر به زیر بودم، سر بلند کردم،

1- . الاحتجاج طبرسی : 41

ناگاه دیدم که رخسار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله سرخ گشته و میفرماید: من ولیّ هر کس بودم، اینک علی ولیّ اوست.

و با اسناد از بریده در مسند مذکور آورده است که گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دو گروه را به یمن گسیل داشت که فرماندهی یکی از آنها را علی بن ابی طالب علیه السّلام برعهده داشت و خالد بن ولید فرمانده گروه دیگر بود. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون به هم رسیدید، علی فرمانده هر دو گروه باشد و اگر به هم بر نخوردید، هر کدام فرمانده سربازان خود باشد؛ - گوید: - سپس ما با قبیله بنی زبیده که از مردم یمن بودند برخوردیم و به جنگ پرداختیم. در این جنگ مسلمانان بر مشرکان غلبه یافتند، لذا جنگجویان آنان را کشته و بقیه را به اسارت گرفتیم. سپس علی علیه السّلام زنی از اسیران را برای خود برگزید. بریده گوید: پس خالد بن ولید مرا با نامهای در این مورد نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرستاد و چون به حضور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رسیدم، نامه را به وی دادم که محتوای آن را برایش خواندند. ناگاه خشم را در چهره رسول خدا دیده و عرض کردم: یا رسول الله، مرا در پناه خود بگیر! مرا با مردی فرستادی و امر فرمودی که مطیع وی باشم و من نیز به دستور شما عمل کردم. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: برحذر باش از اینکه از علی بدگویی کنی که او از من است و من از او هستم و پس از من، ولیّ شما اوست!

و از کتاب صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده که گفت: رسول خدا سپاهی را روانه ساخت و علی بن ابی طالب علیه السّلام را بر آن گماشت. در این سریه، کنیزی مورد توجه حضرت علی علیه السّلام قرار گرفت که عدهای این کار را از وی نپسندیدند و چهار تن از صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله همدست گشته و گفتند: اگر رسول خدا را ملاقات کردیم، کردار علی را برای وی بازگو کنیم؛ و مسلمانان چون از جنگ باز میگشتند، ابتدا به حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میرسیدند و به وی سلام میکردند و بعد از آن به خانههای خود میرفتند. چون جنگجویان برای عرض سلام به حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رسیدند، یکی از آن چهار نفر برخاسته و گفت: یا رسول الله، آیا علی بن ابی

طالب را نمیبینی که در این سریه چنین و چنان کرده است؟! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روی از وی برگردانید و اعتنایی نفرمود. سپس دومی برخاست و همان سخن را تکرار کرد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی اعتنایی نفرمود. سپس سومین نفر برخاست و گفته دو نفر قبلی را تکرار نمود، ولی پیامبر اعتنا نکرد. آنگاه نفر چهارم برخاست و همان سخنان را تکرار نمود؛ سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که خشم از رخسارش آشکار بود، به آنان رو کرده و فرمود: از علی چه میخواهید؟! علی از من است و من از علی هستم، و او بعد از من ولیّ هر مرد و زن مؤمنی است! و از صحیح ترمذی نقل شده است: هر که من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.(1)

89. کنز جامع الفوائد: حسین جمّال گوید: امام صادق علیه السّلام را از مدینه تا مکه سوار بر شتر بردم، پس چون به غدیرخُم رسید، به من نگاهی کرده و فرمود: این جای پای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است، آنگاه که دست علی علیه السّلام را بالا برده و فرمود: «هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست». و در سمت راست، خیمه چهارنفر از قریش بود - که نامشان را به من فرمود - که چون دیدند پیامبرصَلی الله علیهِ و آله دست علی علیه السّلام را آنقدر بالا برد که سفیدی زیر بغل آن حضرت نمایان گشت، گفتند: به چشمان وی نگاه کنید که چنان برگشتهاند که گویی چشمان یک دیوانهاند. پس جبرئیل بر آن حضرت نازل گردیده و گفت: بخوان: «وَ إِن یَكَادُ الَّذِینَ كَفَرُواْ لَیزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُواْ الذِّكْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ*وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِینَ»،(2) {و

آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.» و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست.} و «ذکر» در اینجا علی بن ابی طالب علیه السّلام است. عرض کردم: حمد و سپاس خداوند را که این سخن را از زبان

1- . کشف الغمّۀ: 85-84

2- . قلم/ 52-51

شما شنیدم! فرمود: اگر شتردار من نبودی، این مطلب را به تو نمیگفتم، زیرا اگر آن را از من روایت کنی، کسی سخن تو را باور نمیکند.(1)

90. بشارهٔ المصطفی: ابراهیم بن رجاء شیبانی گوید: به جعفر بن محمّد صادق علیه السّلام عرض شد: منظور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه، اللهم والِ مَن والاه و عادِ مَن عاداه» در روز غدیرخُم چیست؟ راوی گوید: پس امام صادق علیه السّلام راست نشست و آنگاه فرمود: به خدا سوگند، همین سؤال از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرسیده شد و در پاسخ آن فرمود: خدا مولای من است و با وجود او مرا اختیاری از خود نیست؛ و من مولای مؤمنانم و از آنها به خودشان سزاوارترم و با بودن من، آنها را اختیاری از خود نیست؛ و هرکس که من مولای اویم و سزاوارتر از خودش به او هستم و با وجود من اختیاری از خود ندارد، علی بن ابی طالب نیز مولای اوست و با وجود وی، اختیاری از خود ندارد.(2)

91. بشارهٔ المصطفی: امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم آلاف التحیه والسلام روایت نموده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند و هر کس او را فرو گذارد، خوار و ذلیل گردان و یاری دهندهاش را یاری فرما.(3)

صحیفهٔ الرضا: نظیر این روایت را از پدرش علیه السّلام نقل فرموده است.(4)

92. بشارهٔ المصطفی: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکس من ولیّ او بودهام، اینک علی ولیّ اوست.(5)

1- . کنز جامع الفوائد، نسخه خطی. تفسیر برهان 4: 374
2- . بشارهٔ المصطفی : 62-61
3- . بشارهٔ المصطفی: 125
4- . صحیفهٔ الرضا : 18
5- . بشارهٔ المصطفی. 181

93. عبدالله بن بریده اسلمی از پدرش روایت کرده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من ولیّ او بودهام، اینک علی ولیّ اوست.(1)

94. براء بن عازب و زید بن ارقم گویند: در روز غدیرخُم در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودیم و شاخ و برگ درخت را از بالای سر او کنار میزدیم که فرمود: صدقه بر من و اهل بیتم روا نیست، بدانید و آگاه باشید که شما سخنانم را شنیده و مرا دیدهاید؛ پس هرکس از روی عمد بر من دروغ بندد، جای او در آتش دوزخ است. هان که من پیش قراول شما در ورود بر سر حوض کوثرم و در روز قیامت به کثرت عدد شما بر دیگر اُمّتها مباهات میکنم، پس مرا روسیاه نکنید! بدانید که خدای عزّوجل ولیّ من است و من ولیّ هر مؤمنم، پس هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست.(2)

95. کشف الغمّه: حسن بن طریف گوید: به ابو محمّد علیه السّلام نامهای نوشته و از وی پرسیدم که معنای قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره امیر المؤمنین علیه السّلام «مَن کنتُ مولاه فهذا مولاه» چیست؟ فرمود: مقصود وی از این جمله آن بود که علی علیه السّلام را به عنوانی پیشوایی معرفی کند که به هنگام ایجاد تفرقه، حزب خدا به وی شناخته شوند.(3)

96. امالی صدوق - معانی الاخبار: ابواسحاق گوید: به علی بن حسین علیه السّلام گفتم: معنای سخن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: «مَن کنتُ مولاه فهذا علیّ مولاه» چیست؟ فرمود: آنها را آگاه فرمود که پس از وی، امام اوست.(4)

97. معانی الاخبار: ابان بن تغلب گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله: «مَن کنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه» پرسیدم، فرمود: ای

1- . بشارهٔ المصطفی: 201-200

2- . بشارهٔ المصطفی : 203

3- . در نسخه چاپی یافت نشد.

4- . امالی صدوق: 75، معانی الاخبار : 65

ابوسعید، این چه پرسشی است که میکنی؟! روشن است که ایشان را آگاه فرمود که پس از وی، علی علیه السلام جانشین او در میان آنها خواهد بود.(1)

98. امالی صدوق - معانی الاخبار: علی بن هاشم از پدرش روایت کرده که گفت: در حضور زید بن علی سخن از فرمایش پیامبر صَلی الله علیهِ و آله: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» به میان آمد، گفت: او را به امامت منصوب فرمود تا حزب خدای عزّوجل به هنگام بروز تفرقه بدو شناخته شود.(2)

99. معانی الاخبار: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: الله پروردگار من است و با وجود او مرا فرمانروایی نیست، و من رسول پروردگار خویشم و با بودن من کسی را امارت نباشد، و علی ولیّ هر کسی است که من ولیّ او بودهام و با وجود او، کسی را فرمانروایی نشاید. (3)

100. معانی الاخبار: ابوسعید خدری گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هرکه را من ولی بودهام، اینک علی ولیّ اوست؛ و هر که را من پیشوا بودهام، اینک علی پیشوای اوست؛ و هر که را من امیر بودهام، اینک علی امیر اوست؛ و هر که را من هشدار دهنده بودهام، اینک علی هشدار دهنده اوست؛ و هرکه را من هدایتگر بودهام، اینک علی هدایتگر اوست؛ و هرکه را من وسیله نزد خدای متعال بودهام، اینک وسیله او نزد خدای عزّوجل علی است؛ بنابراین خداوند سبحان میان او و دشمنش قضاوت خواهد کرد.(4)

شیخ صدوق - رحمه الله - در کتاب «معانی الاخبار» پس از نقل روایات مبیّن معانی «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» گوید: ما با ارائه اخبار صحیح استدلال میکنیم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام تصریح فرموده و او را جانشین خویش قرار داده و اطاعت مردم از وی را واجب گردانیده است و این روایات بر دو قسم هستند: در یک قسم از آن با مخالفان در

1- . معانی الاخبار : 66

2- . امالی صدوق : 75، معانی الاخبار : 66

3- . معانی الاخبار : 66
4- . معانی الاخبار : 66

نقل آن اتفاق نظر داریم، لیکن در معنا و مفهوم آنها با هم اختلاف نظر داریم، و قسم دیگر روایاتی هستند که در مورد نقل آنها با ما مخالفند؛ درباره روایاتی که در نقل آنها با ما اتفاق نظر دارند، لازم است با گروهبندی آنها و حواله مخالفان به مشهورترین معنا و رایجترین کاربرد نزد اهل لغت، ثابت کنیم معنای این روایات همانی است که ما استنباط کردهایم و برخلاف برداشت آنها، دالّ بر نصب علی علیه السّلام به ولایت و جانشینی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هستند. اما در مورد روایاتی که در نقل آن با ما مخالفند، آنچه بر ما واجب است، این که باید برای آنها روشن کنیم که این روایات به گونهای وارد شده که قطعیِ و انکارناپذیر است و این روایات نیز همانند روایاتی هستند که منحصراً خودشان آنها را نقل کرده و پذیرفتهاند و با استفاده از آنها با مخالفان خود احتجاج نمودهاند، اما با این وجود، آنها را برای مخالفان خویش، قطعی و انکار ناپذیر دانستهاند، بنابراین با استعانت از خداوند میگوییم:

ما و مخالفان ما از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله روایتی را در اختیار داریم مبنی بر اینکه آن حضرت در حالی که مردم را گرد آورده بود، به پا خاسته و فرمود: ای مردم، آیا من سزاوارتر از مردم به خودشان نیستم؟! عرض کردند؛ آری به خدا هستی! آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، سپس ادامه داده و فرمود: خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند و یاری دهندهاش را یاری فرما و هر کس او را فرو گذارد، خوار و ذلیل گردان!

سپس ما در معنای قول رسول خدا صلی الله علیه و آله: «الستُ أولی بالمؤمنین من انفسِهِم؟» و نیز در معنای قول آن حضرت: «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» دقت کرده و دریافتیم که کلمات این جملهها در علم لغت معناهای محدودی دارند که جز آنها معنای دیگری برای آنها آورده نشده است و من إن شاء الله تعالی آنها را ذکر خواهم کرد؛ و نیز دقت کردیم که چرا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مردم را جمع میکند و در آنجا به سخنرانی میپردازد و موضوع را مهم و بزرگ جلوه میدهد؟ و دیدیم این مطلب، چیزی است که جایز نیست بگوییم آن را می

دانستهاند و او برایشان تکرار کرده است. چیزی هم نیست که معنا داشته باشد اما برای آنان مفید نباشد. در چنین حالتی کار آن حضرت کاری عبث و بیهوده شمرده میشود و میدانیم که ساحت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از اقدام به کار عبث و بیهوده مبرّاست! از این رو به واژه «مولی» برمیگردیم تا ببینیم این کلمه در لغت به چه معناهایی آمده است:

احتمال دارد به معنای «آقا و مالک» باشد، آنگونه که «مولا» مالک «بنده» خویش است، و میتواند او را فروخته یا به دیگری ببخشد. و احتمال دارد به معنای«آقای بنده آزاد شده» از بردگی باشد، یا اینکه به معنای «بنده آزاد شده» باشد. این سه معنا و مفهوم «مولی» نزد خاص و عام مشهور و معروف است و هیچکدام در مورد سخن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مصداق ندارند و امکان ندارد منظور از جمله «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، یکی از این معانی باشد، زیرا آن حضرت نه میتواند مسلمانان را بفروشد و نه از بردگی برهاند کما اینکه مردم، پیامبر را از بردگی آزاد نکرده بودند. ممکن است «مولی» به معنای عموزاده باشد، شاعر گوید:

«مَهلاً بنی عمّنا مهلاً موالینا لا تنبشوا بیننا ما کانَ مدفونا»

- عموزادگان، کمی درنگ کنید، درنگ کنید ای موالی ما، چرا کینههای دفن شده میان ما را دوباره به خاطر میآورید؟!

احتمال دارد «مولی» به معنای «فرجام» و «سرانجام» باشد. خداوند عزّوجل میفرماید:« مَأْوَئکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلَاکُم»(1) {جایگاهتان

آتش است، آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است.»} یعنی فرجامتان و جایی که کارتان به آنجا خواهد کشید، جایگاه بدی است. و احتمال دارد «مولی» به معنای چیزی باشد که در پی چیزی دیگری قرار گرفته باشد، یعنی پشت سر یا پیشاپیش آن، شاعر گوید:

«فغدت، کلا الفرجین تحسب أنّه مولی المخافهٔ خلفها و أمامها»

1- . حدید/ 15

- ناقه در حالی شب را به صبح رساند که گمان میکرد هر دو تنگه، مناسبترین جای جنگ باشد: تنگه پشت سر و پیش رو.

و گمان نداریم که منظور از «مولی» در کلام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» هیچکدام از این معانی بوده باشد، زیرا امکان ندارد با آن همه مقدمهچینی گفته باشد: «هر کس من پسر عموی اویم، علی پسرعموی اوست»، زیرا همه میدانستند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و علی علیه السّلام عموزادهاند و تکرار این معنا برای کسانی که از آن اطلاع داشتند، کاری عبث و بیهوده بوده است؛ و به معنای «فرجام و سرانجام کارشان» نیز نمیتواند باشد، کما اینکه مفهوم «پشت سر و پیش رو» نیز نمیتواند باشد، زیرا نه فایدهای دارد و نه سودی بر آن مترتّب است. اهل لغت جایز دانستهاند که گفته شود «فلانٌ مولایَ»، به شرط اینکه صاحب اختیار امر و نهی بر آن شخص باشد، و این همان معنایی است که مورد نظر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از بیان جمله «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» بوده است، زیرا با توضیحاتی که ارائه گردید، دیگر معناهایی که لغت برای این کلمه در نظر گرفته، نمیتوانند مورد نظر باشند و وجه دیگری جز همین وجه باقی نمیماند، از این رو لازم میآید که بپذیریم، منظور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از لفظ «مولی» در جمله «من کنت مولاه فعلیًّ مولاه» همین مفهوم آخری باشد، و آنچه این برداشت را مورد تأکید قرار میدهد، عبارت آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «ألست أولی بالمؤمنین مِن أنفسهم» است که در پی آن، جمله «فمن کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» را بیان فرموده است، و این خود دلیل بر آن است که معنای «مولی» آن است که «آن حضرت سزاوارتر از مؤمنان به خودشان» میباشد، زیرا در لغت و عرف، مشهور آن است که اگر شخصی به دیگری بگوید: تو از خودم به من سزاوارتری، بدان معناست که آن فرد را فرمانده خود قرار داده و خود را مطیع وی ساخته است و جایز نیست که از فرمانش سرپیچی کند. اگر ما به کسی پیشنهاد دادیم که با ما بیعت کند و او نیز پذیرفت که ما سزاوارتر از خودش به او هستیم، دیگر حق ندارد از دستوری که به وی میدهیم، سرپیچی کند و با ما مخالفت نماید، زیرا در این صورت برخلاف اقرار خود به اینکه ما از او به خودش سزاوارتریم، رفتار کرده است، و در میان مردم عرب

رسم بر این است که اگر کسی به دیگری فرمان انجام کاری بدهد، به گونهای که وی را ملزم نماید، ولی آن شخص مخیّر باشد که از فرمان وی اطاعت نکند، از فرمانش سرپیچی نموده و در جوابش میگوید: فلانی، من از تو به خودم سزاوارترم و هر کاری را که بخواهم انجام میدهم و تو سزاوار آن نیستی که مرا فرمان دهی؛ بنابراین، اگر قول انسان چنین باشد که «من از تو به خودم اولیترم»، این حق را خواهد داشت که از فرمان آن شخص اطاعت نکند، به شرط اینکه حقیقتاً اولیتر از دیگران به خود باشد، اما اگر اقرار و اعتراف کند که «تو اولیتر از من به منی» ، در این صورت اگر چنین حالتی پیش آید، دیگر حقّ مخالفت با او را نخواهد داشت.

سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «آیا من از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟» و مردم اقرار کردند که «بلی، چنین است» و بلافاصله آن حضرت پس از جمله اول خود فرمود: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» و بدین ترتیب در مییابیم که منظور آن حضرت از «مولاه» همان معنایی است که حاضران برای وی اقرار به آن کردند که آن حضرت «از آنها به خودشان سزاوارتر است». بنابراین، چنانچه منظور آن حضرت از «من کنت مولاه...» فقط «اولی به او» را اراده کرده باشد، همان«اولی» را با عبارت «فعلیٌّ مولاه» برای علی بن ابی طالب علیه السّلام نیز قرار داده است، زیرا صحیح نمیباشد که آن حضرت یکی دیگر از معانی «مولی» را که به آنها اشاره کردیم، اراده فرموده باشد، زیرا آن اقسام معانی عبارت بودند از: مالک، برده، آزاد کننده برده، آزاد شده، پسرعمو، سرانجام، پیش رو و پشت سر. و چنانچه بیان هیچکدام از این معانی درباره علی علیه السّلام وارد یا لازم نباشد، فقط آخرین گزینه (مالک اطاعت، فرماندهی) میماند و منظور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نیز همین بوده است؛ و اگر این معنا (مالک اطاعت و فرماندهی) برای علی علیه السّلام مسلّم شده باشد، معنایی جز امامت نخواهد داشت، زیرا لفظ امامت از لفظ «ایتمام» گرفته شده که به معنای «پیروی کردن و دنباله روی کردن» است و نیز به معنای مطابق رفتار او عمل کردن و سخن گفتن است و اصل این کلمه در لغت به معنای تیری است که به عنوان الگو تراشیده میشود تا تیرهای دیگر را از روی آن

به همان شکل و اندازه بسازند. و اگر وجوب اطاعت علی علیه السّلام بر خلق ثابت شده باشد، مستحق و سزاوار مقام امامت گردیده است.

اگر بگویند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با این سخن تنها خواستهاند فضیلت و شرافتی را برای علی علیه السّلام قایل شوند و منظور «امامت» نبوده است! در پاسخ آنها گفته میشود، در اولین برخورد با این حدیث، چنین معنایی به ذهن متبادر میشود. اما با دستهبندی و طبقهبندی کلام و تبیین معانی لفظ «مولی» و وجوه آن در لغت به این نتیجه میرسیم که منظور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از جملهای که درباره علی علیه السّلام فرموده، این نبوده است و مجوِّز چنین برداشتی را به ما نمیدهد؛ زیرا ما دیدیم که لغت، معانی متعددی را برای لفظ «مولی» در نظر گرفته که هیچکدام از آنها را پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، نه درباره خود و نه درباره علی علیه السّلام قصد نفرموده است و تنها یک معنا باقی میماند که میتوان گفت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن را درباره خود و علی علیه السّلام در نظر گرفته باشد و آن، «حکومت کردن و برخورداری از حق مطاع بودن است».

اگر بگویند: شاید منظور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله معنای دیگری بوده که ما از آن بی اطلاع هستیم، زیرا ما به لغت احاطه نداریم، در پاسخ گفته میشود:

اگر طرح چنین سؤالی جایز باشد، در این صورت مجاز خواهیم بود این ایراد را نسبت به تمام سخنان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و آیات قرآن تعمیم داده و بگوئیم: شاید منظور وی معنای دیگری بوده که در لغت به کار نرفته باشد و بدین ترتیب در آنها شک کنیم، و این جز بهانهجویی برای گریز از تن دادن به فهم حقیقت نیست. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟» و چون حاضران اقرار کردند که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله اولیتر از آنها به خودشان است، فرمود: «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه». این سخن بدان میماند که مردی به جمعی بگوید: آیا میپذیرید این کالا را که متعلق به من و شماست بفروشیم و سود و زیان آن را به دو نصف تقسیم کنیم: نیمی به من تعلّق داشته باشد و نیم دیگر آن متعلّق به همه شما باشد؟ و آنها سخن وی را پذیرفته و بگویند: آری، قبول داریم! سپس آن شخص بگوید: هر کس من شریک او بودهام، اینک زید

شریک اوست. بدین ترتیب وی به آنها اعلام نموده است که منظورش از «هر کس من شریک او بودهام» همان معنایی است که در مورد آن قبلاً از ایشان اقرار و اعتراف گرفته است که این کالا را بفروشیم و سود و زیان آن را به دو نصف تقسیم کنیم، نیمی برای من و نیم دیگر برای شما! و سپس با گفتن:«اینک زید شریک اوست» و بدین ترتیب، آن معنا را که (شراکت باشد)، برای زید تثبیت نماید. و سخن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: «پس هرکس من مولای اویم اینک علی مولای اوست» جز بدان معنایی نیست که پیش از این درباره آن از ایشان اقرار گرفته است و با گفتن« اینک علی مولای اوست» آن معنا را به علی علیه السّلام نیز اختصاص داده است. درست همانند آن مرد که با گفتن جمله «اینک زید شریک اوست»، معنای شراکت را برای زید تثبیت کرد و هیچ تفاوتی میان این دو نیست. و اگر کسی ادّعا کند که در لغت معنایی جز آنچه ما برای «مولی» ذکر کردیم وجود دارد، که ندارد؛ آن را ارائه نماید.

چنانچه ایرادشان از بابت روایتی باشد مبنی بر اینکه آزاد کننده زید بن حارثه حضرت علی علیه السّلام بوده و مراد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» تفویض ولایت خود بر زید به علی علیه السّلام بوده باشد و دیگر اخباری که فقط از طریق خودشان نقل گشته و شیعه آن را نقل نکرده و بدانها احتجاج کرده و موضوع خلافت علی علیه السّلام را رد میکنند، باید گفت: این نیز به اثبات ادّعایشان کمک نمیکند، زیرا آنها روایتی را که ورودش مورد اتفّاق هر دوی ماست، با روایاتی تأویل معنا میکنند که راوی آنها فقط خودشان هستند و شیعه آنها را تأیید نمیکند و این خود یک ستم است، زیرا ما هم احادیث بسیاری داریم که بشود با استفاده از آنها، حدیث «مَن کنتُ مولاه فهذا فعلیٌّ مولاه» را طبق نظر خودمان تفسیر کنند. علاوه بر این، ما روایاتی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و حضرت علی علیه السّلام در اختیار داریم که مقصود از جمله یاد شده را به صراحت بیان میکنند و در آنها تصریح شده است که خلیفه و جانشین پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، امیرالمؤمنین است.

با این توصیف، روایتی که مخصوص به شیعه است، در برابر روایتی قرار میگیرد که تنها آنها راوی آنند و هر دو کنار میروند و در این صورت تنها روایت «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» باقی میماند که مورد اتّفاق هر دو گروه است و برای فهم معنای آن باید به لغت و کاربرد عرفی آن، دستهبندی کلام و برگرداندن آن به معنای درستش با هم گفتگو کنیم که در این صورت نتیجه موافق با نظر ما خواهد آمد، نه طرف مقابل ما که استدلالهایش به روشنی استدلالهای ما نیست!.

در مقابل روایتی که درباره زید بن حارثه نقل میکنند، روایات دیگری هم دارند که نشان میدهند، زید بن حارثه مدتها پیش از روز غدیر، در غزوه مؤته به همراه جعفر بن ابی طالب شهید شده است. زیرا روز غدیر پس از حجۀالوداع اتفاق افتاد و پس از آن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله کمتر از سه ماه در قید حیات بود. پس وقتی چنین حدیثی در ابطال حدیث قبلی خود دارید، دیگر قادر نخواهید بود برای شرح روایت مورد نظر خود، آن را حجت قرار دهید، به فرض هم که زید در روز غدیر حضور داشته باشد، باز هم حضور او دلیل بر اثبات حجت شما نیست، زیرا همه عرب میدانستند که غلام آزاد شده پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، غلام آزاد کرده خاندان آن حضرت و نیز آزاد کرده پسرعموی او بوده است و این پدیده در لغت و عرف آنها شناخته شده و مشهور بوده است و دلیلی وجود نداشته که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله، مطلبی را که مردم آن را میدانستهاند، در آن موقعیت برای ایشان تکرار کند و بگوید: ای مردم، بدانید، آنچه را که میدانستید و در میان شما مشهور بوده است...، این بدان میماند که شخصی گفته باشد: برادر زاده پدر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، عموزاده وی نیست و آنگاه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برخاسته و بگوید: پس هرکس برادرزاده پدر من بوده، عموزاده من است! و این کلام، کلام فاسدی است، چون عبث و بیهوده است و از کسی جز بذلهگوی سفیه صادر نمیشود و ساحت مقدس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از اینگونه رفتارها مبرّاست.

اگر شخصی بگوید: ما نیز مثل شما (که از روایات ما استفاده میکنید) مجاز هستیم که برای اثبات ادّعایمان از روایاتی که از طریق ما نقل شده، استفاده کنیم و ثابت کنیم، معنای «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» همان است که میگوییم؛ به وی گفته

میشود: این، نادرست و یکطرفه قضاوت کردن است، زیرا در این صورت ملزم هستید از روایات ما که دالّ بر همان معنای روایات شماست نیز استفاده کنید که در این صورت، روایت ما در نتیجهگیری متناقض با روایت شما خواهد بود و هر دو را باید کنار گذاشت و در این صورت باز هم حدیث «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» را خواهیم داشت که در روایت آن اتفاق نظر داریم و حجتی خواهد بود به نفع ما و بر علیه شما و معنای مورد نظر ما را که همان تصریح بر ولایت داشتن است، الزام میکند و این سخن غیرقابل تردید و کم و زیاد کردن است.

چنانچه کسی بگوید: اگر شما راست میگویید، چرا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به صراحت به مردم نفرمود که بعد از من علی علیه السّلام جانشین من است؟ و چه چیزی باعث گشته جملهای در این مورد بگوید که نیاز به تأویل داشته و جدال برانگیز باشد؟ در جواب این شخص گفته میشود: اگر مقصود شما این باشد که خبر باطل است، یا اینکه مراد شما آن است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر آن نبوده که علی علیه السّلام را به جانشینی خود و لازم الاطاعه بودن منصوب نماید، چون جمله وی محتمل تأویل است، یا اینکه معنای دیگر آن نزد شما واضحتر و رساتر است، در این صورت با شما گفته میشود: اگر معتزلی هستی و قائل به آنی که خداوند با چشم سر دیده نمیشود، تو را ملزم میکند که بگویی: منظور خداوند از آیه: «لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَار»(1)

آن نیست که «دیده نمیشود» زیرا «لا یُری» قابل تأویل است و منظور خدای عزّوجل از آیه: «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ»،(2) {با اینکه خدا شما و آنچه را که برمی سازید آفریده است.} آن نیست که هم بندگان را آفریده و هم اعمالی که از آنها سر میزند را خلق کرده است، بلکه فقط بدنهایی را خلق کرده که به واسطه آنها از بندگان، اعمالشان سر میزند؛ زیرا اگر منظورش خلق انسان و افعال وی بود، باید آن را به گونهای بیان میفرمود که قابل تأویل نباشد؛ و منظور خدای عزّوجل از آیه: «وَ مَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّم»،(3) {و

هر کس عمداً

1- . انعام/ 103 {چشمها او را نمیبینند.}

2- . صافات/ 96
3- . نساء/ 93

مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود. } آن است که قاتل هر مؤمنی در جهنّم است، چه عمل صالح داشته باشد و چه نداشته باشد، زیرا این آیه محتمل تأویل است و اگر منظور خداوند غیر از این معنا بوده باشد، آن را به گونهای بیان میفرمود که قابل تأویل نباشد. اما اگراشعری باشی، هر آنچه بر معتزله لازم میآید، به تو نیز لازم میآید، زیرا خداوند معنایی را که از نظر شما حق است و صائب، به شکل روشنی بیان نفرموده است.

و اگر از طرفداران حدیث و اخباری باشد، به وی گفته میشود: ملزم هستی بگویی، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نفرموده است: «شما پروردگارتان را همانگونه که ماه شب چهارده را میبینید، مشاهده خواهید کرد، در دیدار او ستمی بر شما روا داشته نمیشود.» چون این کلام قابل تأویل است و آن حضرت نفرموده: «او را با چشمانتان میبینید نه با دلهایتان» و از آنجا که این حدیث قابل تأویل است، در مییابیم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله «دیدن» مورد نظر شما را که مدّعی آن هستید (دیدن با چشم سر) اراده نفرموده و این خود مغلطهای بسیار سخت است. زیرا بیشتر آیات و احادیث منقول از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به لغت عرب است و مخاطب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در غدیر، قومی فصیح بودهاند و غرض پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را دریافتهاند.

و چه بسا که معنی را به عقلها و خردها وا میگذارند تا در کلام دقّت کنند (از این رو است که سخن را به گونهای ادا میکنند که واضح نباشد) و من عبارتی را که وجوب فرمانبرداری را محکمتر از عبارت رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: «آیا من سزاوارتر از مؤمنان به خودشان نیستم؟ پس هرکس من مولای اویم اینک علی مولای اوست» باشد، سراغ ندارم. زیرا این کلام بر اساس اقرار گرفتن از مردم به فرمانبرداری برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ترتیب یافته و اینکه آن حضرت اولیتر از آنها به خودشان است، سپس فرمود: «پس هر کس من سزاوارتر از او به خودش هستم، اینک علی نیز سزاوارتر از او به خودش است»؛ زیرا «فَمَن کنتُ مولاه» به معنای «مَن کنتُ اولی به من نفسه» است، چون که عبارت دومی «فمن کنت مولاه» دقیقاً با عبارت «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم» برابر است؛

زیرا به حسب قواعد لغت، برداشت دیگری از آن نمیتوان کرد (جمله دوم معطوف بر جمله اول است و همان معنا را دارد). مگر نمیبینی اگر شخصی به عدهای بگوید: آیا این کالایی که همه در آن شریک هستیم، بفروشیم و منفعت و ضرر آن را میان خودمان تقسیم کنیم؟ و بقیه بگویند: آری، به همین شکل عمل کنیم! سپس آن شخص بگوید: بنابراین، هرکس که من شریک او هستم، زید هم شریک اوست، سخن درست خواهد بود و سبب درستی آن، قول آن گویندهای است که گفت:«این کالا را که همه در آن شریک هستیم بفروشیم و منفعت و ضرر آن را میان خودمان تقسیم کنیم» و به همین دلیل درست است و میتواند بگوید: «پس من شریک هر که باشم، زید بعد از من شریک اوست» و کلام پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شبیه به همین مثال است که فرمود: آیا من سزاوارتر از خودتان به شما نیستم؟ پس هر که من از او به خودش سزاوارترم، اینک علی سزاوارتر از او به خودش است. زیرا مفهوم «مولاه» دقیقاً همانند قول اوست که فرمود: «آیا من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟» زیرا اگر جمله دوم با وجود فاء عاطفه معطوف بر جمله اول نشود، هرگز این جمله کلامی دارای نظم و صحیح نخواهد بود؛ بلکه نوعی هذیانگویی شمرده میشود و هرکس چنین نسبتی به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بدهد، به خدای بزرگ کفر ورزیده است. و همانطور که بیان شد، چنانچه جمله «فمن کنت مولاه» به معنای «مَن کنتُ اولی به من نفسه» باشد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را سزاوارتر از مؤمنان به خودشان قرار داده است. و این خود همانطور که در آغاز کلام مذکور افتاد، فرض اطاعت از علی علیه السّلام بر مؤمنان است.

آنچه این مفهوم را روشنتر میکند، قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است که فرمود: «مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه» و اگر منظور آن حضرت از این کلام آن نبوده که «علی علیه السّلام از شما سزاوارتر است»، آن وقت جایز خواهد بود که گفته شود، منظور آن حضرت از «فَمَن کنتُ مولاه»، « من کنتُ اولی به نفسه» نبوده است؛ و اگر چنین شود، سخن، سخنی درهم و برهم و بیهوده خواهد بود که فاقد معنایی درست و منسجم است و هیچ دانا و عاقلی چنین سخن نخواهد گفت.

با توجه به آنچه گذشت، کاملاً روشن و مسلّم است که مفهوم قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: «الست اولی بکم من أنفسکم» آن است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حقّ مطاع بودن را از آن خود کرده و منظور وی از «مَن کنت مولاه»، «هر کس را که من حق اطاعتش را مالک شدم» است و با آوردن جمله «فعلیّ مولاه»، این حقّ اطاعتش را برای علی علیه السّلام نیز مقرر فرموده است، و چنین معنا و برداشتی کاملاً واضح است. و خداوند را به خاطر توفیق یاریاش سپاسگزارم! (1)

توضیح: جوهری گوید: «المولی»: آزاد کننده بنده، بنده آزاد شده، عموزاده، یاور، همسایه، هر کس که سرپرستی دیگری را بر عهده گیرد، ولیّ اوست؛ و قول شاعر:

«هُم المولی وَ إن جنفوا علینا وَ إنّا مِن لقائهم لزور»

- آنان عموزادگان ما هستند هرچند بر ما جفا کردند، و ما از رویارویی با آنان روی گردانیم.

ابوعبیده گوید: منظور وی از «المولی»، عموزادگان است و به قول خدای عزِّوجل میماند که فرمود: «نخْرِجُکُمْ طِفْلا»،(2) {آن

گاه شما را [به صورت] کودک برون می آوریم. } اما در قول در لبید:

« فغدت، کلاالفرجین تحسب أنّه مولی المخافهٔ خلفها و أمامها»

- سخن تمام، همانند دو شکاف که یقین کنی پس و پیش آن نیکوترین مکان برای جنگیدن است.

«مولی» به معنای بهترین موضعی است که جنگ در آن واقع شود. و قول او «فغدت» یعنی سخن تمام. مثل این میماند که بگوید: «این گاو شد» و سخن را قطع کند، پس سخن را آغاز کرده، چنانکه گوید: گمان میکنی که هر دو شکاف مناسبترین مکان برای جنگیدن هستند. «المولی»: همپیمان؛ و گوید:

«موالی حلف لا موالی قرابهٔ ولکن قطیناً سیألون الأتاویا»

1- . معانی الاخبار : 74 - 67
2- . حج / 5

- آنان هم پیمانند نه عموزادگان، بلکه خوش نشینهایی در پی سود هستند.

شاعر میگوید: آنها همپیمانند نه عموزادگان. تمام(1)

قول او «اگر کسی بگوید: همانا ما میتوانیم روایت کنیم» میگویم: در اینجا نسخه نادرست بوده است. شاید مراد سائل آن باشد که: برای رد استدلال تو کافی است که حدیثی درباره معنای «مَن کنتُ مولاه» بیاورم که مخالف معنای حدیثی باشد که تو در این مورد آوردهای، و خبر زید بن حارثه را نقل کردیم؛ و خلاصه جواب آن است: اگر تو روایتی از ما بیاوری که ناقض معنای مورد نظر ما باشد و آن را برخلاف برداشت ما تأویل کند، این کار برای اثبات استدلالت سودمند خواهد افتاد؛ امّا اگر برای ردّ حدیث ما حدیثی بیاوری که راوی آن فقط خودتان باشید، در این صورت روایت مختص به ما، در برابر روایت شما خواهد ایستاد و اگر معارض هم بودند، هر دو ساقط میشوند و تنها خبری که مورد اتفاق ما و شماست باقی میماند و استدلالی که ما به حسب ظاهر آن کردیم، حجّتی برای ما بر شماست.

101. امالی طوسی: عبدالله بن یزید از پدرش روایت کرده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: علی بن ابی طالب مولای هر مرد و زن مؤمنی است و او پس از من ولیّ شماست.(2)

102. کشف الیقین: اسعد بن زراره از پدرش روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، به من وحی گردیده که علی علیه السّلام امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان است.(3)

103. رجال کشّی: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون زید بن صوحان - رحمّه الله - در جنگ جمل بر زمین افتاد، امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده و بر بالای سر وی نشسته و سپس فرمود: ای زید، خدا تو را رحمت فرماید که مردی کمخرج و بسیار کمک کننده بودی؛ - گوید: - پس زید سر خود را به سمت آن حضرت بلند

1- . صحاح 6 : 2529

2- . امالی شیخ طوسی: 155

3- . کشف الیقین : 35-34

کرده و عرض نمود: ای امیرالمؤمنین، خداوند شما را نیز جزای خیر عنایت فرماید، به خدا سوگند شما را جز آگاه به خدا و مسلط و دانا به اُمّ الکتاب نیافتیم، و اینکه خداوند در سینه تو جایگاهی بس بزرگ دارد؛ به خدا سوگند از روی جهالت در رکاب شما نجنگیدم، بلکه شنیدم که ام سَلَمه همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند و یاری دهندهاش را یاری فرما و هر کس او را فرو گذارد، خوار و ذلیل گردان! و به خدا سوگند خوش نداشتم شما را تنها گذارم تا خداوند خوار و ذلیلم کند.(1)

104. تفسیر فرات بن ابراهیم: صالح بن میثم از پدرش روایت کرد که گفت: در بازار بودم که اصبغ بن نباته نزد من آمده و گفت: وای بر تو میثم، اندکی پیش، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طاالب علیه السّلام سخنی بس شگفت و دشوار شنیدم که به سختی نظیر آن سخنی باشد! گفتم: آن سخن چیست؟ گفت: شنیدم که فرمود: حدیث ما اهل بیت بسیار مشکل و عمیق است، جز فرشته مقرّب یا نبیّ مرسل یا مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده باشد، آن را نگاه نمیدارد! - گوید: - پس فوراً برخاسته، نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام رفته و عرض کردم: قربانت گردم یا امیرالمؤمنین، اصبغ سخنی از شما برای من نقل نمود که طاقت از من بُرد. فرمود: کدام سخن؟ پس آن حضرت را از آنچه اصبغ گفته بود آگاه کردم، به من فرمود: بنشین میثم، آیا علم همه عالمان نگاه داشتنی است؟ خداوند به فرشتگان فرمود: ِ«إِنیّ ِ جَاعِلٌ فیِ الْأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَ تجَْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاء...»،(2) {

«من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟} آیا به نظر شما، فرشتگان توان نگاه داشتن علم را داشتند؟ گوید: گفتم: به خدا سوگند این یکی بزرگتر از قبلی است. فرمود: دیگری درباره موسی است، خداوند تورات را بر وی

1- . رجال کشی: 45
2- . بقره/ 30

نازل فرمود و او گمان کرد، دیگر بر روی زمین کسی داناتر از او نیست، پس خداوند وی را آگاه فرمود که در میان آفریدگان من، از تو عالمتر هم هست! و این زمانی بود که بیم آن میرفت موسی دچار عجب و خودپسندی شود؛ فرمود: پس موسی از پروردگار خویش درخواست نمود که او را به سوی آن عالِم راهنمایی فرماید. پس خداوند موسی و خضر را به هم رساند و خضر کشتی را سوراخ کرد و موسی نتوانست در مقابل کار خضر خویشتنداری کند، و خضر آن کودک را کُشت. موسی تاب نیاورد و خضر آن دیوار را استوار ساخت و موسی شکیبایی از دست بداد؛ و اما مؤمن، در روز غدیر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست مرا بالا برده و فرمود: «مَن کنتُ مولاه فعلیّ مولاه»، آیا مؤمنان به جز کسانی که خداوند آنان را حفظ فرمود، توانستند آن را تحمّل کنند؟ هان مژده باد شما را و بشارت باد شما را که خداوند شما را به چیزی مختص گردانیده که فرشتگان، پیامبران و مؤمنان را بدان مختص نگردانیده است و این به سبب آن است که شما فرمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را تحمّل نمودید.(1)

105. تفسیر فرات بن ابراهیم: بریده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام را به یمن فرستاد، در حالی که خالد امیر سواران بود و فرمود: هرگاه با هم جمع شدید، علی امیر بر همه شماست و اگر از هم جدا افتادید، هر کدام امیر لشکر خود است. گوید: چون به سوی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بازگشتیم، خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان نموده، غنایم بسیار به دست آورده و علی بن ابی طالب علیه السّلام کنیزی از خمس غنایم را برای خود برگزیده بود. - گوید: - پس خالد گفت: ای بریده، این حادثه را غنیمت شمرده، نزد رسول خدا رفته و آن را به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گزارش کن، زیرا با شنیدن این خبر، علی از چشم آن حضرت میافتد. بریده گوید: پس به مدینه آمده و وارد مسجد شده، به خانه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفتم، در حالی که آن حضرت در منزل بودند و فرستادگان علی بن ابی طالب بر در خانه نشسته بودند.

1- . تفسیر فرات: 6-7

پس به میان مردم رفتم، پرسیدند: بریده چه خبر؟ گفتم: خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان فرموده؛ به قدری غنیمت به دست آوردند که تاکنون مانند نداشته است. گفتند: علت آمدنت چیست؟ گفتم: خالد مرا فرستاده تا پیامبرصَلی الله علیهِ و آله را آگاه سازم که علی بن ابی طالب کنیزی از خمس غنایم را برای خود برگزیده است. گفتند، پیامبر را از این ماجرا آگاه کن که با شنیدن این خبر، علی از چشم وی میافتد. - گوید: - رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سخنان مرا شنیده و چنان خشمگین از خانه بیرون آمد که گویی دانههای خرما از صورتش میبارید، سپس فرمود: گروهی را چه میشود که بر علی خرده میگیرند و او را نکوهش میکنند؟ هر کس علی را نکوهش کند، مرا نکوهش کرده است و هر که از علی جدا گردد، از من جدا گشته است. علی از من است و من از علی هستم، خداوند او را از طینت من آفریده و مرا از طینت ابراهیم خلق فرموده است و من افضل از ابراهیم هستم و فضل ابراهیم نزد من مصداق آیه: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»،(1) {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند} است. وای بر تو بریده! آیا ندانستی سهم علی بن ابی طالب از خمس، بیشتر از کنیزی است که برای خود برده است، و اینکه پیش از من ولی شما اوست؟ گوید: چون شدت خشم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را دیدم، عرض کردم: یا رسول الله، به حق صحبتی که با شما دارم، دست مبارک خویش را بگشایید تا از نو با شما بر اسلام بیعت کنم. - گوید: - از آن حضرت جدا نگشتم تا با وی تجدید بیعت نکردم.(2)

تکمله: بدان که استدلال به روایت غدیر به دو امر بستگی دارد: اول، اثبات خبر؛ دوم اثبات دلالت آن بر خلافت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه. اما مورد اول، گمان نکنم هیچ انسان عاقلی پس از دیدن تواتر خبر و روایات مورد اتفّاق موافق و مخالفی که نقل کردیم و اینکه آنچه مذکور افتاد اندک از بسیار است، در ثابت بودن درستی روایت شک کند و ما تعداد زیادی از باقیمانده روایات را در کتاب «الفتن»

1- . آل عمران/ 34

2- . تفسیر فرات: 24-23

آوردهایم که در بابهای آینده به نقل برخی از آنها خواهیم پرداخت، و شاید نام کتابهایی که از هر دو گروه در این باب تألیف نمودهاند، به گوشتان خورده باشد.

صاحب احقاق الحق - رحمه الله - گوید: شیخ ابن کثیر شامی شافعی به هنگام ذکر احوال محمّد بن جریر طبری آورده است که من کتابی در دو مجلّد ضخیم دیدم که احادیث غدیر خُمّ در آن گردآوری شده بود و کتابی دیدم که راههای جمعآوری «حدیث الطیر» (روایت پرنده کباب شده) در آن گردآوری شده بود، و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده، وی تعجّب نموده و میگفت: کتابی را در بغداد در دست یک صحّاف دیدم که این روایت در آن نوشته شده بود و بر روی آن آورده شده بود: «جلد بیست و هشتم از کتاب راههای روایت حدیث «من کنت مولاهُ فعلیٌّ مولاه» که جلد بیست و نهم در پی آن خواهد آمد» و شیخ ابن الجوزی در رساله خود که «أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» نام دارد، متواتر بودن این حدیث از طرق مختلف را اثبات نموده و منکر آن را منسوب به جهل تعصب نموده است. تمام.(1)

سید مرتضی در کتاب خود «الشافی» گوید: اما دلیل بر صحت خبر چنان روشن و مشهور است که جز انسان متعنّت و لجوج در تعصّب، منکر آن نمیتواند باشد و هر کس که خبر شناس باشد، بدان یقین دارد و جوینده دلیل بر صحت وقوع آن، همانند دلیل خواستن برای صحت غزوات آشکار و مشهور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و احوال معروف آن حضرت و خود حجۀالوداع است، زیرا روشن و معلوم بودن همه آنها یکسان است و بعد: شیعه قائل به نقل و تواتر آن است و اکثر راویان حدیث، آن را با اسناد پیوسته و همه سیرهنویسان آن را از پیشینیان خود نقل نموده و هر خلفی آن را از سلف خود بازگو کرده است و همه آنان بیذکر سند معینی، آن را همانند حوادث و وقایع معروف و آشکار نقل کردهاند. و مصنّفان حدیث آن را حدیث صحیح دانستهاند و این روایت طریقهایی دارد که در دیگر روایات نیست، زیرا روایات دو قسم هستند: روایاتی که نیاز به ذکر اسنادهای متصل ندارند، مانند

1- . احقاق الحق 2: 487-486

حدیث واقعه بدر، خیبر، جمل و صفیّن؛ و قسم دوم احادیث نیازمند به اتصال اسناد هستند، مانند روایات مربوط به احکام شریعت، که حدیث غدیر واجد هر دو طریق است زیرا اجماع علمای اُمّت بر پذیرش آن، دلیل بر صحت آن است و همانطور که بیان کردیم، هیچ شک و شبههای در صحت آن وجود ندارد، زیرا شیعه آن را دلیلی بر نصّ بر امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام قرار داد. و مخالفان شیعه آن را به معانی دیگری تأویل کردند و دانسته نیست که فرقهای این حدیث را رد کرده یا از قبول آن امتناع ورزیده باشد.

اما درباره آنچه از ابن ابی داوود سیستانی در رد خبر وارد شده و از خوارج نیز شبیه آن نقل گشته و جاحظ در کتاب «العثمانیه» در مورد این حدیث آورده، نخست میگوییم: ادعای این چند نفر، ضرری به اتفاق بر صحت آن وارد نمیکند. اگر ابن ابی داوود و جاحظ تصریح به خلاف آن میکردند، ادّعایشان در مقابل اجماعی که بیان کردیم، باطل بود؛ و البته گفته شده که ابو داود خبر را انکار نکرده بلکه منکر وجود مسجد غدیر پیش از واقعه غدیر شده است و درباره وی نقل شده که آنچه درباره این روایت گفته و تردیدی که در مورد آن کرده، به سبب بدگوییهایی که محمّد بن جریر طبری از وی کرده، تبرّی جسته است؛ اما جاحظ نیز جرأت نکرده که حدیث را صراحتاً انکار کند بلکه عدهای از روایان آن را مورد طعن قرار داده است و مدّعی وجود تفاوت در نقل الفاظ روایت شده است؛ اما خوارج، به دلیل آنکه کتابهایشان از این خبر تهی است، کسی نمیتواند ادّعا کند که ایشان منکر این روایت هستند. و جمعی نیز دلیل صحّت این روایت را احتجاج امیرالمؤمنین علیه السّلام در شورا به آن ذکر کردهاند که آن حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست او را بالا گرفته و فرموده باشد: «هرکس من مولای اویم اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد»؟ آن جمع گفتند: نه به خدا سوگند! و حال که حاضران در شورا که از بزرگان هستند به آن اعتراف نمودهاند، و با دیگر صحابهای که در شورا نبودهاند نیز تماس گرفت و هیچکدام گفته وی را انکار نکردند، هر چند انگیزه کافی برای انکار آن داشتند، اما مسأله آنقدر معروف و

مشهور بود که نتوانستند انکارش کنند. و اگر این موضوع به روشنی خورشید نبود، امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین ادّعایی را مطرح نمیفرمود، بالأخص شخصیتی چون او با آن مقام و منزلت. خلاصه کلام او تمام شد، و هر کس طالب تفصیل است، به اصل کتاب رجوع کند.(1)

اما دوم، گفتیم: در استدلال به این روایت برای اثبات امامت آن حضرت صلوات الله علیه، دو برداشت وجود دارد: اول اینکه «مولی» به معنای أولی به زمامداری و متصرفی است که در هر آنچه امر میکند، اطاعت شود؛ دوم اینکه مراد از آن در اینجا همین معناست. در مورد معنای أول، سید مرتضی در کتاب «الشافی» گفته است: هر کس اندک آشنایی با زبان عربی و عرب زبانان داشته باشد، میداند که آنها این لفظ را به جای «أولی» قرار میدهند، کما اینکه به معنی عموزاده نیز به کار میبرند و ابوعبیده معمر بن مثنّی - که از منزلت والایی در علم لغت برخوردار است - در کتاب مشهور خود «المجاز فی القرآن»، چون به آیه:« مَأْوَئکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلَاکُمْ»(2) {جایگاهتان

آتش است، آن سزاوار شماست.} میرسد، میگوید: معنای «مولاکم» در این آیه « سزاوار آنید» میباشد و بیت لبید بن ربیعه:

«فغدت، کلاالفرجین تحسب أنّه مولی المخافهٔ خلفها و أمامها»

را شاهد مثال آورده است، و ابوعبیده کسی نیست که در لغت اشتباه کند و اگر دچار اشتباه یا سوء برداشت شده بود، ممکن نبود که اهل لغت در برابر او سکوت کرده و برداشت او را رد نکنند و این عادت معروف اهل لغت بود که مراقب یکدیگر بودند تا از یکدیگر خرده بگیرند. از آن پس نظر ابوعبیده که بیان گردید، بیآنکه کسی از اهل لغت آن را رد کرده باشد، به مثابه قول تمام اهل لغت در آمد و در میان مفسّران هیچ اختلافی وجود ندارد که لفظ «موالی» در آیه:«وَ لِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ»،(3) {و

از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته اید، بر جای گذاشته اند، برای هر یک [از مردان و زنان]، وارثانی

1- . الشافى: 132-133
2- . حديد/ 15
3- . نساء/ 33

قرار داده ایم.} به معنای نسبت به دیگران حق مالکیت بیشتری دارد و از بقیه سزاوارتر و محقتر به تصرف میراث است؛ و اخطل شاعر گوید:

«فاصبحت مولاها من الناس بعده و أحری قریش أن تُهاب و تُحمدا»

- پس از او، از میان مردم تو سزاوار آن شدی، و سزاوارترین قریش که باید از تو بترسند و تو را بستایند.

و نیز خطاب به بنیاُمیّه گوید:

«اعطاکُم الله جداً تنصرون به لاجدَّ إلّا صغیر بعدُ محتقرُ

لم تأشروا فیه إذ کنتم موالیه

ولو یکون لقوم غیرکم أشروا»

- خداوند به شما پدر بزرگی داده است که بدو نصرت مییابید، و هیچ جدّی نیست مگر اینکه کوچک و سپس تحقیر گردد؛

- آنگاه که موالی - سزاوار - آن بودید، از آن رفاهزده نشدید، و اگر از آنِ قومی جز شما بود، رفاهزده میشدند.

و دیگری گفته است:

«کانوا موالی حقّ یطلبون به فأدرکوها و ما ملّوا و لا تعبوا»

- صاحبان حق بودند و آن را طلب میکردند، پس بدان دست یافتند و نه نومید شدند و نه خسته گشتند.

و حجّاج گفته است:

«الحمدالله الذی اعطی الخیر موالی الحقّ إن المولی شکر»

- سپاس خداوندی را سزاست که خیر را عطا فرمود اصحاب حق را، همانا مولی شکر است.

و در حدیث آمده است: هر زنی بی‌إذن مولایش ازدواج کند، عقد او باطل است. هرگاه به این حدیث استشهاد گردد، معنای «أولی» از آن فهمیده نمیشود و پیش از این، نظر مبّرد را آوردیم که گفت: اصل معنای «ولیّ» ، «أولَی» یعنی «سزاوارتر» است، و «مولی» نیز نظیر آن است. و در همینجا پس از آنکه تأویل

ص: 297

آیه:« بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلىَ الَّذِینَ ءَامَنُوا»،(1) {خدا

سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. } را تأویل نموده، گوید: ولیّ و مولی دارای یک معنا هستند و آن کسی است که حق اولویت زعامت مردم خویش را دارد و عهدهدار امور آنهاست؛ فرّاء در کتاب «معانی القرآن» گوید: «ولی» و «مولی» در کلام عرب به یک معناست، و در قرائت عبدالله بن مسعود آمده است که «إنّما مولاکم الله و رسوله» به جای «ولیّکم الله» بوده است، ابوبکر محمّد بن قاسم انباری در کتاب معروف خود درباره قرآن که به «المشکل» مشهور است، میگوید: «مولی» در لغت به هشت معنا آمده است:

1) مُنعِم (آزاد کننده بنده)، 2) بنده آزاد شده، 3) ولیّ (سرپرست)، 4) أولی(دارای حق اولویت به چیزی) و برای آن آیهای را که گفته شد و بیت لبید را شاهد مثال آورده است، 5) همسایه، 6) عموزاده، 7) داماد، 8) همپیمان؛ و برای هرکدام از این معانی، شعری به عنوان شاهد مثال آورده که از آوردن آنها خودداری میکنیم، زیرا غرض ما چیز دیگری است. ابو عمر غلام تغلب در شرح بیت حارث بن حلّزه:

«زعموا أنّ کلّ مَن ضرب العیر موال لنا و أنّا اللواء»

- گمان کردند که هر کس شتر راند همپیمان ماست و ما پرچم داریم.

اقسام «مولی» را آورده و از جمله آن اقسام، آن را به معنای «آقا و سروَر» گرفته، هرچند مالک هم نباشد، و مولی را به معنای «ولی» نیز گرفته است. جمعی دیگر که در علم لغت همفکر وی هستند نیز مولی را به معنای«آقایی که نه مالک است و نه آزاد کننده بنده» دانستهاند، و اگر همه مواردی را که بتوان آنها را به عنوان شاهد مثال برای بیان منظورمان بیاوریم، میآوردیم، سخن بسیار میشد و آنچه آوردیم، هم قانع کننده هم و کافی هم است. کلام وی - قدّس سرّه - تمام.(2)

جزری در «النهایهٔ» گوید: لفظ «مولی» در حدیث مکرراً به کار رفته است و این اسم معانی بسیار دارد، از جمله: رب، مالک، آقا و سرور، منعِم (آزاد کننده بنده)، بنده آزاد شده، یاور، دوستدار، دنبالهرو، همسایه، عموزاده، همپیمان و آن که پیمان و عقد بندد، داماد، بنده، بنده آزاد شده، آن که به او انعام شده است و هر کس که کاری

ص: 298

1- . محمّد / 11

2- . الشافی : 144-143

را بر عهده گرفت و بدان قیام کرد، او مولا و ولیّ آن کار است، و درحدیث «مَن کنت مولاه فعلیٌّ مولاه»،، لفظ «مولا» محتمل اکثر این معانی است و نیز در حدیث دیگری آمده: «هرگاه زنی بدون اذن مولایش ازدواج کند، عقد نکاح او باطل است. و به جای «مولایش» ، «ولیّاش» نیز آمده است که به معنای «اختیاردار» اوست.(1)

بیضاوی و زمخشری و دیگر مفسران در تفسیر آیه :«هی مولاکم»(2)

گفتهاند یعنی:«هی أولی بکم»، (شما به آن سزاوار هستید) و زمخشری در معنای «مولانا» در آیه: «أنت مولانا»،(3) {سرور

ما تویی }گوید: تو سرور مایی و ما بندگان تو هستیم. یا: تو یاور مایی یا صاحب امور مایی !(4)

اما دومی، دارای چند مسلک است:

مسلک اول: «مولی» به معنای «اولی» به دلیل استقلالی که از آن برخوردار است، و دیگر اقسام در اشتقاق به آن بر میگردند، یک حقیقت است، زیرا «مالک» از آن جهت «مولی» است که محقتر به تدبیر کار بندههای خویش و متحمّل مسؤولیت کردار آنهاست. و مملوک از آن جهت «مولی» نامیده میشود که سزوارتر به اطاعت از مالک خویش است، و «معتِق» و « معتَق» نیز به همین گونه هستند؛ «ناصر» از آن جهت «مولی» نامیده میشود که محقتر است به یاری کسی که او را یاری کرده است، و «همپیمان» به سبب آنکه سزاوارتر به یاری رساندن به همپیمان خویش است و «همسایه» به سبب سزاوارتر بودن در کمک به همسایه در دفاع از اوست. و « داماد» به دلیل سزاوارتر بودن در کمک به پدرزن خود، و «امام» و «وراء» به سبب اینکه محقتر است به کسی که در پی او خواهد آمد، و «عموزاده» بدان جهت که أولی به نصرت عموزاده و پرداخت بدهی اوست، و «مُحِبّ مخلص» به خاطر أولی بودن به کمک کردن به کسی است که او را دوست میدارد؛ و اگر لفظ «مولی» در معنای «أولی» یک حقیقت باشد، لازم میآید که آن را فقط به این معنا

1- . النهایهٔ 4: 231-232

2- . حدید/ 15

3- . بقره/ 286

4- . ر ک به تفسیر بیضاوی: 2: 211 . تفسیر کشاف 1: 292

گرفت و یحیی بن بطریق در کتاب «العمدة» و ابوصلاح حلبی در کتاب« التقریب»، این وجه را ذکر کردهاند.

مسلک دوم: آنچه سیّد در کتاب «الشافی» و دیگران در سایر کتب آوردهاند آن است که مفهوم لفظ «مولی» دارای اقسامی است که قول خدا صَلی الله علیهِ و آله محتمل آنهاست و برخی دیگر مشخص هستند که منظور آن حضرت نبودهاند، و برخی از معانی آن برای امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و به دلیل بطلان دیگر اقسام و استحاله خالی بودن کلام آن حضرت از معنی و فایده، باید آنها را اراده میفرموده است.

قسم اول از این معانی «معتَق» (بنده آزاد شده) و «همپیمان» است؛ زیرا همپیمان کسی است که به قبیله یا عشیرهای میپیوندد و بر یاری آن و دفاع از آن، همپیمان میشود، در این صورت وی منسوب به این قبیله یا عشیره گشته و در آن از عزّت و احترام برخوردار است. و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به این شکل با هیچ کس همپیمان نبوده است؛ قسم دوم خود به دو بخش تقسیم میشود، یکی از آنها مشخص است که به دلیل بطلان ذاتی آن مورد نظر نبوده است، مانند «معتِق»، « مالک» ، «همسایه»، « داماد»، «پشت سر» ، «پیشرو» (اگر از اقسام «مولی» به شمار آیند)؛ و بخش دوم معناهایی هستند که مفید فایده نیستند، به دلیل اینکه کاملاً مشخص و شایع بودهاند، نظیر «عموزاده»، و بخش سوم معناهایی است که با ارائه دلیل میتوان ثابت کرد که مورد نظر آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله نبودهاند مانند ولایت دین، نصرت در آن، محبّت یا ولای ناشی از آزادی از بردگی، و دلیل بر اینکه مقصود آن حضرت هیچکدام از این معانی نبوده است، که هرکسی میداند دین او به وی تکلیف میکند که مؤمنان را دوست بدارد و آنها را یاری کند و خداوند نیز در قرآن به آن اشاره نموده است. (1)

و پسندیده نیست که آن حضرت با آن اوضاع و شرایطی که مذکور افتاد، در جمع مردم مطالبی را بیان کنند که همگی ضرورتاً این مسائل دینی را میدانند کما اینکه همه میدانستند ولای ناشی از آزاد کردن بنده

1- . «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْض»، {و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند} توبه/ 71

برای عموزادگان، موضوعی شناخته شده در قبل و بعد از اسلام بوده است و قول عمربن خطاب به امیرالمؤمنین علیه السّلام - آنگونه که ظاهراً در روایت آمده - «أصحبت مولای و مولی کلّ مؤمن» معنای «ولای عتق» را از کلام پیامبر صَلی الله علیهِ و آله منتفی میسازد و به همان دلایلی که ابطال «ولای عتق» و «وجوب نصرت در دین» را از روایت ثابت کردیم، بعید خواهد بود که قصد آن حضرت از لفظ «مولی»، عموزاده باشد که موجب تهی شدن کلام از مفید بودن در میان آنها خواهد بود، و بدین ترتیب فقط بخش چهارم باقی میماند که برای وی حاصل بوده و باید آن را اراده میکرده است و آن، محقتر بودن به تدبیر امر و امرو نهی بر مردم میباشد. تمام.(1)

مؤلف: اکثر مخالفان در رد استدلال به ولایت و امارت امیرالمؤمنین علیه السّلام را آن دانستهاند که میتوان ادعا کرد که مراد از «مولی» «ناصر» و «محبّ» بوده است، و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مردم را در آن گرما به آن صورت جمع کند تا چنین سخنی را به آنها بگوید، بلکه این امری است که باید تنها به علی علیه السلام سفارش میفرمود که یاور کسانی باشد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنها را یاری میکرده و کسانی را دوست بدارد که پیامبر دوستدار آنها بوده است و ضرورت و فایدهای بر جمع کردن مردم و این سخن را به آنها گفتن متصوَّر نبوده است، مگر اینکه هدف آن حضرت از این نوع نصرت و محبت، نصرت و محبّت امرا نسبت به رعایای آنها باشد، یا اینکه مقصود جلب محبت ایشان نسبت به وی و وجوب متابعت ایشان از وی به سبب اینکه در همه حال یاری

دهنده و دوستدار آنها بر اساس دین باشد، و با این نیز مدّعی حاصل میشود.

و نیز میگوییم: به فرض اینکه مراد از «مولی»، «محبت» و «ناصر» باشد، باز هم لفظ «مولی» دلیل بر امامت آن حضرت علیه السّلام در نزد خردمندان درست اندیش و برخوردار از فطرت استوار به قراین حال میباشد؛ زیرا اگر ما فرض کنیم

1- . الشافی: 136

یکی از پادشاهان به هنگام نزدیک شدن وفاتش، تمام لشکریان خود را گرد آورده و سپس دست یکی از نزدیکترین خویشاوندان و مخصوصترین مردم به خود را بلند کرده و بگوید: هرکس من دوستدار و یاور او هستم، اینک این شخص دوستدار و یاور اوست! و سپس در حق کسانی که وی را یاری کنند و دوستش بدارند دعا کند و خواهان ذلّت و خواری برای کسانی باشد که او را فرو گذاشته و دوست نداشتهاند، باشد و آنان را بدین سبب لعن کند، و چنین سخنانی را در حق هیچ کس دیگری نگوید و برای جانشینی خود مردی جز او را نیز معین نکرده باشد، آیا کسی از رعیت او و حاضران در آن مجلس، برداشت دیگری جز اینکه آن پادشاه با آن سخنان خواسته او را جانشین خود کند، و مردم را تشویق به یاری او و دوست داشتنش و اطاعت از وی و گوش به فرمان بودنش و یاری او بر علیه دشمنانش را برساند، خواهد کرد؟! و به عبارت دیگر، میگوییم: فرض میکنیم ظاهر قول آن حضرت چنین بوده «هرکس من یاور او بودهام، اینک علی یاور اوست»؛ در این صورت همان نصرتی را که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر میآمد، از وی خواهند خواست و این جز با برخوردار بودن از زعامت عامّه ممکن نمیگردد؛ زیرا بر هیچ منصفی پوشیده نمیماند که زیبنده نیست یک امیر قدر قدرت که یاران بسیار دارد، در حق یکی از رعایای خود بگوید: «هرکس من یاور او بودهام، اینک این یاور اوست»؛ لیکن اگر به او را به جانشینی خود برگزیند و امارت بر مردم را به وی بسپارد، این سخن در نهایت حسن و زیبندگی است، زیرا با این جمله او را در موقعیت کسی قرار داده که ممکن است یاور کسی باشد که وی را نصرت داده است.

مسلک سوم: در کلام شیخ صدوق آمده بود که در کلام قرینهای وجود دارد که نشان میدهد مراد از «مولی» ، «الأولی» و بدان اثبات میشود که مقصود «امام» است. و این خود در این مقام یک اصل است که جز کسی که ناآگاه به روشهای مباحثات کلامی باشد، یا به سبب تعصّب خود را نسبت به فهم آنچه دیگران به سرعت آن را در مییابند، خود را به نادانی بزنند، آن را انکار نمیکند. سید در کتاب «الشافی» گوید:

دلیل بر اینکه مراد از لفظ «مولی» در حدیث غدیر «أولی» میباشد، آن است که شیوه اهل سخن در خطابهایشان آن است که اگر جملهای واضح المعنی بیاورند و سخنی را بر آن عطف کنند که هم متضمن معنای جمله قبل باشد و هم معنایی دیگر، جایز نیست آن را به معنای احتمالی بگیرند، بلکه باید آن را تنها به معنای جمله اول بگیرند. دلیل بر صحت این گفته ما آن است که شخصی نزد جمعی بیاید تا چیزی را به آنها بفهماند و تعدادی بنده داشته باشد و بگوید: «آیا بنده من فلانی را میشناسید؟» سپس در مقام عطف بر این سخن خود بگوید:«پس گواه باشید که بنده من در راه خدا آزاد است» و جایز نیست جمله دوم او بر کسی غیر از بندهای که از او نام برده دلالت کند و اگر منظور کسی جز او باشد، سخن او لغو و خارج از روش بیان است. سپس به وی اعتراض شود که در مثالی که زدهاید، ناپسند است که نتیجهگیری برخلاف مقدمه چینی باشد و در این صورت، آن مقدمه لغو و بیفایده بوده است. اما در حدیث غدیر، وضع بدین صورت نیست، زیرا ممکن است معنای حدیث غدیر چنین باشد: «اگر من اولیتر از شما به خودتان بودهام و اطاعت از من بر شما واجب بوده است، پس چنین و چنان کنید، که این از جمله مواردی است که به شما دستور میدهم در آنها مرا اطاعت کنید». و اینگونه سخن گفتن، شیوه حکیمان است در آنچه وی را ملزم میکنند، به اطاعت از کسی که باید از وی اطاعت کنند، و در این صورت دو مسأله متفاوت خواهند بود؛ سپس پاسخ داده است که اگر وضع به صورتی است که گفتهای، لازم میآید که هر آینه در مثالی که زدهایم، فایدهای بر مقدمه مترتب باشد، هرچند کم پیش میآید آنچه ما به قبح آن حکم کردیم و تو در آن با ما موافقت کردی، نیکو باشد؛ و ما میدانیم که گوینده چون به جمعی روی آورده و بگوید: «آیا دوست من زید را میشناسید که بندهام فلانی را که وصف او چنین و چنان است، از وی خریده بودم و شما را گواه بر مبایعه گرفتم؟ پس گواه باشید که من بنده خود را به او بخشیدم، یا: بندهام را به وی پس دادم»، در این صورت جایز نیست که منظورش از بخش دوم عبارت، کسی غیر از آن بندهای باشد که در آغاز کلام نامش را برده و اوصافش را بر شمرده است، هرچند اگر چنین منظوری هم نداشته باشد، مقدمه او میتواند مفید فایده باشد، زیرا منعی ندارد که

منظورش از آوردن مقدمه و ذکر بنده، معرفی دوست باشد که در این صورت وجه تعلّق میان دو کلام چنین خواهد بود که:«حال که شما به چنین و چنان گواهی دادهاید، و آن را میشناسید، اینک به چنین و چنان نیز گواهی دهید. و اگر در جملهای که مذکور افتاد، گوینده پس از ذکر مقدمه بگوید: پس گواه باشید که من بندهام فلان را که او را از وی خریده بودم، یا : به وی بازگرداننده بودم - و نام بنده دیگری را غیر از آنکه در مقدمه از او یاد کرده بود، ببرد - کلامش نیکو خواهد بود و وجه حُسن آن است که مذکور افتاد. سخنش تمام و خداوند قبر او را نورانی فرماید.

مؤلف: چنانچه ثابت شود که مفهوم «مولی» در اینجا «أولی» میباشد که ذکر آن رفت و «الأولی» در گفتار پیشین مقیّد به هیچ چیزی و هیچ حالتی نبود، پس اگر مقصود معنای عام نباشد، در این صورت مقدمه نامفهوم و معمّا گونه خواهد بود، و از جمله قواعد لازم الاتّباع ایشان آن است که حذف متعلّق بدون قرینه، دلیل بر اختصاص امری از امور بر عموم خواهد بود، بالأخص که همراه با قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «من انفسکم» شده است، زیرا انسان حق دارد آنگونه که میخواهد در خود تصرف کند و آنگونه که بخواهد آن را اداره کند، و چون پذیرفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله اولیتر از آنها به خودشان است، دلیل بر آن است که آن حضرت ایشان را به هر چه خواهد فرمان دهد و هر گونه که اراده کند، آنها را در امر دین و دنیایشان اداره نماید و اینکه با وجود آن حضرت، ایشان را اختیاری از خود نیست، و آیا این معنایی جز امامت و ریاست عامّه میتواند داشته باشد؟

و نیز بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که اقرار و اعترافی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از ایشان گرفت، اشارهای است به آنچه خداوند متعال در کتاب عزیز خود برای آن حضرت مقرر نموده و فرموده است: «النَّبِیُّ أَوْلیَ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِم»،(1) {پیامبر

به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است. } و مفسران را اجماع بر همانی است که مابیان کردیم؛ زمخشری در کتاب خود «الکشاف» گوید: پیامبر در هر امری از امور دین و دنیا اولیتر از آنها به خودشان است و به همین دلیل است که کلام

1- . احزاب / 6

مقیّد نیست بلکه کلی است، از این رو مؤمنان باید پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را از خودشان بیشتر دوست بدارند و حق وی را مقدم بر حقوق خویش بدانند و شفقت بر وی را مقدم بر شفقت بر خود تلقّی نمایند و اگر خطری پیش آمد، جان خود را فدای جان وی کنند و اگر جنگی درگرفت، خود را پیش مرگ او سازند و دنباله رو خواهشها و خواستههای نفسانی خود نباشند. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنها را به هر چه دعوت کند، به آن روی آورند و از هر چه باز میدارد، ببرّند...الخ.(1)

بیضاوی و دیگر مفسّران نیز مطالبی در همین معنا آوردهاند.(2)

سیّد گوید: دلیل بر اینکه لفظ «أولی» به معنای «امامت» میباشد آن است که اهل لغت آن را جز برای کسی که از شرایط لازم برای توصیف وی به اینکه «اولی به» است، به کار نمیبرند، کسی که امر و نهی او نافذ و لازم الاجرا است. مگر ندیدهای که میگویند: سلطان أولیتر از رعیت به اقامه حدود است، و فرزند میّت اولیتر از بسیاری از خویشاوندان میّت به دریافت میراث اوست و مقصود آن در همه این امور، همانی است که ما بیان کردیم، و هیچ اختلافی میان مفسران در قول خدای متعال نیست که میفرماید: «النَّبِیُّ أَوْلیَ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِم» و مراد از این آیه آن است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در تدبیر امور آنها و قیام به امرشان، اولیتر از آنان است زیرا اطاعت از آن حضرت بر ایشان فرض است؛ و ما میدانیم که اولیترین مردم به تدبیر امور خلق و امر و نهی بر آنها، جز امام مفترض الطاعه بر آنها نمیباشد.

حال اگر گفته شود: قبول که مراد از «مولی» در روایت «أولی» است، از کجا فهمیدید که منظور، سزاوارتر از آنها به خودشان در تدبیر امورشان و امر و نهی بر ایشان باشد، و نه اینکه او سزاوار آن است که با وی موالاة نموده، دوستش بدارند، بزرگش بشمارند و بر دیگران برتری دهند؟ در پاسخ به چنین شخصی گفته میشود: از دو وجه، سؤال تو باطل است: یکی اینکه از ظاهر سخن گوینده چنین برمیآید که اگر گفته شود: فلان أولی بفلان، منظور آن است که او به خاطر تدبیرش، سزاوارتر و

1- . کشاف 2: 424

2- . به تفسیر وی رجوع شود 2: 107

در امر و نهی خود محقتر است؛ اما اگر عبارت «أولی به من نفسه» نیز بدان افزوده شود، شبهه برطرف میگردد که مقصود همانی است که ما بیان کردیم. مگر آنها را نمیبینی که این لفظ را به صورت مطلق در هر جایی که نهایت تدبیر و اختصاص به امر و نهی حاصل گردید، به کار میبرند، مانند کاربرد آن در میان سلطان و رعیتش، پدر و فرزندش و مالک و بندهاش؟ هرچند که جایز است آن را به صورت مقیّد در غیر از این موارد به کار برد، نظیر آنکه گفته شود: فلانی سزاوارتر است به دوستی فلان، یا به نصرت وی، یا به چنین و چنان وی، اما اگر کاربرد آن مطلق باشد، جز معنای اول از آن برداشت نمیشود.

آخرین بخش اینکه اگر ثابت شود مقصود پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از فرمایش خود، سزاوارتر از مردم به خودشان بوده، آن باشد که آن حضرت محقتر از دیگران به تدبیر امور آنها و تمشیت کارهای ایشان به سبب وجوب طاعتشان از وی بوده و مخالفتی هم در این مورد وجود نداشته باشد، لازم میآید که آنچه را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام در جمله دوم فرض نموده، مشمول همان سیاق باشد و آنچه گواه بر صحت گفته ماست آن است که اگر یکی از اهل زبان بگوید: «فلانی و فلانی - و از جمعی نام ببرد - شرکای من در کالایی هستند که چنین و چنان اوصافی دارد»، سپس با قصد عطف کلام خود بگوید: «هر کس من شریک وی بودهام، اینک عبدالله شریک اوست»، ظاهر لفظ او اقتضای این معنا را القا میکند که عبدالله شریک وی در کالایی است که از آن یاد کرده و خبر داد که آن جماعت در آن شریک وی هستند، و اگر قصد وی از گفتهاش آن بوده که عبدالله در چیزی غیر از کالایی که وصف آن را کرده، شریک است، انسانی سفیه ، یاوه گو و معمّاباف بوده است.

حال چنانچه گفته شود: اگر از شما بپذیریم که آن حضرت أولی به ایشان به معنای تدبیر و لزوم اطاعت از آن حضرت باشد، از کجا دریافتید که این اطاعت عام و شامل تمام اموری است که ائمه به آن قیام میکنند؟ شاید منظور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آن باشد که در برخی امور مطیع او باشند و در برخی دیگر نباشند؟ ! در پاسخ به وی گفته میشود: بخش دومی که در پاسخ به پرسش شما معروض

افتاد،(1) این سؤال شما را ساقط میکند. و نیز اگر ثابت شود که آن حضرت علیه السّلام مفترضالطاعه بر همه مردم در برخی امور و نه در همه آنها باشد، امامت وی و اطاعت عام از فرمان وی و تن دادن به پذیرش تدبیرش واجب میگردد، زیرا چنین شخصی فقط میتواند یک امام باشد، چون اُمّت اجماع دارند که اگر شخصی از چنین صفتی برخوردار باشد، امام اوست.

و چنانچه هر که با بهرهگیری از حدیث غدیر، فرض اطاعت خلق را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام واجب نموده، آن به طور عام و کلّی واجب نموده، در همه امور بر وجهی که شایسته ائمّه علیه السّلام باشد و این اطاعت را اختصاص به چیزهایی و مستثنی کردن چیزهای دیگر قرار نداده است و این پاسخ ما به کسانی است که میگویند: چگونه به قول کلّی و عام برای همه مردم به اضافه وجوب اطاعت در سایر امور را از حدیث استنباط کردهاید، در حالی که برای اثبات عام بودن خطاب، صیغه خاصی در لغت ندارید، از این رو به لفظ «مَن» و «عمومها» متوسل میشوید؟ و به چه دلیل، اگر این حدیث طاعت علی علیه السّلام را بر یک نفر از مردم یا بر جمعی کم از اُمّت واجب کرده باشد، با اصول شما در تعارض خواهد بود؟ زیرا هیچ اختلافی در این نیست که منظور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله از «فمن کنت مولاه»، اطاعت عام است و قول آن حضرت نیز عام است، چون اگر چنین نبود، عموم وجهی نداشت. و این در حالی است که توضیح دادیم که آن کس که آن را در جمله دوم واجب گردانیده، باید از هر جهت در خصوص و عموم بودنش در کارها، آن را مطابق با اولی قرار دهد، کما اینکه باید به همان روش عموم آن را در مخاطبین قرار دهد، زیرا هرکس وجوب طاعت و آنچه به امامت بر میگردد را از روایت استنباط کرده، آن را بر عموم مکلّفین واجب نموده، کما اینکه در همه افعال، متوجه عموم بوده است. (2)تمام.

1- . و خلاصه آن چنین است که هر چه برای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به عنوان اولیتر از مؤمنان به خودشان است، ثابت میکند حضرت امیر علیه السّلام نیز بدون استثنا از همان امتیازات برخوردار است.
2- . الشافی : 136- 135

اما تصور بعضیها مبنی بر اینکه قول آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله: «اللّهم وال من والاه» قرینهای است بر اینکه منظور وی از «مولی» دوستدار و یاور است، آشکارا سست و بیپایه است، زیرا استدلال ما صرف تقدّم ذکر «أولی» نبوده تا با این استدلال با ما معارضه کنند، بلکه به سیاق کلام و مقدمه چینی و پایهگذاری بر آن و آنچه اهل لغت در این مورد حکم میکنند استدلال کردیم؛ اما فراخوانی به دوست داشتن دوستدار او، به مثابه آن نیست و این در حالی درست خواهد بود که کسی ادّعا کند که چون لفظ برای یک معنا به کار رفت، مناسب نخواهد بود که آن را به یکی از معانی دور یا نزدیک مشتق از آن که با آن در تعارض باشد، گرفت. و چگونه یک عاقل چنین ادّعایی میکند در حالی که چنین کاری از محسنات بدیعی به شمار میرود؟ بلکه در پی آن میگوییم، این کلام گفته ما را تأیید و آنچه را که ما پایهریزی کردهایم، از چند وجه تأیید میکند:

وجه اول : وقتی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله زعامت عامه و امامت کبری را برای وی تثبیت فرمود که نیازمند سربازان و یاران است و اثبات این زعامت برای یک نفر از میان یک گروه، از جمله اموری است که منجر به بالا گرفتن حسّ حسادت که موجب ترک نصرت و فرو گذاشتن است میگردد؛ و بالأخص آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله از آنچه در سینه منافقان حاضر در مجلس میگذشت آگاه بود و میدانست آنها چقدر با او دشمن هستند و سعی در غصب خلافت وی را دارند، پس در حق یاران وی دعا فرمود و کسانی را که در حق او کوتاهی ورزند، لعن نمود. و اگر هدف صرفاً این بود که آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله یاور آنهاست یا قصد داشت وجود موالاة و مودّت را میان خود و آنان، همانند سایر مؤمنان تثبیت فرماید، نیازی به این همه مبالغه و دعا کردن در حق وی، آنگونه که در حق امرا و والیان دعا میکنند، نبود.

وجه دوم: این خود دلیل بر عصمت لازم برای امامت وی علیه السّلام است، زیرا اگر از او معصیت صادر میشد، بر کسی که از آن اطلاع داشت لازم میآمد که وی را از گناه کردن باز دارد و از این کار نهی کند و به ترک موالاتش اقدام نماید و به این خاطر با وی اظهار دشمنی کند، و دعای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در حق هر

که او را دوست بدارد و نصرت دهد و نفرین وی در حق هر که با وی دشمنی نماید و فرو گذارد، مستلزم آن است که علی علیه السّلام در شرایطی بوده باشد که نتوان موالاهٔ وی را ترک نمود و به یاریاش نشتافت.

وجه سوم: اگر منظور از «مولی»، «الأولی» باشد - آنگونه که ما ادّعا میکنیم - ، لازم میآید از مردم خواسته شود او را دوست بدارند و از او تبعیت نمایند و به یاریاش بشتابند، و اگر منظور از «مولی»، «محب» و «ناصر» باشد و اینکه آن حضرت بیان فرموده باشد که وی ناصر و دوستدار آنهاست، در این صورت، دعا کردن در حق کسانی که وی را دوست بدارند و نصرت دهند و لعن کردن کسانی که آن دو را ترک کنند، در اوّل أهَم و أنسب از دوم است، مگر اینکه دومی را به گونهای تأویل کنند که در نهایت، همانطور که پیش از این (درمسلک دوم) به آن اشاره کردیم، به اول برگردد.

مسلک چهارم: اخبار روایت شده از طرق خاصه و عامّه که دال بر این هستند که قول خدای متعال: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم» در روز غدیر نازل شده، بیانگر آنند که مراد از «مولی» اموری است که به «امامت کبری» برمیگردند، زیرا امری که موجب کمال دین و تمام نعمت بر مسلمانان میگردد، چیزی جز یکی از اصول دین نمیتواند باشد، بلکه باید مربوط به یکی از بزرگترین این اصول باشد و آن امامت است که نظام دنیا و دین بدان تمام میشود و با اعتقاد به آن، اعمال مسلمانان پذیرفته میشود؛ و شیخ جلال الدین سیوطی - که از اکابر مخالفان متأخّر است - در کتاب «الاتقان» خود گوید: ابو عبیده از محمّد بن کعب روایت کرده که گفت: سوره مائده در حجهٔالوداع میان مکه و مدینه نازل گردید و یکی از آیات آن «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم» است. و در «صحیح» از عمر نقل است که در شب روز عرفه که مصادف با روز جمعه حجهٔالوداع بود، نازل گردید. اما ابن مردویه از ابوسعید خدری روایت کرده که این آیه در روز غدیرخم نازل شده است و از روایات ابوهریره نیز شبیه آن را استخراج نموده است.(1) تمام. و سیوطی نیز در

1- . الاتقان 1: 19

«الدّرالمنثور» با اسنادهایی روایت کرده که یهود گفتند: اگر این آیه بر ما نازل میمیشد، آن را عید قرار میدادیم.(1)

شیخ طوسی در «مجمع البیان» از مهدیّ بن نزار حسینی با سندی از ابوسعید خدری روایت کرده که: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: الله اکبر، الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من، و فرمود: هرکس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند، و یاری دهندهاش را یاری فرما و هرکس او را فرو گذارد، خوار و ذلیل گردان! - گوید: - و ربیع بن انس گوید: در مسیر حجۀالوداع نازل شده است.(2)

تمام. و روایات دیگر مربوط به آن مذکور افتاد.

مسلک پنجم: روایات پیشین دالّ بر نزول قول خدای متعال: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس» بیانگر آنند که مراد از «مولی» ، أولی و خلیفه و إمام است، زیرا تهدید به اینکه اگر آن را ابلاغ نکند، چیزی از رسالت خدا را ابلاغ نکرده، و نیز تضمین حفظ جان او، بیانگر آن است که باید با ابلاغ آن، اصلاح دین و دنیا برای همه مردم را در پی داشته باشد و با ابلاغ آن، حلال و حرام تا روز قیامت برای مردم آشکار شود، و پذیرش آن برای اقوام دشوار خواهد بود، و احتمالات و حدس و گمانهایی که درباره لفظ «مولی» ذکر کردهاند، منظوری جز خلافت و امامت آن حضرت علیه السّلام را نداشتهاند، زیرا با وجود اوست که احکام دین که آن را ابلاغ فرموده باقی میماند و با وجود اوست که امور مسلمانان از نظم برخوردار میشود، و به سبب وجود کینههایی در دل مردم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السّلام، احتمال میرفت که فتنهها توسط منافقان ایجاد شود، از این رو خداوند حفظ جان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را از شرّ آنها تضمین فرمود.

ص: 310

1- . الدّر المنثور 2: 258
2- . مجمع البیان 3 : 159

رازی در تفسیر کبیر خود ضمن بیان پیامدهای نزول این آیه گوید: دهم: این آیه در فضیلت علی علیه السّلام نازل شده است و چون این آیه نازل گشت، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دست وی را بالا برده و فرمود: «هر کس من مولای اویم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند.» سپس چون عمر وی را بدید، گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی؛ و این سخن را ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی نیز نقل کردهاند.(1)

طبرسی - رحمه الله - گوید: عیاشی در تفسیر خود با اسناد خود از ابن ابی عمیر از ابن اُذینه از کلبی از ابوصالح از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: خدای متعال فرمان داد که علی علیه السلام به امامت مردم منصوب شود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آنان را از ولایت وی آگاه سازد. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از آن بیمناک شد که بگوید: دست عموزادهاش را گرفت و حمایتش کرد، و این سخن را از وی نپذیرند، آنگاه خداوند این آیه را بر وی نازل فرمود. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غدیرخم وی را به ولایت منصوب کرد. و همین روایت عیناً سید ابواحمد از حاکم ابوالقاسم حسکانی با اسناد خود از ابن ابی عمیر در کتاب « شواهد التنزیل لقواعد التأویل» برای ما نقل کرد. و نیز با اسنادی که به حیّان بن علیّ عنزی میرسد، از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده که گفت: این آیه درباره علی علیه السّلام نازل گشت، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست وی را بالا برده و فرمود: هرکس من مولای اویم اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند. و این روایت را ابواسحاق از احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر خود با اسنادش که به ابن عباس میرسد نقل کرده که گفت: این آیه درباره علی علیه السّلام نازل شد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمان یافت آن را ابلاغ نماید، سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست وی را بالا برده و فرمود: هر کس من مولای اویم، اینک

1- . مفاتیح الغیب 3: 433

علی مولای اوست. خداوندا، دوستدار کسی باش که او را دوست بدارد و دشمن کسی باش که با وی دشمنی کند. و احادیث وارد شده از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام در این مورد مشهورند که خداوند به پیامبر خود صَلی الله علیهِ و آله فرمان داد که علی علیه السّلام را به جانشینی خویش برگزیند، ولی آن حضرت بیم داشت این کار بر عده‌ای از صحابه‌اش گران آید، آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود تا آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله را تشویق به اجرای فرمان خود نموده، علی علیه السلام را به ولایت منصوب نماید، و معنای آیه چنین است: اگر ابلاغ آنچه را بر تو فرستاده شده رها کرده و آن را کتمان کنی، گویی چیزی از رسالت پروردگار خود را ابلاغ نکرده‌ای که در این صورت، مستحق مجازات خواهی بود.(1)

مسلک ششم: آن است که روایات خاصه و عامه مشتمل بر نص صریح بر ولایت آن حضرت در آن واقعه چنان زیاد است که اگر ادّعای متواتر بودن معنایی آن را نکنیم - که چنین هم هست - میتوانیم ادعّا کنیم که این روایات قرین این معنا هستند که مراد از «مولی»، مفهومی است که امامت کبری و خلافت عظمی را برساند، بالأخص که این پدیده در میان پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین و سلاطین و فرمانروایان جاری بوده است که با نزدیک شدن زمان مرگشان، جانشینی برای خود بر میگزیدند؛ و آیا اطراق کردن رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - در زمان و مکانی که اطراق مسافر در آنها متداول نبوده - چون آنگونه که روایت شده، هوا در اوج گرمای خود بود به گونه‌ای که مردم به سایه ستوران خود پناه برده و ردای خود را از شدت داغی زمین زیرپا میگذاشتند، آن هم در جایی پر از خار - و بالا رفتن آن حضرت از روی جهاز شتران و دعا کردن برای امیرالمؤمنین علیه السّلام آنگونه که در شأن پادشاهان و خلفا و ولیعهدها باشد، تردیدی برای خردمندان بر جای میگذارد که این اقدام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به سبب نزول وحی و واجب فوری برای کاری سترگ و ارجمند و آن هم تعیین جانشین برای رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و امر به وجوب اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده باشد؟

1- . مجمع البیان 3: 223

مسلک هفتم: میگوییم: به عنوان قرینه بر اینکه «مولی» به معنای امامت تلقی گردد، توجه به فهم افرادی چون حسّان بن ثابت است که آن را در قالب شعری ریخته که به صورت متواتر نقل گردیده است و نیز شعرای دیگری از صحابه و تابعین و دیگران و همانطور که بیان شد، امثال حارث بن نعمان فهری از ثعلبی و غیره نقل شده که برداشت از معنای حدیث پس از استماع آن همین بوده است و دیگر صحابه و تابعین نیز آنگونه که روایات آنها نقل شده، همین برداشت را داشتهاند و غزالی در مقاله چهارم از کتاب «سرّ العالمین» خود که آن را به بررسی امر خلافت اختصاص داده، پس از ذکر چند بحث و بیان اختلاف، چه نیکو گفته است که: لیکن حقیقت رخ نمود و جمهور بر متن حدیث اجماع کردند که حدیث روز غدیر خم از خطبه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که فرمود: «من کُنتُ مولاه فعلی مولاه» مورد اتفاق همه است و پس از آن عمر بن خطاب به علی علیه السّلام گفت:« به به ای ابوالحسن، به راستی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی» این سخن تسلیم و رضایت و به حکومت گماردن است؛ لیکن مدتی بعد هوای حبّ ریاست و حمل عمود خلافت و پیماننامهها و وزیدن باد هوس در بیرقها و تقلید صدای سلاح به هنگام درگیری و درگیرشدن سواران و ازدحام آنها و فتح شهرها بر ایشان غلبه نموده، جام هواهای نفسانی را سرکشیده و به سرخط اختلاف بازگشته، حق را پشت سر انداخته و آن را به ثمن بخس فروختند و چه بد معاملهای کردند! تمام .(1)

مؤلف: بر کسی که بویی از انصاف برده باشد، پنهان نیست که وجوهی را که از مخالفین نقل کردیم و اضافاتی که بر آنها افزودیم و نکاتی که منحصراً از خود نقل کردیم که هر دروغ زن و معاندی را پس از آنکه در کنار یکدیگر قرار گرفته و باهم پیوستگی پیدا کردند، از مناقشه درباره آنها باز دارد و مجالی برای تردید درباره آنها به وی نمیدهد، و در شگفتم از مخالفینی که با همه ادّعای فضل و کمالشان چگونه به خود اجازه میدهند با وجود این همه دلایل و براهین، با احتمالاتی که هر

1- . سرالعالمین: 16-17

عقلی به محال بودن آنها حکم میکند، مقابله کنند. و اگر به مجرد تمسک به دُم جهالتها و پناه بردن به احتمالات صرف، برای رد استدلالها کافی باشد، دیگر هیچ دلیلی پیدا نمیشود مگر اینکه بهتان زنی بتواند آن را به چالش بکشد و هیچ برهانی نمیماند مگر اینکه نادانی به خود اجازه دهد آن را رد کند، اینان چگونه میتوانند در مقابل ملحدان به اثبات وجود صانع هستی بپردازند؟ و چگونه درباره اثبات نبوّتها و دیگر مقاصد دین سخن خواهند گفت؟ خداوند ما و ایشان را از عصبیّت و عناد دور ساخته و همگی را به راه راست هدایت فرماید.

تکمله: ابوصلاح حلبی در کتاب «تقریب المعارف» که خلاصهای از کتاب «الشافی» است گوید: اگر گفته شود: راههای شما در نقل این حدیث الزام میکند که علی علیه السّلام در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله امام بوده باشد و نظر اجماع خلاف این است، خواهیم گفت: از چند وجه این سخن باطل است:

یکی اینکه طلب جانشینی علی علیه السّلام از سوی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به شیوهای معمولی و عادی صورت گرفته که فردی در حیات خود جانشین خویش را معین میکند، اما منظورش جانشینی پس از وفات است، و به سبب بدیهی بودن مسأله و آشنا بودن شنوندگان به عرف جاری، نیازی نمیبینند که با بیان کلماتی به مردم بفهمانند که این جانشینی مربوط به پس از مرگ گوینده است.

دوم اینکه، اگر حدیث، افاده وجوب اطاعت و امامت علی علیه السّلام از سوی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را به طور عموم کرده باشد، حال حیات پیامبر به اجماعی خارج شده که غیر از حال حیات، باقی مانده است و کسی حق ندارد بر این وجه بگوید: احوال متقدّمین بر علی علیه السّلام را به حال حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله ملحق کنید، زیرا ما حال حیات را با دلیل، از عموم احوال خارج کردیم و حال آنکه هیچ دلیلی بر امامت پیشینیان وجود ندارد و اینکه هر کس قائل به نصّ باشد، قائل به امامت بلافصل وی علیه السّلام پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله است، بنابراین، اگر روایت دالّ بر نصّ بر امامت علی علیه السّلام باشد، چنان که توضیح دادیم، سؤال ساقط است.

ص: 314

سوم اینکه ما به موجب نص بگوییم که او بر هر مکلّفی در هر امری و همه حال، مفترض الطاعه است، از زمانی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به این مقام منصوب نمود تا اینکه خدای متعال وی را قبض روح نمود و نیز تا زمان حال؛ و حضرت به این امر، شناخته شده است و هیچ اجماعی مانع از این امر نمیگردد، چون اختصاص به منع، در صورت وجود دو امام است و در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چنین نبوده است، زیرا تحت رعایت پیامبر و زیر دست او بوده، هر چند در آن حال نیز همانند پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مفترض الطاعه بوده است، چرا که امام تنها از نظر وجوب اطاعت، امام نیست، چون این برای حاکمان نیز ثابت است، بلکه او چنین بوده، چون دستی بالای دست او نبوده است و این امر حاصل نگردید مگر پس از وفات آن حضرت صلوات الله علیه و آله. تمام . (1)

مؤلف: هر کس خواهان آگاهی از اعتراضات وارده در این مقام و پاسخهای مفصل به آنها باشد، به کتاب «الشافی» مراجعه کند، و آنچه مذکور افتاد، برای اتمام حجت و روشن شدن موضوع کافی است {و خداوند هر که را خواهد به راه راست هدایت فرماید}.

1- . تلخیص الشافی: 140-139

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم السّلام آوردهاند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، منزلت تو نزد من منزلت هبۀ الله از آدم، منزلت سام از نوح، منزلت اسحاق از ابراهیم، منزلت هارون از موسی، منزلت شمعون از عیسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؛ ای علی، تو وصیّ و جانشین منی، پس هر کس وصی و خلیفه بودنت را انکار کند، از من نیست و من هم از او نیستم، و در روز قیامت، من خصم او هستم؛ ای علی، تو به جهت فضل، افضل اُمّت منی و پیشتازترین آنها در اسلام آوردن، عالمترین، بردبارترین، جسورترین و دست و دل بازترین آنهایی؛ ای علی، امام و امیر پس از من تویی، و صاحب امر و وزیر تویی و در اُمّت من همتا نداری؛ ای علی، تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی، با محبّت تو نیکوکاران از فاجران متمایز میشوند و خوبان از بدان و مؤمنان از کفّار باز شناخته میشوند.(1)

2. عیون اخبار الرضا: با اسناد تمیمی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیهم السّلام آورده است: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به من فرمود: تو منزلت هارون از موسی را نزد من داری.(2)

3. امالی طوسی: شیخ مفید با سندی از عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب آورده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به اُمّ سلمه فرمود: ای اُمّ سلمه، علی از من

1- . امالی صدوق : 29
2- . در نسخه چاپی آن را نیافتیم.

است و من از علی، گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من، و او منزلت هارون از موسی را نزد من دارد، ای ُامّ سلمه، بشنو و شاهد باش که علی سرور مسلمانان است.(1)

4. امالی طوسی: حبشی بن جناده سلولی گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.(2)

5. امالی طوسی: جابر بن سمره گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نسبت به من، منزلت هارون از موسی را داری، با این تفاوت که هیچ پیامبری پس از من نمیآید.(3)

6. امالی طوسی: ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غزوه تبوک به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: در غیاب من سرپرستی خانوادهام را بر عهده بگیر. امام علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، خوش ندارم عرب بگویند که عموزادهاش را تنها گذاشت و با او نرفت. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا خشنود نمیشوی که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته باشی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: پس جانشین من در مدینه باش.(4)

7. امالی طوسی: عامر بن سعد از پدرش روایت کرده که شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام در حالی که در یکی از غزوهها او را جانشین خود در مدینه کرد، فرمود: جانشین من بر مدینه باش. پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مرا به سرپرستی زنان و کودکان میگماری؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا خشنود نیستی که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته باشی؟ اما پس از من پیامبری نخواهد آمد.(5)

1- . امالی شیخ طوسی: 31
2- . امالی شیخ طوسی : 159
3- . امالی شیخ طوسی: 159
4- . امالی شیخ طوسی: 164
5- . امالی شیخ طوسی: 193

8. امالی طوسی: جابر بن عبدالله آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: آیا خشنود نمیشوی که مانند هارون نسبت به موسی، نسبت به من باشی؟ اما پس از من پیامبری نخواهد آمد، و اگر پیامبری بود، قطعاً آن پیامبر تو بودی؛ ابوالمفضّل گوید: این حدیث را از کسی جز ابن ابی الأزهر ننوشتهام.(1)

9. کنز الکراجکی: سعید بن مسیّب گوید: بارها شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غزوههایش این عبارت را به علی علیه السّلام میگفت.(2)

10. امالی طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت فرموده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در غزوه تبوک علی علیه السّلام را به جانشینی خود گمارد، پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، برای چه مرا در مدینه میگذاری؟ فرمود: آیا خشنود نمیشنوی که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته باشی، حال آنکه پیامبری پس از من نیست؟(3)

11. امالی طوسی: با اسناد مجاشعی از امام صادق علیه السّلام از پدرش از جدش علی بن حسین علیهم السّلام روایت فرموده: عمر و سلمه، فرزندان ابوسلمه و فرزند خواندگان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مرا روایت کردند که شنیدهاند رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حجةالوداع فرمود: علی یعسوب مؤمنان است و ثروت یعسوب ستمگران؛ علی برادر من است و پس از من مولای مؤمنان، و او نزد من منزلت هارون از موسی را دارد، لیکن خداوند نبوّت را به من ختم فرموده و پس از من پیامبری نیست، و او پس از من جانشین من بر خانوادهام و بر مؤمنان است.(4)

12. امالی طوسی: سعید بن مسیّب گوید: از سعد بن ابی وقّاص پرسیدم: آیا از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهای که به علی بگوید: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری حال آنکه بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود؟ گفت:

1- . امالی ابن الشیخ : 28

2- . کنز الکراجکی: 282-283
3- . امالی شیخ طوسی: 218
4- . امالی شیخ طوسی: 218

آری، گفتم: تو خود آن را شنیده‌ای؟ گوید: پس دو انگشت خود را در گوش خود فرو برده و گفت: وگرنه این دو گوش کر شوند.(1)

توضیح: جزری گوید: «الاستکاک»: کری، ناشنوا شدن.(2)

13. کشف الیقین: انس بن مالک گوید: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم که فرمود: اکنون وارد می‌شود. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه کسی وارد می‌شود؟! فرمود: سیّد مسلمانان و امیرمؤمنان و بهترین اوصیا، اولیترین مردم به پیامبران؛ - گوید: - پس علی علیه السّلام وارد شد. پس به علی علیه السّلام فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی؟(3)

14. کشف الیقین: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این علی بن ابی طالب است، گوشت او گوشت من است و خونش خون من و او نسبت به من، منزلت هارون از موسی را دارد الّا اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود؛ و فرمود: ای اُمّسلمه، شاهد باش و بشنو که این علی، امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و مخزن علم من و دروازه شهر علم من است که از آن وارد گردند و وصیّ من بر اُمّتم از اهل بیت من است. او در دنیا برادر و در آخرت دوست من است و با من در بهشت برین است.(4)

توضیح: «الخدین»: دوست.

15. الخرائج: نقل است که یک یهودی به نام «سجت فارسی» نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمده و عرض کرد: ای محمّد، از پروردگارت می‌پرسم، اگر مرا پاسخ فرمودی، از تو پیروی خواهم کرد - و وی مردی از ملوک فارس و مردی خیرخواه بود - سپس گفت: خدا کجاست؟ فرمود: او همه جا هست، موصوف به مکان نیست و زوال نمی‌پذیرد، بلکه از ازل تا به ابد بوده بی‌آنکه در مکان بگنجد. پس گفت: ای محمّد، خدایی بس بزرگ را توصیف می‌کنی که «کیفیّت» در او راه

1- . امالی شیخ طوسی: 142
2- . النهایهٔ 2: 172

3- . كشف اليقين: 14
4- . كشف اليقين: 29-30

ندارد، پس من چگونه بدانم او شما را فرستاده است؟ علی بن ابی طالب علیه السّلام میفرماید: آن روز هر کس و هر سنگ و کلوخی که نزد ما بود، ندای «أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شریک له و أنَّ محمداً عبده و رسوله» سر داد و من نیز گفتم: «أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شریک له و أنَّ محمداً رسول الله». سپس «سجت» اسلام آورد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله او را عبدالله نامید. سپس عرض کرد: یا رسول الله، این کیست؟ فرمود: این بهترینِ خاندان من و نزدیکترین مردم به من است؛ او کسی است که در حیات من وزیر و بعد از وفاتم جانشین من است همانطور که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته گرچه پیامبری بعد از من نیست، پس گوش به فرمان و مطیع او باش که او بر حقّ است.(1)

16. کشف الیقین: از تفسیر حافظ محمّد بن مؤمن شیرازی با اسناد خود گوید: صخر بن حرب جلو آمد تا اینکه در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته، سپس گفت: یا محمّد، پس از شما این حکومت از آنِ ماست یا برای دیگری؟ فرمود: ای صخر، جانشین من کسی است که منزلتش نزد من همانند منزلت هارون از موسی باشد. سپس خداوند آیه: «عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ* عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ* الَّذِی هُمْ فِیهِ مخْتَلِفُونَ»، {درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ از آن خبر بزرگ، که درباره آن با هم اختلاف دارند.} یعنی: مردم مکه درباره خلافت علی بن ابی طالب از تو میپرسند، از آن خبر بزرگ، که درباره آن باهم اختلاف دارند. برخی از آنها ولایت و خلافت او را تصدیق میکنند، «نه چنان است» ردع و پاسخ به آنهاست «به زودی خواهند دانست» که خلافت او پس تو حقّ است. «باز هم نه چنان است، به زودی خواهند دانست» خلافت و ولایت او آنگاه که در قبرها از ایشان پرسیده خواهد شد، و هیچ مردهای نه در شرق و نه در غرب و نه در دریا نیست مگر اینکه پس از مرگ، منکر و نکیر از ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام از وی بپرسند. آنها به میّت میگویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ امامت کیست؟ (2)

1- . الخرائج و الجرائح: 75
2- . کشف الیقین: 151

17. مناقب ابن شهر آشوب: اما روایت «تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه هیچ پیامبری پس از من نخواهد آمد» را شیخین در صحیحین خود و نطنزی در «الخصائص» آورده است که از مردی شافعی درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام پرسیده شد، گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری، غیر از نبوّت.

و احمد بن محمّد بن سعید، کتابی را در طرق نقل این حدیث تألیف نمود که اُمّت آن را به اجماع پذیرفت. مبنی بر اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بارها این موضوع را تکرار فرمود، از جمله هنگامی که قصد رفتن به غزوه تبوک را داشت و علی علیه السّلام را به تنهایی بر حرم خود و مدینه به جانشینی خود برجای گذاشت؛ زیرا تبوک از مدینه دور است و آسوده خاطر نبود که به آن حمله نکنند و میدانست که آنجا جنگی نخواهد بود، و با سپاهی چهل هزار نفره خارج شد و سپاه دیگری را بر مدینه گمارد که منحصر به علی علیه السّلام بود. و خداوند متعال درباره کسانی غیر از علی علیه السّلام فرموده بود: «رَضُواْ بِأَن یَکُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ ...»(1) {راضی

شدند که با خانهنشینان باشند...} چه رسد به این غزوه، که در مدینه جز زنان و مردان منافق نبودند.

ابوسعید خدری گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به «جُرف» رسید، علی علیه السّلام نزد وی آمده و گفت: ای پیامبر خدا، منافقان چنین میپندارند که شما از روی سرگردانی و ملول بودن از هم صحبتی، مرا بر جای نهادهای. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: دروغ میگویند، من تو را جانشین خود در میان خاندان و بستگان خویش قرار دادهام تا از شرّ آنان در امان باشند، پس بازگرد و جانشین من در خانواده من و خودت باش، آیا خشنود نیستی ای علی، که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی؟ لیکن پس از من پیامبری نخواهد بود. پس علی علیه السّلام به مدینه بازگشت. و در روایات بسیاری آمده است: «لیکن پس از من پیامبری نخواهد بود و اگر میبود، تو آن پیامبر میشدی!». خطیب بغدادی در

1- . توبه/ 93،87

کتاب خود و عبدالملک عکبری در کتاب «الفضائل» و ابوبکر بن مالک و ابن ثلّاج و علی بن جعد آن را ضمن روایات خود آوردهاند و نیز ابن فیّاض در «شرح الاخبار» از عمّار بن مالک از سعید از پدرش آن را نقل کرده است. (1)

18. کشف الغمّۀ: از مناقب خوارزمی از جابر بن عبدالله نقل است: در حالی که ما در مسجد دراز کشیده بودیم، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی که خوشه خرمایی در دست داشت نزد ما آمده و فرمود: در مسجد میخوابید؟ عرض کردیم: دراز کشیدهایم و علی هم با ما دراز کشیده است. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بیا علی، هرکاری که برای من رواست که در مسجد انجام دهم، برای تو هم رواست، آیا خشنود نمیشوی که منزلت هارون از موسی را به استثنای نبوّت نزد من داشته باشی؟ قسم به آنکه جانم در دست اوست، در روز قیامت این تو هستی که نااهلان را از حریم حوض من دور میسازی: با عصایی که از درخت عوسج (خاربن) در دست داری، مردانی را چنان از نزدیک شدن به حوض من دور میسازی که شتر آب گم کرده را میرانند.(2)

19. بشائر المصطفی: ابن عباس گوید: حسّان بن ثابت را در حالی در منی ایستاده بود دیدم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و صحابه وی جمع بودند، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای مسلمانان، این علی بن ابی طالب سیّد عرب و وصیّ اکبر است، منزلت او نسبت به من، منزلت هارون از موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؛ جز به مهر او توبه کسی پذیرفته نمیشود، حسّان شعری در این باره بگو! پس حسّان چنین سرود:

- توبه از توبه کنندهای پذیرفته نمیشود، مگر به سبب محبّت علی بن ابی طالب؛

- برادر رسول خدا، بلکه دامادش، و داماد با دوست برابر نیست؛

- و چه کسی چون علی است که خورشید به خاطر او از مغرب باز گردانده شد؟

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 522

2- . کشف الغمّهٔ: 44

- خورشید به همراه روشنایی آن بر وی بازگردانده شد، چنان روشن که گویی خورشید غروب نکرده باشد.

20. العمده: ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پیامبری پس از من نیست.

21. با اسناد به ابن مسیّب آورده است: پسر سعد بن وقّاص مرا از پدرش روایت کرده و گوید: پس نزد سعد رفته و گفتم: از قول تو حدیثی شنیدهام، آن را برای من روایت کن که چون پیامبر صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السلام را به جانشینی خود بر مدینه گمارد، چه شد؟ - گوید: - پس سعد به خشم آمده و گفت: چه کسی در این مورد با تو سخن گفته است؟ من خوش نداشتم بگویم که حدیث را از پسرش شنیدهام و همین موجب خشم گرفتن او بر پسرش گردد، سپس گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به قصد تبوک از مدینه خارج شد، علی علیه السّلام را به جانشینی خود بر مدینه گمارد، پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، دوست ندارم جایی بروید مگر اینکه من نیز با شما باشم. آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله فرمود: مگر خشنود نمیشوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی، مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟!

22. با سندی از سفیان بن عیینه از سعد بن ابی وقّاص گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: منزلت تو نزد من، همچون منزلت هارون از موسی است. به سفیان گفته شد: مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟! گفت: آری!

23. با سندی از مصعب بن سعد بن ابی وقّاص آورده است: هنگام عزیمت به غزوه تبوک، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام را بر مدینه گمارد، علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مرا بر زنان و کودکان میگمارید؟! فرمود: مگر خشنود نمیشوی که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته باشی مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست؟!

24. سعد بن ابراهیم از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه االسّلام فرمود: آیا دوست نداری منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از موسی باشد؟

25. عایشه بنت سعد از پدرش سعد روایت کرده است: علی علیه السّلام به همراه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بیرون شد تا اینکه به «ثنیّهٔ الوداع»(1)

رسیدند. علی علیه السّلام در طول راه میگریست و میگفت: مرا بر بازماندگان از جنگ میگمارید؟ پس آن حضرت فرمود: آیا خشنود نمیشوی که منزلت هارون از موسی غیر از نبوّت را نزد من داشته باشی؟

26. موسی جهنی گوید: به حضور فاطمه (دخت علی علیه السّلام) رسیدم، پس همراه من ابومهدی گفت: چند سال دارید؟ فرمود: هشتاد و شش سال، گفت: آیا چیزی از پدرتان نشنیدهاید؟ - گوید: - گفت: اسماء بنت عمیس مرا روایت کرد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: «منزلت تو نزد من، همانند منزلت هارون از موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نیست.

27. سعید بن مسیّب گوید: به سعد بن مالک گفتم: میخواستم درباره یک حدیث از شما پرسش کنم، اما از تو میترسم که درباره آن سؤال کنم! - گوید: - پس گفت: برادرزاده، چنین مکن، اگر دانستی درباره مطلبی چیزی میدانم، از من واهمه نداشته باش و درباره آن از من سؤال کن. پس گفتم: [سؤال من]درباره سخن پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام بود، هنگامی که وی را به جانشینی خود بر مدینه گمارد! پس گفت: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به قصد غزوه تبوک از مدینه خارج شد، علی علیه السّلام را به جانشینی خود بر آن گمارد. پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مرا بر زنان و کودکان میگماری؟ فرمود: آیا خشنود نمیشوی نزد من همانند هارون از موسی را داشته باشی؟ عرض کرد: بلی، سپس به شتاب بازگشت و گویی هنوز هم میبینم گرد و خاک پاهایش چگونه در هوا پراکنده میشد.

1- . نام تپهای است مشرف به مدینه در مسیر راه مکه .(مراصد الاطلاع1: 301)

28. عامر بن سعد از پدرش روایت کرده که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیده است که به علی علیه السّلام فرمود: آیا خشنود نیستی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ سعید گوید: دوست داشتم با سعد درباره این حدیث گفتگو کنم تا اینکه با وی ملاقات نموده و وی را از آنچه عامر به من گفته بود، آگاه نمودم. گوید: پس انگشت در گوش خود نهاده و گفت: کر شوم اگر آن را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نشنیده باشم. مسلم نیز در آخر جزء چهارم صحیح خود در حد دو کرّاس (کتابچه)، آن را از یحیی بن یحیی تمیمی و ابوجعفر محمّد بن صباح و عبیدالله قواریری و شریح بن یونس، همگی از یوسف ماجشون - و لفظ از ابن صباح است - از محمّد بن منکدر تا آخر آنچه بیان شد را روایت کرده، با این تفاوت: پس دو انگشت خود را روی دو گوش خود قرار داده و گفت: آری، وگرنه کر شوند. و نیز آن را در همان جزء در باب مناقب آن حضرت علیه السّلام با همین اسناد آورده است، و رزین در کتاب «الجمع بین الصحاح الستّهٔ» آن را از صحیح ابن داوود و صحیح ترمذی با اسنادشان از ابن المسیّب نظیر آن را روایت کرده است و نیز ابن مغازلی آن را از احمد بن مظفّر عطّار که آن را به عامر بن سعد میرساند و شبیه آن را نقل میکند، روایت کرده است، و نیز ابن مغازلی از عبدالرحمان بن عبدالله اسکافی که آن را به سعید بن مسیّب میرساند، مانند آن را نقل کرده است. نیز از احمد بن محمّد بن علی بن عبدالرزّاق هاشمی که آن را به ابن المسیّب میرساند، مانند آن را روایت کرده است.

29. اسماء بنت عمیس گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نیست.

30. سعید بن زید گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری.

31. از صحیح بخاری، جزء پنجم از کتابچه ششم آن از مدد، از یحیی بن شعبه از حَکَم، از مصعب بن سعد، از پدرش روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عزم تبوک نموده و علی علیه السّلام را به جانشینی خود بر مدینه گمارد،

پس علی علیه السّلام عرض کرد: آیا مرا بر زنان و بازماندگان از جنگ میگماری؟ فرمود: آیا خشنود نمیشوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ و با اسناد ابوداوود گوید: شعبه از حَکَم روایت کرده که گفت: مانند آن را از مصعب شنیدهام.

و مسلم در صحیح خود شبیه آن را از ابوبکر بن ابی شیبه از غندر از شعبه نقل کرده است؛ و محمّد بن مثنّی و ابن بشّار از محمّد بن جعفر بن شعبه مانند آن را روایت نموده؛ واز عبدالله بن معاذ از پدرش شعبه، شبیه آن را آورده است.

32. صحیح بخاری: ربع آخر جزء چهارم: ابراهیم بن سعد از پدرش روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: آیا خشنود نیستی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی؟

33. مسلم در صحیح خود گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: آیا خشنود نمیشوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی؟(1)

34. و گوید: سعد بن ابی وقّاص از پدرش روایت کرده که معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب باز داشت؟ گفت: تا زمانی که سه کلام رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله را درباره وی به خاطر میآورم، هرگز او را دشنام نخواهم داد، زیرا برخوردار بودن از یکی از آنها، نزد من نیکوتر از داشتن شتران سرخ موی است. شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - در حالی که در یکی غزوههایش وی را بر زنان و کودکان گمارده بود و ایشان نیز عرض کرد: یا رسول الله، آیا مرا بر زنان و کودکان میگمارد؟ !- پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به او فرمود: آیا خشنود نمیشوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ و نیز شنیدم که آن حضرت در روز خیبر فرمود: پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست میدارد. - گوید: - پس هر کدام آرزو کردیم آن مرد او باشد، لیکن آن حضرت فرمود: علی را

1- . صحیح مسلم 7: 120

برای من فرا بخوانید، و چون او را آوردند، از چشم درد شکوه میکرد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آب دهان به چشمان وی مالیده و بیرق را به دستش سپرد و خداوند خیبر را بر دست وی گشود؛ و چون این آیه نازل شد: «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُم...»،(1) {

پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان...را فراخوانیم.} رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام را فراخوانده و فرمود: خداوندا، اینان اهل بیت من هستند!(2)

35. مناقب ابن مغازلی: از احمد بن محمّد بن عبدالوهّاب، آن را به عامر بن سعد رسانده و او از پدرش از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که آن حضرت به علی علیه السّلام فرمود: تو نزد من منزلت موسی از هارون را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نیست. و از احمد بن محمّد سمسار که آن را به انس بن مالک میرساند، مانند این روایت را نقل میکند. و نیز از محمّد بن احمد بن عثمان معروف به ابن الدنیا که آن را به اعمش رسانده، از عطیه از ابوسعید خدری از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله مانند آن را روایت نموده است. و از عبدالوهاب بن محمّد بن موسی که آن را به ابن مسیّب رسانده، از سعد بن ابی وقّاص از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، نظیر آن را نقل کرده است. و از محمّد بن علی بن عبدالرحمان علوی که آن را به ابن مسیّب رسانده، شبیه آن را روایت نموده است. و از حسین بن حسن بن یعقوب دبّاس که آن را به عایشه بنت سعد رسانده، از سعد مانند این حدیث را روایت کرده است. و از عبدالله بن محمّد بن عبدالله رفاعی اصفهانی و آن را به عبدالله بن مسعود رسانده، نظیر این حدیث را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نقل کرده است.

36. و از محمّد بن احمد بن عثمان بغدادی، آن را به عروهٔ بن زبیر رسانده، از جابر نقل کرده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عزم غزوهای نموده، پس به علی علیه السّلام فرمود: جانشین من بر خانوادهام باش. عرض کرد: یا رسول الله، مردم خواهند گفت: پیامبر عموزاده خود را کوچک و تحقیر کرد - و این را چند بار تکرار نمود - پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا خرسند نمیشوی که

1- . آل عمران / 61

2- . صحيح مسلم 7: 120-121

نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی، مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ و از علی بن عبدالواحد واسطی که آن را به ابراهیم بن سعد بن ابی وقّاص از پدرش رسانده، از آن حضرت عین روایت را نقل کرده است.

37. ابن عباس آورده است که: مردم به قصد غزوه تبوک از مدینه بیرون برده شدند، پس علی علیه السّلام - به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله - عرض کرد: من نیز با شما میآیم. فرمود: آیا خشنود نمیشنوی که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته باشی مگر اینکه تو پیامبر نیستی؟

38. مصعب بن سعد از پدرش نقل کرده که گفت: معاویه گفت: آیا علی را دوست داری؟ - گوید: - گفتم: چگونه وی را دوست نداشته باشم در حالی که شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟! و دیدم که در جنگ بدر همچون اسب شیهه کشیده حریف میطلبید و میگفت:

- جوانی در اوج توانمندی و قدرتم، گویی جنّی هستم که شب خواب ندارد؛

- مادرم مرا برای چنین روزی زاده است.

گوید: پس بازنگشت تا اینکه غرقه در خون گشت.

39. و از علی بن عمر بن عبدالله بن شوذب، آن را به سعید بن مسیّب رسانده، از سعد بن ابی وقّاص روایت کرده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: در مدینه بمان! گوید: علی علیه السّلام به آن حضرت عرض کرد: شما تاکنون به غزوهای نرفتهاید که مرا با خود نبرید؟! فرمود: کار مدینه جز با حضور من یا تو به سامان نیاید، و تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نیست. سعید گوید: پس به سعد گفتم: آیا خود این حدیث را از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شنیدهای؟ گفت: آری، نه یک بار و دو بار این را به علی علیه السّلام فرموده است.

40. قیس روایت کرد که: مردی از معاویه پرسشی کرد، معاویه گفت: آن را از علی بن ابی طالب بپرس که او أعلم است. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، پاسخ تو را بیشتر از پاسخ علی دوست میدارم. معاویه گفت: چه بد سخنی درباره وی گفتی

و چه پستی و دنائتی به خرج دادی، تو از مردی نفرت داری که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وی را همانند پرندهای که به جوجهاش غذا بخوراند، از علم سیر میکرد؛ و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: منزلت تو نزد من مانند منزلت هارون از موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نیست. و عمر بن خطاب از وی پرسش میکرد و از او دانش میآموخت؛ من خود شاهد بودم که هرگاه از پاسخ دادن به پرسشی باز میماند، میگفت: آیا علی اینجاست؟ اکنون برخیز که خدا پاهای تو را استوار ندارد! سپس نامش را از دیوان حذف کرد.

توضیح: «الحمحمه»: صدای اسب که پایینتر از شیهه باشد. «رجل سنحنح»: مردی که شب نمیخوابد. «غرّ الطائر فرخه»: پرنده به جوجه خود غذا خورانید.(1)

مؤلف: ابن بطریق در مستدرک کتاب المغازی ابن اسحاق، با اسناد خود گوید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عازم غزوه تبوک شد، علی بن ابی طالب علیه السّلام را به جانشینی خود بر خانوادهاش گمارد و از وی خواست در کنار خانواده آن حضرت مانده و در میان ایشان اقامت کند. آنگاه منافقان ولوله راه انداخته و گفتند: پیامبر جز به خاطر ملالت از او و راحت شدن از گران جانیاش او را بر جای نگذاشت. چون آنها چنین گفتند، علی علیه السّلام سلاح خویش را برگرفته و در پی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله رفت تا اینکه در «جرف» به وی رسید، و عرض کرد: یا رسول الله، منافقان گمان دارند که شما به خاطر اینکه از من ملول شدهای و خواستهای از دست من آسوده گردی، مرا خود نبردهای، فرمود: دروغ میگویند، من تو را بدان سبب برجای گذاشتهام که خانوادهام از شرّ آنان در امان باشند، پس برگرد و جانشین من بر خانوادهام و خانوادهات باش! ای علی، خرسند نمیشوی که منزلت تو نسبت به من، منزلت هارون از موسی باشد مگر اینکه پی از من پیامبری نیست؟ پس علی علیه السّلام به مدینه بازگشت و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به سفر خود ادامه داد.

1- . العمدة: 62-61

و با اسناد از زید بن رمانه آورده است: اطلاع یافتم مردی از قریش میگفت: به خدا سوگند نمیدانم، شاید او پس از محمّد، نبی خواهد شد! پس ابراهیم بن سعد بن ابی وقّاص را ملاقات کرده و به وی گفتم: ای ابواسحاق، شنیدهام پدرت حدیث رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره علی بن ابی طالب در غزوه تبوک را نقل میکند. او به تصور اینکه سخن من ناشی از علاقهای است که به علی دارم، خندید. پس گفتم: به خدا سوگند من بدان سبب از شما سؤال نکردم، بلکه اطلاع یافتهام که مردی از قوم تو میگوید: چه میدانم؟ شاید پس از محمّد، پیامبر شود؟ پس گفت: بلی، گواهی میدهم که شنیدم پدرم سعد بن ابی وقّاص گفت: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام - آن روز که وی را از غزوه تبوک بازگرداند - فرمود: یا علی، آیا خشنود نمیشوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟(1)

و از کتاب «الفردوس» باب «باء» با اسناد از عمر بن خطاب آورده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو به جهت اسلام آوردن اوّلینِ مسلمانانی و به جهت ایمان نخستین مؤمنی و نزد من منزلتی همانند منزلت هارون از موسی را داری.(2)

مؤلف: ابن اثیر در کتاب «کامل التواریخ» چیزی شبیه به آنچه ابن بطریق از محمّد بن اسحاق آورده، روایت کرده است، و سیّد بن طاووس اکثر روایات ابن بطریق در کتاب «الطرائف» را نقل کرده، سپس گوید: قاضی ابوالقاسم علی بن محسن بن علی تنوخی که از اعیان و بزرگان رجال آنهاست، کتابی تصنیف نموده و آن را «ذکر الروایات عن النبی صَلی الله علیهِ و آله أنّه قال لأمیرالمؤمنین علیه السّلام: أنتَ منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا إنّه لا نبیّ بعدی و بیان طرقها و اختلاف وجوهها» نامید، من این کتاب را از نسخهای در حدود سی برگی کهنه دیدم که روی آن روایتی بود که تاریخ 445 ه . ق بر آن نقش بسته بود. تنوخی حدیث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام: «منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

موسی است» را از عمر بن خطّاب، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام، سعد بن ابی وقّاص، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، ابوهریره، ابوسعید خدری، جابر بن سمره، مالک بن حویرث، براء بن عازب، زید بن ارقم، ابورافع خدمتکار رسول خدا، عبدالله بن ابی اوفی و برادرش زید، ابو سریحه، حذیفهٔ بن اُسید، انس بن مالک، ابوبریده اسلمی، ابو ایّوب انصاری، عقیل بن ابی طالب، حبشی بن جناده سلّولی، معاویی بن ابی سفیان، اُمّ سلمه همسر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، اسماء بنت عمیس، سعید بن مسیّب، محمّد بن علی بن حسین علیهم السّلام، حبیب بن ابی ثابت، فاطمه بنت علی علیه السّلام و شرحبیل بن سعد. تنوخی گوید: همه اینها از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حدیث را روایت کردهاند، سپس روایات را با اسانید و طرق آنها شرح کرده است. (1)

و حاکم ابونصر حربی در کتاب «التحقیق لما احتجَّ به امیرالمؤمنین علیه السّلام یوم الشوری»، - حاکم نامبرده، از بزرگان و سرشناسان مذاهب اربعه است و ابوالعباس ابن عقده حافظ را درک کرده بود، و وفات ابن عقده به سال 330 اتفاق افتاد - و او آورده است که قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره علی علیه السّلام: «انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی» را از مردمان بسیاری ذکر کرده است؛ سپس ذکر کرده که آن را از ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زیبر، عبدالله بن عوف، سعد بن ابی وقّاص، حسن بن علی بن ابی طالب، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر بن خطّاب، ابن منذر، ابی بن کعب، ابی بن یقظان، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، مالک بن حویرث، زید بن ارقم، براء بن عازب، انس بن مالک، جابر بن سمره، حبشی بن جناده، معاویهٔ بن ابی سفیان، بریده اسلمی، فاطمه بنت رسول الله صلوات الله علیه و آله، فاطمه بنت حمزه، اسماء بنت عمیس و أروی بنت حارث بن عبدالمطلّب روایت نموده است. تمام. (2)

مؤلف: ابن اثیر در «جامع الأصول» از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی از سعد بن ابی وقّاص با دو سند و از جابر، حدیث منزلت را آنگونه

1- . الطرائف: 548

2- . این کتاب نسخه خطی است و نتوانستیم آن را به دست آوریم.

که در روایت ابن بطریق مذکور افتاد، نقل کردهاند. و بغوی در «المصابیح» و «شرح السنّه» و بیضاوی در «المشکاهٔ» از صحیحین و مسند احمد بن حنبل، و از صحیحین و کتاب «الفردوس» که نسخه تصحیح شدهای دارم، لیکن من از نسخههایی که علمای فریقین از آنها نقل کردهاند، نقل میکنم تا با منابع نقل آنها یکسان باشد و نیز به خاطر اینکه از شک و تردید، دورتر است.

مؤلف: ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» شرح بخاری در مجلّد ششم آن در شرح حدیث منزلت چنین آورده است: «ای نازلاً منی منزلهٔ هارون من موسی، و باء زائد است». و در روایت سعید بن مسیّب از سعد آمده است: پس علی علیه السّلام فرمود: خرسند شدم، خرسند شدم! احمد بن حنبل آن را روایت کرده است. ابن سعد در نقل حدیث از براء و زید بن ارقم، نظیر این داستان را نقل کرده است: علی علیه السّلام عرض کرد: بلی یا رسول الله. - گوید: - ماجرا به همین شکل بوده است؛ و در آغاز سخنشان آوردهاند که آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا باید من در مدینه بمانم یا تو! پس علی علیه السّلام را بر مدینه گمارد. علی علیه السّلام شنید گروهی میگویند: حتماً بدان سبب که از او دلخور و ناراحت بوده، وی را به جنگ نبرده است. پس علی علیه السّلام در پی پیامبرصَلی الله علیهِ و آله افتاده و ماجرا را برای وی بازگو نمود....الخ و اسناد این حدیث قوی و محکم است. و در روایت عامر بن سعد بن ابی وقّاص نزد مسلم واقع شد و ترمذی گوید: معاویه به سعد گفت: چه چیزی تو را مانع میشود که ابوتراب را دشنام دهی؟ گفت: چون به خاطرم آمد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سه چیز درباره وی فرمود، از این رو هرگز وی را دشنام نخواهم داد، سپس این حدیث و آیه را نقل کرد: تحقیقاً پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول او وی را دوست دارند؛ و آنگاه که آیه: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکم»(1) نازل گشت، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام را فراخوانده و فرمود: خداوندا، اینان اهل بیت من هستند.

1- . آل عمران/ 61

و نزد ابویعلی از سعد از وجه دیگری آمده که نقل آن خالی از اشکال است، گوید: اگر بر فرق سرم ارّه بگذارند تا علی را دشنام دهم، هرگز چنین نخواهم کرد و این حدیث - منظورم حدیث دشنام است - از غیر سعد، از عمر، علی، ابوهریره، ابن عباس، جابر بن عبدالله، براء، زید بن ارقم، بوسعید، انس، جابر بن سمره، حبشی بن جناده، معاویه، اسماء بنت عمیس و دیگران روایت شده است که ابن عساکر در زندگینامه علی علیه السّلام راههای نقل آن را ذکر کرده است. سخن وی که برگرفته از کتاب خود او بود. تمام.(1)

مؤلف: آنچه این روایت را تأیید میکند، روایت سید رضی در نهج البلاغه در باب اختصاص آن به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است که در پی خواهد آمد که گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: «تو آنچه را که من میشنوم، میشنوی و آنچه را که من میبینم، میبینی، مگر اینکه تو پیامبر نیستی بلکه وزیر هستی و بر مسیر خیر قرار داری.»(2) و ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه، پس از نقل روایات مؤید این امر، نشان میدهد که آن حضرت از نص قرآن و سنّت، وزیر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است. خدای متعال میفرماید: «وَ اجْعَل لیّ ِ وَزِیرًا مِّنْ أَهْلیِ* هَارُونَ أَخِی*اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی* وَ أَشْرِكْهُ فيِ أَمْرِی»،(3) {و

برای من دستیاری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن، و او را شریک کارم گردان، } و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در روایتی که مورد اتفاق فرق اسلامی است، فرمود: «تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؛» و با این روایت، تمام مراتب هارون و منزلتهای وی از موسی علیه السّلام را برای علی علیه السّلام تثبیت نمود و اعلام فرمود که او وزیر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و پشتیبان اوست، و اگر آن حضرت خاتم پیامبران نبود، حتماً علی علیه السّلام در نبوت شریک وی میگشت، تمام.(4)

1- . فتح الباری 7: 90
2- . نهج البلاغه (عبده، چاپ مصر): 417
3- . طه/ 30-29
4- . شرح النهج، ابن ابی الحدید 3: 376

و در جای دیگر گوید: علی علیه السّلام در روز شوری فرمود: آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرموده باشد: «تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ !» گفتند: نه !

مؤلف: به نقل همین مقدار از روایات که اندکی از بسیار بود بسنده کردیم. حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عناد کسانی را که این روایت را از شذوذ دانستهاند، بر ملا ساخت، آنهم با اعتراف علمای بزرگ خودشان به صحّت آن، بلکه به تواتر این حدیث؛ و {خداوند هر که را خواهد به راه راست هدایت فرماید }.

41. کنز الکراجکی: ابورافع گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، بنی عبدالمطلّب را که آن روز چهل نفر بودند، در شعب گرد آورد. راوی گوید: علی علیه السّلام ران گوسفندی را برای پذیرایی از ایشان بار گذاشت و آبگوشتی درست کرد، سپس مقداری نان خُرد کرده و آبگوشت روی آن ریخت و «ترید»ی درست کرد و گوشت را روی آن قرار داده، آن را در میانشان گذاشت. مهمانان آنقدر خوردند که سیر شدند، آنگاه با یک ظرف بزرگ آب، آنان را سیراب نمود؛ سپس ابولهب گفت: به خدا سوگند بعضی از ما هستند که انسان نانشان را میخورد اما سیر نمیشود و آبشان را مینوشد لیکن سیراب نمیگردد،، ولی این مرد ما را به ران یک گوسفند و ظرفی آب دعوت نمود و همگی سیر خوردیم و سیراب شدیم، جادوی آشکار یعنی همین! سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آنها را مورد خطاب قرار داده و فرمود: همانا خدای عزّوجل مرا امر فرموده که خویشاوندان نزدیک و مردان مخلص خاندان خود را دعوت نموده و به آنان هشدار دهم، و خدای متعال پیامبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه از خاندان او برایش وزیر، وارث، وصیّ و خلیفهای قرار داد، اکنون کدام یک از شما با من بیعت میکند بر اینکه برادر، وزیر و وارث من از میان خاندانم باشد و منزلت او نزد من همانند منزلت هارون از موسی باشد مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ پس آن جماعت سکوت کردند، آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله کلام خود را سه بار برایشان تکرار فرموده و افزود: به خدا سوگند، یا یکی از شما برمیخیزد و دعوت مرا میپذیرد، یا اینکه این امر به

غیر از شما منتقل میشود و پشیمان خواهید گشت؟ - گوید: - پس علی علیه السّلام درحالی که همه او را نگاه میکردند، برخاست، دعوت وی را پذیرفت و با آن حضرت بیعت نمود. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: نزدیک من بیا. چون نزدیک آمد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: دهانت را بگشا! پس علی علیه السّلام دهان گشود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آب دهان خود را در دهان وی انداخت، همان طور میان دو کتف و دو پای وی نیز آب دهان انداخت. سپس ابولهب گفت: با انداختن آب دهان خود به کام عموزادهات، آنگاه که نزد تو آمد، چه اظهار محبت بدی به وی کردی! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: با این کار، پر از حکمت، علم و فهم شد. سپس به ابوطالب فرمود: امروزه بر تو مبارک خواهد بود که به کیش برادرزادهات در آیی، در حالی که پسرت در این کار بر تو سبقت گرفته است.

جابر بن عبدالله گوید: چون علی علیه السّلام به هنگام جنگ خیبر نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آمد، آن حضرت فرمود: اگر بیم آن نبود که گروهی از اُمّت من سخنی درباره تو بگویند که نصاری درباره مسیح بن مریم گفتند، امروز چیزی درباره تو میگفتم که بر هر جمع که بگذری، خاک زیر پایت را به عنوان تبرّک ببرند و به برکت طهارت تو، بدان شفا یابند؛ لیکن همین تو را بس که تو از من باشی و من از تو، از یکدیگر ارث ببریم و تو منزلت هارون از موسی را نسبت به من داشته باشی با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد، و تو ذمّه مرا آزاد میکنی و در دفاع از سنّتم میجنگی و فردای آخرت، نزدیکترین مردم به من خواهی بود؛ و تو اولین کسی هستی که در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوی، تو در کنار حوض جانشین منی و اولین کسی خواهی بود که با من جامه پوشانده خواهی شد و نخستین کسی از اُمّت من هستی که وارد بهشت میشوی و شیعیان تو بر منبرهایی از نور قرار داشته، با چهرههای سفید پیرامون من خواهند بود تا شفاعتشان کنم و فردا در بهشت همسایه من خواهند بود؛ و همانا جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است و نهان تو نهان من و آشکار تو آشکار من است، پسران تو پسران منند و تو برآورنده وعدههای منی و تو بلند مرتبهای و کسی از اُمّت با تو برابر نیست. حق بر

زبان و در قلب و میان دو چشمان تو قرار دارد، و ایمان با گوشت و خون تو در آمیخته است آنگونه که با گوشت و خون من درآمیخته است، و اینکه دشمن تو در کنار حوض بر من وارد نمیشود، و هیچ کسی از دوستداران تو فردا نخواهد ماند مگر اینکه به همراه تو در کنار حوض بر من وارد شود، ای علی؛ پس علی علیه السّلام به سجده افتاده و فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که اسلام را بر من منّت نهاد و قرآن را به من آموخت و مرا به فضل و لطف خویش نزد بهترین مردم، خاتم پیامبران و سرور مرسلین محبوب گردانید. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای علی، اگر تو نبودی، پس از من، مؤمنان شناخته نمیشدند.(1)

42. معانی الاخبار: ابو هارون عبدی گوید: از جابر بن عبدالله انصاری در باب معنای قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام «انتَ منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا إنّه لا نبیّ بعدی» پرسیدم، گفت: به خدا سوگند، با این جمله او را جانشین خود بر اُمّت خود نمود، چه در حیات چه پس از وفاتش. و اطاعت از ایشان را برامت واجب فرمود، پس هر کس پس از این سخن گواهی به خلافتش ندهد، او از ستمگران خواهد بود.(2)

43. معانی الاخبار: ابوخالد کابلی گوید: به سیّد عابدان علی بن حسین علیه السّلام عرض کردیم: مردم میگویند ابوبکر بهترینِ مردم بعد از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است و پس از او عمر و آنگاه عثمان، سپس علی است. فرمود: اینان با روایت سعید بن مسیّب از سعد بن ابی وقّاص از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که به علی علیه السّلام فرمود:ر«منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود» چه خواهند کرد؟ در زمان موسی علیه السّلام چه کسی همتای هارون بود؟ !

شیخ صدوق - قدّس الله روحه - گوید: ما و مخالفان ما اجماع داریم که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرموده است: «أنتَ منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا إنّه لا نبیّ بعدی». این قول بدان معناست که منزلت علی علیه السّلام از

1- . کنز الکراجکی : 280-281

2- . معانی الاخبار : 74

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، در همه احوال همانند منزلت هارون از موسی علیه السّلام است، جز آنچه در روایت استثنا شده است. یکی از منزلتهای هارون از موسی این بودکه برادر ولادتی وی بوده و عقل این امر را امری اختصاصی میداند که مانع از آن میگردد که تصور کنیم، مقصود پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آن بوده باشد؛ زیرا علی علیه السّلام برادر ولادتی (پدر و مادری)آن حضرت نبود، و از جمله منزلتهای هارون از موسی آن است که وی پیامبر بود و استثنای پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مانع از آن است که علی علیه السّلام پیامبر باشد.

از جمله دیگر منزلتهای هارون از موسی، اموری ظاهر و دیگری اموری باطنی هستند. از منزلتهای ظاهری وی یکی اینکه بهترین و محبوبترین مردمان زمان خود به موسی و نزدیکترین و قابل اعتمادترین آنها نزد وی بود و هرگاه غیبتی پیش میآمد، جانشین موسی بر قوم میشد، و اینکه دروازه علم وی بود و اگر موسی وفات میکرد و او در قید حیات بود، قطعاً جانشین وی میگشت. حدیث منقول الزام میکند که تمام این منزلتها از جانب پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام نیز اختصاص داده شده است. و منزلتهای باطنی هارون از موسی نیز برای وی واجب بوده است. و مواردی که عقل آن را نمیپذیرد، مانند اخوّت ولادتی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و علی علیه السّلام را باید امتیازی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السّلام شمرد، هرچند علم و فهم ما به کنه آن نرسد، زیرا حدیث پیامبر آن را الزام مینماید، و کسی نمیتواند بگوید: مقصود پیامبرصَلی الله علیهِ و آله از بیان این حدیث آن نبوده که علی علیه السّلام از برخی از این منزلتها برخوردار است و از برخی دیگر برخوردار نیست که اگر چنین گوید، به وی گفته خواهد شد، منظور پیامبر، برخوردار بودن علی علیه السّلام از منزلتهای دیگری است که تو آنها را ذکر نکردهای و در این صورت کلّ حدیث زیر سؤال میرود و کلام بیجایی خواهد بود و حاشا که پیامبر سخن بیجا بر زبان آرند، زیرا آن حضرت بدان جهت سخن میگویند تا چیزی به ما بفهمانند و تعلیم دهند، پس اگر جایز باشد بگوییم منظور آن حضرت از حدیث منزلت، برخی منزلتهای هارون از موسی بوده، در حدیث چنین اختصاصی وجود ندارد و بدین ترتیب پیامبر چیزی

را به ما نفهمانده‌اند، نه کم و نه زیاد! و چون چنین چیزی غیرممکن است، قطعاً مقصود آن حضرت تمام منزلتهایی بوده است که هارون نزد موسی از آنها برخوردار بوده است، بی‌آنکه عقل یا حتی استثنایی که در خود روایت آمده، چیزی را از آن بکاهد. و اگر حال چنین باشد، دلالت مبنی بر اینکه علی علیه السّلام افضل صحابه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و اعلم و محبوبترین ایشان نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و قابل اعتمادترین آنها نزد وی بود، و لازم بوده که چون رسول خدا به سبب سفر از چشم مردم غایب شوند یا اینکه از دنیا بروند، ثابت میشود، زیرا تمام این موارد، در شرط هارون و منزلت او از موسی بوده است.

لذا اگر کسی بگوید: هارون پیش از موسی علیه السّلام وفات یافته و پس از وی امام نبود، پس چگونه قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله «هو منّی بمنزلهٔ هارون من موسی»، مسأله علی با مسأله هارون قیاس میشود، در حالی که علی علیه السّلام پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله زنده بود؟ به وی گفته میشود: ما تنها کار علی علیه السّلام را با هارون علیه السّلام با استناد به قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله که فرمود:«هو منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی» مقایسه کردیم، و چون علی علیه السّلام از این منزلت برخوردار شد و پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در قید حیات ماند، واجب است پس از رحلت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، جانشین وی گردد و برای توضیح مطلب إن شاء الله مثالی خواهم زد.

اگر خلیفه به وزیر خود بگوید: «هر روزی که زید به دیدار تو میآید، دیناری به وی بده و عمرو نیز در نظر گرفته شده است. اکنون اگر زید سه روز نزد وزیر آمد و سه دینار گرفت و دیگر به کلی نیامد، اما عمرو اگر سه روز نزد وزیر آمد و سه دینار گرفت، این حق را دارد که روز چهارم و پنجم تا همیشه و تا زمانی که عمرو در قید حیات است و این وزیر در منصب خود باقی است، نزد وزیر بیاید و این وزیر حق ندارد به عمرو بگوید: چیزی فراتر از آنچه به زید داده‌ام به تو نخواهم داد، زیرا در شرط زید چنین بود که هرگاه نزد تو آمد، دیناری به وی بده، و اگر زید بیشتر میآمد، بیشتر میگرفت و همین شرط را هم برای عمرو قرار داد و او آمد، پس باید پول خود را دریافت کند. همچنین اگر در شرط هارون وصی، آن بوده که پس از

موسی علیه السّلام جانشین وی بر قومش گردد و همین شرط برای علی علیه السّلام نیز قرار داده شده و علی علیه السّلام پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در قید حیات بود، لازم میآید که جانشین پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در قوم وی گردد، درست همانند مثالی که برای زید و عمرو زدیم و اگر حق قیاس را ادا کنیم، باید چنین باشد.

پس اگر گویندهای بگوید: هارون حق نداشته پس از مرگ موسی جانشین وی در قومش گردد؛ به او گفته خواهد شد: اگر کسی به تو بگوید: هارون بعد از موسی افضل زمان خود و نایب او در عِلم نبوده است، چگونه هارون را از دیگران ممتاز میگردانی؟ و او هیچ فضیلتی برای هارون نخواهد یافت، زیرا این منزلتهایی که هارون از موسی دارد، معروف و مشهورند و اگر کسی منکر یکی از آنها گردد، مانند آن است که همه آنها را انکار کرده باشد.

اگر کسی بگوید: منزلتی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای علی علیه السّلام قرار داد، مربوط به دوره حیات آن حضرت رسول است؛ به وی گفته میشود، ما با یک دلیل روشن به تو ثابت میکنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با گفتن: «أنت منی بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی»، خلافت را پس از وفات خود به علی علیه السّلام واگذار کرده است و نه در زمان حیات خود، و إن شاءالله آن را خواهی فهمید؛ از جمله دلایل موجود بر این امر در قول نبی صَلی الله علیهِ و آله: «أنت منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی» آن است که این جمله، به دو معنا ایهام دارد: یکی ایجاب یک فضیلت و منزلت برای علی علیه السّلام از جانب پیامبر اکرم و دیگری منتفی کردن وجود پیامبری پس از وی. و دریافتیم که نفی آن حضرت از اینکه علی علیه السّلام پس از وی نبی باشد، دلیل بر آن است که اگر آن حضرت آن را نفی نمیفرمود، میشد تصوّر کرد که علی علیه السّلام پس از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پیامبر خواهد بود، چون درباره وی فرموده بود: «تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری» و هارون یک نبی بود؛ و چون نبوّت را از وی نفی فرمود، نشان آن است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ضرورتاً میدانست خاتم پیامبران است، از این رو باید آن را از علی علیه السّلام نفی میفرمود و همزمان فضیلت و منزلت را

برای وی در آن قرار داد، زیرا به خاطر این فضیلت و منزلت لازم آمد آن حضرت صَلی الله علیهِ و آله، «نبی» بودن را از علی علیه السّلام منتفی بداند، زیرا اگر نمیفرمود: «او از من به منزلت هارون از موسی است»، نیاز پیدا نمیکرد که بگوید:«مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود». حال که نفی کردن نبوت توسط آن حضرت، شاید به منظور نفی فضیلت و منزلتی باشد که وجود نبوت را الزام میکند، لازم آمد که نفی نبوّت از علی علیه السّلام مصادف با زمانی باشد که فضیلتی را که برای هارون قرار داده شده بود، برای وی قرار دهد. و اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، تنها زمانی نبوت را پس از خود نفی فرموده بود - و زمانی که بعد از وی از نظر مخالفین ما زمانی است که آن حضرت برای علی علیه السّلام منزلتی قرار داده که مستلزم نبوت پس از خود برای وی در آن وقت نباشد-، در این صورت اینگونه سخن گفتن لغو و بیهوده شمرده میشود، زیرا مستثنی کردن نبوت پس از وفات واقع شده است، و منزلتی که نبوت را در حیات الزام میکند، نبوّتی است که پیامبر در آن هنوز در قید حیات است، زیرا اگر مستثنی کردن نبوت پس از وفات، همزمان با وجوب فضیلت و منزلت در حال حیات پیامبر برای وی بود، لازم میآمد که علی علیه السّلام در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نبی باشد و این معنا باطل است، از این رو لازم میآمد که استثنای نبوت مربوط به زمانی باشد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله منزلت را برای علی علیه السّلام در آن قرار داده باشد تا ضمن برخوردار بودن از فضیلت و منزلت، مستحقّ نبوت نباشد.

آنچه موضوع را بیشتر روشن میکند آن است که اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله میفرمود: «منزلت علی نزد من پس از وفاتم منزلت هارون از موسی است إلّا اینکه در حیات من هیچ پیامبری با من نخواهد بود» لازم میآمد که علی علیه السّلام پس از پیامبر بتواند نبی باشد، زیرا وی با جمله مذکور او را از نبی بودن در حیات خود منع کرده و در ضمن نبی بودنش را پس از وفات خود لازم دانسته است. و اگرچنین باشد، آنوقت پیامبر زمانی نبی بودن را از علی منع کرده که فضیلت را در آن برای وی قرار داده است، چون به سبب آن محتاج به نفی نبوت شده است، و چنانچه لازم آمده که منزلت در زمان نفی نبوت باشد، لازم میآید که پس از وفات

باشد، زیرا نفی نبوت پس از وفات است، و اگر علی علیه السّلام پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به منزلت هارون از موسی در زمان حیات موسی باشد، خلافت برای آن حضرت بر مسلمانان واجب میگردد، کما اینکه اطاعت از وی فرض خواهد بود و او اعلم و افضل آنها خواهد بود، زیرا این امور، جملگی منزلتهای هارون از موسی در حیات موسی بودهاند.

و اگر گویندهای بگوید: شاید لفظ «بعدی» در حدیث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به معنای «بعد نبوّتی» (پس از نبوت من) باشد نه «بعد از وفاتم» ! در این صورت به وی گفته خواهد شد: اگر چنین باشد، آن وقت هر حدیثی را که مسلمانان روایت کردهاند که متضمن «لا نبیَّ بعد محمّد صَلی الله علیهِ و آله» باشد، بدان معنا خواهد بود که در زمانی که او پیامبر است، پیامبری نخواهد بود، ولی پس از وفاتش امکان دارد پیامبرانی باشند.

اگر بگوید: مسلمانان اتفاق نظر دارند که معنای قول آن حضرت: «لا نبیّ بعدی» آن است که پس از وفات من تا قیامت پیامبری نخواهد بود، پاسخ اشکال نیز در هر روایتی که متضمن « نبیّ بعدی» باشد، همین خواهد بود.

اگر بگوید: قول پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام: «أنت منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی» مربوط به زمانی است که قصد رفتن به غزوه تبوک را داشت و علی علیه السّلام را به جانشینی خود بر مدینه گمارد و علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا مرا بر زنان و کودکان میگماری؟ و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی پاسخ گفت: آیا خرسند نمیگردی که منزلت هارون از موسی را نزد من داشته باشی !

در پاسخ وی باید گفت: این اشتباه در دیدگاه است، زیرا تو حدیثی را نقل نمیکنی که متضمن معنای حدیث مجمع علیه را داشته باشد مگر اینکه ما هم حدیثی را در مقابل آن بیاوریم که آن را نقض کرده و خبر مجمع علیه را به معنایی اختصاص خواهیم داد که مورد نظر ماست و با آنچه مورد نظر توست در تعارض باشد و در این صورت، حجت هر دوی ما به کنار خواهد رفت، چون هر دو روایت مخصوص هستند و میماند خبری که عام است و این عام بودن، تنها نظر ما را بیان

خواهد کرد، زیرا ما در مقابل آنچه تو روایت کردی، نمیگوییم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مسلمانان را جمع کرده، به ایشان فرمود: من علی علیه السلام را پس از وفاتم بر شما میگمارم و زمام امور شما را به دست وی دادم و این کار را به موجب وحیای که از جانب خدای عزّوجل درباره وی نازل شده انجام میدهم، سپس در مقام تأکید قول خود بفرماید: «منزلت تو از من همانند منزلت هارون از موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود». در این صورت، این سخن بعد از آن شرح، سخنی آشکار و مقابل حدیث اختصاصی شما خواهد بود و هر دو کنار میروند و آن حدیثی میماند که بر آن و روایت آن اجماع کردهایم، مبنی بر اینکه پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: «تو نزد من منزلت هارون از موسی را داری مگر اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود»، آن هم با حالتی که لغت، بار معنایی مشهور و مورد تفاهم خود را داشته باشد و این همان چیزی است که ما درباره آن سخن گفته و شرح کردیم و به آن پایبند شدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت بر امامت علی علیه السّلام پس از خود تصریح فرمود، او را جانشین خود ساخته و اطاعت از وی را فرض نموده است. و الحمد لله رب العالمین علی نهج الحقّ المبین. (1)

مؤلف: این حدیث را در باب «غزوه تبوک» ثابت کردهایم و نیز در «باب الغدیر» و نیز در اکثر احتجاجات آن حضرت بر آن قوم و در باب «اعتذار آن حضرت علیه السّلام از مقابله نکردن با کسی که به جنگ وی آمده باشد» و در احتجاجات امام حسن علیه السّلام و نیز در احوال ولادت حسین علیه السّلام و در احتجاج سعد بن ابی وقّاص بر معاویه و در بسیاری از بابهایی که از این پس خواهد آمد. اکنون به ذکر برخی موارد که سید مرتضی - رضوان الله علیه - در این مقام آورده میپردازیم که همانند شرحی بر گفتههای شیخ صدوق - رحمه الله - است.

ص: 342

1- . معانی الاخبار : 79-74

گوید: حدیث مورد نظر از دو وجه دالّ بر نص است: یکی اینکه قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله: «أنت منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا أنه لا نبیّ بعدی» الزام میکند که امیرالمؤمنین علیه السّلام از تمام منزلتهای هارون نزد موسی علیه السّلام برخوردار باشد، جز موردی که استثنا شده و هر چه در این مورد در عرف جاری باشد. و دانستیم که از جمله منزلتهای هارون نزد موسی علیه السّلام، شراکت در نبوّت، برادری نسبی، فضل بر محبت و اختصاص بر همه قوم خود، و جانشینی وی بر قومش در غیاب موسی علیه السّلام و اینکه اگر هارون پس وفات موسی در قید حیات بود، جانشین وی بر آنها گردد و روا نباشد که رهبری اُمّت پس از موسی به کسی غیر از هارون واگذار شود؛ و حال که با آوردن استثنا، نبوّت علی علیه السّلام منتفی شده و برادری وی با پیامبر به جای نسبی بودن، عُرفی گشته، باید حکم به قطعیت موارد دیگر غیر از این دو مورد را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام حکم کرد و از جمله آن منزلتها اینکه، اگر پس از رحلت آن حضرت وی در قید حیات بود، به تدبیر کار اُمّت وی پرداخته و جانشین او در میان ایشان گردد، و میدانیم که پس از رحلت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله، علی علیه السّلام در قید حیات بود، از این رو امامت وی بدون هیچ شبههای ثابت است.

سپس سید مرتضی - رضی الله عنه - گوید: اما دلیل بر اینکه اگر هارون پس از موسی علیه السّلام در قید حیات بود، قطعاً جانشین وی در میان اُمّتش میشد، آن است که ایشان در حیات موسی علیه السّلام جانشین وی بود و هیچ اختلافی در این مورد نیست و نیز کلام خدای متعال: «وَ قَالَ مُوسیَ لِأَخِیهِ هَرُونَ اخْلُفْنی»، (1) {و

موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت: «در میان قوم من جانشینم باش!} بزرگترین دلیل بر این امر است، و چون خلافت هارون در زمان حیات موسی به اثبات رسید، لازم میآید که پس از وفاتش نیز جانشین وی گردد، اگر بعد از او باقی باشد؛ زیرا در صورت در قید حیات بودن پس از وی، اگر به هر حالی از احوال از پذیرش این مسؤولیت سر باز زند، از منزلت وی کاسته میشود و ولایتی را

1- . اعراف / 142

که به وی تفویض گشته بود، از او منع میشود. این مسأله مستلزم رماندن و دورساختن است، آن هم بیشتر از مخالفان ما یعنی معتزله که اعتراف دارند که خداوند پیامبران را از زشتی و رفتار نابخردانه دور میسازد و خداوند دعای آنها را از جایی که برایشان آشکار نباشد، در حق اُمّتشان اجابت نمیکند.

اگر گفته شود: هرگاه ثابت گردد که این مسئله دورکننده است، لازم میآید که هارون به اعتبار اینکه نبی است و هر کاری را که از او سر میزند به خواست خدای عزّوجل میباشد، باید از آن اجتناب ورزد، پس این نبوّت اوست که اقتضا میکند جانشینی او پس از وفات موسی نیز استمرار یابد. و اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نبوّت را از حدیث خود مستثنی فرموده، هرچه جزء لوازم و اقتضائات نبوّت است، مانند سبب آن، نیز از حدیث خارج میشود و اگر این منزلت با نبوت خارج شده باشد، در این روایت، دلالتی بر نصّی که شما ادعا میکنید وجود ندارد؛ به وی پاسخ داده میشود که اگر منظور شما آن است که خلافت از اقتضائات نبوّت است و هارون به اعتبار پیامبر بودن، از منزلت خلافت برخوردار بوده، همانطور که از سایر شرایط نبوت برخوردار بوده، مسأله به این شکل نیست، زیرا او منکر این نیست که هارون قبل از جانشین موسی شدن، شریک در نبوّت او و تبلیغ شریعت وی بوده است، هر چند در غیر این مورد، خلیفه موسی در حیات و پس از وفاتش نبوده باشد، و اگر منظورت آن است که خلافت هارون از موسی در حیات موسی است و باید پس از وفات آن حضرت استمرار یابد و از این منزلت خارج نمیگردد، زیرا خروج وی از آن اقتضای تنفیر - دورساختن - را دارد که نبوت هارون از آن منع میگردد و در سخن خود بدان اشاره نمودی: نبوت اقتضای خلافت بعد از وفات را دارد، این برداشت صحیح است، اما در عین حال، تصور شما یعنی این که استثنای نبوّت به معنای مستثنی کردن خلافت است، لازم نمیآید؛ زیرا بیشترین چیزی که در این تصور است این است که مانند سبب ثبوت خلافت بعد از وفات است و لازم نمیآید آنچه را که هنگام نفی غیر مانند مسبّب از غیر است، نفی کند. مگر نمیبینی که اگر یکی از ما به وصیّ خود گفت: از مال من فلان مقدار را به فلانی بده - و مبلغ مشخصی را معین کرد - که او این مبلغ را بابت کالایی که از وی خریدهام، طلب

دارد، و فلانی را نیز به منزلت فلانی که تو را درباره او وصیّت کردم بدان و او را نیز به منزله وی قرار بده. این گفته برای آن شخص ایجاد حق میکند از ارش جنایت (تاوان) گرفته تا قیمت یک کالا یا میراث یا هر چیز دیگر. در این صورت بر وصی لازم است هر دو را به یک مقدار پول دهد، هر چند علت طلبکار بودنشان باهم متفاوت باشد، و هیچ عاقلی حکم به سلب عدم پرداخت مال به شخص دومی به خاطر تفاوت علّت طلبش نمیکند و بنابراین، منزلت هارون از موسی، جانشینی او را نیز پس از وفات موسی ایجاب میکند و در اینجا همین امر به اقتضای لفظ برای امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز ثابت است؛ هرچند که برای هارون از این جهت لازم میآمد که در نفی آن، دورکردنی - تنفیر- است که نبوتش آن را نفی میکند، اما استحقاق خلافت برای امیرالمؤمنین علیه السّلام از راه دیگر لازم میآید.

و آنچه سخن ما را وضوح بیشتر میبخشد آن است که اگر پیامبری صَلی الله علیهِ و آله به خلافت وی تصریح نموده و میفرمود: «تو نزد من منزلت هارون از موسی در خلافت آن حضرت در حیاتش و استحقاق آن برای وی اگر زنده میماند پس از وفات موسی را داری إلّا اینکه تو پیامبر نیستی»، کلام آن حضرت صحیح و به دور از تناقض میباشد و خارج از حقیقت نیست و کسی برداشتی جز این نخواهد داشت که خلافت علی علیه السّلام به استثنای نبوت است و کسی قادر نیست خلافت وی را پس از وفات نفی کند. و امکان دارد ضمن ثبوت این جمله، دلیل بر اساس این مسأله تنظیم شود که اگر هارون پس از موسی زنده میماند، در میان اُمّت موسی مفترض الطاعهٔ بود، که در این صورت این منزلت برای امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز ثابت میبود هرچند ارتباطی به خلافت وی در زمان حیات پیامبر و وجوب استمرار آن تا پس از وفات آن حضرت نداشته باشد، زیرا برخی از مخالفان سخت برآنند که خلافت هارون برای موسی را در زمان حیات موسی دفع کنند و این که آن منزلتی است جدای از نبوت را انکار کنند. هر چند چنین برداشتی کاملا ناشی از لجاجت است، لیکن میگوییم: ثابت گردید که هارون بر اُمّت موسی واجب الطاعه بوده است، چون شریک نبوّت وی بود و این چیزی نیست که کسی بتواند آن را رد کند، و نیز ثابت شد که اگر پس از وی در قید حیات بود، بازهم چون گذشته در

میان اُمّت موسی علیه السّلام واجب الطاعه بود - زیرا نمیتواند در عین زنده بودن از نبوّت خارج شود - و اگر آنچه گفتیم درست بود و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با این حدیث همه منزلتهای هارون از موسی را برای علی علیه السّلام واجب گردانید، و نبوّت را از وی نفی نمود و از جمله منزلتهای علی علیه السّلام آن بود که اگر پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در قید حیات بود، طاعتش بر اُمّت وی فرض بود، هرچند، هارون اگر زنده بود، به دلیل جایگاه نبوّتش، باز فرمانش در میان اُمّت موسی مطاع بود؛ و این دلیل بر آن است که اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السّلام بر بقیه اُمّت پس از وفات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرض باشد، هرچند نبی نبوده باشد، چون نفی نبوّت به دلیل جایگاهش، آنگونه که بیان کردیم، نفی خلافت نمیکند، و اگر محقّق میشد که اطاعت اُمّت منحصراً باید از پیامبر باشد، آنوقت لازم میآمد که اطاعت از جانشین او اگر نبی نباشد، جایز نباشد. و اگر حصول این امر برای غیر نبی نظیر امام جایز باشد، دلیل بر منفصل بودن فرض طاعت از نبوّت است و اینکه فرض طاعت از شرایط و حقایق آن نیست که با حصولش برای کسی اثبات و یا عدم حصولش نبوّت از کسی نفی گردد و مثالی که مذکور افتاد، درستی سخن ما را اثبات میکند؛ و اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به آنچه گفتیم تصریح میکرد و میفرمود: منزلت تو از من منزلت هارون از موسی بر فرض طاعت از اُمّت من است، هر چند شریک من در نبوّت و تبلیغ رسالت نیستی» باز هم کلام وی درست و از متناقض بودن به دور میماند.

پس اگر بگوید: بنابراین، بر همین اساس لازم میآید که امیرالمؤمنین علیه السّلام در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله واجب الطاعهٔ بوده باشد، آنگونه که هارون در زمان موسی چنین بود، به وی گفته میشود: اگر ما را با ظاهر کلام وا میگذاشتند، آنچه را که تو ذکر کردی فرض مینمودیم، لیکن اجماع مانع از آن است، زیرا اُمّت، اختلافی میان خود ندارند که علی علیه السّلام در زمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله همانند هارون، در همه امور واجب الطاعه نبوده است و اگر کسی ادّعا کرده که آن حضرت در حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله واجب الطاعه بوده، منظور وی در مقام جانشینی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله و غایب بودن آن

حضرت واجب الطاعه بوده است، نه در زمانی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله حضور داشته است، و اگر واجب الطاعهٔ نبودن وی در زمان حیات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با دلیل منتفی گردد، به مقتضای لفظ، صحت واجب الطاعه بودنش پس از وفات پیامبر صَلی الله علیهِ و آله اثبات میگردد.

پس اگر بگوید: ظاهر قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در «أنت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی» مانع ادّعای شما میشود، زیرا اقتضا میکند علی علیه السّلام از همان منزلتهایی برخوردار باشد که هارون از موسی داشت و از آنها نیز عملاً در زمان حیات موسی برخوردار بود، وگرنه منزلتهایی که مذکور گردیده از قبیل واجب الطاعه بودن، خالی از معناست، و فرض طاعت ناشی از نبوّت به موسی تعلّق نداشته و از جانب او فرض نبوده است.(1)

در پاسخ وی گفته میشود: ایرادی که از کلام ما گرفتهای ساقط است، زیرا جانشین موسی بودن هارون علیهما السّلام در حیات موسی، بیتردید برای وی یک منزلت است و قرآن نیز آن را تأیید نموده است، اما آنچه را که به عنوان خلافت برای هارون پس از موسی علیه السّلام واجب و لازم دانستیم، بدان جهت است که شخص موسی علیه السّلام هارون را در حیات خود جانشین خویش نمود و کار تدبیر امور قومش را به او سپرد و جایز نبوده که از ولایتی که برایش مقرر گشته، خارج شود، و پس از وفات موسی علیه السّلام نیز این منزلت برای او کماکان پا برجاست، و وابستگی این منزلت به موسی بسیار قوی است، بنابراین چیزی نمانده جز اینکه پاسخ باید به گونهای بیان شود که قبلاً بیان داشتهایم.

و آنچه آن را تبیین میکند، قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله است که فرمود: «أنتَ منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی» و این جمله بدان معنایی که سائل نتیجه گرفته نیست که حصول این منزلتها به وسیله موسی و از جانب او حاصل شده

1- . بدین معنا که: لزوم اطاعت از هارون به خاطر نبوّتش متفاوت از لزوم اطاعتش به خاطر خلیفه موسی بودن اوست؛ زیرا اولی از جانب خدای سبحان ثابت شده و مقیّد به زنده بودن یا وفات یافتن موسی نیست، اما

قوام دومی به موسی است و با وفات موسی منتفی میشود و همین حالت در مورد امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز صدق میکند.

باشد، درست مثل اینکه یکی از ما بگوید: تو نزد من منزلت برادرم را از من داری، یا منزلت پدرم را از من داری! این سخن از طرف گوینده بدان معنا نیست آن فرد برادر یا پدر او باشد، و کسی نیز نمیتواند ادّعا کند که این سخن مجاز است و از حکم حقیقت خارج میباشد، زیرا اگر کسی ادّعا کند اینگونه سخن گفتن اقتضای ادّعا وی را میکند، نیز لازم میآمد که نتوانیم آن را درباره جمادات و هرچه که از آن فعلی صادر نمیشود، به کار نبریم، در حالی که میدانیم کاربرد آن در مورد آنچه گفتیم درست است و اهل لغت منعی در کاربرد جملههایی نظیر: «منزلهٔ دار زید من دار عمرو، بمنزلهٔ دار خالد من دار بکر، و منزلهٔ بعض اعضاء بدن الإنسان منه منزلهٔ بعض آخر منه» که با گفتن این جمله، قصد نشان دادن تشابه و تفاوت آنها را دارد و در اینجا لفظ «مِن» به معنای «عند» و «مع» به کار رفته است و چنان است که گوینده خواسته باشد بگوید: «محلّک عندی و حالک معی فی الإکرام و الإعطاء کحال ابی عندی و محلّه فیهما» (جایگاه تو نزد من و حال تو با من در اکرام و بخشندگی به جایگاه پدرم نزد من میماند و جایگاه او از آن دو.)

آنچه صحّت گفتار ما را روشن میسازد، حُسن مستثنی کردن نبوّت توسط رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از دیگر منزلتهاست و ما میدانیم که آن حضرت تنها موردی را مستثنی فرموده که دخول آن در لفظ از نظر ما جایز یا از نظر مخالفان ما واجب دانسته شده و نیز ما میدانیم که نبوّت مستثنی شده ربطی به موسی ندارد - امری الهی است -. و اگر استثنای نبوّت از همه مقتضیات لفظ ممکن باشد، هرچند ربطی به موسی نداشته باشد، لفظ نمیتواند شامل منزلتهایی که از جانب موسی واجب گردیده است بشود.

اما آنچه دلالت میکند بر اینکه لفظ حصول همه منزلتها را الزام میکند الّا آنچه اسلوب استثنا آن را خارج کرده باشد و هر آنچه جاری بر همین مجری باشد هر چند از جمله الفاظ عموم نباشد که استغراق و شمول را ایجاب میکند، و نیز از مذهب ما نیست که در لفظ مستغرق برای جنس، بر سبیل وجوب، لفظی برای آن

ص: 348

وضع شده باشد؛[1] پس آن این است که ورود استثنا در لفظی که از طریق اجمال و اختصار، چیزهای زیادی را اقتضا میکند، وقتی از انسانی حکیم و به قصد بیان و فهماندن صادر میشود، دلیل بر آن است که آنچه لفظ اقتضای آن را دارد و میتواند حامل آن باشد، بعد از آنچه با استثنا خارج شد، مقصود خطاب و داخل در محدوده آن است و ورود استثنا در آن به مانند قرینه یا دلالتی است که استغراق و شمول را الزام میکند. دلیل بر درست بودن آنچه گفتهاند این است که اگر حکیم و دانایی به ما گفت: هر کس وارد خانهام بشود او را گرامی میدارم مگر زید؛ از سخن او در مییابیم که با ورود استثنا به سخن، مراد گوینده، هر کسی جز زید است، زیرا اگر چنین نبود، باید با قصد افهام و توضیح، استثنا میشد، این یک وجه است.

اما وجه دیگر آن است که ما مردم را در فهم معنای این حدیث، دو دسته میبینیم که یکی از آنها بر این باورند که مراد یک منزلت است که حدیث به سبب آن بیان شده است، آن هم برای بستن یک عهد و پیمان یا به سبب عمل به یک عرف؛ و دسته دوم بر این باورند که شامل تمام منزلتهایی میشود که هارون نزد موسی داشته است، بعد از آنچه با دلیل خارج شده است و با وجود اختلافی که در تفصیل این منازل و تعیین آنها دارند، و اینان شیعیان و اکثر مخالفان آنان هستند؛ زیرا جز یکی دو نفر قائل به قول اول نیستند و مخالفان شیعه نیز در اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله جانشین وی باشد، با آنها اختلاف دارند، زیرا برای آنها ثابت نشده که اگر هارون زنده میماند، جانشین موسی علیه السّلام میشد و صحیح نمیدانند که این مسأله را جزو منزلتهای هارون قرار دهند. از این رو هر کس چنین برداشت کرد که لفظ حدیث دالّ بر بیش از یک منزلت است، به سمت عمومیت آن رفت و اگر نادرست بودن قول کسانی که قائل به اراده یک منزلت را دارند - آنگونه که بیان خواهیم کرد - مشخص گردد، عام بودن آن اثبات میشود؛ زیرا هیچ کس قائل به تعدّی آن از یک منزلت نشده که

1- . در منبع به همین صورت آمده و خالی از ایهام و اضطراب در معنا نیست.

در عین حال به عام بودن آن تردید کند. بلکه سخن این است که بهتر آن است که از یک منزلت تجاوز کند، نه اینکه به صورت عام و خارج از اجماع در آید.

پس اگر بگوید: با چه استدلالی حدیث را از مقصود بودن بر یک منزلت باطل میکنید؟ به وی گفته میشود: مگر ادّعا نداری که علت بیان این حدیث، فتنهانگیزی منافقان بود و لازم است کلام حمل بر آن شود و از آن تجاوز نکند؟ این نظر از چند وجه باطل است از جمله:

این برداشت از معنای خودِ روایت بلکه به کلی استنباط نمیشود بلکه به صورت آحاد روایت شده و اکثر اخبار وارده خلاف آن است؛ و دیگر اینکه وقتی پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هنگام رفتن به غزوه تبوک، علی علیه السّلام را جانشین خود بر مدینه نمود، علی علیه السّلام دوست نداشت در این غزوه شرکت نکند و خلاف عادتی که تاکنون داشته عمل کند و نتواند در جنگ با جان خود از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله دفاع کند و دشمنان را از وی دور سازد، از این رو خود را به آن حضرت رسانده و ناراحتی خود را از دور ماندن از وی اظهار نمود و آن حضرت این عبارت را به وی فرمود و ما حق نداریم چنین روایتی را که معنای آن معلوم است، به امری نامعلوم تخصیص دهیم؛ با در نظر گرفتن این نکته که در اکثر روایات آمده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: «منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون از موسی» است و این جمله را بارها در شرایط متفاوت و جاهای مختلف بر زبان راندهاند و ما نیز حق نداریم آن را فقط مختص به غزوه تبوک بدانیم، بلکه واجب آن است که روایت را قطعی بدانیم و اثرات مترتب بر آن را بررسی کنیم و به علل و احوالی بپردازیم که صحت آن را ثابت نکردهاند و در آنها شک کنیم.

از جمله آنچه سبب، اقتضای آن را دارد، مطابقت قول با آن است و با مطابقت با آن، لازم نمیآید که از آن تعدی نکند. اگر شأن بیان حدیث آنگونه که ادّعا میکنند فتنهانگیزی و شایعه پراکنی منافقان مبنی بر اینکه علی علیه السّلام بر دل پیامبر گران آمده، از این رو آن حضرت وی را با خود نبرده است، زیرا جانشینی در سفر و غیبت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله صورت گرفته و این سخن مطابق با برداشت و

تأویل ما بوده و با آن مطابقت داشته و آن را شامل شده است و چنانچه پس از وفات و جانشینی که منافاتی با اقتضای سبب ندارد، به غیر آن نیز سرایت کند، روشن میشود که اگر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آنگونه که بیان کردیم تصریح میفرمود که: «منزلت تو از من، منزلت هارون از موسی پیامبر علیه السّلام در محبّت، فضل، اختصاص و جانشینی در زمان حیات و پس از وفاتم هستی» آن وقت سببی که مدّعی آنند، مانع از صحت کلام و استواری آن نمیشد.

و از جمله اینکه اگر حدیث پیامبر صَلی الله علیهِ و آله تنها یک منزلت را شامل میشود یا جانشینی به هنگام سفر یا برخلاف تصوّر منافقان فتنهانگیز، محبّت پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را به علی علیه السلام اثبات میکند، در این صورت استثنا کردن نبوّت چه معنایی پیدا میکند؟ زیرا ظاهر کلام بیش از یک منزلت را شامل نمیشود، مگر نمیبینی که درست نیست یکی از ما به دیگری بگوید: «منزلت تو از من در شراکت در کالای مورد نظر، جدای از دیگر کالاها، به منزلت فلان از فلان میماند مگر اینکه تو همسایه من نیستی» هر چند که همسایگیاش با کسی که از او نام برده ثابت باشد؛ زیرا قول اول او ضرورتی برای وارد کردن مسأله همسایگی ایجاب نمیکند؛ و نیز درست نیست که بگوید: «خدمتکارم زید را زدم مگر خدمتکارم عمرو را» و درست آن است که بگوید: «خدمتکارانم را زدم مگر خدمتکارم عمرو را»؛ زیرا با این جمله، یکی را از جمع استثنا کرده است.

در این صورت قول کسی که ادّعا کند که حدیث اقتضای یک منزلت را میکند، زیرا ظاهر لفظ به بیش از یک منزلت نپرداخته و اگر منظور وی منزلتهای زیادی بود، میگفت: تو نزد من دارای منزلتهای هارون از موسی هستی» زیرا وجه سقوط این معنا آن است که استثنا را دال بر این بدانیم که حدیث بیش از یک منزلت را شامل میشود و حال آنکه معمول آن است که این نوع خطاب به کار رود هر چند مراد منزلتهای فراوان باشد، زیرا عرب میگوید: «منزلت فلانی از امیر همانند منزلت فلانی از وی است» هر چند خواسته باشند به احوال مختلف و منزلتهای فراوانی اشاره کرده باشند و به جای جمله ذکر شده، غالباً نمیگویند: «منزلتهای فلان همانند منزلتهای فلانی است» و این کلام از آنجا نزدشان نیکو شمرده میشود

ص: 351

که باور دارند منزلتها و مراتب مختلف برای صاحبان آنها به مثابه یک منزلت است و گویی جمله ای است که مفهوم چند جمله را یکجا بیان میکند، از این رو با لفظ واحد به امور متعدد اشاره میکنند.

و به اعتبار اینکه گفتیم استثنا قول کسی را که کلام را حمل بر منزلتی میکند که عهد یا عرف آن را اقتضا میکند، باطل میسازد، و اینکه در عرب لفظ «منزلت» را جز درباره چیزی مخصوص و به تنهایی به کار نمیبرند، زیرا هیچ حالتی از نسب، مجاورت، سرپرستی، محبّت و اختصاص و دیگر احوال برای کسی حاصل نمیشود مگر اینکه صحیح باشد، اگر درباره وی بگویند: این یک منزلت است، و هرکس مدّعی عرفی در برخی منزلتها بود، مانند کسی است که مدّعی آن در عرف دیگر است. همچنین معمول نیست که به یک منزلت از منزلتهای هارون از موسی بدون توجه به دیگر منزلتهای وی اشاره شود و هیچ منزلت خاصی وجود ندارد که دیگر منزلتها داخل در آن نباشند بلکه دیگر منزلتهای وی طبق معمول از جهت اینکه دلالت بر آنها دارند معلوم هستند، و هر آنچه را که بیان کردیم، برای کسی که منصفانه قضاوت کند، واضح و روشن است.

راه دیگر برای استدلال به اینکه حدیث دال بر نصّ بر امامت و ولایت ایشان است این است که اگر ثابت شود که هارون جانشین واجب الطاعهٔ موسی بر اُمّتش در زمان حیاتش بوده است و اینکه این منزلت یکی از منزلتهای وی شمرده میشود و دریافتیم که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله منزلتی را که مورد نظرش بوده، با گفتن «مگر اینکه پس از من پیامبری نیست» از دیگر منزلتها استثنا فرموده، ثابت میکند که غیراز نبوّت، بقیه منزلتهای هارون از موسی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام، پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله حاصل است و اگر خلافت در حیات پیامبر یکی از آنها بوده باشد، پس از وی نیز این منزلت برای علی علیه السّلام ثابت است و بدین ترتیب نصّ بر امامت ایشان خواهد بود.

پس اگر بگوید: پس چرا گفتید: استثنا در روایت دالّ بر باقیماندن بقیه منزلتها برای علی علیه السّلام است و پس از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله برای وی ثابت است؟ به وی گفته میشود: خاصیت استثنا این است که اگر مطلق بود، هر چه

غیر مطلق باشد را استثنا میکند، کما اینکه اگر مقیّد به حالت یا زمان گردد، ایجاب میکند آنچه در آن حالت و آن وقت مستثنی نشده، اثبات شود، زیرا تفاوتی میان اینکه چیزی در جمله در حالتی خاص که جمله متضمن آن نیست و اینکه چیزی از آن استثنا گردد که به هیچ وجهی از وجوه متضمن آن نیست، وجود ندارد. آیا نمیبینی سخن آنکه گوید: «خدمتکارانم را زدم جز زید در خانه و جز زید را که من در خانه او را نزدهام» دالّ بر آن است که زدن خدمتکارانش در خانه بوده است زیرا استثنا به آن تعلّق دارد و اگر زدن در خانه نمیبود، ذکر «خانه» و عدم ذکر آن همانند ذکر آنچه جمله اول مشتمل بر آن نیست از قبیل چهارپا یا اشیای دیگر خواهد بود؛ و کسی نمیتواند بگوید، لفظ «بعدی» در حدیث، مستثنی به مشیت خداست و نیز نمیتواند بگوید که چگونه چیزی از منزلتها که وارد در استثنا نشده را ثابت میدانید، زیرا ما در طریقه اول بدان اشاره کردیم.

پس اگر گفته شود: شاید معنا «بعد از نبوّت من بوده نه بعد از وفاتم»، به وی میگوییم: این مخلّ صحّت تأویل ما نمیشود، زیرا ما میدانیم آن احوالی که بدان اشاره کردهاند، هم احوال حیات و هم احوال ممات را تا قیامت در بر میگیرد. و باید ملتزم به معنای ظاهری کلام بود و نیز به برداشت ما مبنی بر اینکه مطابقت استثنا در حالتی که مستثنی منه در آن است، امامت را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام در همه احوالی که نفی به آن تعلّق دارد، الزام مینماید و اگر دلالت چیزی از این احوال را خارج کنی، ما نیز آن را برای آن خارج نموده و بقیه احوال را برای او باقی میگذاریم، زیرا ظاهر کلام اقتضای آن را دارد، و در این صورت طعن مخالفان ما، صحت قول ما را بیشتر مورد تأکید قرار میدهد؛ پایان کلام تلخیص شده او - قدّس الله روحه -.(1)

و از آن پس، او - رحمه الله - در پاسخ دادن راه اطناب را در ردّ شبهه و اشکالات وارده بر استدلالهایی که در مورد خبر آمده، پیموده، به گونهای که دیگر نمیتوان چیزی بر آن افزود، پس هرکس خواهان وقوف بر آن باشد، به کتاب مراجعه کند.

1- . الشافی: 153-148

سپس میگویيم: بر هيچ منصفى پس از آگاهى از اخبارى كه نقل كرديم و مشتمل بر قرائن دالّ بر اينكه مراد از آنچه از كلام بزرگان مذكور افتاد، تصريح حديث منزلت بر امامت آن حضرت عليه السّلام است، بالأخص بعد از اينكه قرينههاى ديگرى نظير حديث مشهورى كه دالّ بر آن است كه هر چه بر بنياسرائيل رفته، عيناً بر اين اُمّت نيز خواهد رفت مگر گوسالهپرستى، كه آن هم پس از وفات پيامبر صَلى الله عليهِ و آله و به صورت غصب خلافت و ترك يارى وصىّ پيامبر اتفاق خواهد افتاد، و در روايات هر دو فريق آمده است كه اميرالمؤمنين عليه السّلام پس از غصب خلافتش، رو به قبر رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله نهاده و سخن هارون را تكرار نموده و فرمود: «ياابْنَ أُمّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونىِ وَ كاَدُواْ يَقْتُلُونَنى»، (1) {فرزند

مادرم! اين قوم، مرا ناتوان يافتند و چيزى نمانده بود كه مرا بكشند.} و از جمله آنها روايتى است كه مخالفان نقل كردهاند مبنى بر اينكه وصايت و خلافت موسى عليه السّلام به فرزندان هارون رسيد، از اين رو يک از منزلتهاى هارون نزد موسى اين بوده كه فرزندانش جانشين موسى شوند و منزلت على عليه السّلام از رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله ايجاب ميكند كه حسنين عليهما السّلام كه همنام فرزندان هارون هستند، خلفاى رسول خدا صَلى الله عليهِ و آله باشند و همين امر خلافت پدرشان را به دليل عدم قول به فصل اثبات ميكند. از جمله راويان قائل به اين قول، شهرستانى است آنجا كه در بيان احوال يهود ميگويد: نبوّت ميان موسى عليه السّلام و برادرش هارون مشترک بوده است زيرا خودِ موسى عليه السّلام گفته است: «وَ أَشْرِكْهُ فىِ أَمْرِى»، (2) {و

او را شريک كارم گردان.} و هارون وصىّ وى بود، پس چون هارون در حيات موسى درگذشت، وصايت به يوشع منتقل گرديد تا طبق آنچه مقرر گشته، آن را به «شبّير» و «شبّر» دو پسر هارون برساند، زيرا وصايت و امامت برخى مستقّر است و برخى ديگر به وديعت نهاده شده. (3)

تمام!

ص: 354

1- . اعراف / 150
2- . طه / 32

3- . الملل و النحل 2: 11

و چنانچه به روایات وارده در باب نام بردن از آن دو به عنوان وصی و جانشین مراجعه کنی، درخواهی یافت که این روایات بر عام بودن منزلت این دو در همه احوال و اوصاف دلالت دارند که برخی از این روایات بیان گردید و روایات متواتر دیگری خواهد آمد که جملگی دالّ بر آنند که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در هر موقعیتی اقدام به تعیین علی علیه السّلام به خلافت و آشکار ساختن فضل وی برمیآمده است، و به روایات آن در بابهایی که خواهد آمد اشاره خواهیم نمود.

نیز با این همه میگویم: فرض کنیم ما تمام استدلالهای مخالفان خود را در مورد وی پذیرفتیم، هر چند با ارائه دلیل بطلان همه آنها را اثبات کردهایم، اما نمیتوانند انکار کنند که حدیث منزلت دالّ بر آن است که علی علیه السّلام نزد پیامبر صَلی الله علیهِ و آله منزلتی ویژهتر از بقیه داشته و از همه نزد آن حضرت محبوبتر بوده و نمیتوانسته محبوبتر باشد، مگر اینکه افضل آنها بوده باشد که در بابهای پیش بدانها اشاره کردیم. در اینجا کدام عقل است که اجازه میدهد کسی که علاوه بر سایر فضایل و مناقب عظیمی که از آنها برخوردار است، منزلتی هارونی نیز دارد، رعیّت و تابع کسی باشد که دارای معایب بزرگ و صفات زشت و شنیع بوده است.

تمام سپاس از آن خدایی است که حق را بر طالبان آن آشکار ساخت و برای کسی در آن شبههای باقی نگذاشت.

ص: 355

باب پنجاه چهارم : فرمان پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به سلام دادن به وی به عنوان امیرالمؤمنین و اینکه جز او کسی دیگر بدین نام نامیده نشود، و علت این نامگذاری برای وی، مشتمل بر مجموعهای از مناقب آن حضرت و برخی تصریحات بر امامت آن حضرت صلوات الله علیه است.

روایات:

1. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از حسین بن علی علیهم السّلام روایت فرموده است: بریده به من گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما امر فرمود که بر پدرت به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم.(1)

2. امالی طوسی: امام هادی از پدران بزرگوارش از علی علیهم السلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند، تا جایی رسیدم که با پروردگارم به اندازه دو کمان یا نزدیکتر فاصله داشتم و پروردگارم به من آنچه باید وحی فرماید، وحی فرمود.

سپس فرمود: ای محمّد، علی بن ابی طالب را امیرالمؤمنین بخوان که پیش از او کسی را به این نام ننامیدهام و پس از او نیز کسی را بدین نام نخواهم خواند.(2)

3. امالی طوسی: بریده گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به ما امر فرمود: بر علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم.(3)

ص: 356

1- . عیون الاخبار : 226
2- . امالی شیخ طوسی: 185
3- . امالی شیخ طوسی : 211

کشف الیقین: احمد بن مردویه با سندی از یحیی بن سالم مانند آن را نقل کرده است.(1)

4. امالی طوسی: از فحّام با سندی از عمرو بن حصیب برادر بُریده بن حصیب آورده است: در حالی که من و برادرم بریده در محضر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودیم، ابوبکر وارد شد و به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سلام کرد، پس آن حضرت به وی فرمود: برو و بر امیرالمؤمنین سلام کن. عرض کرد: یا رسول الله، چه کسی «امیرالمؤمنین» است؟ فرمود: علی بن ابی طالب. عرض کرد: این فرمان خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری! سپس عمر وارد شده، سلام کرد. پس آن حضرت فرمود: برو و به امیرالمؤمنین سلام کن. عرض کرد: یا رسول الله، «امیرالمؤمنین» کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب! عرض کرد: این فرمان از جانب خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری!(2)

5. امالی طوسی: ابن صلت با سندی از علی علیه السّلام آورده است که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند و به سدرة المنتهی رسیدم، مرا در محضر پروردگارم عزّوجل نگاه داشتند، پس فرمود: یا محمّد، عرض کردم: لبیّک و سعدیک پروردگارا! فرمود: خلق مرا آزمودی، کدام را مطیعتر به خود یافتی؟ گوید: عرض کردم: پروردگارا، علی را! فرمود: راست گفتی ای محمّد، آیا جانشینی برای خود گرفتهای که از جانب تو رسالتت را ادا نماید و آنچه از کتاب مرا که نمیدانند به بندگانم بیاموزد؟ گوید: عرض کردم: تو خود یکی را برای من برگزین که انتخاب تو برای من نیکوتراست؛ فرمود: من علی را برای تو برگزیدم، پس او را برای خود خلیفه و وصی قرار ده! و علم و حلم خود را به او دادم، و او به راستی«امیرالمؤمنین» است که قبل و بعد از او کسی این سمت را نیافته و نخواهد یافت؛ ای محمّد، علی پرچم هدایت است و امام هرکس که مرا فرمان بُرده و نور اولیای من است و او همان کلمهای است که پارسایان را ملزم کردهام آن را همراه خود داشته باشند؛ هر کس دوستش بدارد مرا دوست داشته و آنکه دشمنش بدارد

1- . کشف الیقین : 10

2- . امالی شیخ طوسی: 182-182

مرا دشمن داشته است، پس ای محمّد، او را بدین بشارت ده. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: پروردگارا، او را بشارت دادهام و علی علیه السلام فرمود: من عبد خدا هستم و در ید قدرت او قرار دارم، اگر مرا عذاب کند، به خاطر گناهان من است و در حق من ستمی روا نمیدارد و اگر آنچه را که خداوند برای من مقرر فرموده تحقق یابد، شایسته چنین کاری است؛ سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: خداوندا، قلب او را جلا ده و بهار او را ایمان به خودت قرار ده! فرمود: ای محمّد، با وی چنین کردم که خواستی؛ لیک او را مختص به گرفتاریهایی خواهم کرد که تاکنون هیچ یک از اولیای خود را چنین مبتلا نکرده باشم. گوید: پیامبر صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: پروردگارا، او برادر و صحابی من است! فرمود: در علم من چنین گذشته است که بدین گرفتاریها امتحان میشود و دیگران بدو آزموده گردند. اگر علی نبود، نه دوستان من شناخته میشدند و نه دوستان پیامبرانم.

محمّد بن مالک گوید: پس با نضر بن مزاحم منقری ملاقات کردم و او از غالب جهنی از امام باقر علیه السّلام نظیر این روایت را برایم نقل کرد.

محمّد بن مالک گوید: پس با علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام دیدار نموده و این حدیث را برای وی بازگو نمودم، فرمود: مرا پدرم از پدرانش علیهم السّلام روایت کرد،... و سپس حدیث را به طور کامل نقل فرمود. (1)

توضیح: «اجل قلبه»: با تخفیف لام از «جلاء» گرفته شده و با تشدید لام به معنای «قلب او را با آنچه از معارف الهی و اخلاق زیبا و پسندیده، جلیل و بزرگ قرار ده» میباشد؛ و در برخی نسخهها با خای معجمه آمده که به معنای «قلب او را از صفات نکوهیده و شبهات ناپسند تهی گردان» میباشد. قول آن حضرت: «وَ اجعل ربیعه الإیمان بک» یعنی اینکه صفات قلب او و رشد آن را به سبب ایمان به خودت در کمالات قرار ده. زیرا صفا و رشد گیاهان فقط در بهار اتفاق میافتد. جزری گوید: در حدیث دعا آمده است: «اللّهم اجعل القرآن ربیع قلبی». در این دعا

1- . امالی شیخ طوسی : 219- 218

«قرآن» را «بهار» قرار داده، زیرا قلب انسان در بهار بیشتر از زمانهای دیگر آرامش مییابد و بدان متمایل است.(1) تمام !

مؤلف: در هر دو حالت، ضمیر به وی (علی علیه السّلام) باز میگردد.

6. الاحتجاج: سلیم بن قیس گوید: نزد سلمان، مقداد و ابوذر نشسته بودم که مردی از کوفیان آمده، به قصد راهنمایی جستن نزد آنان نشست. پس سلمان به وی گفت: به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السّلام تمسّک بجوی که او ملازم کتاب خداست و از آن جدا نگردد، زیرا ما گواهی میدهیم که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدیم که فرمود: علی برگرد مدار حق میچرخد، هر کجا حق باشد او نیز با آن است و به راستی که علی صدّیق است و علی فاروق است که حق را از باطل جدا میکند؛ آن مرد گفت: پس مردم را چه میشود که ابوبکر را «صدّیق» و عمر را «فاروق» مینامند؟ سلمان گفت: مردم همانطور که جانشینی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و امارت بر مسلمانان را به آن دو نسبت دادند، این دو نام را نیز به آن دو نسبت دادند. رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما و آن دو با هم امر فرمود که جملگی به علی بن ابی طالب علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم.(2)

7. معانی الاخبار - علل الشرائع: جابر گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، چرا امیرالمؤمنین علیه السّلام «امیرالمؤمنین» نامیده شد؟ فرمود: چون آن حضرت مردم را از علم اطعام میکند. آیا نشنیدهای کتاب خدای عزّوجل را که میفرماید: «وَ نَمِیرُ أَهْلَنَا»،(3) {و

برای کسان خود غذا بیاوریم }؟

تفسیر عیاشی: همین روایت را از جابر نقل کرده است.(4)

توضیح: «المیرهٔ» با کسر میم: آوردن طعام. گفته میشود: «مار عیاله یمِیرُ میراً و أمارهُم و اِمتارَلهم».

ص: 359

1- . النهایهٔ 2: 91
2- . الاحتجاج : 83

3- . يوسف/ 65
4- . تفسير عياشى، نسخه خطى . تفسير برهان 2: 258

در پاسخ وی گفته میشود که «امیر» بر وزن فعیل از «آمَر» میباشد، نه از فعل اجوف مارَ یمیرُ. و میتوان آن را از چند وجه تجزیه کرد: اول آن که آن را اعلال به قلب بدانیم و از چند وجه آشکار، بعید به نظر میرسد چنین باشد. دوم اینکه «امیر» فعل مضارع به صیغه متکلم باشد و آن حضرت علی علیه السّلام خود آن را به کار برده و بدین مشهور گشته باشد، همانطور که «تابَّطَ شَراً» بدین لقب مشهور شد.

سوم اینکه معنای آن چنین باشد که اُمرای جهان بدان سبب «امیر» نامیده میشوند که به زعم خودشان متکفّل اطعام و تهیه مایحتاج مردم هستند. امّا امارت امیرالمؤمنین علیه السّلام برای امری بزرگتر از این مطلب است، زیرا او آنها را از اطعامی تغذیه میکند که سبب زندگی جاوید اخروی آنان میگردد و طعام او قوت روحانی است، هر چند در تامین معاش جسمانی مردم با دیگر امرا نیز وجه اشتراک دارد. و این آشکارترین وجه است.

8. علل الشرائع: ابو حمزه ثمالی گوید:: از امام ابوجعفر محمّد بن علی باقر علیه السّلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، چرا علی را «امیرالمؤمنین» مینامند و این نام نامی است که پیش از او کسی بدان نامیده نشده و بعد از او نیز کسی را نشاید؟ فرمود: زیرا او اطعام کننده علم است و این غذا تنها از او خواسته میشود و آن را از دیگری نتوان طلب کرد. گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، چرا شمشیرش را «ذوالفقار» نامیدهاند؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود: زیرا با آن بر کسی ضربت وارد نکرد مگر اینکه وی را در این دنیا از خانواده و فرزندان و در آن دنیا از بهشت جدا نمود. - گوید: - پس عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مگر همه شما قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی! عرض کردم: پس چرا حضرت قائم را «قائم» نامیدهاید؟ فرمود: چون جدّم حسین علیه السّلام کشته شد، فرشتگان به درگاه خدای عزّوجل با ناله و زاری و شیون و گریه روی آورده و عرض کردند: ای خدا و ای سَرور ما، آیا از کسی که برگزیده و فرزند برگزیده و بهترین خلق تو را کشته غفلت میورزی؟ پس خدای عزّوجل به ایشان وحی فرمود: ای فرشتگان من، آرام باشید! به عزّت و جلال خودم سوگند، قطعاً از ایشان انتقام خواهم گرفت، هرچند مدتی بعد

باشد. سپس امامانی که از نسل حسین علیه السّلام هستند را به ایشان نشان داد که موجب مسرّت فرشتگان گردید. در میان فرزندان ایشان، یکی قیام کرده و مشغول نماز بود، پس خدای عزّوجل فرمود: به دست آن «قائم» از ایشان انتقام میگیرم.(1)

توضیح: جزری گوید: در این مورد آمده است «نام شمشیر آن حضرت ذوالفقار بود» زیرا حفرههای کوچک و زیبایی در آن تعبیه کرده بودند، و شمشیر مفقّر، شمشیری است که شکافهای مطمئنی داشته باشد.

9. امالی شیخ صدوق: ابن عباس گوید: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله - در حالی که به وی خبر داده بودند عدهای از قریش از اینکه آن حضرت علی را امیرالمؤمنین نامیده بود، ناراحتند و آن را انکار میکنند - بر بالای منبر فرمود: ای مردم، همانا خدای عزّوجل مرا به عنوان فرستاده خویش نزد شما فرستاد و به من فرمان داد که علی را پس از خود به امیری شما بگمارم، بدانید که هر کس من نبیّ او بودهام، علی امیر اوست، امارتی که خدای عزّوجل بر شما قرار داده و به من فرمان داده که شما را از آن آگاه سازم تا گوش به فرمان و مطیع او باشید و اگر شما را فرمانی داد، فرمانش را به جای آورید واگر شما را از چیزی نهی فرمود، آن را ترک کنید. هان! آگاه باشید که نه در حیات من و نه پس از من کسی بر علی امیر نخواهد بود، زیرا خدای تبارک و تعالی او را به امیری شما گمارده و «امیرالمؤمنین» نامیده است، و پیش از او کسی را بدین نام ننامیده است و من آنچه را که درباره علی باید به شما ابلاغ میکردم، ابلاغ نمودم، پس هرکس درباره وی از من اطاعت نمود، از خدا اطاعت کرده و هر که در مورد او مرا نافرمانی نمود، خدای عزّوجل را نافرمانی کرده است و هیچ حجّتی نزد خدا نخواهد داشت و سرانجامش دوزخ و جایی که خدای عزّوجل در کتابش فرموده خواهد بود: «وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَلِدًا فِيهَا»،(2) {و

هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود.}

1- . علل الشرائع: 64
2- . امالی صدوق: 245-244 . نساء/ 14

10. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: ما نخستین خاندانی هستیم که خداوند نام ما را بلند فرمود، چون آسمانها و زمین را آفرید، منادی را فرمان داد سه بار ندا در دهد: «أشهد أن لا إله إلّا الله، أشهد أنَّ محمداً رسول الله، أشهد أنّ عليّاً اميرالمؤمنين حقاً».(1)

11. بصائر الدرجات: عبدالله مؤمن گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: چرا امیرالمؤمنین را «امیرالمؤمنین» نامیدند؟ به من فرمود: چون خوراک مردم از اوست، او علم را به ایشان میخوراند.(2)

12. کشف الیقین: ابن عباس گوید: هنگامی رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حیاط خود سر بر دامن دحیّۀ بن خلیفه کلبی نهاده بود، علی علیه السّلام وارد شده و عرض کرد: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در چه حالند؟ فرمود: خوبم! دحیه به علی علیه السّلام عرض کرد: من تو را دوست میدارم و ستایشی نیکو درباره تو دارم که آن را نثارتان میکنم: تو امیر مؤمنانی و پیشوای دست و رو سپیدان، تو سرور فرزندان آدمی غیر از پیامبران و فرستادگان، در روز قیامت لوای حمد در دست تو خواهد بود، تو و شیعیانت به همراه محمّد صَلی الله علیهِ و آله و پیروانش شتابان به بهشت وارد میشوید، آنکه ولایت تو را بپذیرد رستگار و آنکه از تو کناره گیرد و از فرمانت سر بتابد زیان کار است، دوستداران محمّد دوستدار تو هستند و دشمنان محمّد دشمنان تو، آنان هرگز مشمول شفاعت محمّد صَلی الله علیهِ و آله نخواهند شد؛ ای برگزیده خدا، به من نزدیک شو! سپس سر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را گرفته، در دامن وی نهاد. آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: این همهمه چیست ؟ علی علیه السّلام او را از ماجرا آگاه نمود، فرمود: او دحیه کلبی نبود، جبرئیل بود، تو را به نامی که خدا تو را با آن اسم یاد کرده بود، نامید؛ او همان کسی است که محبت تو را در سینههای مؤمنان و هیبت تو را در سینه کافران انداخته است.(3)

1- . امالی صدوق : 359-360
2- . بصائر الدرجات : 149
3- . کشف الیقین : 9-10

کشف الیقین: ابن عباس گوید: هر روز صبح علی علیه السّلام به حضور پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شرفیاب میشد و دوست داشت در این کار کسی بر وی پیشی نگیرد. روزی بر آن حضرت وارد گشت و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله را در حیاط خانه دید... و روایت را تا آخر آورده است.(1)

بشارة المصطفی: محمّد بن احمد بن شهریار مانند این حدیث را از عبدالله روایت کرده است.(2)

امالی طوسی: مانند این حدیث را از اسحاق بن ابراهیم نقل کرده است.(3)

13. کشف الیقین: انس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: ای انس، آبی برای وضویم فراهم کن. سپس وضو گرفته و نماز خوانده، آنگاه قصد رفتن نمود و فرمود: ای انس، اوّلین کسی که امروز بر من وارد میشود، امیرالمؤمنین، سرور مسلمانان، خاتم اوصیا و پیشوای دست و رو سپیدان است، سپس علی علیه السّلام آمده و دقالباب نمود، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: انس، این کیست؟ عرض کردم: علی است، فرمود: در را برایش باز کن، سپس علی علیه السّلام وارد گشت.(4)

مناقب ابن شهر آشوب: بشیر غفاری و قاسم بن جندب و ابوالطفیل نظیر این روایت را از انس نقل کردهاند.(5)

14. کشف الیقین: ابوسعید - که در جنگ صفین شرکت کرده بود - از سالم المنتوف غلام علی علیه السّلام روایت کرده که به همراه علی علیه السّلام در زمینی متعلّق به آن حضرت بودم و ایشان مشغول شخم زدن آن بودند که ابوبکر و عمر نزد وی آمده و گفتند: به خدا سوگندت میدهیم، سلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته! به ایشان گفته شد: آیا در زمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نیز چنین میگفتید؟ عمر گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، خود ما را بدان امر نمود.(6)

1- . کشف الیقین: 18-17
2- . بشاره المطفی : 121-120
3- . امالی ابن شیخ طوسی: 31

4- . کشف الیقین: 10
5- . مناقب آل ابی طالب1: 547
6- . کشف الیقین: 11

15. کشف الیقین: عبدالله گوید: علی علیه السّلام بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در حالی وارد گشت که عایشه نزد آن حضرت بود. پس در میان رسول خدا و عایشه نشست، عایشه گفت: جایی برای نشستن جز کنار ران من نیافتی؟! رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر پشت او زد و فرمود: ساکت شو! مرا با آزردن برادرم آزرده خاطر مکن که او امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای دست و رو سپیدان است، روز قیامت بر سر پل صراط مینشیند و دوستداران خود را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد میکند.(1)

16. کشف الیقین: انس ب گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه اُمّ حبیبه بنت ابی سفیان بود، پس به اُمّ حبیبه فرمود: ای اُمّ حبیبه، ما را تنها بگذار که حاجتی داریم. سپس آبی برای وضو طلبیده، وضویی نیکو گرفته و سپس فرمود: اولین کسی که از این در وارد شود امیرمؤمنان، سیّد عرب، بهترین اوصیا و سزاوارترین مردم به خودشان است. انس گوید: پس پیوسته میگفتم: خداوندا، او را مردی از انصار قرار ده! سپس علی علیه السّلام وارد خانه شد و آمد و در کنار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشست، آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دست مبارک خویش را به صورت خود کشیده، و پس از آن، آن را به صورت علی بن ابی طالب علیه السّلام کشید؛ علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، این کار یعنی چه؟ فرمود: پس از من، تو رسالت مرا ابلاغ خواهی کرد، دَین مرا میپردازی، صدای مرا به گوش مردم میرسانی و آنچه را که مردم از کتاب خدا نمیدانند به آنان تعلیم میدهی.(2)

کشف الیقین: منصور بن محمّد حربی از ابن عقده از منذر بن محمّد بن سعید از ابان بن تغلب مانند آن را روایت کرده است.(3)

17. کشف الیقین: انس می گوید: من خدمتگزار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. روزی آب وضو بر دست حضرت می ریختم، که حضرت فرمود: الان

1- . کشف الیقین: 11
2- . کشف الیقین: 12
3- . کشف الیقین: 28-29

مردی وارد می شود که امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و سزاوارترین انسانها نسبت به مومنین و پیشوای سفید رویان فروغ یافته است. انس می گوید: کفتم خدا کند این مرد از انصار باشد که ناگاه دیدم علی بن ابی طالب وارد شد.(1)

18. کشف الیقین: کریزه هجری روایت می کند: چون که علی ابن ابی طالب امیر شد، حذیفه بن یمان در حالی که بیمار بود برخاست و پس از سپاس و ثنای خداوند گفت: مردم! هر کس حقیقتا از این که به امیر مؤمنان ملحق شود، خوشحال می شود، باید به علی ابن ابی طالب ملحق شود. همه مردم ساکن بیابان و سواحل دریا، این را تصدیق کردند. هنوز روز جمعه نیامده بود که حذیفه درگذشت.(2)

19. کشف الیقین: ثعلبه بن لیثی روایت می کند که چون ابوذر به بیماری ای سخت و مشرف به مرگ مبتلا شد، علی بن ابی طالب علیه السلام را وصی خود قرار داد. به او گفته شد اگر به امیرالمؤمنین عمر بن خطاب وصیت می کردی بهتر بود. ابوذر گفت: سوگند به خدا به امیرالمؤمنین حقیقی و واقعی وصیت کردم. او رِبّی [عالم ربانی] زمین است که به زمین استقرار می جوید و زمین نیز از او مستقر می شود. اگر شما از او جدا شوید زمین را انکار کرده اید و زمین نیز شما را انکار می کند.(3)

توضیح: «رِبّی» منسوب به رَبّ است مانند ربانی. زمخشری گفته است ربیون و ربانیون و با فتحه و کسره و ضمه آن را قرائت کرده است. فتحه را بنا بر قیاس به اصل آن (رب) و ضمه و کسره به جهت تغییرات در نسبت.

جزری در حدیث علی علیه السلام که «الناس ثلاثه عالم ربانی و ...» گفته است: ربانی از رب به معنای تربیت است که متعلمان را با علوم کوچک و مقدماتی قبل از علوم عالی تربیت می کند. و ربانی عالم ثابت در دانش و دین است یا کسی که با علمش رضایت خداوند را می جوید و نیز گفته شده: عالم اهل عمل و معلم.(4)

1- . کشف الیقین : 12 و 13
2- . کشف الیقین : 15

3- . كشف اليقين : 15
4- . نهايه 2 : 57

20. کشف الیقین: محمّد بن حسن بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدّش علیهم السلام از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: در لوح محفوظ، زیر عرش نوشته شده: «علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین»(1)

21. کشف الیقین: محمّد بن حسن از پدرش از جدش صلی الله علیه و آله آورده است: روزی عمر بن خطّاب به من گفت: به خدا سوگند، به راستی که تو امیرمؤمنانی. گفتم: نزد تو یا نزد خدا؟ گفت: نزد من و نزد خدای تبارک و تعالی .(2)

22. کشف الیقین: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: درباره علی به من وحی شده است که او امیرمؤمنان، سرور مسلمانان و پیشوای دست و روی سپیدان است.(3)

23. کشف الیقین: بریده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: میان خود به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم و هر آیه‌ای در قرآن که متضمن«یا أیها الذین امنوا» باشد را چنین تفسیر کردند که علی علیه السّلام امیر ایشان است.(4)

24. کشف الیقین: انس بن مالک گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: انس، آبی بیار وضو بگیرم؛ سپس برخاسته، دو رکعت نماز به جا آورده و آنگاه فرمود: ای انس، اولین کسی که از این در بر تو وارد شود، امیرمؤمنان، سرور مسلمانان، پیشوای دست و رو سپیدان و خاتم اوصیاست. انس گوید: گفتم: خداوندا، او را مردی از انصار قرار ده! و این گفته را پوشیده داشتم که علی علیه السّلام آمد. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: انس! چه کسی آمد؟ عرض کردم: علی. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شادمانه برخاست و او را در آغوش کشید، سپس شروع کرد به مالیدن عرق صورت خود به صورت علی و عرق صورت علی به صورت خود. پس علی علیه السّلام عرض کرد: پیش از این چنین کاری نکرده بودید؟!

1- . کشف الیقین: 20
2- . کشف الیقین: 20

3- . كشف اليقين: 29
4- . كشف اليقين: 31

فرمود: چرا چنین نکنم ! در حالی که تو رسالت مرا ابلاغ خواهی کرد، صدای مرا به گوش آنها میرسانی و پس از من، اختلاف میان ایشان را برطرف خواهی کرد !(1)

کشف الیقین: از کتاب «حلیهٔ الاولیاء» حافظ ابونعیم که آن را به انس بن مالک میرساند، نظیر این روایت را نقل کرده است.

کشف الیقین: از حافظ ابونعیم با سندی از انس نظیر آن را و با سند دیگری از انس شبیه آن را روایت کرده است.(2)

کشف الیقین: از کتاب «روح النفوس» با سندی از حارث بن حصیره مانند آن را آورده است.(3)

کشف الیقین: از کتاب «کفایهٔ الطالب» با سندی از حارث نظیر آن را نقل کرده است.(4)

25. کشف الیقین: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در قیامت روزی بر مردم فرا خواهد رسید که همه مردم پیاده به صحرای قیامت وارد میشوند، غیر از ما چهار نفر. سپس عموی آن حضرت عباس بن عبدالمطّلب عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، این چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: من که بر «بُراق» سوارم، برادرم صالح که بر ناقهای که قوم وی آن را پی کردند، عمویم حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا بر ناقه من «العضباء» و برادرم علی بن ابی طالب سوار بر شتری از شتران بهشتی که دو پهلوی آن آراسته باشد، در حالی که دو جامه از دیبای سبز بهشتی که از جامههای خدای رحمانند بر تن دارد، با تاجی از نور بر سر که هفتاد کنگره دارد و بر هر کنگرهای یاقوتی سرخ که این یاقوتها راه سه روز را برای سوار روشن میسازند و لوای حمد در دست، ندا در میدهد: «لا إله اِلّا الله محمّد رسول الله»؛ پس خلایق گویند: این کیست؟ آیا فرشته مقرّبی است یا نبیّ مرسل یا حامل عرش؟ پس یک منادی از درون عرش ندا در میدهد: این نه فرشته

ص: 367

1- . کشف الیقین: 32-31

2- . کشف الیقین: 93

3- . كشف اليقين: 161
4- . كشف اليقين: 164

مقرب است و نه نبیّ مرسل و نه حامل عرش! این علی بن ابی طالب وصیّ رسول رب العالمین و امیرمؤمنان و پیشوای مؤمنان دست و رو سپید در بهشت پر نعمت است.(1)

26. کشف الیقین: امام صادق در قول خدای تعالی: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيَئتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَ قِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُون»،(2) {و

آن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند، چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود، و گفته شود: «این است همان چیزی که آن را فرا می خواندید!» } فرمود: چون فلان و فلان به جایگاه علی علیه السّلام در روز قیامت پی بردند، آنگاه که خداوند لوای حمد را به محمّد صَلی الله علیهِ و آله خواهد سپرد و تمام فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل نزد وی خواهند آمد و او آن را به دست علی علیه السّلام خواهد سپرد، و چهرههای کسانی که کافر شدهاند درهم رود، به آنان گفته شود: «این است همان چیزی است که آن را فرا میخواندید» یعنی اینکه نام او را (امیرالمؤمنین) بر خود مینهادید.(3)

27. کشف الیقین: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیرامون عرش کتیبهای آفریده شده که در آن چنین نوشته شده است: «إنّی أنا الله لا إله إلّا أنا، محمّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین».(4)

28. کشف الیقین: علی علیه السّلام فرمود: پیش از اینکه آیه حجاب زنان نازل شود، بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشتیم، در حالی که جمعی از مردم پیرامون وی بودند، پس به من اشاره فرمود که میان وی و عایشه بنشینم. من نیز همانجا نشستم. عایشه گفت: از من فاصله بگیر! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: از امیرمؤمنان چه میخواهی؟!

29. کشف الیقین: عبدالله بن حارث از علی علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشت، در حالی که ابوبکر و عمر در

1- کشف الیقین:23

2- . ملک/ 27
3- . کشف الیقین: 34
4- . کشف الیقین: 36-37

محضر وی بودند، سپس میان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله و عایشه نشست، پس عایشه به وی گفت: جایی پیدا نکردی که نشیمنگاه خود را بگذاری مگر کنار ران من یا کنار ران رسول خدا؟! آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: درنگ کن، مرا با آزردن برادرم آزار مده! زیرا او امیرمؤمنان، سرور مسلمانان و پیشوای دست و رو سپیدان است، خداوند در روز قیامت وی را بر پل صراط مینشاند، سپس دوستداران او را به بهشت و دشمنان وی را به دوزخ وارد میکند.(1)

30. کشف الیقین: جابر بن سمره گوید: علی علیه السّلام میفرمود: آیا به نظر شما، اگر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از دنیا برود، کسی جز من امیرمؤمنان خواهد شد؟ و شاید به وی گفته شده: «یا امیرالمؤمنین»، در حالی که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله با لبخند به وی مینگریسته است. (2)

31. کشف الیقین: ابراهیم ثقفی از اسماعیل بن صبیح از زیاد بن منذر از ابوداوود از بریده اسلمی گوید: هرگاه با رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله سفر میکردیم، علی علیه السّلام مسؤول مراقبت از وسایل آن حضرت میشد و چون در جایی فرود میآمدیم مراقب آنها بود و اگر نیاز به مرتّب کردن داشتند، آنها را مرتّب مینمود، و اگر کفش آن حضرت نیاز به تعمیر داشت، آن را وصله میکرد. چون در منزلی اطراق کردیم، علی علیه السّلام مشغول وصله کردن کفش پیامبر صَلی الله علیهِ و آله شد که ابوبکر وارد گردید، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: برو به امیرمؤمنان سلام کن! عرض کرد: یا رسول الله، با زنده بودن شما؟! فرمود: با زنده بودن من! عرض کرد: او کیست؟ فرمود: آن که دارد کفش وصله میکند؛ سپس عمر آمد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: بر امیرمؤمنان سلام کن! بریده گوید: من هم از جمله کسانی بودم که با آنها بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد شدم، لذا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به من نیز امر فرمود که به علی سلام کنم؛ لذا من هم همانطور که بقیه سلام کردند، به وی سلام کردم.

1- . کشف الیقین: 39
2- . کشف الیقین: 42

اسماعیل گوید: ابوالجارود از حبیب بن یسار و عثمان بن بسیط نظیر این حدیث را برای ما روایت کرده است.(1)

کشف الیقین: ابراهیم با سندی از عبدالله بن بُریده از پدرش از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله مانند آن را روایت کرده است.

32. کشف الیقین: بُریده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما امر فرمود که به عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه السلام سلام کنیم و ما هفت نفر بودیم و من کوچکترین آنها بودم.(2)

کشف الیقین: از کتاب «الامامه» با سه سند مانند آن را روایت کرده است.(3)

33. کشف الیقین: بُریده گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ما دستور داد که به عنوان امیرمؤمنان به علی علیه السّلام سلام کنیم. پس عمر بن خطّاب عرض کرد: یا رسول الله، فرمان از جانب خداست یا رسول او؟ فرمود: بلکه از جانب خدا و رسول او.(4)

کشف الیقین: از کتاب «الإمامه» از محرز بن هشام و عباد بن یعقوب مانند آن را روایت کرده است.(5)

34. کشف الیقین: ابراهیم از مخول بن ابراهیم روایت کرده و گفت: از موسی بن عبدالله بن حسن درباره حدیث ابوالعلاء از ابو داوود از بُریده اسلمی پرسیدم که آیا رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایشان را امر فرمود به عنوان امیرمؤمنان به علی علیه السّلام سلام کنند؟! پس موسی گفت: این حقّ اوست، این حقّ اوست! - گوید: - گفتم چه چیزی حقّ اوست؟ گفت: «أنتَ منیّ بمنزلهٔ هارون من موسی» و «مَن کُنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاهُ». ابراهیم گوید: مخول گفت: از جعفر بن عبدالله بن حسن بن

1- . کشف الیقین : 43
2- . کشف الیقین: 44
3- . کشف الیقین: 54
4- . کشف الیقین: 44

5- . كشف اليقين: 54

علی در این باره پرسیدم، همان سخن موسی بن عبدالله را گفت که این حقّ اوست، این حقّ اوست!(1)

35. کشف الیقین: از کتاب محمّد بن ابی ثلج آورده است که گفت: فضل بن زبیر از برادر بُریده از پیامبر صَلی الله علیهِ و آله آورده است که آن حضرت به برخی از یاران خود فرمود: به علی به عنوان امیرمؤمنان سلام کنید. پس مردی از ایشان گفت: نه به خدا، نبوّت و خلافت هرگز در یک خاندان گِرد نیایند! پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ یحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نجْوَئهُم»،(2) {آیا

می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم؟ }

36. کشف الیقین: ابن عباس در قول خدای تبارک و تعالی: «یَوْمَ نَدْعُواْ کُلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِم»،(3) { [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. } گوید: در روز قیامت ندا در میدهند: امیرمؤمنان کجاست؟ پس کسی پاسخ نمیدهد و بر نمیخیزد مگر علی بن ابی طالب علیه السّلام و پیروان او، و دیگر اُمّتها جملگی به سوی دوزخ فراخوانده میشوند.

سیّد بن طاووس گوید: من این حدیث را به همین شکل یعنی «دیگر اُمّتها» دیدهام و شاید «و سائر الأئمهٔ» بوده، یعنی کسانی که خداوند در کتاب خود آنها را یاد نموده و گفته است: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئمَّةً یَدْعُونَ إِلیَ النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیَمَهِ لَا یُنصَرُون»،(4) {و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد. } و خداوند عالم است، و شاید «سائر الفِرق» بوده باشد.(5)

37. کشف الیقین: از کتاب عبدالله بن احمد بن یعقوب انباری با سندی از ابوبرزه آورده است: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله میفرماید: همانا خداوند

1- . کشف الیقین: 44
2- . کشف الیقین : 47 . زخرف/ 80
3- . اسراء / 71
4- . قصص/ 41

5- . كشف اليقين: 50

عزّوجل پیمانی را درباره علی بر عهده من نهاد، عرض کردم: خداوندا، آن را برایم آشکار فرما! فرمود: بشنو! عرض کردم: سراپا گوشم! فرمود: علی را خبر کن که او امیرمؤمنان است و سرور اوصیاء و اولیتر از مردم به خودشان است، او کلمهای که پارسایان پیوسته ملازم اویند.(1)

کشف الیقین: محمّد بن عباس از فضیل رسّان نیز این حدیث را روایت نموده با این تفاوت که عبارت «سیّد المسلمین» را به جای «سیّد الوصیین» آورده است.(2)

38. کشف الیقین: جابر جعفی گوید: ابو جعفر بن علی علیه السّلام فرمود: اگر مردم میدانستند از چه زمانی علی علیه السّلام «امیرالمؤمنین» نامیده شد، ولایت وی را انکار نمیکردند. عرض کردم: خداوند شما را رحمت کند، از چه زمانی علی علیه السّلام «امیرالمؤمنین نامیده شد؟ فرمود: از آن زمان که پروردگارت عزّوجل از پشت بنیآدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا پروردگارتان نیستم و محمّد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین؟(3)

کشف الیقین: حسن بن حسین از یحیی بن ابی علاء از معروف بن خربوذ مکّی از امام ابوجعفر باقر علیه السّلام نظیر آن را نقل کرده است.(4)

کشف الیقین: محمّد بن عباس بن مروان با سندی از جابر مانند آن را روایت کرده است.(5)

کشف الیقین: سیّد فخّار بن محمّد با سندی از احمد بن زیاد مانند آن را روایت کرده است.(6)

مناقب ابن شهر آشوب: أمالی ابن سهل و کافی کلینی با اسنادهای خود نظیر آن را روایت کردهاند.(7)

1- . کشف الیقین: 50
2- . کشف الیقین: 89
3- . کشف الیقین: 50
4- . کشف الیقین: 55

5- . کشف الیقین: 81
6- . کشف الیقین: 136
7- . مناقب آل ابی طالب 1: 548

39. کشف الیقین: ابن عباس گوید: در محضر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد و گفت: السلام علیک یا رسول الله، پاسخ فرمود: و علیک السلام یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته. پس علی علیه السّلام عرض کرد: در حیات خودتان - من امیرمؤمنانم - یا رسول الله؟! فرمود: آری، در حیات خودم ای علی. دیشب من و جبرئیل مشغول گفتگو بودیم که تو بر ما گذشتی و سلام نکردی، پس جبرئیل گفت: چرا امیرمؤمنان بر ما گذر کرد و سلام نکرد؟ به خدا سوگند اگر سلام میکرد خوشحال میشدیم و پاسخ سلامش را میدادیم؛ پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، دیدم شما و دحیّ گرم گفتگو هستید، پس خوش نداشتم که گفتگویتان را قطع کنم. پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: او دحیه نبود بلکه جبرئیل بود. پس گفتم: ای جبرئیل، چگونه او را «امیرالمؤمنین» نامیدی؟ گفت: در غزوه بدر خداوند به من وحی فرمود: بر محمّد فرود آی و وی را فرمان ده که امر کند، امیرالمؤمنین علی میان دو صف جولان دهد. پس خداوند وی را در آسمان «امیرالمؤمنین» نامیده است؛ ای علی، تو در آسمان امیرمؤمنانی و در زمین نیز ای علی،

تو امیرمؤمنانی. پس از من جز کافر بر تو پیشی نگیرد و جز کافر پس از من از تو روی برنتابد و اهل آسمانها تو را امیرالمؤمنین مینامند.(1)

مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس مانند این حدیث را تا «و پاسخ سلامش را میدادیم» روایت کرده است.(2)

40. کشف الیقین: علی بن حسین علیهما السّلام از پدر بزرگوار خود علیه السّلام آورده است: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: پس از من فتنهای تاریک خواهد بود که هرکس به ریسمان خدا چنگ زند از آن نجات مییابد. عرض شد: یا رسول الله، ریسمان محکم خدا چیست؟ فرمود: ولایت سیّد اوصیا. عرض شد: سیّد اوصیا کیست؟ فرمود: امیرالمؤمنین. عرض شد: امیرالمؤمنین کیست؟ فرمود:

1- . کشف الیقین: 59-58

2- . مناقب آل ابی طالب1: 548-547

مولای مسلمانان و امام ایشان پس از من. عرض شد: مولای مسلمانان کیست؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام.(1)

41. کشف الیقین: از کتاب« الأربعین» محمّد بن ابی الفوارس از محمّد بن ابو مسلم رازی از محمّد بن علی باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: از جابر بن عبدالله انصاری درباره علی علیه السّلام سؤال شد، گفت: به خدا سوگند او امیرمؤمنان است و رنج منافقان، و شمشیرش هلاک است بر سر ستمگران، پیمان شکنان و خوارج؛ این حدیث را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدهام وگرنه گوشهایم کر شوند: پس از من، علی خیرالبَشَر است و آنکه نپذیرد، تحقیقاً کفر ورزیده است.(2)

42. کشف الیقین: از کتاب «المعرفهٔ» تألیف عباد بن یعقوب رواجنی از سریّ بن عبدالله سلّمی از علی بن خرّور آورده است: من و علاء بن خفّاف بر ابواسحاق سبیعی - آنگاه که از خراسان آمده بود - وارد شدم، پس گفتگو میان ما در گرفت و گفتم: ای ابواسحاق، حدیثی را برای تو از برادرت ابو داوود از عمران بن حصین خزاعی و بریدهٔ بن حصیب اسلمی نقل کنم؟ گفت: آری. گفتم: ابو داوود مرا روایت کرد که بُریده - آنگاه که مردم با ابوبکر بیعت کردند - نزد عمران بن حصین آمده و به وی گفت: ای عمران، مردم آنچه را از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در دیوار بنی فلان خاندان انصاری شنیده بودند فراموش کردهاند که هر کس از مسلمانان بر وی وارد میگشت و سلام میکرد، سلامش را پاسخ داده و میفرمود: به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سلام کن! آن روز تنها عمر بود که در مقابل فرمان رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله ایستاده و پرسید: این فرمان خداست یا رسول خدا؟ رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بلکه فرمان خدا و رسول اوست! عمران گفت: آری، آن روز را به خاطر دارم! بریده گفت: بیایید نزد ابوبکر برویم و در این مورد از او بپرسم که اگر پس از آن روز از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عهد و پیمانی داشته باشد که خلافت را به وی منتقل کرده یا فرمانی در این مورد از او دریافت نموده است، که

1- . کشف الیقین: 62-63

2- . کشف الیقین: 74

او به دروغ چیزی را از جانب رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برای ما نقل نمیکند و به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دروغ نمیبندد. سپس روانه گشته و بر ابوبکر وارد شدیم. سپس از آن روز یاد کرده و گفتیم: در آن روز هرکس بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد شد و سلام کرد، آن حضرت به وی فرمود: به امیرالمؤمنین علی سلام کن! و تو از جمله کسانی بودی که به عنوان امیرمؤمنان به وی سلام کردی. ابوبکر گفت: آن روز را به خاطر دارم. پس بریده به وی گفت: از زمانی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وی را امیرالمؤمنین نامیده، کسی حق ندارد بر علی امیرالمؤمنین فرمانروایی کند. پس اگر مدرکی داری که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله خلافت را به تو واگذار کرده است یا در این مورد فرمانی از او داری که مربوط به بعد از آن روز باشد، از نظر ما نیز مورد تأیید هستی.

پس ابوبکر گفت: نه به خدا سوگند، نه عهد و پیمانی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دارم و نه فرمانی از او دریافت کردهام، لیکن مسلمانان تصمیمی گرفتند و من نیز از ایشان تبعیت کردم! پس بریده به وی گفت: به خدا سوگند، این منصب به تو نمیرسد و مسلمانان نیز حق ندارند برخلاف خواست رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله کار کنند. ابوبکر گفت: در پی عمر میفرستم تا شما را پاسخ دهد. چون عمر آمد، ابوبکر به وی گفت: این دو درباره چیزی از من پرسیدند که خود شاهد آن بودهام، سپس کلام ایشان را برای عمر باز گفت: عمر گفت: من نیز آن را شنیدهام لیکن برای آن پاسخ دارم. بریده پرسید: پاسخ داری؟ گفت: دارم! گفت: آن چیست؟ عمر گفت: نبوّت و امارت در یک خاندان جمع نمیشوند! بریده این فرصت را غنیمت شمرده - و او مردی دانا و در سخن جسور بود - پس گفت: ای عمر، خدای عزّوجل این را از تو نمیپذیرد، مگر نشنیدهای که خداوند در کتاب خود میفرماید: «أَمْ یحْسُدُونَ النَّاسَ عَلیَ مَا ءَاتَئهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ ءَاتَیْنَا ءَالَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَ الحِْکْمَةَ وَ ءَاتَیْنَاهُم مُّلْکا عَظِیمًا»،(1) {بلکه

به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت

1- . نساء/ 54

دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم. } با توجه به این آیه، خدوند نبوّت و امارت را برای ایشان یکجا جمع کرده است. گوید، عمر چنان به خشم آمد که چشمانش برافروخته شد، سپس گفت: شما جز برای اختلاف افکنی میان این اُمّت و پریشان کردن کار آنها نیامدهاید! از آن روز به بعد، عمر از دست ما خشمگین بود تا اینکه هلاک شد.(1)

مناقب ابن شهر آشوب: ثقفی و سری با اسناد خود از عمران و ابو بُریده نظیر آن را روایت کردهاند، سپس گوید: و بُریده اسلمی چنین سرود:

- پیامبر به گروهی که الگو بودند و نیز به گروه متوسط دستور داد که داخل شده و سلام گویند؛

- سلام کردن کسی که خود آگاه است و یقین دارد، که وصیّ پیامبر، خود امام قائم است.(2)

توضیح: در آن آمده است: «أمن هامها انت أو لهازمها» یعنی تو از اشراف و بزرگان آن جمع هستی یا از قشر میانی مردمی؟ «اللّهازم»: انتهای چانهها، که شاعر آن را به عنوان استعاره برای کسانی که نسب و قبیله میانهای دارند به کار برده است.(3)

43. کشف الیقین: از کتاب «المعرفة» تألیف عباد بن یعقوب رواجنی از محمّد بن یحیی تمیمی از ابو قتاده حرّانی از پدرش از حارث بن خزرج پرچمدار انصار در سپاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله روایت کرده است: شنیدم رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به علی میفرمود: یا علی، جز کافر پس از من بر تو پیشی نمیگیرد، و همانا ساکنان آسمانها تو را «امیرالمؤمنین» مینامند.(4)

1- . کشف الیقین: 75-76

2- . مناقب آل ابی طالب 1: 547

3- . النهایة 4: 71

4- . کشف الیقین: 78

کشف الیقین: احمد بن محمّد طبری با سندی از عباد بن یعقوب مانند آن را روایت کرده است.(1)

مناقب ابن شهر آشوب: مانند این حدیث را از حارث آورده است.(2)

44. کشف الیقین: از کتاب محمّد بن عباس بن مروان با سندی از جابر جعفی روایت کرده است: وصیّ اوصیا و وارث علم انبیا، فرزند سرور پیامبران ابو جعفر محمّد بن علی باقر از پدرش از جدّش صلوات الله علیهم به من فرمود: همانا پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو همانی که خداوند در آغاز آفرینش بر مردم احتجاج فرمود، آنگاه که ایشان را به پا داشت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ عرض کردند: بلی، فرمود: و محمد رسول خداست؟ جملگی عرض کردند: بلی، فرمود: و علی امیرمؤمنان است؟ همگی خلق جز اندکی از آنها از روی تکبّر و سرپیچی از ولایت تو گفتند: نه! اینان از اندک هم اندکترند و اصحاب یمین ایشانند.(3)

45. کشف الیقین: خالد بن یزید گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر جاهلان این اُمّت میدانستند چه زمانی علی علیه السّلام «امیرالمؤمنین» نامیده شده است، ولایت و طاعت وی را انکار نمیکردند. عرض کردم: چه زمانی «امیرالمؤمنین» نامیده شد؟ فرمود: آنگاه که خداوند از ذریه آدم عهد و پیمانی گرفت، جبرئیل این معنا را چنین بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله نازل فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنيِ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتهُمْ وَ أَشهْدَهُمْ عَلىَ أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُم»، {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ } و علی امیرمؤمنان

ص: 377

-1 . کشف الیقین: 104
-2 . مناقب آل ابی طالب 1: 548
-3 . کشف الیقین: 81- 80

نیست؟« قَالُواْ بَلیَ»(1) {گفتند:

آری!} سپس ابوجعفر باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند او را به نامی خواند که پیش از او کسی را بدین نام نخوانده است.(2)

46. کشف الیقین: زید بن جهم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که شنیدم آن حضرت فرمود: چون به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کردند، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ابوبکر فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن. عرض کرد: این فرمان از جانب خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری، از جانب خدا و رسول اوست؛ سپس به عمر فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن. عرض کرد: از جانب خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری، از خدا و رسول اوست!

سپس فرمود: ای مقداد، برخیز و به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن، پس مقداد برخاسته و سلام کرد. سپس فرمود: برخیز ای ابوذر و به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن. ابوذر چیزی نگفته، برخاست و سلام کرد. آنگاه فرمود: ای حذیفه، برخیز. حذیفه برخاست و بیآنکه چیزی بگوید سلام کرد. سپس فرمود: ای پسر مسعود، برخیز. پس وی نیز برخاسته و سلام کرد، فرمود: ای عمّار برخیز. پس عمار برخاسته و سلام کرد، سپس فرمود: ای بریده اسلمی، برخیز. پس برخاسته و سلام کرد؛ چون آن دو (ابوبکر و عمر) از آنجا بیرون میرفتند، گفتند: هرگز آنچه را که پیامبر درباره وی گفت، تسلیم او نخواهیم کرد، پس خداوند عزّوجل این آیه را نازل فرمود: «وَ لَا تَنقُضُواْ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُون»،(3) {سوگندهای

[خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید، زیرا خدا آنچه را انجام می دهید می داند.}

47. کشف الیقین: زید بن جهم هلالی گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّوجل: «وَ لَا تَنقُضُواْ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ

1- . اعراف/ 172
2- . کشف الیقین: 81
3- . کشف الیقین: 82 . نحل/ 91

كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» میفرماید: این آیه اشاره به آن دارد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ایشان فرمود: برخیزید و به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید، و آنان گفتند: آیا این فرمان از جانب خدا و از جانب رسول اوست؟(1)

48. کشف الیقین: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون به علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام داده شد، آن دو مرد در حالی که میگفتند: «به خدا سوگند هرگز آنچه را پیامبر برای وی مقرر کرد، تحویلش نخواهیم داد» از آنجا بیرون رفتند.(2)

49. کشف الیقین: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در حجره خوابیده بودم که جبرئیل نزد من آمده و به نرمی تکانم داده، سپس به من گفت: ای محمّد، خدا از تو درگذرد، برخیز و سوار شو و بر پروردگارت وارد شو. سپس چهارپایی برایم آورد که از استر کوچکتر و از الاغ بزرگتر بود و هر گامش تا آنجا که چشم کار میکرد طولانی بود، دو بال از جواهر داشت و «بُراق» نامیده میشد. آن حضرت در ادامه میفرماید: پس سوار گشتم و بُراق به راه افتاد تا اینکه به مردی ایستاده برخوردم که موهای سرش تا شانههایش آویخته بود، چون به من نظر کرد، گفت: السّلام علیک یا اوّل ، السّلام علیک یا آخر، السّلام یا حاشِر. - فرمود: - پس جبرئیل به من گفت: محمّد، سلامش را پاسخ ده. فرمود: پس گفتم: «و علیک السّلام و رحمهٔ الله و برکاته»»؛ چون از آنجا گذشتم، در میانه تپّه به راه خود ادامه دادم تا اینکه به مردی سپید روی با موهای مجعّد برخوردم، چون نظرش بر من افتاد، همانند مرد اوّلی به من سلام داد، پس جبرئیل گفت: محمّد، سلامش را پاسخ ده، پس گفتم: «و علیک السّلام و رحمهٔ الله و برکاته»؛ پس آن مرد به من گفت: ای محمّد، از وصیّ، علی بن ابی طالب که مقرّب پروردگار خویش است محافظت کن - سه بار - .

فرمود: چون از آن مرد گذشتم و به بیت المقدّس رسیدم، ناگاه با مردی روبرو گشتم که نیکو صورتترین، خوش اندامترین و خوش منظرترین مردم بود. چون مرا

1- . کشف الیقین: 83
2- . کشف الیقین: 94

دید، گفت: «السلام علیک یا نبی الله یا اوّل...» و به مانند مرد اوّلی به من سلام داد. پس جبرئیل به من گفت: ای محمّد، وی را پاسخ ده؛ پس گفتم: «و علیک السّلام و رحمهٔ الله و برکاته». پس آن مرد به من گفت: از وصی، محافظت کن - سه بار - علی بن ابی طالب که مقرّب پروردگار خویش و امین بر حوض شماست، صاحب اختیار شفاعت بهشت.

فرمود: سپس عمداً از مرکبم پیاده شدم. پس جبرئیل دست مرا گرفته و وارد مسجد نمود، آنگاه در حالی که مسجد پر از مردم بود، صفها را شکافته، به همراه من به پیش رفت. ناگاه صدایی از بالای سرم شنیدم که جلو بیا ای محمّد! فرمود: آنگاه جبرئیل مرا به سمت جلوی جمعیت برد و نماز را با ایشان گزاردم.

فرمود: سپس از همانجا برای ما نردبانی از مروارید به سوی آسمان گذاشته شد و جبرئیل مرا از آن به سوی آسمان برد «فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِیدًا وَ شهُبًا»،(1) {و

آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. } پس جبرئیل در را زد، به وی گفتند: کیست؟ گفت: جبرئیل هستم، گفتند: همراهت کیست؟ گفت: محمّد همراه من است. گفتند: آیا در پی او فرستاده بودند؟ گفت: آری، پس در را به روی ما گشوده، سپس گفتند: خوش آمدی ای برادر و جانشین که چه نیکو برادر و خلیفه و چه نیکو برگزیده‌ای است خاتم پیامبران که هیچ پیامبری پس از او نیست.

سپس از آنجا برای ما نردبانی از یاقوت با حواشی زبرجد سبز گذاشته شد، پس به آسمان دوم بالا رفتیم. پس جبرئیل در زد، سپس سؤال و جوابی همانند آسمان اول به عمل آمد و آنگاه در را به روی ما گشودند. سپس نردبانی از نور برای ما قرار داده شد که هاله‌ای از نور آن را در بر گرفته بود. پس جبرئیل به من گفت: ای محمّد، استوار باش و دنبال من بیا تا به مقصد برسی.

سپس به اذن خدای متعال از آسمان سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم بالا رفتیم که ناگاه صدا و فریاد شدیدی شنیدم، گفتم: یا جبرئیل، این صدا چیست؟ به من گفت: یا محمّد، این صدای «طوبی» است که مشتاق شماست. - گوید: - پس

1- . جن/ 8

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آنگاه ترس شدیدی سراسر وجودم را فراگرفت.

فرمود: سپس جبرئیل به من گفت: یا محمّد، به پروردگارت نزدیک شو که امروز به سبب کرامتی که نزد خدای عزّوجل داری، قدم در جایی گذاشتهای که تاکنون هرگز کسی قدم در آن ننهاده است و اگر به خاطر کرامت شما نبود، این نوری که در مقابل من است، مرا میسوزاند. پس جلو رفتم تا اینکه هفتاد حجاب از پیش چشم من برداشته شد، پس پروردگارم به من فرمود: ای محمّد! پس به سجده افتاده عرض کردم: «لَبّیکَ یا ربّ العزّۀ لبّیک». پس به من گفته شد: ای محمّد، سر بردار حاجت بخواه، به تو داده میشود؛ شفاعت بخواه، شفیع قرار داده میشوی. ای محمّد، تو محبوب، صفیّ و پیامبر من به سوی خلق من و امین من در میان بندگانم هستی، هنگام آمدن نزد من، چه کسی را به جانشینی خود برگزیدهای؟ فرمود: عرض کردم: کسی را جانشین خود کردم که تو از من به او آگاهتری: او برادر، پسر عمو، یاور، وزیر، وارث علم من و برآورنده وعدههای من است.

فرمود: پس پروردگارم به من فرمود: به عزّت و جلالم و به بزرگی و قدرتم بر خلقم سوگند که ایمان به خودم و به نبوّت تو را جز با پذیرش ولایت او نمیپذیرم. ای محمّد، آیا دوست داری او را در ملکوت آسمان ببینی؟ عرض کردم: پروردگارا، چگونه او را اینجا ببینم در حالی که او را در زمین جانشین خود کردهام؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گوید: پس به من فرمود: ای محمّد، سرت را بلند کن! گوید: پس سرم را بلند کردم و ناگاه او را در زیر عرش اعلی با فرشتگان مقرّب دیدم، فرمود: پس چندان خندیدم که دندانهای نیش من آشکار شدند. پس عرض کردم: پروردگارا، امروز چشمم روشن گشت.

فرمود: به من گفته شد: ای محمّد! عرض کردم: لبیّک ای خدای عزّت لبیّک. فرمود: من درباره علی پیمانی از تو میگیرم، نیک آن را بشنو. عرض کردم: پروردگارا، آن چیست؟ فرمود: علی پرچم هدایت، امام نیکوکاران، قاتل فاجران و پیشوای کسانی است که مرا اطاعت کردهاند، او همان کلمهای است که پارسایان را ملزم بدان کردهام، علم و فهم خود را میراث او گردانیدم، پس هرکس او را دوست

بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس با وی دشمنی کند با من دشمنی کرده است. او آزموده میشود و دیگران بدو آزموده میشوند؛ ای محمّد، او را بدین امر بشارت ده !

فرمود: سپس جبرئیل علیه السّلام نزد من آمده و گفت: خداوند به شما میفرماید: ای محمّد {و خداوند ایشان را به تقوی الزام کرد که آنان به تقوی سزاوارتر و شایسته بودند.} (1) و کلمه تقوی، ولایت علی بن ابی طالب است؛ ای محمّد جلوتر بیا، و چون جلوتر رفتم ، ناگاه نهری دیدم که دو طرف آن گنبدهایی از مروارید و یاقوت قرار داشت که شراب آن سفیدتر از نقره، شیرینتر از عسل و خوشبوتر از مُشک اذفر بود. پس دستی به آن زدم و دریافتم که گِل آن مُشک اذفر است. پس جبرئیل نزد من آمده و گفت: ای محمّد، این کدام نهر است؟ گفتم: این چه نهری است ای جبرئیل؟ گفت: این نهر، نهر شماست، همان است که خداوند عزّوجل میفرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ» تا «الْأَبْتر» و ابتر عمرو بن عاص است.

فرمود: سپس رو برگرداندم، ناگاه مردانی را دیدم که آنان را به آتش جهنم میاندازند. گفتم: جبرئیل، اینان چه کسانی هستند؟ به من گفت: اینان فرقههای مرجئه، قَدَریه، حروریّهٔ، بنیامیّه و کسانی هستند که به دشمنی با ذریه شما برخاستهاند، این پنج گروه هیچ سهمی از اسلام ندارند. سپس به من گفت: آیا به قسمت پروردگارت برایت راضی گشتی؟ گفتم: پاک و منزّه است پروردگار من که ابراهیم را به عنوان دوست برگزید، تحقیقاً با موسی سخن گفت، مُلک عظیمی به سلیمان عطا فرمود و پروردگارم با من سخن گفت و مرا به دوستی گرفت و با وجود علی علیه السّلام، لطفی عظیم بر من روا داشت. ای جبرئیل، در اولین تپّه با چه کسی ملاقات کردم؟ گفت: او برادرت موسی بن عمران بود که به شما گفت: «السّلام علیک یا اول» زیرا شما اولین کسی هستی که در رستاخیز محشور میشوی و «السّلام علیک یا آخر» بدان سبب است که شما به عنوان آخرین پیامبر برانگیخته میشوی و «السّلام علیک یا حاشر» از آن بابت است که شما ناظر بر محشور شدن این امت

1- . فتح / 26

هستی. گفتم: پس آنکه را که در وسط تپّه دیدار کردم که بود؟ گفت: او برادرت عیسی بن مریم بود که شما را به برادرت علی بن ابی طالب علیه السّلام سفارش میکرد که او پیشوای مؤمنان دست و رو سفید است و امیرمؤمنان و تو سرور آدمیانی. گفتم: آنکه را که در باب المقدس دیدار کردم که بود؟ گفت: او پدرت آدم بود که سفارش علی علیه السّلام وصیّ شما را به خیر و نیکی میکرد و تو را آگاه میکرد که امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان اوست. گفتم: پس آنانی که با ایشان نماز گزاردم چه کسانی بودند؟ گفت: ایشان پیامبران و فرشتگان بودند و این کرامتی از جانب خدا برای شما بود ای محمّد، سپس [با من] به زمین فرود آمد.

گوید: چون صبح شد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در پی انس بن مالک فرستاد و او را احضار نمود؛ چون آمد، رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی گفت: علی را به اینجا بیاور. چون علی علیه السّلام آمد، پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: یا علی، تو را بشارت میدهم. عرض کرد: به چه؟ فرمود: با برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم - صلوات الله علیهم - ملاقات کردم، همه سفارش تو را میکردند. - گوید: - پس علی علیه السّلام گریست و آنگاه فرمود: سپاس خداوندی را که مرا فراموش شده قرار نداده است؛ سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، تو را بشارت دهم؟ عرض کرد: مرا بشارت ده یا رسول الله! فرمود: یا علی، به عرش پروردگارم عزّوجل نگاه کردم و شبیه تو را در آسمان اعلی دیدم، و درباره تو عهدی از من گرفته شد. عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله، آیا اینان همه نزد شما از من یاد میکردند؟

گوید: پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: یا علی، ساکنان ملأ أعلی در حق تو دعای خیر میکنند و نیکان برگزیده از پروردگار عزّوجل درخواست دارند که راهی برای آنان قرار دهد که بتوانند تو را ببینند. و در روز قیامت تو شفیع خواهی بود در حالی که همه اُمّتها بر لبه جهنّم نگاه داشته خواهند شد. پس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، چه کسانی را به آتش دوزخ میانداختند؟

فرمود: آنها مرجّئه، قدریه، حروریه، بنی اُمیّه و کسانی هستند که به دشمنی با تو برخیزند. ای علی، این پنج گروه بهرهای از اسلام نمیبرند.(1)

50. کشف الیقین: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی در حالی که شمشیر خود را حمایل کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام به مسجد کوفه آمده و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، در قرآن آیهای هست که دین مرا بر من تباه کرده و مرا در دین خود دچار شکّ و تردید نموده است. فرمود: کدام آیه؟ عرض کرد: قول خدای عزّوجل: «وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَانِ ءَالِهَةً یُعْبَدُون»،(2) {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو، آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟ } مگر در آن زمان پیامبری غیر از محمّد صَلی الله علیهِ و آله بوده است که ایشان از آنها در این باره سؤال کنند؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام به وی فرمود: بنشین، ان شاء الله تو را از این مسأله آگاه خواهم کرد. خدای عزّوجل در کتاب خود میفرماید: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلیَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنرُِیَهُ مِنْ ءَایَاتِنَا»،(3) {منزّه

است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی - که پیرامون آن را برکت داده ایم - سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم. } از جمله آیاتی که خداوند به محمّد صَلی الله علیهِ و آله نشان داد آن است که جبرئیل وی را به بیتالمعمور که همان مسجد الأقصی میباشد، بُرد. و چون به آن نزدیک شد، جبرئیل بر سر چشمهای رفته، از آب آن وضو ساخته، سپس گفت: ای محمّد، وضو بساز، سپس جبرئیل برخاسته و اذان گفت. آنگاه به پیامبر صَلی الله علیهِ و آله گفت: جلو بایست، نمار بخوان و قرائت را با صدای بلند بخوان که پشت سر تو تا چشم کار میکند فرشتگان صف کشیدهاند و جز خدای عزّوجل کسی تعداد آنها را نمیداند، و در صف اوّل آدم، نوح، ابراهیم، هود، موسی و عیسی و نیز هر پیامبری را خداوند که از بدو خلقت آسمانها و زمین تا بعثت محمّد صَلی

1- . کشف الیقین: 87-83

2- . زخرف/ 45

3- . اسراء/ 1

الله علیهِ و آله مبعوث فرموده است،

ایستادهاند. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله جلو آمد، بیآنکه تحت تأثیر هیبت مجلس قرار گرفته یا احساس خجالت و شرم نماید، نماز خواند، و چون از نماز فارغ گشت، خداوند بلافاصله به وی وحی فرمود که: ای محمّد، از پیامبرانی که پیش از تو فرستادهایم بپرس، آیا ما جز خدای رحمان خدای دیگری قرار دادهایم که بپرستند؟ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله با تمام بدن به ایشان رو کرده و پرسید: به چه گواهی میدهید؟ گفتند: گواهی میدهیم که خدایی جز الله نیست، یگانهای است که هیچ شریکی ندارد و اینکه تو فرستاده خدایی و اینکه علی امیرالمؤمنین وصیّ توست و تو خود رسول خدا و سرور پیامبرانی و علی علیه السّلام سرور اوصیاست، از ما نسبت به گواهی راجع به شما پیمان گرفته شده است. پس آن مرد عرض کرد: دلم را زنده کردی و گره مشکل مرا باز کردی، یا امیرالمؤمنین.(1)

51. کشف الیقین: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو بار امیرالمؤمنین را به یاران خود معرّفی فرمود. [بار اول] وی به آنها فرمود: آیا میدانید ولیّ شما بعد از من کیست؟ عرض کردند: خدا و رسول او آگاهترند، فرمود: همانا خدای عزّوجل فرموده است: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»،(2) {در حقیقت، خدا خود سرپرست اوست، و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند.} و منظور آن حضرت از صالح المؤمنین، امیرالمؤمنین بود؛ و بار دوم در غدیر خم.(3)

52. کشف الیقین: فضیل بن یسار از امام باقر علیه السّلام آورده است که چون آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيَئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»،(4) {و

آن گاه که آن [لحظه موعود] را نزدیک ببینند، چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود.} فرمود: میدانید چه دیدند؟ به خدا سوگند علی را با رسول خدا

1- . کشف الیقین: 88- 87

2- . تحریم/ 4

3- . كشف اليقين: 91-92
4- . ملک/ 27

صَلی الله علیهِ و آله دیدند. «الَّذِی کُنتُم بِهِ تَدَّعُون»، {این است همان چیزی که آن را فرا می خواندید!» } او را به نام امیرالمؤمنین میخواندید؛ ای فضیل، به خدا سوگند، پس از علی امیرالمؤمنین، کسی از مردم تا روز قیامت بدین نام نامیده نشود مگر بهتان زن دروغگو.(1)

53. کشف الیقین: ابوذر گوید: از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پرسیدم؛ سپس مطالبی را فرمود بدین معنا که پرسشهایی از وی در مورد حوادثی که پس از ایشان اتفاق خواهد افتاد پرسیده و آن حضرت وی را از آنها باخبر ساخته است.

سپس آنچه را که برای عثمان اتفاق افتاد ذکر کرده، سپس عرض کرد: یا رسول الله، بعد چه خواهد شد؟ فرمود: آنگاه مردم با امیرالمؤمنین بیعت خواهند کرد و چون بیعت او بر هر کس که رو به قبله نماز گزارد و جزیه پردازد لازم آید، فلان و فلان راه افتاده و یکی از زنان را که از مادران مسلمانان است بر شتری حمل میکنند،... سپس ماجرای طلحه و زبیر وعایشه را نقل میکند.(2)

54. کشف الیقین: حسین بن سعید حدیث را به سلیم بن قیس هلالی رسانده و به نقل جریان بیعت با ابوبکر پرداخته، گوید: و بُریده آمد تا به نزدیک ابوبکر رسیده، پس به وی گفت: ای ابوبکر، آیا تو همانی نیستی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به تو فرمود: نزد علی برو و به عنوان امیرالمؤمنین بر وی سلام کن، تو گفتی: این فرمان از جانب خدا و رسول اوست؟ و ایشان فرمود: بلی، سپس رفتی و به وی سلام دادی؟ به خدا سوگند، در شهری که تو ساکن آن باشی، سکونت نمیکنم.(3)

55. کشف الیقین: ابوالحسن موسی بن جعفر از پدرش از جدّش صلوات الله علیهم اجمعین در قول خدای عزّوجل: «ذُو مِرَّهٍ فَاسْتَوَی» تا «إِذْ یَغْشیَ السِّدْرَهَ مَا یَغْشی»،(4) {[سروش]

نیرومندی که [مسلّط] درایستاد. در حالی که او در افق اعلی بود سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا

1- . كشف اليقين: 92
2- . كشف اليقين: 94
3- .كشف اليقين: 94-95
4- . نجم/ 6-16

نزدیکتر شد، آنگاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. آنچه را دل دید انکار [ش] نکرد. آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی در همان جا که جنّهالمأوی است. آن گاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود، پوشیده بود. } میفرماید: چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به سوی پروردگار عزّوجل به معراج برده شد، فرمود: جبرئیل در کنار درختی بس بزرگ ایستاد که مانند آن را ندیده بودم، بر هر شاخه از آن یک فرشته و بر هر برگی از آن فرشتهای و بر هر میوهای از آن فرشتهای بود و تاجی از نور خدای عزّوجل بر سر آن بود.

پس جبرئیل گفت: این «سدرهٔ المنتهی» است که پیامبران پیش از شما تا اینجا میآمدند، لیکن اجازه نداشتند فراتر از آن بروند، ولی شما - ان شاءالله - فراتر از آن خواهی رفت تا خداوند از آیات بزرگ خود به تو بنمایاند، پس خداوند تو را مؤید بدارد. مطمئن به ثبات قدم باش تا کرامات خدا را کامل نموده و به جوار وی برسی؛ سپس مرا بالا برد تا اینکه به زیر عرش رسیدم، درآنجا پارچه سبزی به سوی من آویخته شد که قادر به وصف آن نیستم، پس آن پارچه سبز به اذن خدا بالا برده شد تا به نزد پروردگارم رسیدم و در آنجا صدای فرشتگان و پژواک آنها قطع شد و ترسها و دلهرهها همگی از من زایل گشته و آرامش به من دست داد و این را به فال نیک گرفتم، و چنین پنداشتم که تمام خلایق مردهاند و هیچ کس از مخلوقات خدا را آنجا نمیدیدم. پس مدتی مرا به حال خود گذاشت، آنگاه جانم را به من باز گرداند و به خود آمدم و توفیق خداوند نصیبم گشته، چشمانم به کلی بسته شده و از دیدن باز ماندند، اما چشم دلم بینا شد و با چشم دل همانند چشم سر میدیدم بلکه بهتر و تیزتر از چشم سر، و این مصداق قول خدای عزّوجل است که میفرماید: «َا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَی*لَقَدْ رَأَی مِنْ ءَایَاتِ رَبِّهِ الْکُبرْی»، {دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستی که [برخی] از آیات بزرگِ پروردگار خود را بدید. } و فقط از روزنی به اندازه سوراخ سوزن، نوری را در برابر پروردگارم میدیدم که دیدهها تاب تحمّل آن را ندارند.

پس پروردگارم جلّ و عزّ و تبارک و تعالی فرمود: یا محمّد، عرض کردم: «لبّیک ربّی و سیّدی و الهی لبّیک»، فرمود: آیا قدر و منزلت و جایگاه خودت را نزد من میدانی؟ عرض کردم: آری سرورم، فرمود: یا محمّد، آیا از منزلت خود و ذرِیّهات نزد خدا باخبری؟ عرض کردم: بلی سرورم، فرمود: محمّد، آیا میدانی ساکنان ملأ أعلی بر سر چه با هم خصومت میورزند؟ عرض کردم: پروردگارا، تو خود أعلم و داناتری و تو خود علّام الغیوب هستی، فرمود: درباره درجات و حسنات با هم خصومت ورزیدند، آیا میدانی درجات و حسنات چیست؟ عرض کردم: مولای من، تو خود آگاهتر و داناتری، فرمود: کامل ساختن وضو در شرایط سخت، پیاده رفتن برای نمازهای جمعه به همراه تو و به همراه امامانی که از فرزندان تواند و پس از نماز، منتظر نماز بعدی بودن، ترویج سلام، غذا دادن و تهجّد شبانه، آنگاه که مردم در خواب باشند.

فرمود: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»، {پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.} عرض کردم: آری پروردگارا «وَ الْمُؤْمِنُونَ كلُ‏ٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَئكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَينْ‏َ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَ قَالُواْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ»، {و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند [و گفتند:] «میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم» و گفتند: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.» }

فرمود: راست گفتی محمّد «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلىَ الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَئنَا فَانصُرْنَا عَلىَ الْقَوْمِ الْكَفِرِينَ»، { پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار، هم چنان که بر [دوشِ] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. سرور ما تویی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن. }

فرمود: یا محمّد، خواستهات برآورده شد و برای ذریّهات نیز برآورده است. عرض کرد: پروردگارا، مولا و خدای من؛ فرمود: چیزی را از تو میپرسم که من خود بدان از تو آگاهترم، پس از خودت چه کسی را بر روی زمین به جانشینی برگزیدی؟ عرض کردم: بهترین مردم برای آن، برادر و عموزادهام و یاور دینت ای پروردگار، آنکه اگر حرام تو حلال گردد، در دفاع از پیامبرت چون پلنگ در حال جنگ به خشم آید، علی بن ابی طالب. فرمود: راست گفتی ای محمّد، من تو را به نبوّت برگزیدم و به رسالت مبعوث نمودم و علی را با ابلاغ و شهادت بر امتت آزمودم و او را به همراه تو و بعد از تو حجّت بر روی زمین قرار دادم، و او نور اولیای من است و ولیّ هر کس که مرا اطاعت کند، و او آن کلمهای است که پارسایان را بدان ملازم کردهام. یا محمّد، و فاطمه را به همسری او در آوردم و او وصی، وارث، وزیر، غسل دهنده عورت تو و یاور دین تو و کشته شده بر طبق سنت من و توست که شقیّ این امت او را خواهد کشت.

رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سپس پروردگارم چیزهای دیگری را به من امر فرمود و فرمان داد آنها را پوشید دارم و اجازه نفرمود صحابه خود را از آنها آگاه سازم، سپس رفرف (پارچه سبز) مرا پایین آور تا اینکه به جبرئیل رسیدم و او مرا از آن گرفت و حرکت نموده تا به سدرهٔ المنتهی رسیدم. سپس مرا آنجا نگاه داشت و سپس مرا وارد «جنّهٔ المأوی» نمود. ای علی، در آنجا من اقامتگاه خودم و اقامتگاه تو را دیدم و در حالی که جبرئیل با من سخن میگفت، ناگاه نوری از نور خدای عزّوجل من تجلّی نمود، پس، از روزنی شبیه سوراخ سوزن، همانند بار اول به او نگاه کردم، پس پروردگارم جلَّ و عزّ مرا ندا در داده و فرمود: یا محمّد، عرض کردم: «لبّیک ربّی و سیّدی و الهی». فرمود: رحمت من برای تو و ذریهات بر خشمم پیشی گرفت، تو از میان آفریدههایم مقرّب منی و تو امین و محبوب و فرستاده منی، به عزّت و جلالم سوگند، اگر همه آفریدههایم طرفه العینی به تو شک کنند یا با برگزیدگان من از ذریّه تو دشمنی ورزند، تحقیقاً همه را به دوزخ وارد میکنم و اهمیتی نمیدهم. یا محمّد، علی امیرمؤمنان است و سرور مسلمانان و پیشوای دست

و روی سپیدان به سوی بهشت پر از نعمت است، پدر دو سبط که سرور جوانان اهل بهشت منند و مظلومانه کشته میشوند.

سپس تشویق بر مداومت نماز و دیگر اموری که ذات تبارک و تعالی اراده فرمود، نمود؛ بار اول به او نزدیک بودم، به اندازه فاصله میان هلالی کمان تا سر آن و منظور خدای عزّوجل از «قَابَ قَوْسَینْ ِ أَوْ أَدْنی»،(1) {تا

[فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} فاصلهای نزدیکتر از آن است. سپس «سدرهٔ المنتهی» را ذکر نموده و فرمود: «وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَی*عِندَ سِدْرَهِ المُنتَهَی*عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَی*إِذْ یَغْشیَ السِّدْرَةَ مَا یَغْشیَ*مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَی»،(2) {و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی در همان جا که جنّه المأوی است.آن گاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود، پوشیده بود. دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت.} منظور آن است که آن مقدار از سدره که نور خدا و عظمت او آن را در برگرفت.(3)

56. کشف الیقین: امام صادق علیه السّلام - پس از کلامی که ضرورتی برای ذکر آن نیست - فرمود: علی علیه السّلام بیمار شد و رسول خدا صَلی الله علیهِ و علی اهل بیته به عیادت وی رفت و به آنان (ابوبکر و عمر و ...) امر فرمود که از ایشان عیادت نموده، به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام کنند. پس ابوبکر برخاسته و گفت: این دستور خداست یا فرمان رسول او؟ پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به ایشان فرمود: از جانب خدا و رسول اوست. - گوید: - سپس روانه شده و به عنوان امیرالمؤمنین به آن حضرت سلام دادند. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و علی اهل بیته، در حالی که آنان نزد علی علیه السّلام بودند، بر ایشان وارد گشته و فرمود: یا علی، به تو چه گفتند؟ عرض کرد: به عنوان امیرالمؤمنین به من سلام کردند. پس آن

1- . نجم/ 9
2- . نجم/ 17-13
3- . کشف الیقین: 91-89

حضرت به ایشان فرمود: این نامیاست که خداوند بر وی گذاشته است و جز او برازنده شخص دیگری نیست،... سپس تمام حدیث را نقل فرمود. (1)

57. کشف الیقین: از کتاب اسماعیل بن احمد بُستی از علمای مخالفان آورده است: از جمله نامهای علی علیه السّلام، نامی است که به حسب روایتی که مردم از آن حضرت نقل میکنند که فرمود: بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد گشتم و دیدم که سر مبارک آن حضرت در دامن دحیه کلبی است. پس به وی سلام کردم، دحیه پاسخ داد: و علیکم السلام ای امیرالمؤمنین و دلاور مسلمانان و پیشوای دست و رو سپیدان و کشنده پیمانشکنان و مارقین و قاسطین - و در برخی روایات گفت: و ای «امام پارسایان» - سپس به وی گفت: بیا و سر پیامبرت را بگیر و در دامن خود بگذار که تو از من بدان سزاوارتری. پس چون به رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نزدیک شدم و سر مبارک وی را در دامن خود نهادم، دیگر دحیه را ندیدم، و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله چشم خود را باز کرده و فرمود: یا علی، با چه کسی گفتگو میکردی؟ عرض کردم: با دحیه کلبی، و ماجرا را برای ایشان نقل کردم. پس به من فرمود: او دحیه نبود بلکه جبرئیل بود، نزد تو آمد تا تو را آگاه سازد که خداوند تو را به این نامها نامیده است.(2)

مناقب ابن شهر آشوب: عدهای از مردم از جمله ابن مخلّد از علی علیه السّلام مانند آن را نقل کرده است.

58. کشف الیقین: از مصنّفات برخی علمای مخالف از احمد بن محمّد طبری از بُریده بن حصیب اسلمی روایت کردهاند که گفت: نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم که ابوبکر بر ما وارد گشت، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: ای ابابکر، برخیز و به عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام کن. پس ابوبکر عرض کرد: این دستور از خداست یا از رسول او؟ فرمود: از خدا و از رسول او؛ سپس عمر آمد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن. عمر عرض کرد: از خداست یا از رسولش؟ فرمود: از خدا و

1- . كشف اليقين: 96-95
2- . كشف اليقين : 96

از رسول او ؛ سپس سلمان - کرّم الله وجهه - آمد و سلام کرد، پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن و او سلام کرد؛ سپس عمّار آمد و سلام کرد و نشست. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: عمّار برخیز و به عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام کن. پس عمّار برخاست و سلام کرد، سپس نزدیک آمده و نشست. آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله صورت خود را به سمت حاضران کرده و فرمود: اکنون از شما بر این کار پیمان گرفتم، همانطور که خداوند از بنیآدم پیمان گرفته و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلی»،(1) {آیا

پروردگار شما نیستم؟ گفتند: «چرا.} و شما از من پرسیدید که این کار از جانب خداست یا از جانب رسول او؟ پس گفتم: آری، به خدا سوگند اگر این پیمان را نقض کنید، حتماً کافر خواهید شد؛ سپس از نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بیرون رفتند، در حالی که یکی از آنها دست بر دست میزد؛ سپس گفت: به خدای کعبه هرگز! گفتم: این مرد کیست؟ گفت: او را تحمل نمیکنی. و این در حالی بود که جابر از پشت سرم به من چشمک میزد که از وی بپرس. پس من هم اصرار ورزیدم تا فرمود: اعرابی، یعنی عمر بن خطّاب.(2)

59. کشف الیقین: از کتاب «الرسالهٔ الموضّحهٔ» تالیف مظفر بن جعفر بن حسین با سندی از بُریده اسلمی آورده است که: در حضور رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به عنوان امیرالمؤمنین به علی بن ابی طالب سلام کرده و میگفتیم: «السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته»، و او جواب سلام ما را میداد.(3)

60. کشف الیقین: انس بن مالک گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اکنون وارد میشود! عرض شد: یا رسول الله، چه کسی اکنون وارد میشود؟ فرمود: امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای دست و روی سپیدان. با خود گفتم: خداوندا، او را مردی از انصار قراربده، پس علی علیه السّلام وارد شد. پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله خوشحال برخاست و شروع کرد به مالیدن عرق چهره مبارک

1- . اعراف / 127

2- . كشف اليقين: 97-98
3- . كشف اليقين: 125

خود به چهره علی علیه السّلام، پس علی علیه السّلام گفت: شما با من رفتاری میکنید که از پیش نکردهاید ! فرمود: چرا چنین نکنم، در حالی که تو رسالت را از جانب من ابلاغ میکنی، وعدههای مرا به جا میآوری، وام مرا ادا میکنی و پس از من دین را برای مردم تبیین کرده و اختلاف نظر مردم را برطرف میسازی.(1)

61. کشف الیقین: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز غدیر خم روزی شریف و بزرگ است، در این روز خداوند برای امیرالمؤمنین از مردم پیمان گرفت و به محمّد فرمان داد که وی را به امامت مردم منصوب نماید - و ماجرا را تشریح نمود و در ادامه فرمود: - سپس جبرئیل به زمین آمده و گفت: یا محمّد، خداوند تو را فرمان میدهد، پیروی از ولایت کسی را که اطاعت از او را فرض کرده و پس از شما جانشینتان میگردد و در کتاب خود آن را مورد تأکید قرار داده و فرموده است:«وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلیِ الْأَمْرِ مِنکم»،(2) {و پیامبر و اولیای امرخود را [نیز] اطاعت کنید} را آموزش دهی. عرض کرد: پروردگارا، ولیّ امر ایشان پس از من کیست؟ فرمود: کسی است که طرفهٔ العینی به من شرک نورزیده، بتی را پرسش نکرده و به تیر قرعهکشی سوگند یاد نکرده است، علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام ایشان و سرور مسلمانان و پیشوای دست و روی سپیدان، او همان کلمهای است که پارسایان را ملازم آن کردهام و دری است که از آن به سوی من آیند، هرکس فرمانش بَرَد، مرا فرمان برده و آنکه از فرمانش سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است. پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله عرض کرد: پروردگارا، من از قریش و مردم، بر خود و علی بیمناکم، پس خداوند آیهای متضمن وعید و تهدید فرستاد: «یَاأَیهَّا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»،(3) {ای

پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه

1- . کشف الیقین: 128
2- . نساء/ 59
3- . مائده/ 67

می دارد.} سپس گزارشی از آنچه در غدیر خم درباره ولایت علی علیه السّلام گذشته بود، بیان فرمود.(1)

62. کشف الیقین: محمّد بن حسین بن علی بن حسین از پدرش از جدّش علیهم السلام روایت کرده است: در لوح محفوظ در زیر عرش نوشته شده است: «علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین»(2)

63. کشف الیقین: ربیعه سعدی گوید: حذیفه والی عثمان بر مدائن بود. چون علی علیه السّلام امیرمؤمنان گشت، نامهای به حذیفه نوشت و وی را از بیعت کردن مردم با خود آگاه نمود. پس حذیفه که مردی علیل و ناتوان بود، صاف نشسته و گفت: به خدا سوگند، امیرالمؤمنین به حق ولیّ شما گشت - و سه بار آن را تکرار نمود- پس جوانی ایرانی در حالی که شمشیر خود را حمایل کرده بود، برخاسته و گفت: یا امیر، اجازه میدهی سخن بگویم؟ گفت: آری. آن جوان گفت: او از امروز امیرالمؤمنین گشته یا پیوسته امیرمؤمنان بوده است؟ حذیفه گفت: بلکه به خدا سوگند پیوسته امیرالمؤمنین بوده است. آن جوان گفت: به چه دلیل؟ حذیفه گفت: کتاب خدای عزّوجل را میان خود و شما گواه میگیرم که اگر بخواهی، در این مورد با تو سخن خواهم گفت؛ و این به خاطر عهدی است میان من و تو؛ پس آن جوان گفت: ای ابا عبدالرحمان، با ما سخن بگو، گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به یاران خود فرمود: هرگاه دحیه کلبی نزد من بود، کسی بر من وارد نشود، و من روزی در طلب حاجتی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمدم و پردهای آویخته بر در دیدم، پس پرده را برداشته و ناگاه دحیه کلبی را مشاهده کردم، پس چشمانم را بسته و بازگشتم. - وی در ادامه گوید: - پس به علی بن ابی طالب علیه السّلام برخوردم و ایشان به من فرمود: ای ابا عبدالرحمان، از کجا میآیی؟ عرض کردم: در طلب حاجتی نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله رفتم و چون به خانه آن حضرت رسیدم، پردهای را دیدم که بر در آویخته شده بود، چون پرده را بلند کردم، دحیه کلبی را دیدم، از این رو بازگشتم. پس علی علیه السّلام به من فرمود: برگرد حذیفه،

1- . کشف الیقین: 131
2- . کشف ایقین: 135-136

من امید دارم که امروز حجّتی بر این مردم باشد. پس به همراه علی علیه السّلام برگشتم و بر در ایستادم و علی علیه السّلام وارد شده و فرمود: «السّلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته» ! دحیه در پاسخ گفت: «و علیکم السّلام و رحمهٔ الله و برکاته یا امیرالمؤمنین»، من کیستم؟ علی علیه السّلام فرمود: به گمانم دحیه کلبی باشی. گفت: آری، سرعموزادهات را بگیر که تو سزاوارتر از من به آنی. سپس خیلی زود پیامبر صَلی الله علیهِ و آله چشم گشود و فرمود: ای علی، سر مرا از دامن چه کسی برگرفتی؟ - و دحیه ناپدید شده بود - علی علیه السّلام عرض کرد: به گمانم از دامن دحیه کلبی. فرمود: آری، تو چه گفتی و چه شنیدی؟ عرض کرد: گفتم: «السّلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته»، و او پاسخ داد: «و علیکم السّلام و رحمهٔ الله و برکاته یا امیرالمؤمنین». پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خوشا به حالت یا علی، فرشتگان از جانب پروردگار جهانیان به تو به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردند. پس علی علیه السّلام بیرون آمده و فرمود: حذیفه، آیا شنیدی؟ عرض کردم: آری! فرمود: چگونه شنیدی؟ عرض کردم: همانطور که شما شنیدید؛ - گوید: - پس آن جوان ایرانی گفت: پس آن روز شمشیرهایتان کجا بودند؟ - منظورش روز بیعت گرفتن برای ابوبکر بود - حذیفه گفت: وای بر تو، آن روز مهر غفلت بر دلها زده شده بود {آنچه آن مردم کردهاند از آنِ آنهاست و آنچه شما کنید از آنِ شماست و شما را از اعمالی که آنها میکردهاند، نمیپرسند. }(1)

سیّد گوید: این - حدیث حذیفه - را مبسوطتر و طولانیتر از این حدیث، در نامگذاری علی علیهالسّلام به امیرالمؤمنین دیدهام و اسناد آن متعدد است، از جمله در آن آمده است: حذیفهٔ بن یمان از آن جوان به خاطر سکوتی که صحابه در برابر تقدیم دیگری بر مولایمان علی علیه السّلام نموده بودند عذرخواهی نمود و به وی چنین گفت: ای جوان، به خدا سوگند گوش و چشمان ما بسته شدند و از مردن کراهت پیدا کردیم و زندگی نزد ما آراسته گردید و خداوند خود بدین امر آگاه است

1- . بقره / 134

و ما از خداوند آمرزش گناهانمان و دور ماندن از گناه در بقیه عمرمان را خواستاریم که او مالک و قادر به این کار است.(1)

64. کشف الیقین: از کتاب «نهج النجاة» تالیف حسین بن محمّد بن حسن حلوانی با سندی از حمزه بن انس بن مالک از پدرش آورده است که وی در مرضی که به سبب آن درگذشت، به وی گفته است: من خدمتکار پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بودم. در خانه اُمّ حبیبه دختر ابوسفیان و همسر پیامبر، مردانی از خاندان آن حضرت نشسته بودند و آن روز، نوبت ام حبیبه بود و من دم در حجره بودم که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله برایشان وارد گشته و فرمود: اکنون و از این در، امیرمؤمنان، بهترین اوصیا، پیشتازترین اُمّت من در اسلام آوردن و عالمترین ایشان وارد میشود. طولی نکشید که علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد، در حالی که پیامبرصَلی الله علیهِ و آله در وضوخانه خود مشغول وضو گرفتن بود، پس آب دست مبارک خود را به صورت علی علیه السّلام پاشید، به گونهای که چشمان وی پر از آب شد. علی علیه السّلام که ترسیده بود، پرسید: یا رسول الله، اتفاقی برای من افتاده است؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اتّفاقی جز خیر برای تو نیفتاده است، ای علی، تو از منی و من از تو، تو مرا غسل میدهی و به خاک میسپاری و از جانب من رسالت را به مردم ابلاغ میکنی. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مگر شما شهادت را به ایشان ابلاغ نفرمودهاید؟ فرمود: بلی، لیکن تو اختلافات ایشان را در این مورد بعد از من برطرف میسازی.(2)

65. کشف الیقین: از کتاب «أسماء مولانا امیرالمؤمنین» احمد بن علی از امام باقر علیه السّلام آورده است: چون آیه: «بَلْ یُرِیدُ الْانسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ»،(3) {ولی

نه، انسان می خواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند.} نازل شد، ابوبکر بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد گشت، پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: به عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه السلام سلام کن. گفت: این فرمان از جانب خدا و رسول

1- . کشف الیقین: 139- 137

2- . کشف الیقین: 140

3- . قيامت/ 5

اوست؟ فرمود: از خدا و رسول اوست؛ سپس عمر وارد شد؛ فرمود: به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن، عرض کرد: فرمان خدا و رسول اوست؟ فرمود: از خدا و رسول اوست؛- پس گفت: - سپس آیه: «يُنَبَّؤُاْ الْانسَانُ يَوْمَئذِ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّر»،(1) {آن روز است که انسان را از آنچه از دیرباز یا پس از آن انجام داده آگاهی دهند.} نازل شد. گفت: از دستوراتی که به او داده شد، نه عملی را پیش فرستاد و نه چیزی بر جای گذارد، چون دستور یافت به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کند، چنین نکرد.(2)

66. کشف الیقین: از همان کتاب از ابوالحسین آورده است: هنگام تبعید ابوذر، او و علی بن ابی طالب علیه السّلام، مقداد، حذیفه، عمّار و عبدالله بن مسعود گرد آمدند، ابوذر گفت: آیا گواهی نمیدهید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اُمّت من با پنج پرچم در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوند: اولین پرچم، پرچم گوسالهای است که چون دستش را بگیرم، چهرهاش سیاه گشته و پاهایش بلرزد و شکم آن خالی گشته و پیروانش نیز چنین شوند. سپس پرچم فرعون اُمّت من بر من وارد میشود که چون دستش را بگیرم، چهرهاش سیاه شود و پاهایش به لرزه افتد و شکم او خالی گردد و با پیروان خود نیز چنین کند. سپس پرچم آن ناقص الخلقه بر من وارد شود، پس چون دستش را بگیرم چهرهاش خود نیز همان کند، سپس به آنها میگویم: به راهی بروید که دوستانتان رفتند، تشنه و سیهروی بیآنکه یک قطره از آن نوشانده شوند، میروند. و پرچم چهارم را نام نبرده، سپس چنین گوید: آنگاه امیرالمؤمنین و پیشوای دست و روی سپیدان بر من وارد میشود، پس برمیخیزم و دستش را میگیرم که چهره او و یارانش سپید میگردد، میگویم: پس از من چه کردید؟ خواهند گفت: از ثقل بزرگتر پیروی کرده و آن را تصدیق نمودیم و ثقل اصغر را پشتیبانی کرده و نصرت دادیم و با وی کشته شدیم؛ پس میگویم: وارد شوید، آنگاه از آب کوثر چنان مینوشتند که از آن پس هرگز تشنه نشوند و از آنجا میروند در حالی که رخسار امامشان همانند خورشید برآمده

1- . قیامت/ 13
2- . کشف الیقین: 149

درخشان و چهرههای آنان به مانند ماه شب چهارده در آسمان، چون نور ستارگان در آسمان دیده شوند؛ ابوذر به علی علیه السّلام، مقداد، عمّار، حذیفه و ابن مسعود گفت: آیا شما بر این امر گواهی نمیدهید؟ گفتند: آری، گفت: من نیز بر آن گواهی میدهم و این تأویل قول خدای عزّوجل است: «یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوه»، (1) {[در

آن] روزی که چهره هایی سپید، و چهره هایی سیاه گردد. }

توضیح: «الخفق»: اضطراب

مؤلف: به زودی این حدیث به صورت مفصّل خواهد آمد.

67. کشف الیقین: از کتاب«روح النفوس» از جابر بن سمره گفت: ما همراه علی بن ابی طالب علیه السّلام را «امیرالمؤمنین» خطاب میکردیم و رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله نهی نمیفرمود، بلکه لبخندی میزد. (2)

68. کشف الیقین: از همان کتاب از علی علیه السّلام آورده است: در حالی بر پیامبر صَلی الله علیهِ و آله وارد شدم که ابوبکر، عمر و عایشه حضور داشتند، پس میان آن حضرت و عایشه نشستم. عایشه گفت: علی، تو چرا در جایی دیگر جز کنار ران من نمینشینی؟! پس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله بر پشت او زده و فرمود: با آزردن برادرم مرا آزار مده که او امیرمؤمنان است و سرور مسلمانان و پیشوای دست و روی سپیدان، خداوند در روز قیامت او را بر پل صراط مینشاند، آنگاه دوستداران او را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد میکند. (3)

69. الارشاد: انس بن مالک گوید: من خدمتکار رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بودم، چون شب نوبت اُمّ حبیبه دختر ابوسفیان شد، با آب وضو نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمدم. ایشان به من فرمود: ای انس، الساعۀ از این در امیرالمؤمنین و بهترین اوصیا، پیشتازترین مردم در اسلام آوردن و عالمترین و بردبارترین ایشان بر تو وارد میشود. با خود گفتم: خدایا او را از قوم من قرار ده. گوید: طولی نکشید که علی بن ابی طالب در حالی از در وارد شد که رسول خدا

1- . كشف اليقين: 150 . آل عمران/ 106
2- . كشف اليقين: 160
3- . كشف اليقين: 161

صَلی الله علیهِ و آله وضو میگرفت؛ پس رسول خدا آب وضو را چنان به صورت علی علیه السّلام پاشید که چشمان آن حضرت از آن آب پرشد؛ سپس علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، این چه کاری بود با من کردید؟ پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: هرچه بوده، خیر بوده است، تو از منی و من از تو! رسالت مرا ابلاغ میکنی، تعهدات مرا به جا میآوری، مرا غسل داده، به خاکم میسپاری، صدای مرا به گوش مردم میرسانی و پس از من مسائل دین را برای آنان آشکار میسازی. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله، مگر خود رسالت را ابلاغ نفرمودهای؟ فرمود: آری، لیکن پس از من، آنچه را که در آن اختلاف نظر پیدا میکنند، برایشان آشکار میسازی.(1)

70. الارشاد: ابن عباس گوید: پیامبرصَلی الله علیهِ و آله به اُمّ سلمه - رضی الله عنها - فرمود: گوش کن و گواه باش، این علی امیرمؤمنان و سرور اوصیاست.(2)

مناقب ابن شهر آشوب: نظیر این حدیث را از اعمش نقل کرده است.(3)

71. الارشاد: معاویه بن ثعلبه گوید: به ابوذر - رضی الله عنه - گفته شد: وصیّت کن! گفت: وصیّت کردهام. گفته شد: برای چه کسی؟ گفت: برای امیرالمؤمنین. گفته شد: عثمان؟ گفت: نه آنکه به راستی امیرالمؤمنین است، علی بن ابی طالب علیه السّلام! او قوام زمین و مربّی این اُمّت است، اگر او را از دست دهید، زمین و هر چه در آن است را دگرگون خواهید یافت.(4)

توضیح: جزری گوید: در حدیث ابوذر، وی در وصف علی علیه السّلام گوید: او به راستی دانای زمین است و زرّ آن است که بدو آرامش مییابد و «زرّ» به معنای «قوام» آن است و اصل آن از «زرّ القلب» گرفته شده که استخوانی بسیار ریز است

1- . ارشاد: 20
2- . ارشاد: 20
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 547
4- . ارشاد : 20

و قوام قلب موکول به آن است. هروی نیز این حدیث را از سلمان روایت کرده است.(1)

72. کشف الیقین: محمّد بن جریر طبری صاحب تاریخ معروف طبری از عبدالرزّاق از معمر، از زهری از سعید بن مسیّب روایتی آورده، سپس در آن از زبان سلمان فارسی چنین آورده است: پس سلمان برخاسته و گفت: ای مسلمانان، شما را به خدا و به حق رسول او سوگند میدهم آیا شهادت نمیدهید که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است؟ گفتند: آری به خدا، بدان شهادت میدهیم. سلمان گفت: اینک من خدا را شاهد میگیرم که از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله شنیدم که میفرمود: علی امام پارسایان و پیشوای دست و رو سپیدان و بعد از من، امیر اوست.(2)

70. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی بر ابی عبدالله الحسین علیه السّلام وارد شده و گفت: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین. امام برخاست و روی پاهای خود ایستاد و فرمود: درنگ کُن، این نام برازنده کسی جز امیرالمؤمنین علیه السّلام نیست و خداوند این نام را بر وی نهاده است، و هر کس جز او این نام را بر او نهند و بدان راضی شود، هرزه و هرجایی است، و اگر این گونه نباشد، بدان مبتلا میشود و این قول خدا در کتاب اوست: «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَ إِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَنًا مَّرِيدًا»، (3) {[مشرکان]،

به جای او، جز بتهای مادینه را [به دعا] نمی خوانند، و جز شیطانِ سرکش را نمی خوانند.} عرض کرد: پس قائم شما را به چه خوانند؟ فرمود: گویند: «السّلام علیک یا بقیّهٔ الله السّلام علیک یابن رسول الله».(4)

71. الاختصاص: از ابی الصبّاح ابن مولی آل سام روایت شده: من و ابوالمغرا نزد ابا عبدالله علیه السّلام بودیم که مردی روستایی بر ما وارد شده و گفت: «السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته». ابا عبدالله علیه السّلام به وی فرمود: «و

1- . النهایهٔ 2: 124
2- . کشف الیقین: 183

3- . نساء/ 117
4- . تفسير عياشى، نسخه خطى

علیک السّلام و رحمهٔ الله و برکاته»، سپس او را نزد خود خوانده و در کنار خویش نشاند. پس به ابوالمغرا گفتم: تاکنون ندیدم که کسی با این نام جز بر امیرالمؤمنین علی علیه السّلام سلام کند. پس ابا عبدالله علیه السّلام به من فرمود: ای ابا صباح، مؤمنی حقیقی یافت نشود مگر اینکه بداند هر صفتی که اولین ما از آن برخوردار است، آخرین ما هم از آن برخوردار است. (1)

توضیح: این حدیث نادر است، چون با دیگر روایات فراوان که دال بر منع نامیدن دیگران به «امیرالمؤمنین» است تعارض دارد. و میتوان آن را چنین توجیه کرد که آن حضرت علیه السّلام بدان جهت به آن شخص آنگونه پاسخ داده که تصور نموده این معنای نام برای ایشان حاصل نیست و شکّی نیست که جملگی ایشان مصداق نام امیرالمؤمنین هستند و منع اطلاق این نام بر غیر علی علیه السّلام مبتنی بر مصلحتی است؛ و احتمال دارد که این منع بدان سبب بوده است تا هر کسی به خود جرأت ندهد آن را در مورد افرادی جز ائمه علیهم السّلام به کار برد. والله أعلم.

75. تفسیر عیاشی: جابر گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: از کی علی بن ابی طالب علیه السّلام را امیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: به خدا سوگند این آیه بر محمّد صَلی الله علیهِ و آله نازل شد: «وَ أَشهَدَهُمْ عَلیَ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ»، (2) { و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟} و «أنَّ محمّداً رسول الله و إنَّ علیّاً امیرالمؤمنین؟» بنابراین، به خدا سوگند که این خداوند است که او را امیرالمؤمنین نامیده است.

و ازجابر روایت کرده: امام باقر علیه السّلام فرمود: ای جابر، اگر جاهلان میدانستند علی علیه السلام از چه زمانی امیرالمؤمنین نامیده شده، حقّ او را انکار نمیکردند. گوید: عرض کردم: قربانت گردم، از کی بدین نام نامیده شد؟ فرمود: قول خداست که میفرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنيِ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلیَ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ»، (3) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم،

1- . الاختصاص: 267-268

2- . اعراف/ 172
3- . اعراف/172

ذریّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ } و اینکه محمّد فرستاده من است و اینکه علی امیرمؤمنان است. سپس به من فرمود: ای جابر، به خدا سوگند، محمّد صَلی الله علیهِ و آله این آیه را به همین شکل آورد.(1)

76. مناقب ابن شهر آشوب: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: خداوند آیهای از قرآن را نازل نفرموده که «یا أیّها الذین امنوا» در آن باشد، مگر اینکه علی علیه السّلام امیر و شریف آنان باشد. و در روایت حذیفه آمده است: مگر اینکه علی لبّ لباب آن باشد. و در روایتی دیگر: مگر اینکه علی سر کرده و امیر آن باشد. و در روایت موسی قطّان و وکیع بن جّراح: مگر اینکه علی امیر و شریف آن باشد، زیرا به جهت ایمان، او نخستینِ مؤمنان است. و در روایت ابراهیم ثقفی، احمد بن حنبل، ابن بطّه عکبری از عکرمه از ابن عباس: مگر اینکه علی سرکرده، شریف و امیر آن باشد. و در صحیفه الرضا علیه السّلام: در قرآن «یا أیّها الذین امنوا» جز در حق ما نازل نشده است و در تورات هر جا «یا أیّها الناس» باشد، در حق ماست. و در تفسیر مجاهد آمده است: در هر کجای قرآن «یا أیّها الذین امنوا» آمده باشد، نخستین مخاطب آن علی علیه السّلام است، زیرا در اسلام آوردن بر همه پیشی گرفته است، از این رو خداوند در هشتاد و نه جا، وی را «امیرالمؤمنین و سیّد المخاطَبین إلی یوم الدین« نامیده است.

امام صادق علیه السّلام: «و أَوْفُواْ بِعَهْدِ الله»،(2) {و

چون با خدا پیمان بستید، به عهد خود وفا کنید. } تا چهار آیه، در شأن علی علیه السّلام نازل شده است و فرمایش رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله که «بر علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید»، از جانب خودش نبود.

محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام در قول خدای تعالی: «وَ لَوْ أَلْقَی مَعَاذِیرَهُ»،(3) {هر چند دست به عذرتراشی زند. } آورده است که فرمود: این آیه درباره

-1 . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
-2 . نحل/ 91

3- . قيامت/ 15

مردی نازل شده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به وی امر فرمود: به عنوان امیرالمؤمنین بر علی علیه السّلام سلام کند. و چون رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وفات یافت، عمل به فرمان پیامبر را ترک نموده، بدان وفادار نماند. و علمای ایشان از قبیل منقری، با اسناد به عمران بن بریده اسلمی و یوسف بن کلیب مسعودی با اسناد خود از ابو داوود از بریده، و عباد بن یعقوب اسدی با اسناد خود از داوود سبیعی از ابو بریده روایت کردهاند که ابوبکر بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله وارد شد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله به وی فرمود: برو و به امیرالمؤمنین سلام کن. عرض کرد: یا رسول الله، با وجود زنده بودن شما؟ فرمود: آری، با وجود زنده بودن من! سپس عمر آمد و پیامبر صَلی الله علیهِ و آله

همان دستور را به وی داد. و در روایت سبیعی آمد است که عمر گفت: امیرالمؤمنین کیست؟ فرمود: علیّ بن ابی طالب! عرض کرد: فرمان از جانب خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری.

ابراهیم ثقفی از عبدالله بن جبله کنانی از ذریح محاربی از ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السّلام روایت است که هنگام بیعت کردن مردم با ابوبکر، بُریده غایب بود و در شام به سر میبرد. چون بازگشت، نزد ابوبکر در مجلس وی رفته و گفت: ای ابوبکر، آیا فراموش کردهای که به عنوان یک تکلیف از جانب خدا و رسول او به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام دادیم؟ گفت: ای بُریده، تو غایب بودی و ما حاضر و خداوند پس از هر مسألهای مسأله دیگری پیش میآورد، و خداوند متعال برای این خاندان، نبوّت و حکومت را یکجا قرار نداده است.

و علمای شیعه جایز نمیدانند که این لفظ بر کسی از ائمّه جز علی علیه السّلام اطلاق شود. مردی امام صادق علیه السّلام را «یا امیرالمؤمنین» خطاب نمود، آن حضرت علیه السّلام فرمود: درنگ کن! هر کس رضایت دهد او را به این نام بنامند، خداوند او را به گرفتاری ابوجهل مبتلا میکند.

ابان بن صلت گوید: امام صادق علیه السّلام میفرماید: بدان جهت امیرالمؤمنین را بدین نام خواندهاند که او طعام و خواربار علم بود و علما از علم او توشه بر گرفته و علم او را به کار میبستند.

سلمان از پیامبر همین سؤال را پرسید، فرمود: زیرا وی علم را به آنان میخوراند، او دیگران را از علم اطعام میکند و خود از کسی علم نمیگیرد. و این معنا را در باب مولد آن حضرت بیان کردهایم. ابن عباس گوید: علّت نامیدن وی به امیرالمؤمنین آن است که وی نخستین کسی بود که ایمان آورد. خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد آورده است که پیامبر صَلی الله علیهِ و آله در روز صلح حدیبیه در حالی که دست علی علیه السّلام را در دست گرفته بود، فرمود: این امیر نیکوکاران است و قاتل کفّار؛ هر که وی را یاری کند، رستگار است و آنکه او را واگذارد، خوار و ذلیل گردد. آن حضرت این سخنان را با صدای بلند و رسا بیان میفرمود.

احمد بن حنبل در کتاب «مسند الاخبار» و ابو یوسف نسوی در کتاب «المعرفهٔ و التاریخ»، و الکانی و ابوالقاسم الکانی در کتاب «الشرح» از بُریده و براء آوردهاند که آن دو گویند: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله دو لشکر را به یمن اعزام فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن ولید را به فرماندهی هر کدام از این لشکرها گمارد و فرمود: اگر با هم گرد آمدید، فرمانده هر دو سپاه علی است، اما اگر جدا بودید، هریک فرمانده لشکر خویش است.

پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هماره او را امیر بر مردم قرار میداد و کسی را بر وی به عنوان امیر نمیگمارد.(1)

74. مجالس مفید: امام باقر از پدرش از جدّش علیهم صلوات الله آورده است که: خدای جلَّ جلاله جبرئیل را نزد محمّد صلی الله علیه و آله فرستاد تا در حیات خود بر ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام گواهی داده، پیش از رحلتش وی را امیرالمؤمنین بنامد. سپس پیامبر صَلی الله علیهِ و آله هفت نفر را فراخوانده و به آنان فرمود: بدان جهت شما را فراخواندهام که گواهان خداوند بر روی زمین باشید، چه بر گواهی خود پایداری کنید و چه آن را پوشیده دارید؛ سپس فرمود: ابوبکر، برخیز و به عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام کن! عرض کرد: آیا فرمان از جانب خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری. پس ابوبکر برخاست و به عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 549- 546

السّلام سلام کرد. سپس فرمود: ای عمر، برخیز و به عنوان امیرالمؤمنین بر علی سلام کن! عرض کرد: آیا به فرمان خدا و رسول او، وی را امیرالمؤمنین بنامیم؟ فرمود: آری! پس عمر برخاست و به وی سلام کرد.

سپس به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن، مقداد بیآنکه مانند دو مرد پیش از خود سؤالی کرده باشد، برخاست و سلام کرد. آنگاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن! ابوذر برخاست و سلام کرد. سپس به حذیفه یمانی فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن! حذیفه برخاست و سلام کرد. آنگاه به عمّار بن یاسر فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن! و عمّار برخاسته و سلام کرد. آنگاه به عبدالله بن مسعود فرمود: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین به علی سلام کن! و او نیز برخاسته و سلام کرد. سپس به بریده گفت: برخیز و به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کن! - و بریده از همه آنها کم سن و سالتر بود - پس بریده برخاست و سلام کرد. آنگاه رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: من شما را فرا خواندم تا گواهان خدا بر روی زمین باشید، خواه بر گواهی خود پایداری کنید یا آن را کتمان نمایید.(1)

78. امالی طوسی: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پیش از نزول آیه حجاب بر رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در خانه عایشه وارد شدم و میان آن دو نشستم. عایشه گفت: ای پسر ابوطالب، برای نشستنت، جایی جز کنار ران من نیافتی؟ از من دور شو! پس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله بر میان دو او کتف زده و فرمود: وای بر تو، از امیرالمؤمنین و سرور مسلمانان و پیشوای دست و رو سپیدان چه میخواهی؟(2)

79. رجال کشّی: ابو داوود گوید: هنگام مرگ در حالی که جابر جعفی بالای سرش نشسته بود، بر وی وارد گشتم. گوید: سعی کرد چیزی بگوید اما نتوانست. محمّد بن جابر گفت: از او سؤال کن.: پس گفتم: داوود، بگو آن حدیثی را که قصد

1- . امالی شیخ مفید: 11-10
2- . امالی ابن شیخ: 30

داشتی به ما بگویی. گفت: عمران بن حصین خزاعی مرا روایت کرد که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به فلانی و فلانی امر فرمود که به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند. آن دو گفتند: آیا این حکم خدا و رسول اوست؟ فرمود: حکم خدا و رسول اوست. سپس به حذیفه و سلمان فارسی امر فرمود و آن دو بر علی علیه السّلام سلام دادند. آنگاه به مقداد امر فرمود و او بر علی علیه السلام سلام داد و به بریده برادرم - برادر مادری او بود- نیز امر فرمود. سپس فرمود: شما از من پرسیدید که چه کسی ولیّ شما پس از من است و من او را به شما معرفی کرده، بر آن از شما عهد و پیمان گرفتم، همانطور که خدای تعالی از بنیآدم پیمان گرفت که «الست بربِّکم قالوا بلی»، {آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری } و به خدا سوگند اگر پیمان خود را بشکنید، بیشک کافر میشوید.(1)

کشف الیقین: نظیر این روایت را از کشّی نقل کرده است. (2)

80. الفضائل - الروضهٔ: ابن عباس گوید: علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله آمد. گفتند: یا رسول الله، درود خدا بر تو و خاندانت، امیرالمؤمنین آمد. فرمود: علی پیش از من امیرالمؤمنین نامیده شده است؛ عرض شد: پیش از شما یا رسول الله؟! فرمود: و پیش از عیسی و موسی! عرض کردند: پیش از عیسی و موسی؟! فرمود: و پیش از سلیمان و داوود، و همچنان ادامه دادند تا اینکه تمام پیامبران را بر شمردند تا به آدم علیه السّلام رسیده، سپس فرمود: چون خداوند گِل آدم را خلق کرد، از چشمان او مرواریدی آفرید که خدا را تسبیح و تقدیس کند، خدای عزّوجل فرمود: تو را در مردی قرار دهم که امیر تمام خلق باشد. و چون خداوند علی بن ابی طالب را آفرید، آن مروارید را در وی قرار داد، از این رو پیش از خلقت آدم، امیرالمؤمنین نامیده شد.(3)

81. بشاره المصطفی: ابن عباس گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله به اُم سلمه فرمود: این علی بن ابی طالب، گوشت او گوشت من و خونش خون من است

1- . رجال کشی: 62
2- . کشف الیقین: 140-139
3- . الفضائل: 108، الروضهٔ: 5

و منزلت او نزد من، همانند منزلت هارون از موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نیست. ای اُمّ سلمه، این علی، امیرمؤمنان است، سرور مسلمانان، ظرف علم من و دری است که از آن به سوی من آیند، او برادر من در دنیا و آخرت است. او در بلندترین منازل بهشت با من خواهد بود، او قاسطین و ناکثین و مارقین را خواهد کشت.(1)

82. کنز جامع الفوائد: حسین، مؤلف کتاب «البحث» با سندی از امام باقر علیه السّلام آورده است که: درباره قول خدای تعالی:«فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَءُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِک»،(2) {از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس. } از وی سؤال شد که اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند، در آسمان چهارم جبرئیل اذان و اقامه گفت و تمام انبیا و صدِّیقین و شهدا و فرشتگان را گرد آورد و من جلو رفته با ایشان نماز گزاردم، چون نماز به پایان رسید، جبرئیل گفت: به آنان بگو که به چه چیزی شهادت میدهند؟ گفتند: شهادت میدهیم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده خدایی و اینکه علی امیرمؤمنان است.

شیخ فقیه محمّد بن جعفر، حدیثی سنددار را از انس بن مالک روایت کرده، گوید: انس بن مالک گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله علی علیه السّلام فرمود: یا علی، خوشا به حال آنکه تو را دوست بدارد و وای بر کسی که با تو دشمنی کند و تو را تکذیب نماید. تو امام این اُمّت هستی، هر که تو را دوست بدارد، رستگار میشود و آنکه با تو دشمنی ورزد هلاک گردد. ای علی، من شهر علمم و تو دروازه آنی. ای علی، تو امیر مؤمنان و پیشوای دست و رو سپیدانی. ای علی، خداوند در تورات از تو یاد کرده و شیعیان تو را نیز پیش از آنکه آفریده شوند به نیکی یاد کرده است، همچنین ایشان و آنچه از علم کتاب به تو عطا فرمود را در انجیل یاد نموده است، از این روست که پیروان انجیل «إلیا» و پیروان او را بیآنکه ایشان را بشناسند، بزرگ میدارند، و تو و شیعیان او در کتابهای ایشان ذکر شدهاید. از این

1- . بشاره المصطفی: 205
2- . یونس/ 94

رو یاران خود را آگاه کن که یادشان در آسمان افضل و بزرگتر از ذکرشان در زمین است، پس بگذار بدین سبب شادمان باشند و سعیشان بیشتر گردد که پیروان تو بر جاده حق و پایداریاند...(1)

کراجکی در «کنز الفوائد» در حدیثی مستند از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث فرمود، که نه کرسی و عرش استقرار یافتند و نه فلک به گردش در آمد و نه آسمانها و زمین به پا داشته شدند، مگر به واسطه اینکه خداوند بر روی آنها نوشت: «لا إله اِلّا الله، محمّد رسول الله، علی امیرالمؤمنین».

چون خداوند مرا به معراج برد و مخصوص به لطف گردانیده و مرا خطاب نموده و فرمود: یا محمّد! عرض کردم: لبّیک و سعدیک پروردگارا! فرمود: من محمودم و تو محمّد، نام تو را از نام خود مشتق نموده و تو را بر همه مردم برتری دادم، پس برادرت علی را به امامت بندگان من منصوب کن تا آنها را به دین من رهنمون گردد. ای محمّد، من علی را امیرمؤمنان قرار دادم، پس هرکس خود را امیر او کند، لعنش خواهم کرد و هر که با وی از در مخالفت در آید، عذاب خواهم داد و هر کس فرمانش بَرَد، به خود نزدیکش سازم. ای محمّد، من علی را پیشوای مسلمانان قرار دادم، پس هر کس بر وی پیش گیرد، او را مؤخّر گردانم و آنکه از فرمانش سرپیچی کند، وی را نابود سازم، یقیناً علی سرور اوصیا و پیشوای دست و رو سپیدان و حجّت من بر تمام خلایق است.(2)

83. تفسیر فرات بن ابراهیم: زرارۀ بن أعیُن گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: آیهای در کتاب خدای تعالی مرا به شک و تردید انداخته است. فرمود: کدام آیه؟ عرض کردم: آیه «فَإِن کُنتَ فیِ شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَءُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِک...»، {و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس... } این کسانی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمان یافت از ایشان سؤال کند، چه کسانی هستد؟ فرمود: رسول خدا

1- . کنز جامع الفوائد، نسخه خطی

2- . در نسخه خطی آن را نیافتیم.

صَلی الله علیهِ و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند و به آسمان چهارم رسیدم، خداوند تمام پیامبران، صدّیقان و فرشتگان را یکجا گرد آورد، سپس جبرئیل اذان و اقامه گفت، آنگاه رسول خدا جلو رفته و با ایشان نماز گزارد و چون به پایان رسید، فرمود: به چه گواهی میدهید؟ گفتند: گواهی میدهیم که خدایی جز الله نیست و اینکه تو فرستاده خدایی و اینکه علی، امیر مؤمنان است. این است معنای قول خداوند: «فاسأل الذین یقرؤون الکتاب مِن قبلک» (1)

84. مؤلف: از دست خط شهید قطب الدین کیدری نقل است که: عاصمی در کتاب «زین الفتی» آورده است که: معمر از زهری از عکرمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: به خدا سوگند، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب را «امیرالمؤمنین» نامید، ما او را به این نام ننامیدیم. روزی از یکی از کوچههای مدینه میگذشتیم که علی بن ابی طالب پیش آمده و فرمود: «السلام علیک یا رسول الله و رحمهٔ الله و برکاته»؛ [رسول خدا] فرمود: «و علیک السّلام یا امیرالمؤمنین»، چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: در حالی که خوابم پریشانی، بیداریام هراس و فکرم مشغول روز مرگ است. ابن عباس گوید: من از قول رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله درباره علی تعجّب نموده و عرض کردم: درباره عمو زادهام چه فرمودی؟! این سخن از روی علاقه شما به ایشان بود یا امری از جانب خداست؟ فرمود: به خدا سوگند، جز آنچه را که با چشم خود دیدهام درباره وی نگفتهام. عرض کردم: مگر چه دیدهاید یا رسول الله؟ فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، بر هر دری از درهای بهشت نگذشتم مگر اینکه دیدم بر آن نوشته شده: «علی بن ابی طالب هفتاد هزار سال پیش از خلقت آدم، امیرالمؤمنین بوده است».

توضیح: مؤلف: هیچ منصفی در تواتر این روایات که هم از طرق خاصه و هم از طرق عامه با اسناد فراوان و متفاوت نقل شدهاند، تردید به خود راه نمیدهد، هر چند که ما به خاطر دوری از اطناب، از ذکر برخی از آنها خودداری کردیم و برخی دیگر را به سبب کافی بودن آنچه مذکور افتاده، برای روشن شدن مقصود و نه به

1- . تفسیر فرات/ 61

خاطر اینکه تصریحی بر امامت و خلافت وی باشد، در سایر بابها آوردهایم؛ زیرا اگر وی در حیات و بعد از وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله از جانب خدا و رسولش امیر مؤمنان بوده، بر مردم لازم بوده در اوامر و نواهی از وی اطاعت کنند و این کلام به دلیل جمع و دارای الف و لام بودن، همه مؤمنان را در بر میگیرد و این خود به معنای امامت کبری و زعامت عظمی میباشد، بالأخص که در اکثر روایات دیگر، همراه با نصوص و قراین دیگر و آشکاری است که تصریح بر امامت وی دارند و معنایی جز آنچه مذکور افتاد را بر نمیتابند. بنابراین، هر که را خداوند به حق هدایت فرموده، این مسأله نزد او از روشنترین امور است و هر کس خداوند وی را از نور بیبهره ساخته، نوری نخواهد داشت.

ص: 410

باب پنجاه و پنجم : حدیث رایات

روایات:

1. الخصال: مالک بن ضمره رواسی گوید: چون ابوذر - رحمه الله - تبعید گردید، در جلسهای با حضور علی بن ابی طالب علیه السّلام، مقداد بن أسود، عمّار بن یاسر، حذیفهٔ بن یمان و عبدالله بن مسعود گفت: حدیثی بگویید که با آن یادی از رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله کرده، به نبوّت وی گواهی داده و در حقّ او دعا نموده و وی را به توحید تصدیق نماییم. پس علی علیه السّلام فرمود: خوب میدانید که اکنون زمان حدیث گفتن من نیست. گفتند: راست گفتی! ابوذر گفت: حذیفه، تو حدیثی بگو. گفت: میدانید که پیوسته با مشکلات دست و پنجه نرم کردهام و از آنها خبر میدادهام، از این رو چیزی جز این امور از من پرسیده

نمیشود. ابوذر گفت: ابن مسعود، تو حدیثی بگو! گفت: خوب میدانید که من قاری قرآنم و جز درباره آن از من سؤال نمیشود، اما شما اهل حدیث هستید. گفت: مقداد، تو بگو! گفت: میدانید با شمشیر سر و کار داشتهام و جز از آن پرسیده نمیشوم، اما شما اهل حدیث هستید. گفتند: راست گفتی. گفت: عمّار، تو حدیثی بگو! عمّار گفت: میدانید که من مردی فراموشکارم، باید چیزی به یادم آورده شود تا آن را به خاطر بیاورم. پس ابوذر -رحمه الله - گفت: من خود برایتان حدیثی را نقل میکنم که شاید آن را شنیده یا برخی از شما آن را شنیده باشد.

ابوذر گفت: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آیا گواهی نمیدهید که خدایی جز الله نیست و محمّد فرستاده خداست و بیتردید قیامت خواهد آمد، و خداوند خفتگان در گورها را زنده میکند و برانگیخته شدن حق است و بهشت حق است و دوزخ حق؟ گفتند: آری، گواهی میدهیم. فرمود: من نیز با شما از گواهان هستم؛ سپس گفت: آیا گواهی نمیدهید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود:

ص: 411

بدترین مردم از اوّلین و آخرین دوازده نفر هستند: شش تن از پیشینیان و شش تن از متأخرین؟ سپس شش نفر پیشینیان را چنین نام برد: فرزند آدم که برادرش را کشت، فرعون، هامان، قارون، سامری و دجّال که نامش در میان پیشینیان است ولی با متأخّرین خروج میکند. اما شش تنی که از متأخّرانند: گوساله - که همان نعثل یا پیر خرفت است - فرعون که معاویه است، هامان این اُمّت که زیاد است و قارون این اُمّت که سعد است و سامری که ابو موسی عبدالله بن قیس اشعری است، چون همان سخنی را گفت که سامری قوم موسی گفت: «جنگ نباشد» و آن ابتر که عمرو بن عاص است؛ آیا بر این گواهی میدهید؟ گفتند: آری. گفت: من نیز از گواهانم.

سپس گفت: آیا گواهی نمیدهید که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: اُمّت من با پنج پرچم در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوند که اوّلین آنها پرچم آن گوساله است که برمیخیزم و دستش را میگیرم و چون دستش را گرفتم، چهرهاش سیاه میشود و پاهایش به لرزه میافتد و رودهاش خالی میشود و هر کس کاری را که او کرده انجام داده باشد، مانند او میشود، سپس میگویم: بعد از من شما با دو ثقل گران سنگ چه کردید؟ خواهند گفت: ثقل اکبر(قرآن) را دروغ پنداشته و پاره کردیم و ثقل اصغر (اهل بیت) را آواره و مورد ستم قرار داده، حق او را سلب کردیم، پس من میگویم: راه سمت چپ را در پیش گیرید و آنان تشنه و رو سیاه بیآنکه قطرهای از آن نوشانده شوند، از آنجا میروند.

آنگاه پرچم فرعون اُمّت من که اکثریت مردم را تشکیل میدهند و کجروان از جمله ایشانند، وارد میشوند. - عرض شد، آیا راه را کج رفتهاند؟ فرمود: خیر، بلکه دینشان را به انحراف کشاندهاند و ایشان کسانی هستند که برای دنیا به خشم میآیند و به آن دل خوش هستند - پس بر میخیزم و دست رفیق آنها را میگیرم و چون دستش را گرفتم، صورتش سیاه میشود و پاهایش به لرزه میافتد. و رودههایش خالی میشود و هر که از او پیروی کرده باشد، مانند او میشود، و من میگویم: پس از من با دو ثقلی که در میانتان به امانت گذاشتم، چه کردید؟ خواهند گفت: ثقل اکبر را تکذیب نموده و پاره کردیم و با ثقل اصغر جنگیدیم و او را به قتل رساندیم. پس میگویم: شما نیز همان راهی را بروید که دوستانتان رفتند، پس تشنه و روسیاه از آنجا میروند، بیآنکه یک قطره نوشانده شوند.

فرمود: سپس پرچم هامان اُمّت من بر من وارد میشود، پس بر میخیزم و دستش را میگیرم و چون دستش را گرفتم، رخسارش سیاه گشته و پاهایش به لرزه افتاده، امعا و احشایش خالی میشود و هر کس همان کاری را که او کرده، کرده باشد نیز چنین میشود. سپس خواهم گفت: پس از من با دو ثقل من چه کردید؟ خواهند گفت: ثقل اکبر را دروغ انگاشته و نافرمانیاش کردیم و ثقل اصغر را فرو گذاشته و از او روی برگرداندیم. پس میگویم: همان راهی را بروید که دوستانتان رفتند. پس تشنه و روسیاه بیآنکه قطرهای از آن نوشانده شوند، روانه میگردند.

سپس پرچم عبدالله بن قیس که پیشوای پنجاه هزار تن از اُمّت من است، بر من وارد خواهد شد و من برخاسته، دستش را میگیرم، و چون دستش را گرفتم، صورتش سیاه و پاهایش به لرزه افتاده، امعا و احشای او خالی میگردد و هرکه کار او را کرده، به سرنوشت او دچار میگردد، سپس خواهم گفت: پس از من با دو ثقل من چه کردید؟ خواهند گفت: ثقل اکبر را تکذیب نموده، پاره کردیم و از فرمان آن سرپیچی نمودیم و ثقل اصغر را تنها گذاشته، از او رو برگرداندیم. آنگاه خواهم گفت: شما نیز از همان راهی بروید که دوستانتان رفتند، پس تشنه و رو سیاه بیآنکه قطرهای از آن چشانده شوند، روانه میگردند.

آنگاه بیرق آن ناقصالخلقه(1) بر من وارد میشود، پس من دست او را میگیرم و چون دستش را گرفتم، صورتش سیاه و پاهایش به لرزه میافتند و امعا و احشایش خالی شود و هرکه کار او را کرده باشد، به همان سرنوشت دچار میشود، پس میگویم: پس از من با دو ثقل من چه کردید؟ خواهند گفت: اولی را دروغ انگاشته و خلاف آن عمل کردیم و با دومی جنگیده، او را به قتل رساندیم. پس میگویم: از همان راهی بروید که دوستانتان رفتند، پس تشنه و روسیاه روانه میشوند، بیآنکه یک قطره از آن چشانده شوند.

سپس پرچم امیر مؤمنان، امام پارسایان و پیشوای دست و رو سپیدان بر من وارد میشود، پس برخاسته و دستش را میگیرم، و چون دستش را گرفتم، رخسار او و یارانش سپید گردد، خواهم گفت: بعد از من با دو ثقل چه کردید؟ خواهند

1- . مراد آن حضرت «ذوالثديۀ» سر دسته خوارج است که دستش شل بوده است.

گفت: از اوّلی تبعیت کردیم و آن را تصدیق نمودیم و ثقل اصغر را پشتیبانی کرده و یاریاش دادیم و در رکاب او جنگیدیم. من خواهم گفت: بر حوض وارد گشته و سیراب سیراب شوید. سپس از آب کوثر خواهند نوشید و از آن پس هرگز تشنه نخواهند شد، سیمای امامشان چون خورشیدِ برآمده و چهرههای یاران او به ماه شب چهارده و درخشندگی ستارگان آسمان میماند.

سپس گفت: - منظور ابوذر است - آیا شما بدین گواهی نمیدهید؟! گفتند: آری، گواهی میدهیم، گفت: و من نیز از جمله گواهان برآنم.

یحیی گوید: عبّاد گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که این حدیث را ابو عبدالرحمان برای من نقل کرد و ابو عبدالرحمان گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای من روایت کرد و حارث گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من نقل کرد. صخر بن حکم گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حیّان این حدیث را برای من نقل کرد. حیّان گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من روایت کرد. ربیع بن جمیل گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که مالک بن حمزه این حدیث را برای من نقل کرد. مالک بن حمزه گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابوذر غفاری این حدیث را برای من نقل کرد. ابوذر نیز مانند آن را گفت و گفت: پیامبر خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: آن را جبرئیل از جانب خدای تبارک و تعالی به من گفت.(1)

کشف الیقین: از کتاب «المعرفهٔ» تألیف عباد بن یعقوب الرّواجینی از عبدالرحمان مسعودی نظیر این حدیث را نقل کرده است.(2)

کشف الیقین: از کتاب «الرسالهٔ الموضّحهٔ» تألیف مظفر بن جعفر بن الحسین با سندی از مالک بن ضمره مانند این حدیث را روایت کرده است.(3)

کشف الیقین: از کتاب «اصل عتیق»، قاضی محمّد بن عبدالله جعفی با سندی از ابوعبدالله الرحمان مسعودی مانند آن را نقل کرده است.(4)

1- . الخصال 2: 67- 65
2- . كشف اليقين: 78-76
3- . كشف اليقين: 128- 126
4- . كشف اليقين: 169- 167

توضیح: جوهری گوید: «نعثل» نام مردی بوده که ریشی بلند داشته است و اگر کسی میخواست از عثمان ایرادی بگیرد و طعنهای بر او زند، به سبب بلندی ریش او، بدان مرد تشبیهش مینمود.(1)

مؤلف: شاید این تفسیرها از جانب راویان به جهت تقیّهٔ بوده باشد وگرنه مطابقت دادن «گوساله» با ابوبکر و «فرعون» با عمر و «قارون» با عثمان در روایات بدانها تصریح شده است و آنچه صحت آن را اثبات میکند، خالی بودن این روایات از تفسیر است، و من برخی از این روایات را در کتاب «المعاد» و برخی دیگر را در باب علت نامگذاری علی علیه السلام به امیرالمؤمنین و دیگر بابها آوردهام.

«الخفق»: دلهره، اضطراب. «التمزیق»: پاره کردن. «اضطهده»: مقهورش کرد. و فیروز آبادی گوید: «البهرج»: باطل و بد و مباح، «البهرجهٔ» آن است که از راه منتهی به مقصد عدول کرده و راه دیگری در پیش گرفته شود؛ «المبهرج من المیاه»: آب به درد نخور که از آن ممانعت نشود، آب هدر داده شده.(2)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: ابن مسعود گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله پس از بازگشت از حجّهٔ الوداع به من فرمود: ای پسر مسعود، اجل من نزدیک شده و خبر مرگم را به من دادهاند، پس از من چه کسی را داری؟ پس شروع کردم به نام بردن یک یک مردان، که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله گریسته سپس فرمود: زنان داغدار به سوگت بنشینند، چرا علی بن ابی طالب را بر همه مقدّم نداشتی؟ ای پسر مسعود، چون روز قیامت فرا رسد، پرچمهایی برای این اُمّت برافراشته خواهد شد، نخستین این پرچمها لوای اعظم من است که به همراه علی بن ابی طالب خواهد بود. و همه مردم زیر لوای من هستند، منادی ندا در دهد: ای پسر ابوطالب، فضیلت این است. سپس کتاب خدا درباره اصحاب رسول خدا صَلی اللهِ علیهِ و آله نازل گردد که «وَ حَسِبُوا۟ أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا۟ وَ صَمُّوا۟ ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا۟ وَ صَمُّوا۟»،(3) {و

-1 . الصحاح 5: 1823
-2 . القاموس المحیط 1: 180
-3 . مائده/ 71

پنداشتند کیفری در کار نیست. پس کور و کَر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند. } یعنی اینکه گمان کردند امتحانی نخواهند بود و خداوند آنان را به امیرالمؤمنین نخواهند آزمود. پس در حالی که رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله در میان ایشان بود «کور و کر شدند» و پس از وفات رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله، بعد از آنکه امیرالمؤمنین را بر ایشان گمارد نیز «کور و کر شدند» و تا این ساعت نیز درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام کور و کر هستند.(1)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: ابوذر گوید: چون این آیه نازل شد: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ»،(2) {[در آن] روزی که چهره هایی سپید، و چهره هایی سیاه گردد. } رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: در روز قیامت اُمّت من با پنج پرچم بر من وارد میشوند: یک پرچم همراه با گوساله این اُمّت، پس از ایشان میپرسم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند: اما ثقل اکبر، آن را پاره کردیم و پشت سر انداختیم، و با ثقل اصغر به دشمنی برخاستیم، کینه او را به دل گرفته، به وی ستم کردیم؛ پس خواهم گفت: تشنه و روسیاه به دوزخ باز گردید. سپس حاملان پرچم فرعون این اُمّت بر من وارد میشوند، پس میگویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ خواهند گفت: ثقل اکبر را سوزاندیم و پاره کردیم و خلاف آن عمل کردیم، اما ثقل اصغر، با او به دشمنی برخاسته و جنگیدیم. پس خواهم گفت: تشنه و رو سیاه به دوزخ بروید. سپس سامری این اُمّت با پرچم بر من وارد میشود، پس به آنها میگویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ خواهند گفت: از ثقل اکبر سرپیچی نموده آن را ترک نمودیم و ثقل اصغر را تنها گذاشته، تباهش ساختیم؛ پس خواهم گفت: تشنه و روسیاه به آتش بروید؛ سپس پرچم «ذوالثدیهٔ» به همراه خوارج از اولین تا آخرین آنها بر من وارد میشوند؛ پس، از ایشان میپرسم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ خواهند گفت: ثقل اکبر را پاره نموده از آن بیزاری جستیم اما ثقل اصغر، با آن جنگیدیم و او را کشتیم؛ پس خواهم گفت: به دوزخ بروید، تشنه و روسیاه؛ سپس پرچمی به همراه امام پارسایان و سرور اوصیا و پیشوای دست و روی سپیدان

1- . تفسیر قمی : 162-163

2- . آل عمران/106

و وصیّ رسول ربّ العالمین بر من وارد میشود، پس به ایشان خواهم گفت: بعد از من با ثقلین چه کردید؟ خواهند گفت: امّا ثقل اکبر، از آن پیروی نموده و اطاعتش کردیم و اما ثقل اصغر، مهرش را به دل گرفته، از او طرفداری کرده و پشتیبانی نموده و نصرتش دادیم تا اینکه خونهای ما در رکاب او ریخته شد؛ پس خواهم گفت: به بهشت بروید، سیراب و رو سپید. سپس رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله این آیه را تلاوت فرمود: «یوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ

فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُم بَعْدَ إِیمَانِکُمْ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ*وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَهِ اللَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»،(1) {[در آن] روزی که چهره هایی سپید، و چهره هایی سیاه گردد. اما سیاهرویان [به آنان گویند:] آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آنکه کفر می ورزیدید [این] عذاب را بچشید. و اما سپیدرویان، همواره در رحمت خداوند جاویدانند. }

4. کشف الیقین: از کتاب «کفایهٔ الطالب» آن را به ابوذر غفاری - رضی الله عنه رسانده - گوید: رسول خدا صَلی الله علیهِ و آله فرمود: بر کنار حوض کوثر، پرچم علی امیرالمؤمنین و امام پارسایان و پیشوای دست و رو سپیدان وارد میشود، پس برخاسته، دستش را میگیرم؛ آنگاه چهره او و چهره یارانش سفید و درخشان میشود، سپس میگویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ خواهند گفت: از ثقل اکبر پیروی نموده و آن را تصدیق کردیم، و از ثقل اصغر پشتیبانی نموده، نصرتش دادیم و در رکابش جنگیدیم؛ پس خواهم گفت: سیراب برگردید، پس یک بار از آب کوثر مینوشند و پس از آن هرگز تشنه نخواهند شد، سیمای امامشان چون خورشید و رخسار خودشان چون ماه شب چهارده یا همچون نور ستارگان درخشان آسمان خواهد بود.(2)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . آل عمران/ 106-107

2- . تفسیر قمی: 99

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109